روابط ادبی و سیاسی ایران و هند

در دوران سلطنت

شاهجهان

و وضع زبان فارسی در آن دوره

جلد اول

براهنمایی استاد معظم جناب آقای

دکتر صفا

شهریور ماه ۱۳۴۶

روابط ادبی و سیاسی ایران و هند

در دوران سلطنت

شاه جهان

و وضع زبان فارسی در آن دوره

جلد اول

به راهنمایی استاد معظم جناب آقای

دکتر صفا

شهریور ماه ۱۳۳۶

کتاب اول

تاریخ مختصر هند

وروابط سیاسی وادبی آن با ایران

ازقدیمترین زمان تا پایان سلطنت جهانگیر

گرد آورده

محمد حسین مشایخ فریدنی

تهران

شهریور ۱۳۲۶

فهرست مندرجات مجلد اول

نه ننداـ اسکندرکبیر ـ چندراگوپتاموریا ـ

قسمت چهارم

نخستین امپراطور هند ـ سلکوس نیکاتر ـ مگاستنس وتاریخ هند ـ قشون چندراگوپتا ـ پایتخت وقوانین بلدی ـ قوانین مالی وجزائی ـ پادشاهی بینند وسارا ـ اشوکا ـ جنگ باکالینگـا اشوکا وکیش بودا ـ تعالیم اشوکا ـ مبلغین بودائی ـ عظمت اشوکا ـ پادشاهان دوره اخیـر موریا ـ سونگا ـ کانوا ـ اندرا ـ سبک معماری بودائی ـ

قسمت پنجم

باکتریان ـ پادشاهان هند ویونانی ـ اشکانیان ـ حملات سک‌ها وکوشان‌ها ـ کانیشکا ـ تاریخ سکائی ـ فرهنگ وتمدن کوشان‌ها .

قسمت ششم

سلسله گوپتا ـ سامودراگوپتا ـ چندراگوپتا ویکرامادیتیا ـ کومارگوپتا ـ سکندگوپتا وهیاطلـه تاریخ ویکراما ـ سلطنت هرشه درقنوج ـ زائرین بودائی ـ فاهین ـ هیون تسنگ ـ عصرطلائی هند دردوران گوپتا ـ کالیداس ـ حجاری ونقاشی ومعماری ـ سکه‌ها وموسیقی ـ علوم ـ علل ترقی علوم وآداب درعصر گوپتا ـ دین وسنسکریت ـ هرشه وبانه ـ کوماریلابهاتا ـ شنکراچاریـا تجارت باکشورهای دیگر ـ

قسمت هفتم

اوضاع هند بعدازمرگ هرشه ـ ورود مسلمانان به سند ـ استقرار راجپوتان در هند ـ هندو شدن بیگانگان ـ سلطنت قنوج پاپنچاله ـ خاندان سلطنتی پاله دربنگال ـ پادشاهان چاندل راجه بوجا .

قسمت هشتم

دکن وجنوب اقصی ـ ساندرا و چلوکیا ـ راشتراکوتا ـ چلوکیاهای کلیانی ـ راجگان هوی سالا و یادوا ـ مذهب در دکن ومیسور ـ فرهنگ وهنر ـ سه خانواده سلطنتی در جنوب اقصی ـ تفوق چولا ـ ملوک پالوا ـ نفوذ آئین وفرهنگ هند در کشورهای دیگر .

قسمت نهم

نخستین لشکرکشی مسلمانان ـ حمله غزنویان ـ سبکتگین ـ جنگ باجیپال ـ فتح بهاطنـــه فتح مولتان ـ تادیب آب سار ـ سلطان محمود ـ جنگ پیشاور ومرگ جیپال ـ جنگ باآنندپـال فتح کانگره ـ فتح مولتـان فتح تانیسر ـ فتح نندونه ـ حمله بکشمیر ـ فتح قنوج ـ شکستلنـــدا فتح قیرات ونارد ین ـ فتح لاهور ـ فتح کالنجر ـ فتح سومنات ـ سومنات چه بود ـ اهمیـــت فتح سومنات ـ آخرین حمله ـ مرگ محمود ـ علل پیشرفت اسلام در هند ـ جانشینان محمـــود قدرت مجدد راجپوتان ـ گهرپوارهای قنوج ـ تمارهای دهلی ـ چوهان های اجمیر ـ پال های بنگال وبیهار ـ سن های بنگال شرقی ـ بالل های تجرات .

++++++++++
+++++
+

فصل دوم شامل هشت قسمت بشرح ذیلست :

قسمت اول :

ملوک غوریاآل شنسب ــ محمد بن سام ــ جنگ ترایین ــ سقوط بلاد متهم هند و ــ مرگ محمد سام .

قسمت دوم

قطب الدین آیبک ــ منارومسجد قطب ــ فتح بهار ــ فتح بنگال ــ مرگ محمد بختیار ــ امپراطوری پتان ــ آرامشاه بن طغرل ــ سلطان شمس الدین التتمش ــ مرگ شمس الدین التتمش ــ رکن الدین فیروزشاه ــ رضیة سلطان ــ معزالدین بهرامشاه ــ علاء الدین مسعود شاه ــ ناصرالدین محمود سلطان غیاث الدین بلبن ــ معزالدین کیقباد .

قسمت سوم

جلال الدین فیروزشاه خلجی ــ علاء الدین خلجی ــ نظر علاء الدین بفرهنگ وشعر فارسی پایان کار خلجیان .

قسمت چهارم

تغلق شاهیان ــ غیاث الدین تغلق ــ محمد تغلق ــ فیروزشاه ــ جانشینان فیروز شاه ــ حمله تیمور .

قسمت پنجم

خاندان سید ــ خضرخان ــ مبارکشاه ــ محمد شاه ــ سلطان علاء الدین .

قسمت ششم

افاغنه لودی ــ بهلول ــ سکندر ــ ابراهیم .

قسمت هفتم

پادشاهان بنگال ــ الیاس شاه ــ حسین شاه و نصرت شاه ــ پادشاهان جنپور ــ سلطان ابراهیم پادشاهان گجرات ــ ملوک مالوا ــ ملوک خاندش .

قسمت هشتم

بهمنیان ــ محمد بن حسن گانگوی ــ داود شاه ــ محمود شاه ــ غیاث الدین محمود ــ شمس الدین محمود ــ فیروز شاه بهمن ــ احمد شاه ــ تشیع در دکن ــ علاء الدین ــ نظام شاه ــ محمود شاه ، عادلشاهیه . یوسف عادل ــ رسمیت یافتن تشیع ــ اسمعیل شاه ــ سایر ملوک عادلشاهی پادشاهان گلکنده ــ قطب شاهیان ــ پادشاهان برار ــ سایر امرای مستقل دکن ــ پادشاهان هند و اوضاع زبان و ادب فارسی در دوره پادشاهی سلاطین اسلامی دکن .

فصل سوم – شامل چهار قسمت بشرح ذیل میباشد .

قسمت اول

ظهیرالدین بابر – دوران کودکی – مشکلات کاربابر – کومك شاه اسمعیل – حمله بهند – حمله اول حمله دوم – حمله سوم – حمله چهارم – حمله پنجم وفتح دهلی – جلوس برتخت سلطنت هند سفیرایران – جنگ کنواه – فتح چندپری – وقایع ایام اخیر سلطنت بابر – مرگ بابر – صفات بابر علما وشعرای دربار بابر – مقام ادبی بابر .

قسمت دوم

نصیرالدین همایون – شکست ازشیرشاه – فراربسوی ایران – شیرشاه سوری – مرگ شیرشاه – اسلام شاه محمد شاه سوری – همایون درپناه طهماسب – ملاقات دوپادشاه – فتح کابل وقندهار – فتح هند مرگ همایون – مقام علمی وادبی همایون پادشاه .

قسمت سوم

اکبر پادشاه – جنگ پانی پت – فتح اجمیر وگوالیار وجونپور – فتح قندهار – عزل بیرم خان وشهادت او سفیرایران – جنگهای اکبر – محاصره چیتور – تسخیر گجرات – فتح سورت – فتح بنگال وبیهار جنگ گگوند – نتیجه بیست سال جنگ – طغیان بنگال وبیهار – تسخیر کابل – فتح کشمیر – فتح قندهار وسند – لشکرکشی بدکن – محاصره احمد نگر – محاصره اسیر گر – طغیان سلیم – قتل شیخ ابوالفضل ـ خصال اکبر – شریعت الهی – اوضاع فرهنگی هند دردربار اکبر – شعرای فارسی که مداح اکبر بودند .

قسمت چهارم

نورالدین محمد جهانگیر – طغیان خسرو – سفر بکابل – نورجهان – مسأله قندهار – سفارت خان عالم

سفارت زنبیل بیك ــ فتح قندهار بدست شاه عباس ــ شورش بندال ــ موار ــ فتح کانگره ــ طاعون مسافرت بکشمیر ــ سرتوماس راو سفیر انگلیس ــ طغیان شاه جهان ــ دونامه ــ جنگ دو بــــرادر طغیان مهابت خان و اسارت شاه ــ مرگ نورالدین محمد جهانگیر ــ صفات شخصی جهانگــــیر تزك جهانگیری ــ ادبیات فارسی و صنعت معماری .

++++++++++++++
++++++++++
++++

ماخذ ومراجع این مجلـــد

١ ـ فارسی و عربـــــی

١) کتاب الهند ـ تصنیف ابو ریحان بیرونی چاپ انجمن دائره المعارف حیدرآباد .

٢) الاخبار الطوال ـ تالیف ابو حنیفه دینوری چاپ لیدن .

٣) معجم البلدان ـ تالیف یاقوت حموی چاپ مصر .

٤) مروج الذهب ومعادن الجوهر ـ تالیف مسعودی چاپ مصر .

٥) رحله ابی زید سیرافی چاپ پاریس .

٦) رحله سلیمان تاجر چاپ پاریس .

٧) کتاب البلدان ـ تالیف ابن فقیه همدانی چاپ لیدن .

٨) کتاب مطلع السعدین ـ تالیف کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی چاپ لاهور .

٩) چچ نامه ـ تالیف علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی چاپ دهلی .

١٠) تاریخ معصومی ـ تالیف سید محمد معصوم بکری چاپ بمبئی .

١١) زین الاخبار ـ تالیف ابو سعید عبد الحی بن ضحاك گردیزی چاپ لیدن .

١٢) تاریخ سیستان ـ بتصحیح استاد ملك الشعراء بهار چاپ تهران

١٣) ترجمه فارسی کتاب "محمود غزنوی" تالیف دکتر محمد ناظم چاپ کابل .

١٤) منتخب التواریخ تالیف عبد القادر بداونی چاپ کلکته .

١٥) آئین اکبری ـ تالیف شیخ ابوالفضل علامی چاپ لکهنو .

١٦) اکبرنامه ـ تالیف شیخ ابوالفضل علامی چاپ کلکته .

١٧) ترجمه فارسی راماین ـ بقلم نقیبخان وعبد القادر بداونی نسخه خطی کتابخانه علیگره .

١٨) ترجمه فارسی مهابهادت ـ بقلم فیضی وچند تن دیگر نسخه خطی کتابخانه دانشگاه بنارس

۱۹) بهاگوت گیتا – ترجمه داراشکوه – نسخه خطی متعلق بهآقای دکترتاراچند .

۲۰) تاریخ فیروزشاهی – تالیف ضیاء برنی چاپ کلکته .

۲۱) تاریخ فیروزشاهی – تالیف شمس سراج عفیف – نسخه خطی متعلق بنگارنده .

۲۲) تاریخ مبارك شاهی – تالیف یحیی بن احمد السهرندی چاپ کلکته .

۲۳) تاریخ فرشته – تالیف محمد قاسم هندوشاه چاپ لکنهو .

۲٤) تاریخ حسن – تالیف پیرغلام حسن کهویهامی کشمیری . نسخه خطی کتابخانه کشمیر .

۲۵) لباب الالباب – تالیف محمد عوفی چاپ لیدن .

۲٦) تذکره الشعراء – تالیف دولتشاه سمرقندی چاپ لندن .

۲۷) طبقات ناصری – تالیف قاضی منهاج سراج جوزجانی چاپ لاهور .

۲۸) تاریخ علائی – تالیف امیر خسرو دهلوی نسخه خطی متعلق بهکتابخانه دانشگاه پنجاب .

۲۹) ابراهیم نامه – تالیف محمد قاسم لاهوری نسخه خطی متعلق بکتابخانه دانشگاه پنجاب .

۳۰) تاریخ رشیدی – تالیف میرزا حید ردغلات . نسخه خطی متعلق باداره اسناد ملی هند – دهلی

۳۱) منتخب اللباب – تالیف خافی خان چاپ کلکته .

۳۲) تزك بابری ترجمه محمد رحیم خان خانان چاپ کلکته .

۳۳) تزك جهانگیری – چاپ علیگره .

۳٤) ریاض السلاطین – تالیف غلامحسین سلیم . چاپ لکنهو .

۳۵) سیرالمتاخرین – تالیف غلامحسین طباطبائی . چاپ لکنهو .

۳٦) خلاصه التواریخ – تالیف کالسان سنگ . نسخه خطی متعلق بکتابخانه خدابخش پتنه .

۳۷) فتوحات فیروزشاهی بقلم خود او . چاپ کلکته .

۳۸) تاج الماثر – تالیف حسن نظامی – چاپ لکنهو .

۳۹) حماسه سرایی درایران – تالیف استاد محترم آقای دکتر صفا – چاپ دانشگاه تهران

۴۰) هشت مقاله تاریخی و ادبی ــ بقلم آقای نصراله فلسفی ــ چاپ دانشگاه تهران .

۴۱) کتب مختلف تاریخ عمومی .

۴۲) تاریخ هند ــ تالیف ــ ث.ف. دلافوز. ترجمه آقای فخر داعی . چاپ تهران .

۴۳) دوره مجله ثقافه الهند نشریه شورای فرهنگی هند وسایر مجلات.

۲ ــ منابع اروپائی

(۱) Cambridge History of India.

(۲) An Advanced History of India. By. R.C.Banerji.

(۳) Oxford History of India. By . V.A.Smith.

(۴) History of Bengal. By. Stwart.

(۵) Ancient India. By. R.C. Majumdar.

(۶) History of Ancient Sanskrit literature. By. Max Muller.

(۷) History of Indian literature. By. Veber.

(۸) Early History of India. By. V. Smith

(۹) Political History of Ancient India. By. Ray-Chandkuri

(۱۰) Bhaguad Gita By. Radha Krishnan.

(۱۱) Buddhistic Studies. By. B.C. Law.

(۱۲) Epic Mythology. By. Hopkins

(۱۳) Jaina Sutras. By. Jacobi.

(۱۴) Asoka By. Smith.

(۱۵) Age of the Imperial Guptas.

(۱۶) Arab Invasion of India. By.R.C. Majumdar.

(۱۷) List of the Inscription of Northern India. By. Kielhorn.

(۱۸) History of fine Art in India and Ceylon. By. V.A. Smith.

(۱۹) Indian Historical Quarterly (دورهاین‌مجله)

(۲۰) Journal of Indian History. (د وره این مجله)

(۲۱) Journal of the Asiatic Society of Bengal. (د وره این مجله)

(۲۲) Epigraphia Indo Moslemica (د وره این مجله)

(۲۳) Akbar the great Moghul. By. Smith.

(۲۴) History of the Great Moghul. By. Kennedy.

(۲۵) India from Akbar to Aurangzib By. Moreland

(۲۶) Travels in India By. Tavernier.

(۲۷) Travels in the Moghul Empire. By Bermier.

(۲۸) A History of Persia Language... Babur - Akbar By. M.A.Ghani

(۲۹) History of Shah Ismail Safavi. By. Ghulam Sarvar.

قسمت اول

عصر حجر وسطی . مردم هند . هند و آریا . دراویدی . عناصر خارجی

دوران پیش از تاریخ

تاریخ هند مانند تاریخ هر کشور دیگر عبارتست از سرگذشت وکارنامه مردمی که در آن سرزمین میزیسته‌اند واز زمانی آغاز میگردد که آثار کتبی از فعالیتهای انسانی باقی مانده است. ولی ناچار پیش از پیدایش خط وثبت وقایع باز هم کسانی در هند زندگی میکرده‌اند که فقط بعض افزارها ولوازم زندگی وآثار حیاتی ایشان اززیر خاک بیرون آمده است اینند وره را در اصطلاح دوران "ماقبل تاریخ" گویند .

عصر حجر قدیم (۱)

در کاوشهای زیرزمینی که توسط باستان شناسان در نقاط مختلف هند بعمل آمده بعض افزارها وادوات ساده زندگی از قدیمترین ادوار حیات انسانی کشف شده است که باوضعی ساده وابتدائی از سنگ غیر صیقلی وحجاری نشده ساخته شده است. کسانیکه این افزارها را میساختند وبکار میبردند "مردم عصر حجر قدیم" نامیده میشوند .

مهمترین این اشیاء عبارتست از تبر وداس وپتك وچکش وبعض لوازم دیگر که از آنها برای حمله یا دفاع وشکار حیوانات وحشی یا کوبیدن وبریدن وسوراخ کرده استفاده میشده است . این افزارها غالبا دسته چوبی یا استخوانی داشته وگاهی هم از درکوهی یا سنگ کوارتز (۲) ساخته میشده است باینجهت هندیان عصر حجر قدیم را "انسانهای کوارتزی (۳)" نیز گفته اند .

---

(۱) Paleolithic مرکب از دو کلمه یونانی Paleo- یعنی دیرین و lithic یعنی سنگ

(۲) Quartz (۳) Quartzite

از مطالعه این آثار بطور مبهم ومقدماتی مسائل ذیل روشن میشود :

هندیان عصر حجر قدیم از وجود وخواص فلزات بکلی بی اطلاع بود ماند . خانه ثابت و معینی نداشتند بالاثر داشتند چندان فرقی بالانه حیوانات وآشیانه مرغان نداشت. این خانهها راازشاخ وبرگ درختان جنگلی درست میکردند . زندگی باخوف ووحشت دائم ازحوادث طبیعی وحمله حیوانات وحشی مانند ببروشیر وفیل وکرگدن ... توام بود . ازکشت غلات وکشاورزی بی خبر بودند . از گوشت حیوانات ومیوه درختان جنگلی وبعض گیاهان وغلات خود رو تغذیه میکردند . هنوز ازساختن اشیاء سفالیـن بی اطلاع بودند و شاید از وجود آتش هم خبر نداشتند . بطور خلاصه زندگی درآن عصر بکلی بدوی وجنگلی بود .(۱)

هندیان عصر حجر قدیم ظاهرا از نژاد زنگیان کوتاه(۲) بود ماند یعنی ازهمان نژاد که امروز درجزایر آندامان (۳) نمونه هائی باقی ماند ماست . این مردم قدی کوتاه پوستی تیره وسیاه موی ژولیده وپشم مانند وبینی پهن داشته اند .

<u>عصر حجر جدید (۴)</u>

یکی از مزیتهای انسان برسایر حیوانات اینستکه از تجارب گذشته استفاده میکند وهموار ه درراه تمدن وزندگی بهتر پیش میرود . اهالی هند هم بتدریج وپس از گذشت صدها یاهزارها سال ازحال بربریت سابق بدرآمدند وبرای ساختن لوازم زندگی غیراز درکوهی واحجارتراشیده از سنگهای صاف وصیقلی که خود حجاری میکردند استفاده نمودند . مردم این دوره راانسانهای "عصرحجر جدید" میگویند .

هندیان عصر حجر جدید چنانکه گذشت افزارها وادوات زندگی راازسنگهای صیقلی وحجاری

---

(۱) Negrito　　(۲) V. Smith. PP. 8-9

(۳) Andaman　　(۴) neolithic

شده میساختند . برای هریک ازحوائج زندگی افزاری جداگانه درست میکردند . از فلزات بی خبر بودند وگویا فقط طلا رامیشناختند .

آثاراین دوره تقریبا در تمام نواحی هند کشف شده است واخیرا در ناحیه "بلاری" (۱) — (نزد یک مدرس) آثار کارگاهی اززیر خاک بیرون آمده که درآن ظروف ولوازم سنگی میساخته اند .

این مردم در تمدن هم پیشرفتهائی کرده بودند . اززراعت وکشت غلات وایجاد مزارع و وپروردن درختان میوه دار اطلاع داشتند . حیواناتی ازقبیل گاو وبز رااهلی کرده بودند . آتش را میشناختند وآنرا ازاصطکاک شاخه های "بمبو" یاقطعات چوب خشك بدست میآوردند . کوزه گری رامیدانستند واشیاء سفالین راابتدا بادست وبعد باچرخ کوزه گری میساختند . خانه ایشان غالبا درغارها بود ولی داخل غار ودیوارهای آنرا بارنگ کاری ونقاشی تزیین میکردند . نقاشی دیوارها غالبا عبارت بود ازمناظر شکار حیوانات وحشی یارقصهای محلی که نمونه هائی ازآنها هنوز درگوشه وکنار هند باقیست . روی اشیاء سفالین هم گاهی رنگ میزدند وصورتهائی نقش میکردند . ازساختن قایق وحرکت برروی رودخانه یاکناره های دریااطلاع داشتند . لباس خود را ازپشم یاپنبه رشته می بافتند .

هندیان عصر حجر جدید اموات راغالبا دفن میکردند ویادر دخمه میگذاشتند . ازاین گونه قبور ودخمه ها نمونه هائی دربعض نواحی هند کشف شده است که باشکل خاصی ساخته میشده وسقف های سنگی داشته است . اینگونه قبرهارا "دلمن" مینامند . (۲)

بعضی ازمحققین عقیده دارند که هندیان عصر حجر جدید بازماندگان دوران حجر قدیم یازمان نژاد زنگیان کوتاه میباشند لیکن گروه دیگراین نظر راانکار میکنند وعقیده دارند بین این دو دسته ازمردم هند هیچگونه رابطه نژادی وجود نداشته وبین دوعصر حجرهم هزارهاسال فاصله

---

(۱) Bellary (۲) Dolmen رجوع شود به R. Majumdar صفحه ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ .

شده میساختند . برای هریك از حوائج زندگی افزاری جداگانه درست میکردند . از فلزات بی خبر بودند وگویا فقط طلا رامیشناختند .

آثار این دوره تقریبا در تمام نواحی هند کشف شده است واخیرا در ناحیه "بلاری" (۱) — (نزدیك مدرس) آثار کارگاهی اززیر خاك بیرون آمده که در آن ظروف ولوازم سنگی میساخته اند .

این مردم در تمدن هم پیشرفتهائی کرده بودند . اززراعت وکشت غلات وایجاد مزارع و وپرورش درختان میوه دار اطلاع داشتند . حیواناتی ازقبیل گاو وبز رااهلی کرده بودند . آتش را میشناختند وآنرا ازاصطکاك شاخه های "بمبو" یاقطعات چوب خشك بدست میآوردند . کوزه گری رامیدانستند واشیاء سفالین راابتدا بادست وبعد باچرخ کوزه گری میساختند . خانه ایشان غالبا درغارها بود ولی داخل غاردیوارهای آنرا بارنگ کاری ونقاشی تزیین میکردند . نقاشی دیوارها غالبا عبارت بود ازمناظر شکار حیوانات وحشی یارقصهای محلی که نمونه هائی ازآنها هنوز درگوشه وکنار هند باقیست . روی اشیاء سفالین هم گاهی رنگ میزدند وصورتهائی نقش میکردند . ازساختن قایق وحرکت برروی رودخانه یاکناره های دریااطلاع داشتند . لباس خود را ازپشم یاپنبه رشته می بافتند .

هندیان عصر حجر جدید اموات راغالبا دفن میکردند ویادر دخمه میگذاشتند . ازاین گونه قبور ودخمه ها نمونه هائی دربعض نواحی هند کشف شده است که باشکل خاصی ساخته میشده وسقف های سنگی داشته است . اینگونه قبرهارا "دلمن" مینامند . (۲)

بعضی ازمحققین عقیده دارند که هندیان عصر حجر جدید بازماندگان دوران حجر قدیم یازمهان نژاد زنگیان کوتاه میباشند لیکن گروه دیگراین نظر راانکار میکنند وعقیده دارند بین این دو دسته ازمردم هند هیچگونه رابطه نژادی وجود نداشته وبین دو عصر حجرهم هزارهاسال فاصله

---

(۱) Bellary (۲) Dolmen رجوع شود به R. Majumdar صفحه ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ .

شده میساختند . برای‌هریك ازحوائج زندگی افزاری جداگانه درست میکردند . ازفلزات بی خبر بودند وگویا فقط طلا رامیشناختند .

آثاراین دوره تقریبا درتمام نواحی هندکشف شده است واخیرا درناحیه "بلاری" (۱) — (نزد یك مدرس) آثار کارگاهی اززیر خاك بیرون آمده که درآن ظروف ولوازم سنگی میساخته اند .

این مردم درتمدن هم پیشرفتهائی کرده بودند . اززراعت وکشت غلات وایجاد مزارع و وپرورش درختان میوه دار اطلاع داشتند . حیواناتی ازقبیل گاو وبز رااهلی کرده بودند . آتش‌را میشناختند وآنرا ازاصطکاك شاخه های "بمبو" یاقطعات چوب خشك بدست میآوردند .کوزه گری رامیدانستند واشیاء سفالین راابتدا بادست وبعد باچرخ کوزه گری میساختند . خانه ایشان غالبا درغارها بود ولی داخل غار ودیوارهای آنرا بارنگ کاری ونقاشی تزیین میکردند . نقاشی دیوارها غالبا عبارت بود ازمناظر شکار حیوانات وحشی یارقصهای محلی که نمونه هائی ازآنها هنوز درگوشه وکنار هند باقیست . روی اشیاء سفالین هم گاهی رنگ میزدند وصورتهائی نقش‌میکردند . ازساختن قایق وحرکت برروی رودخانه یاکناره های دریااطلاع داشتند . لباس‌خود را ازپشم یاپنبه رشته می بافتند .

هندیان عصر حجر جدید اموات راغالبا دفن میکردند ویادر دخمه میگذاشتند .ازاین گونه قبور ودخمه‌ها نمونه هائی دربعض‌نواحی هند کشف شده است که باشکل خاصی ساخته میشده وسقف های سنگی داشته‌است .اینگونه قبرهارا "دلمن" مینامند . (۲)

بعضی ازمحققین‌عقیده دارند که هندیان عصر حجر جدید بازماندگان دوران حجر قدیم وازهمان نژاد زنگیان کوتاه میباشند لیکن گروه دیگراین نظر راانکار میکنند وعقیده دارند بین این دو دسته ازمردم هند هیچگونه رابطه نژادی وجود نداشته وبین دوعصر حجرهم هزارهاسال فاصله

---

(۱) Bellary (۲) Dolmen رجوع شود به R. Majumdar صفحه ۱۰ – ۱۱ – ۱۲ .

بوده است. حل این اختلاف بعهده مردم شناسان و دیرین شناسان است که بقایا واسکلت های دوعصررا باهم مقایسه کرده نظر خود را اظهار دارند. (۱)

عصر مس وبرنج (۲)

مورخین وهند شناسان عقیده دارند که هندیان عصر حجر جدید رفته رفته درطول زمان ترقی کرده قدم در وادی تمدن نهادند واز فلزات وخواص آنها مطلع شدند. بعض افزارها که مربوط باواخر عهد حجراست ترکیبی است ازفلز وسنگ. بعض اشیاء فلزی که بعدها ساخته شده ازلحاظ شکل وطرز ساختمان عینا مانند افزارهای مشابه سنگی میباشد.

شروع باستفاده ازفلزات وطرز بکاربردن آنها ونیز نوع فلزی که درساختن افزارها استفاده میشده درسراسر هند یکسان ودریک عصر وزمان نبوده است درنواحی شمالی ابتدا مس خالص جای سنگ راگرفت وبعدا زمدتی بخواص آهن پی بردند ولی درجنوب هند دیرتر مس را شناختند وزود بخواص آهن آگاه شدند.

برنج یامفرغ جانشین خوبی برای مس خالص بود واستحکام بیشتری داشت. برنج راباترکیب نه جزء مس ویک جزء قلعی میساختند وبرای ساختن اسلحه وظروف وافزارها بکار میبردند. دراروپا معمولا عصر مفرغ رابعد ازعصرمس وقبل از دوران آهن محسوب میدارند لیکن درهند مفرغ هم عصر مس است وهرجا مس بکار میرفته است اشیاء برنجی هم ساخته میشده واشیاء مسین وبرنجین ازیک عصرفراوان بدست آمده است. (۳)

دوران مس ومفرغ پایان عهد ماقبل تاریخ است زیرا تدوین وتالیف "ریگ ودا" که فصل اول وسرآغاز تاریخ هند است مربوط به زمانیست که آهن شناخته شده بود ولااقل درنواحی شمالی هند

---

(۱) R. Majumdar P. 13 (۲) Bronz (۳) Smith. PP.8-9

رواج داشت . قولی که تالیف ریگ ودا را بزمانی قبل از شناسائی آهن مربوط میدارد اگرچه عقیده ، اکثر دانشمندان هند است اما مورد قبول شرق شناسان اروپائی نمیباشد . (۱)

تمدن قدیم سند .

قدیمترین آثار تمدن درهندوستان مربوط باواخر عهد مس ومفرغ میباشد که اخیرا در کاوشهای وادی سند کشف شده است . این آثار درطول رود خانه عظیم سند (۲) ازناحیه "هرپا" (۳) — (واقع درشهرستان مونتگومری پنجاب (٤) تا "موهنجودرو" (٥) ومصب رودخانه سند همه جا موجود است وبخوبی مدلل میدارد که درحدود پنجهزار سال پیش مردمانی دراین نواحی ساکن بودند که تمدنی مترقی وممتاز داشته اند .

درتاریخ ۲۲ —۱۹۲۱ میلادی یکی ازباستانشناسان هند بنام "بنرجی" (٦) که زیر نظر (سرجان مارشال ") (۷) کارمیکرد براهنمائی رئیس خود موفق شد درمحل "موهنجودرو" واقع در شهرستان "لرکنه" سند (۸) آثاری ازیك تمدن بسیار قدیمی هندوستان بدست آورد . بعد ها باستانشناسان دیگر مانند "مجومدار" (۹) ومکی " (۱۰) و "واتس وستین" (۱۱) دنبال این تفحصات راگرفتند وروبهمرفته بیش از سی ناحیه تاکنون کاوش شده ، وازریر خاك بدرآمده است . (۱۲)

---

(۱) R. Majumdar . Ch . 3 . P. 24

از مورخین معروف که در جلوبردن زمان تالیف ودا اصرار میورزند یکی تیلك (L. Tilak .) ودیگری ژاکوبی Jacobi میباشد .

(۲) Indus (۳) Harappa

(٤) Montgamery (٥) Mohenjo - Daro (٦) R . D . Banerji

(۷) S. J. Marshall (۸) Larkana (۹) Majumdar (۱۰) J. Mackay

(۱۱) Vats and Stein .

(۱۲) درسال ۱۹٥۰ که اینجانب از موهنجودرو دیدن کرد هنوز تحقیقات ادامه داشت .

از مجموع این تفحصات معلوم گردیده که درحدود پنجهزار سال قبل ازین (۱) وادی سند آباد ومسکون واهالی آن متمدن بوده وتمدنی همسطح وهمعصر دره نیل ودجله وفرات ومصر وبابل وآشور داشته اند . متاسفانه چون هنوز آثار کتبی ازین نواحی بدست نیامده وخطوط بعض مهرهای گلی که از زیرخاک بدرآمده لایقرء است تاریخ سیاسی سند دراین ایام باستانی برما مجهول مانده واز اوضاع فرهنگی وتاریخ ادب وزبان مردم آن دوران بی اطلاع میباشیم .

<u>موهنجود رو</u>

مهمترین وپرارزش‌ترین آثار تمدن قدیم سند از محل "موهنجود رو" بدست آمده است . "موهنجود رو" (بزبان سندی یعنی تپه مرگ) نامیست که اهالی سند بیک تپه مرتفع واقع درایالت "لسرکته" سند داده اند . اطراف این تپه بسیار حاصلخیز وباصفاست وسندیان آن‌نواحی را "نخلستان سند" میخوانند .

"موهنجود رو" یادگار شهر باستانی وآبادیست که شاید درروزگاری پایتخت امپراطوری سند بوده وبعدها اقلا هفت‌بار ویران وبازآباد شده است. علت این ویرانیها را طغیان رودخانه سند یاباد های موسمی وطوفانهای سخت احتمال داده اند . گاهی فاصله ویرانی وآبادانی بعدی تاچند قرن بطول میانجامیده است.

ازآثار مکشفه چنین معلوم میگردد که "موهنجود رو" درآخرین دوران آبادانی شهری بوده است بزرگ با خیابانهای وسیع منجر ود ورو قصور معمور . برای جلوگیری ازنفوذ رطوبت خانه هارااز آجر میساخته اند بعض‌خانه‌ها کوچک ودواطاقی وبعض‌دیگر بسیار بزرگ ودارای تالارهای وسیع بوده است . عرض‌یکی ازین تالارها هشتاد وپنج وطول آن نود وهفت‌پا میباشد .

---

(۱۲) رجوع شود به Majumdar صفحه ۱۰ — ۲۳ وسالنامه ۱۹۵٦ هندوستان صفحه ۲۳ ومقاله فاضلانه آقای ویلر Wheeler درکتاب Pakistan Miscellany ۱۹۵۲

تقریبا تمامی خانه‌ها چاه آب ومستراح داشته وراه آب های متعدد خانه‌ها را بهم مربوط میساخته است . در بعض این خانه‌های بزرگ تالارهای ستون داری کشف شده که احتمال میرود محل انجمن شهر یا معبد ویا تالار پذیرائی بزرگان واعیان شهر بوده است. انبار بزرگ غله (سیلو) یکی از بناهای بزرگ "موهنجودارو" است واز آن مهمتر حمام عمومی وسیعی است که گرمخانه ای بزرگ در وسط وغرفه هائی در اطراف داشته است. در وسط گرمخانه خزانه است که ۳۹ پا طول و۲۳ پا عرض وهشت پا عمق دارد و آب آن از چاهی که در یکی از غرفه ها وجود دارد تامین میشده است . آب این خزانه را بوسیله زیر آبی که هنوزهم وجود دارد میکشیده اند . طول گرمخانه مزبور ۱۸۰ وعرض آن ۱۰۸ پا است. استحکام این گرمابه بمثابه ایست که بعد از چند هزار سال هنوز خللی در بنیان آن راه نیافته است.

مردم موهنجودارو زندگی اجتماعی وباجاه وتجمل داشتند وآن شهر پرجمعیت بوده وبا اسلوب معماری صحیح ساخته شده است.

غذای سند باستانی گندم وجو وخرما بوده است. تخم مرغ وگوشت گوسفند وخوک وماهی هم میخوردند .

پنبه رامیکاشتند ومیرشتند واز آن پارچه می بافتند . بافتن پارچه پشمی نیز معمول بود . مردان وزنان زیور آلات استعمال میکردند . گردن بند پیشانی بند - بازوبند - انگشتری خلخال زیور مشترک زنان ومردان بوده ولی کمربند و گوشوار وحلقه بینی بزنان اختصاص داشته است. این زیورها از طلا ونقره وعاج ومس وسنگهای قیمتی باظرافت واستادی ساخته میشده است والبته طلا ونقره وشاید احجار قیمتی را تجار از خارج وارد میکرده اند .

اهالی "موهنجودارو" کوزه های آب خوری وظروف سفالین را با چرخ کوزه گری میساختند و گاه روی آنها را رنگ کاری ونقاشی میکردند . ظروف از گل ومس وبرنج ونقره وخاک چینی ساخته میشد. (۱)

---

(۱) ظروف چینی خیلی نادر است.

از "موهنجود رو" هیچگونه نشانه ای از وجود آهن وافزارهای آهنین بدست نیامده است ومعلوم است که مردم آن شهر ازآهن و فواید آن بکلی بی اطلاع بود ماند .(۲) دوکیسه های گلی وچینی وصدفی داشته است. سوزنها و شانهها ازاستخوان وعاج هم ساخته میشد . تیرها وداسها وکارد ها واسکنه ها وقلابهای ماهیگیری که بدست آمده همه ازمس خالص ویابرنج ساخته شده است. سنگهای مکعب شکلی هم بوزنهای گوناگون بدست آمده که گویا وزنه وسنگ ترازو بوده است. بعلاوه اسباب بازیهائی برای کودکان ومهرههائی ازاستخوان که وسیله بازی بزرگسالان بوده است از ویرانههای "موهنجود رو" بسیار بدست آمده است.

ازاسکلت گاو وگاومیش وگوسفند وفیل وشتر که فراوان کشف شده معلوم میگردد که این حیوانات رااهلی کرده بودند . روی بعض بازیچه های اطفال شکل سگ هم نقاشی شده وعلامت آنست که این حیوان راهم اهلی کرده بودند .اما کوچکترین اثری ازاسب بدست نیامده ومعلومست که این حیوان رانمیشناختند .

اسلحه اهالی "موهنجود رو" نیزه وخنجر وگرز وتبر وعلاخن وتیر وکمان بوده که غالبا ازمس یابرنج وبعضی هم ازسنگ ساخته میشده است.

بیش از پانصد مهراسم ازخرابه های موهنجود رو بدست آمده که همه کوچک وباگل پخته شده است . روی بعض این مهرها اشکال حیوانات حقیقی ویاافسانه ای نقش شده وگاهی بعض علامات وحروف هم وجود دارد که تااین زمان لایقرء مانده است.

نقوش وتصاویر زیبا وظریفی که برروی بعض ظروف سفالین ویامهرهاباقی مانده حاکی ازپیشرفت سندیان قدیم درصنایع مستظرفه میباشد وبعض مجسمه هاکه از "هرپا" (۳) بدست آمده ازبس خوش

---

(۲) آبادانی موهنجود رو رااز ۳۰۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل ازمیلاد مسیح تخمین کرده اند .(۳) درکاوشهای اخیر آثاری ازدیوار بزرگ وآجری دور هرپا کشف شده است.

تراش واستادانه است انسانرا بیاد مجسمه های معابد یونان قدیم میاندازد .

مهرهای مکشفه از "موهنجود رو" باحتمال قوی در اسناد وتمسک های تجاری مورد استفاده بوده ، ومعلوم است که بازرگانان آنزمان نه تنها با سایر نقاط هند معامله داشته اند بلکه با بعض کشورهای آسیاهم داد وستد میکرده ، وقلعی ومس وطلا ونقره واحجار کریمه را از خارج بسند وارد میکرده انــــــــد .

مردم "موهنجود رو" غالبا کشاورز بودند وکشت گندم وجو وپنبه در بین ایشان رواج کامل داشته اســـــــت .

صنایع "موهنجود رو" عبارت بوده است از کوزه گری نساجی نجاری معماری فلزکاری زرگری جواهر سازی حجاری وعاج تراشی .

از آثار مکشفه از "موهنجود رو" بعقاید دینی سندیان قدیم میتوان پی برد . ظاهــــرا بخدایان ماده ، وبنیروی ماده ، که بزعم ایشان قوه خلاقه جهان بوده ، بیش از خدایان نر وقوه رجولیت اعتقاد داشته اند زیرا بت های ماده ، بشکلهای گوناگون در اغلب نقاط سند از زیر خاک کشف شده است . بخدایان نر نیز اعتقاد داشته اند وبرروی یکی از مهرهای گلی صورتی شبیه به شیوا (۱) نقش شده ، که بطریق جوکیان نشسته است وحیوانی چند در اطراف او وجود دارند . در این صورت شیوا دارای سه چهره ودو شاخ میباشد . سندیان قدیم غیر از خدایان ماده ، ونر "لینگا" (۲) یا تصویـــــر آلت رجولیت راهم پرستش میکردند وبطوریکه میدانیم "لینگا پرستی" بعدها در هند رایج شد و "سوهنات" خود یکی از همین "لینگا" ها میباشد . بعلاوه مارپرستی و ستایش بسیاری از حیوانات یا سنگها یادرختها هم در سند قدیم رایج بوده است .

از مجموع مطالعاتی که تاکنون در آثار باستانی وادی سند بعمل آمده ، میتوان بنکات ذیل پی برد :

---

(۱) Siva (۲) Lingha

۱) بین فرهنگ وتمدن قدیم سند باتمدن بین النهرین وکلده وآشور وجوه مشابهت بسیار یافته میشود . مهمترین آنها عبارتست از کوزه گری وکارگاههای سفال سازی . آجرها — کوره های آجر پزی و ظروف مسین ومرنجین والفبای تصویری .

۲) در "موهنجودرو" دومهر گلی پیدا شده که روی آنها چیزی بخط میخی مخصوص نوشته شده است. بنابراین شکی باقی نمیماند که در حدود پنجهزار سال پیش اهالی سند بامردم کلده وعیلام روابط فرهنگی داشته اند حالا آیا وادی سند از آشور وبابل وعیلام تمدن وفرهنگ آموخته ویا اینکه کاروان دانش و معرفت از سند بطرف مغرب براه افتاده است مسئله ایست که تاکنون کسی جواب — قطعی برای ان پیدا نکرده است.

۳) بااینکه تمدن وادی سند اقلا مربوط بهزارسال قبل از ورود آریاها بهند میباشد معذلك ازروی بتها وتصاویر مکشفه از ویرانه های "موهنجودرو" معلوم میشود که رابطه ای بین عقاید هندوهای آریائی وسندیان باستانی وجود دارد وآئین آریائی را نمیتوان تنها سرچشمه افکار دینی وفرهنگی هندوان امروزی دانست.

۴) دراینکه اهالی "موهنجودرو" از چه نژاد بوده اند نظرات مختلفی اظهارشده است جمعی ایشانرا "سومری" وگروهی "دراویدی" میدانند بعضی هم معتقدند که این قوم از نژادی — بوده اند که اصل مشترك سومری ودراویدی است. قولی هم هست که این مردم آریائی نژاد بوده اند ویااینکه ازنژادی بوده اند که امروز بکلی منقرض شده است.

اگر ساکنین اولیه دره سند راازنژاد "دراویدی" فرض کنیم احتمال قوی میرود که دراویدیها ازهند بسند وپنجاب آمده واز آنجاازراه ایران وبین النهرین راد ربیش گرفته اند . اینکه گویند ساکنین اصلی ایران بیش ازورود اریاها "قبایل سیاه پوست کریه المنظر" (۱) بوده اند موید این نظریه

---

(۱) حماسه سرائی در ایران ص ۲۱

است که سراسر نقاطی که بعدها توسط آریاها اشغال گردید ابتدا مسکن قبایل ماریرست وشیطان پرست دراویدی بوده است (۱) شگفت اینکه مردمان ناحیه "براهوی"(۲) در بلوچستان هنوز هم

---

(۱) V. Smith وسایر منابع.

آقای دکتر تاراچند سفیر سابق هند در ایران واستاد سابق تاریخ در دارالعلوم آله آباد که از فضلای مشهور هند میباشند در مقاله افتتاحیه انجمن ایران وهند (۲۴ مرداد ۱۳۳٤) که بچاپ رسید چنین میگویند والعهده علیه : "... تخت جمشید شوش کاشان ونهاوند درباختر استرآباد درشمال وبسیاری از نقاط ومراکز دیگر در ایران آثاری از مس وبرنز وطلا وسنگهای قیمتی واشیاء گلی از خود باقی گذارده اند که گامهای پیشرفت فرهنگی راد رایران نشان میدهد . شواهد متشابه آنرا در "موهنجودرو" "هرپا" وسایر نقاط ناحیه سند مشاهده میکنیم . ... روابط سیاسی شوش و انزان درعیلام بنحوجیبی همانند روابط سیاسی هرپا وموهنجودرو در دره سند میباشد . برعیلام وهرپا سلاطین مذهبی حکومت میکردند . هرد وخدایان ورب النوع های متعدد را میپرستیدند . هرد و دارای خدای بزرگ بودند که مافوق ومقدم برد یگران بوده (؟) و در قله کوه میزیست . آفتاب خدایان زمین وآبها رب النوع عشق وباروری مادر ماه ... وسایل عبادت بشمار میرفتند . حیوانات ونباتات مقدس همچون گاو مار شیر وغیره نیز برای آنها وجود داشته است ... زکورات یا خانه خدا با دیوارهای بلند سکو ایوانهای چند طبقه ای ... وبالاخره برجهای مختلف ... بصورت ارگ ... بشمار میرفت . ایلام وسند بازیچه سلاطین مذهبی شدند ... سرنوشت هرد ویکی بود . مهاجمین شمالی آرین ... برایشان تاختند ... الخ ."

(۲) Brahui

بزبان دراویدی سخن میگویند .(+)

نژاد های چهارگانــه

هند رابسبب اختلاف رنگ ولباس ولهجه و کیش مردم آن کشور هزارد ستان وهزار د ستار لقب داد ماند .این اختلافات نشانه آنست کهاصل ونژاد همه یکی نیست وهرکدام بتیره خاصـــی می پیوندند که سنن وعادات ورسوم قومی خود را از ازمنه قدیم تاکنون همچنان محفوظ نگاه داشتهاند این جمعیت چهارصد وپنجاه میلیونی کهامروز درهندوستان (هند وپاکستان) سکونت دارنـــــد بازماندگان اقوام ونژاد های گوناگونی هستند که دراعصار گذشته ازخارج بهند آمده وهریك درگوشهای جایگیر شده اند . نیاکان اینمردم چه وقت باین سرزمین وارد شده اند بطور تحقیق نمیتوان معلـــوم کرد همینقدر مسلماست که زمان مهاجرت ایشان بسیار قدیم است وامروز اختلاف آنها طوری درهـــم آمیخته شده اند کهنمیتوان یكتیره وطایفه راازدیگری بکلی مجزا کرد .

معذلك باتوجه بقیافه وزبان مردم هند رامیتوان بچهار دسته تقسیم کرد :

١) هند وآریائی (٢) یاآریا (x) این دسته که مهمترین طبقات هندوئی راتشکیـــل میدهند وغالبا درنواحی شمالی ومرکزی هند سکونت دارند دارای قدی بلند پوستی گندمگون و — بینی کشیده اند وزبانشان ازریشه سنسکریت مشتق است.

٢) دراویدیان (٣) یاساکنین نواحی جنوبی —این جماعت ازلحاظ نژاد وزبان وقیافـــه بکلی بادسته اول فرق دارند قدشان کوتاه ورنگ پوستشان تیره است وبزبانهای "تامیل " (٤) "تلگو" (٥) "کاناری " (٦) و "مالایالام " (٧) وسایر زبانهای دراویدی سخن میگویند وبمناسبت

---

(١) Majumdar PP 22-23 (٢) Indo-Aryans (٣) Dravidians
(٤) Tamil (٥) Telegu (٦) Kanarese
(٧) Mālāyālam (x) (١٠) (١٢)

ریشه زبانهایشان "دراویدی" (۱) خوانده میشوند .

۳ — جنگلیان — این دسته شامل قبایلی استکه هنوز درمراحل اولیه تمدن بسر میبرند ود ر نواحی کوهستانی وباجنگلها پراکنده میباشند . قد این جماعت کوتاه وپوست بدنشان تیره وسیاهرنگ است وبینی پهن وکوتاه دارند . زبان ایشان هم بکلی بازبان دودسته اول متفاوت وازلحاظ ریشه ولغات متمایزاست . "کل" (۲) ها و "بیل" (۳) ها و "موندا" ها (۴) ازاین طبقه هستند وزبانشان هم بهمین نام خوانده میشود .

۴ — مغولان — قیافه این دسته از مردم هند کاملا مغولیست یعنی ریش ندارند رنگشان زرد است بینی پهن وکوتاه دارند . استخوان چهره وصورتشان پهن ومسطح است . این جماعت بیشتر در دامنه های هیمالایا وکوهستانهای آسام ساکنند . "گورکا" ها (۵) "بوتیا" ها (۶) و "کاسی" ها (۷) نمونه هائی ازنژاد مغولی هندی میباشند .

دو طبقه اخیر ظاهرا بازمانده هندیان عصر حجر جدید میباشند وهنوزهم بعد از گذشت هزاران سال پیشرفت محسوسی در تمدن ننموده وبشکل بدوی زندگی میکنند . این دو دسته باحتمال قوی بومیان اصلی هند را تشکیل میدهند که بعدها دراویدیان ایشانرا مغلوب وبکوهستانها وجنگلها متواری ساختند وخود برجای آنان ساکن شدند وهمین دراویدیها هم بعد از ورود آریاها ناچار نواحی شمالی هند رابدیشان واگذاردند وخود در قسمت جنوب هند متمرکز گردیدند .

لغت شناسان بین زبان مردم عصر حجر وطوایف جنگل امروزی بازبان عشایر امروزی شبهجزیرهمالایا وهند وچین ومجمع الجزایر اندونزی وجوه مشابهت بسیار یافته اند . محقق مشهور آلمانی

---

(۱) Dravidians (۲) Kols (۳) Bhils
(۴) Mundas (۵) Gurkhas (۶) Bhutias
(۷) Khasis.

" اشمیت " (۱) عقیده دارد که زبان " مونداها " و " کاسی ها " از دسته زبان " استریک " (۲) است یعنی از خانواده زبانهای اندونزی و هندوچین . اگر این نظر صحیح باشد باید گفت هندیان قدیم بتدریج از مقر اصلی خود بطرف مشرق و جنوب شرقی آسیا سرازیر شده در شبه جزیره هندوچین و جزایر اقیانوس کبیر تا شرق اقصی پراکنده گردیدند . " اشمیت " همچنان عقیده دارد که یکدسته از همین بومیان هند از طریق جزایر اقیانوس کبیر به گینه جدید و از آنجا باسترالیا رفته اند . بنا براین نظریه هندیان قدیم در ایام باستانی نقش مهمی در سیاست آسیای جنوب شرقی بازی میکردند که تفصیلات آن بر تاریخ نویسان مجهول مانده است .

<u>دو تیره عمده</u> ـ قطع نظر از مغولان و جنگلیان که از لحاظ تمدن هنوز پیشرفتی نکرده اند باید گفت که در هند دو تیره بزرگ سکونت دارند یکی آریائیان و دیگر دراویدیان .

<u>هندوآریائی یا هند و ایرانی</u> ـ اقوام آریائی مهاجرین سفید پوست وقد بلندی هستند که از معابر شمال غربی هندوستان بآن سرزمین وارد شدند و در نواحی شمالی هند سکونت اختیار کردند . این اقوام مهاجر که با اسبهای تیز تک خود توانستند معابر صعب العبور را بپیمایند و بزور اسلحه آهنین وشمشیر های برنده بومیان را مغلوب و منکوب سازند همنوادان خود را " آریا " یعنی " خویشاوندان " مینامیدند و همین نام را بسر زمین های متصرفی خود دادند یعنی هند را " آریاورتا " و سرزمین ایران را " ایران " خواندند . (۶) این تیره از آریائیان که در هند و ایران ساکن شدند باصطلاح " هندو آریائی " نامیده میشوند تا از سایر همنوادان خود که در اروپا و سایر نقاط جهان پراکنده اند مشخص باشند . این تیره همانها هستند که ریگ ودا را در شرح فتوحات و تاریخ قوم خود بوجود آوردند و شاید هنوز خون آنان در عروق برهمنان و پارسیان هند (۷) (که در شهر بمبئی و پونه و سایر نقاط شبه جزیره گجرات سکونت دارند)

---

(۱) Schmidt (۲) Austric. (۳) Majumdar PP 24-25

همچنین رجوع شود بمقدمه تاریخ هند تالیف (ث . ف . دلافوز) ترجمه آقای فخرداعی گیلانی ۱۳۱۶ . تلفظ اوستائی ایران بصورت Airayan میباشد .

(٤) Max Muller نقل کوچرار . ص ۲۴ - ۲۵

جریان داشته باید.

قدیمترین اثر کتبی که از اقوام هندوآریائی در دست است مجموعه " ودا " میباشد که متاسفانه تاریخ تدوین اولین " ودا " یعنی " ریگ ودا " بطور تحقیق معلوم نیست و حتی بطور تقریب هم مشکل است بتوان نظری اظهار داشت. درعین حالیکه " ماکس مولر " (۱) باشك واحتمال این تاریخ را درحدود ۱۵۰۰ سال قبل ازمیلاد مسیح تعیین میکند " تیلك " (۲) و " واکوبی " (۳) کوشش میکند آنرا بقرون عدیده قبل از ۱۵۰۰ مربوط سازند.

اصل اقوام " هندواروپائی " ازچه سرزمینی است با توجه بنشانه های ریگ ودا اقوال مختلفی ابراز شده است همچنین درچه تاریخ وکجا تیره " هندوآریائی " ابتدا سکونت داشته واز چه راه بایران وهند آمده اند بازهم اختلاف نظر شدید است. بیشتر مورخین این سرزمین را درخاور ایران و بعضی خوارزم قدیم دانسته اند.

دکتر گاثیل درتاریخ کیمبریج هند (۴) میگوید که با ملاحظه نباتات وحیواناتی که درریگ ودا از آنها نام برده شده وهمچنین با توجه بوضع زمین ومسکن که درآن کتاب اشاراتی شده وهمچنین شرایط جوی وآب وهوا که برای " ایران وبجه " (۵) یعنی موطن اصلی آریاها ذکر کرده اند برخلاف اقوالی که تاکنون ذکر شده آن " سرزمین اصلی مقدس " مطابق با نقاط مذکوره ذیل نمی باشد:

۱) هند

۲) جبال پامیر

۳) نواحی شمالی اروپا

۴) نواحی جنوبی روسیه

۵) مناطق قطب شمال

---

(۱) Max Muller بنقل مجوبدار ص ۲۴-۲۵ (۲) V. Smith. P. 14

(۳) L. Tilak (٤) Jacobi - رجوع شود به کتاب حماسه سرائی در ایران ص ۴۲

(٤) Dr. Gile's Cambridge History of India

بنقل مجله " ثقافة الهند " چاپ شورای روابط فرهنگی هند شماره سپتامبر ۱۹۵۶

(۵) Airayana Vaedjah

بلکه بعقیده این نویسنده نشانعهای مذکور درریگ‌ودا منطبق است باسرزمینهای مجارستان و قسمتی ازالمان وبوهمیا •

اگر " ایران ویجه " را باسرزمینهای فوق منطبق شمردیم باید گفت آریاها ازموطن خود در طول رود دانوب(١) به والاچیا " (٢) واز آنجا باقصی نقاط جنوبی " بوسفور " (٣) و " داردانل (٤) آمدند ودرآنجا نیز توقف نکرده خودرا بنواحی علیای دجله (٥) وفرات(٦) و سرزمین ایران رساندند وانراهی که بین تبریز وتهران امروزی وجودداشته بحدود مشهد وهرات وباکتریا آمدند وبعد جبال هندوکش را عبورکرده وارد پنجاب گردیدند •(٧)

درباره موطن اصلی آریاها و خط سیری که درراه ایران وهند پیموده‌اند و اینکه " ایران ویجه " کجا بوده وآیا این سرزمین مقدس افسانه‌ای موطن اصلی قوم ایران بوده یا اینکه اقوام هندو آریائی همه درآنجا سکونت داشته‌اند اینقدر اقوال گوناگون مبتنی براحتمالات و تخمینات ذکر شده که نقل آنها وبحث وگفتگو درآن باره خود کتابی جداگانه راسیاه میکند وطبعا این مقدمه مختصر گنجایش ندارد که همه این اقوال وتفصیلات درآن ذکر شود• (٨)

بهرصورت مسلم است که آریائیان هند ابتدا درنواحی شمالی جبال هندوکش سکونت داشتند وبعد

---

(١) Danube (٢) Wallachia (٣) Bosphorus (٤) Dardanels

(٥) Tigris (٦) Eufrates (٧) مجله ثقافة الهند ـ سپتامبر ١٩٥٦ ص٤ (٨) برای اطلاع ازتاریخ اقوام هند وایرانی قبل ازتقسیم باید بتاریخ قدیم آسیای صغیر واکتشافاتی که درسال ١٩٠٧ توسط یک هیات آلمانی " بغاز کوئی " Boghaz-Koi بعمل آمده وکتبه های آنجار ا که مربوط بسال ١٤٠٠قبل ازمیلاد مسیح استخوانده‌اند وهمچنین کتبه های تل العماره مراجعه کرد• درکتبه های بغاز کوئی که صورت عهدنامه هائی بین پادشاهی از ملوک " حثیت " ویکی ازپادشاهان " میتانی " برسنگ نقش شده اسامی خدایان آریائی والفاظ مشترک بین ایران وهند وسنسکریتی واوستائی برده شده است•

بعللی که نا معلوم است وشاید مهمترین آنها ازدیاد نفوس واحتیاج بمراتع برای حیوانات یا خوراك ومسکن برای افراد بوده است از معابر هندوکش عبور کرده خود را بنواحی پیشاور وسپس پنجاب امروزی رسانده‌اند. البته مهاجرت آریاها دسته جمعی ودریك زمان یا یك قرن صورت نگرفته بلکه تدریجی وطی چند قرن انجام شده است.

آریاها بموجب مندرجات ودا ابتدا بتدریج در اطراف رودخانه های نامبرده ذیل ساکن شدند.
کوبها (کابل) (۱) سوواستو (سوات) (۲) کورومو (کورام) (۳) گوماتی (۴) (گومال) سندهو (سند) (۵) سوشوما (سوهان) (۶) ویتاستا (جهلم) (۷) (چناب) ـ ماروداوریدها (ماروادروا) (۸) پروشنی (راوی) (۹) ـ ویپاس (بیاس) ـ (۱۰) ـ سوتودری (ستلج) ـ (۱۱) ساراسواتی (۱۲) ـ دریشادواتی (رخشی یاچیتینگ) ـ (۱۳) ـ جمنا ـ (۱۴) ـ گنگ (۱۵) ـ سارایو (۱۶)

این رودخانه ها که بعض آنها امروز بکلی ازمیان رفته است موجب حاصلخیزی و آبادانی نقاط شمالی هند بوده ومیباشند ومعلوم میشود که آریائیان زمان ریگ‌ودا ناحیه وسیعی را در قسمتهای شمالی هند اشغال کرده بودند که از یکطرف با فغانستان شرقی واز طرف دیگر بقسمت علیای رود گنگ منتهی میشد. قسمت عظیم این ناحیه همانست که در قدیم بنام «هفت آب» یا هفتشعبه رود سند (۱۷) موسوم بود وبعدها آنرا پنجاب بخواندند ـ یك دسته از آریاها هم ظاهرا از راه دامنه های هیمالیا خود را بناحیه «میتیلا» ـ (۱۸) ـ یا «تیرهت» ـ (۱۹) ـ امروزی رسانده ودران حدود ساکن گردیدند.

---

(۱) Kuliha (۲) Swat - Suvastu (۳) Kurumu - Kurram
(٤) Gomati - Gumal (٥) Sindhu (٦) Sushamā - Sohān
(۷) Vitasta (۸) Marudvridhā (۹) Parushni - Ravi
(۱۰) Vipas - Bias (۱۱) Sutudri (۱۲) Sarasvati
(۱۳) Drishadvati (۱٤) Jumna — این رود بعدها خشک شده است.
(۱٥) Ganga (۱٦) Sarayu (اکنون از آن ...)
(۱۷) Sapta - (۱۸) Mithila (۱۹) Tirhut این رود امروز وجود ندارد
(۲۰) Sindhu (۲۱)

ظاهرا درپنجاب فقط " ریگ‌ودا سمهیته " (۱) بوجود آمد ولی اصول برهمین ورسوم‌هندوئی که موتّی‌هوش واستعداد نژاد آریائیست درنواحی علیای وادی گنگ وحوالی دهلی امروزی وسرزمینهای بین رودخانه های " ستلج " و " جمنا " پی ریزی شده است

آریائیان هند قطعه کوچک بین رودخانه " ساراسواتی " ورودخانه " دریشادواتی " (۲) را " برهماورته " (۳) یعنی سرزمین خدایان میخواندند وعنوان " برهمرشیدسه " (۴) یعنی سرزمین علمای دین الهی را برنواحی وسیعتری که شامل " برهماورته " وراجیو تانای شرقی و " پنچاله " (۵) (بین گنگ وجمنا) میشده اطلاق میکردند ۰ اما رویهمرفته تمام اراضی بین هیمالیا و " ویندیاس " (۶) را " آریاورته " (۷) یعنی سرزمینهای متعلق به آریاها لقب داده بودند ۰

اقوام آریائی مانند سایر عشایر بیابانگرد دامدار وگله دار بودند اما درنهاد ایشان خوی جنگجوئی وجود داشت وهمیشه باهم یا با اقوام دیگر درحال جنگ بودند ۰ (۸) این اقوام همینکه درنقاط پنجاب مستقر شدند با بومیان به جنگ پرداخته وآنها نرا بکلی مغلوب ومطیع خود ساخته وبا قوام بومی که بعدها ناچار کاری جز خدمتگاری وانجام مشاغل پست نداشتند " دسیوس " (۹) یا " داس " (۱۰) یعنی برده خدمتگار لقب دادند ۰ همین بومیان هستند که بعدها طبقه " نجس " رادرهند بوجود آوردند ۰ (۸)

تاخت وتاز اقوام آریائی درنواحی شمالی هند محدود ماند وجنگلهای مرکز هند " مهاکانتارا " که آنوقت بسیار انبوه ودست نخورده بود مانع شد که این طایفه قسمتهای جنوبی هند را نیز اشغال کنند ۰ ولی بعدها بمرور دهور افکار وعقاید ورسوم برهمین وآریائی بنواحی جنوبی ودربین دراویدیان سرایت کرد و آئین هندوئی تا جزیره سیلان پیشرفت نمود ۰

---

(۱) Rigveda-Samhita (~~مکرر نوشته شده~~) (۲) Drishadvāti
(۳) Brahmavarta (٤) Brahmarshidesa (٥) Panchāla
(٦) Vindhyās (۷) Āryāvarta (۹) Dāsas (۱۰) Dasyus

(۸) حماسه سرائی درایران ازصفحه ۲۰ _ تا ۲۳_ همچنین رجوع شود بتاریخ هند تالیف " دلافوز " ترجمه فخر داعی ازصفحه ۷ تا ۲۲ _ وسایر منابعی که در مقدمه ذکرشده است ظاهرا درحدود هزار قبل از میلاد دوره جنگهای آریاها درهند بپایان رسیده ومستقر گشته بودند ۰

زبان آریائی

آریاهای باستانی بزبانی تکلم میکردند که بعدها بصورت زبان سنسکریت درآمد . این زبان مهمترین شعبه زبانهای آریائی و ازهمان ریشه استکه بعدها زبانهای فارسی و لاتین وروسی وانگلیسی وبسیاری از السنه اروپائی ازآن پیدا شده اند . ازشعب قدیم زبان آریائی السنه " مراتی " هندی بنگالی وسایر السنه نواحی شمالی هند رامیتوان نام برد . ولی باید دانست که زبان معرف کامل نژاد وقومیت نیست وامروز بسیاری ازمردمان هند بزبانهای آریائی تکلم میکنند درصورتیکه خون آریائی مسلما درعروق ایشان جریان ندارد .

مهاجرت ازنواحی شمال شرقی

یکدسته دیگر ازمهاجرین بهند که آریائی نژاد نبوده اند دراعصار قدیم از تپه های شمالی شرقی هند باین سرزمین وارد شده اند . این دسته ازمغولان چینی بوده وجمع کثیری از بنگالیها واهالی آسام از اعقاب ایشان می باشند . اما البته مهاجرت آریاها را چه ازلحاظ کثرت جمعیت وچه بسبب تاثیری که درتاریخ هند داشته اند بهیچوجه نمیتوان با مهاجرت این دسته مقایسه نمود .

دراویدیان

اهالی جنوب هندوستان را " دراویدی " میخوانند واین تسمیه بدان سبب است که سر زمین " تامیل " درقدیم " دراویدا " نام داشته است . بعض محققین عقیده دارند که همه عشایر واقوام بومی هند ازاصل دراویدی هستند چه بومیان شمالی ومرکزی وچه بومیان واهالی نواحی جنوبی وبرای اثبات این مدعی دلائلی ذکر میکنند که هرچند قوی است اما قطعی نمیباشد . (۱)

جنوبی های هندوستان یا دراویدیها اگرچه هردسته بازمانده اصلی جداگانه میباشند ولی تقریبا همه قدی کوتاه و پوستی تیره دارند . مهمترین اقوام دراویدی " تامیل " ها میباشند .

---

(۱) Majumdar. P. 13

زبانهای دراویدی

زبانهای معروف دراویدی عبارتند از « تامیل » (۱) « تلگو » (۲) « کاناری » (۳) « مالا یا لام » (٤) و « تولو » (۵) که هریک از آنها با زبان دیگر شباهت دارد وپیداست که همه از یک ریشه می باشند . زبانهای دراویدی ابداً شباهت ووجه اشتراکی باز بانهای آریائی و همچنین زبانهای اقوام جنگلی هند مانند زبان « کلاری » (٦) و « موندا » (۷) ندارند و بعض آنها مانند زبان « تامیل » ادبیات وسیع وقدیمی واصیل دارند که بکلی از ادبیات سنسکریت وافکار آریائی مستغنی است . بهر صورت امروز کسی نمیتواند « دراویدیها » را ازلحاظ فرهنگ و ادبیات پست تر از آریاها (هنگام ورود بهند) تصور کند یاافکار آریائی را تنها منبع افکار عامه مردم هند بشمارد ویاادعا کند که دراویدیها هنگام ورود آریا ها بهند بکلی وحشی و بر بری بوده اند (۸)

<u>عناصر خارجی در هند</u> . اقوام دراویدی خواه اصلاً از هند برخاسته وخواه در ازمنه نا معلوم باستانی باین سر زمین مهاجرت کرده باشند امروز اصطلاحاً « مردمان بومی هند » شناخته میشو ند .

اقوامی که از خارج باین سرزمین آمده و آثاری از مهاجرت ایشان هنوز هم باقی میباشد عناصر خارجی جمعیت هندی را تشکیل میدهند . مهمترین این اقوام عبارتند از اقوام آریائی « سَکَ » ها (۹) « کوشان » (۱۰) ها ـ هونهای سفید یاهیاطله و عربها ـ درباره اقوام هند وآریائی شرح مختصری ذکر شد واینک موجزی از سایر اقوام مهاجر بیان میشود :

« سَکَ » ها

از حدود قرن دوم پیش ازمیلاد مسیح نام « سک » درهند شنیده شد . این مردم عشایری

---

(۱) Tamil (۲) Telegu (۳) Kānārese (٤) Mālāyālam (۵) Tulu

(٦) Kolarians (۷) Munda (۸) اسمیت ص۱٦ ـ ۱۰ (۹) Saldas

(۱۰) Kushans.

بودند بیابان گرد و چادر نشین وباحتمال قوی آریائی نژاد که از حدود آسیای مرکزی بهند آمدند و در پنجاب و "مترا" (۱) و "کاتیاوار" (۲) اقامت گزیده آن نواحی را بتصرف خود در آوردند . دراینکه "سک"ها ازچه نژادند و آیا خون آریائی داشته ویا ترک نژاد بودند اقوال مختلفی وجود دارد ولی بهرصورت شباهت بسیاری چه از لحاظ قیافه وشکل وچه ازلحاظ خوی وطرز زندگی باریاها داشته اند . "سک"ها با مردم هند خوش رفتاری نکردند و خاطره بدی ازخود باقی گذاشتند بطوریکه بعدها هر متجاوز خارجی که از نواحی شمال و آنطرف کوهستانهای هندوکش بهند میآمد هندوان اورا "سک" میگفتند .

"کوشان"ها

بعد از آریاها و "سک"ها طوایف "کوشان" نواحی شمالی هند را در معرض تاخت و تاز قرار دادند . مسکن اصلی این اقوام مانند "سک"ها درنواحی مرکزی آسیا بود ومهاجرت ایشان در قرن اول بعداز میلاد صورت گرفت .

کوشانها یا بقول مورخین چینی "یو جی" (۳)ها اگرچه شباهت زیاد بترکها داشته اند ولی باحتمال قوی از بقایای اقوام آریائی بوده اند . این طوایف درنواحی شمالی هندوستان سلطنتی معتبر وبزرگ تشکیل دادند که شرح آن درقسمت پنجم این فصل ذکر خواهد شد .

"هون"های سفید یا "هیاطله"

بنا بپاره ای روایات تاریخی ایرانیان درقرن سوم میلادی قسمتی از ولایات نواحی شمال غربی هند را بتصرف خویش آوردند . بعداز ایشان نوبت هونها رسید که هم ایران وهم هند هر دو را میدان ترکتازی وقتل و غارت ساختند . مسکن اصلی این طوایف نیز مانند سایر

---

(۱) Matura (۲) Kathiavar (۳) Yuehchi

طوائف مذکور درفوق آسیای وسطی بوده و مسلم است که این طایفه ترک نژاد بوده اند . قتل وغارت وحملات هونها از بس شدید بوده است بعدها مردم هند کلیه متجاوزین خارجی را "هونا" خواندند همانطور که سابقا اینگونه متجاوزین را "سکه" میگفتند . اروپائیان برای اینکه این تیره از هونها را از سایر طوائف هون مشخص کنند بایشان لقب "هون سفید" یا "هیاطله" (۱) داده اند . بعض مورخین کشیده اند نژاد هونها را ازین جهت که تورانی بوده اند بآریاها بپیوندند و جمعی نیز آنان را اقوام مغولی و نژاد زرد دانسته اند طوایف راجپوت و "گوجار" (۲) و "جات" (۳) و "کاتی" (٤) مستقیما از اعقاب هونها هستند ویا از اعقاب "گورجارا"ها (٥) میباشند که آنها نیز از طوایف هون بوده و بعدها هندرا درمعرض هجوم وتاخت وتاز آوردند . (٦)

عربهـــا

درباره حمله عربها بسند و فتوحات محمد بن قاسم ثقفی و همچنین حملات سلطان محمود غزنوی وکیفیت نفوذ اسلام در هند و سرایت آن بسایر نواحی شرقی وجنوبشرقی آسیا در فصول آینده گفتگو خواهد شد . دراینجا هم یاد آور میشویم که حمله عرب در حدود سند متوقف ماند وعربها نتوانستند در داخله هند پیشرفتی کنند . اسلام بعدها بتوسط آریائیان مسلمان که قشون غزنویان و غوریان را تشکیل میدادند درهند رایج شد وایرانیان کیش مسلمانی را همراه با فرهنگ و زبان فارسی بهندیان آموختند بطوریکه آثار آن هنوز هم باقیست . بنا براین آئین اسلام اگرچه ابتدا بتوسط عربها بسند آمد ولی مسلمانی هندیان یکی دیگر از آثار اقوام آریائی در هندوستان میباشد .

خلاصه آنکه از بین اینهمه اقوام مهاجر که بهند آمده اند تنها آریائیان در تاریخ

---

(۱) Ephtalistes (۲) Gujars (۳) Jats
(٤) Kathis (٥) Gurjaras (۶) (۷) (۸)

(۶) رجوع شود بقسمت ٥ ازهمین فصل

وسر نوشت کشور هند عامل موثر بوده اند چه آریاهای مهاجر ریگ‌وداثی که موسس تاریخ هند ند وچه آریاهای مسلمان غزنوی وخراسانی که انقلابی درزندگی و تاریخ هند بوجود آوردند - ازسایر طبقات مانند "سک"ها وکوشان‌ها وهون‌ها وعربها امروز جز نامی درهند باقی نیست وهمه دراقیانوس عظیم هند وآریائی مستهلك وغرقه گردیده اند.

قسمت دوم

تمدن و فرهنگ آریائی ـ وداها ـ آئین بودائی و جینی

× × ×

وداهای چهارگانه .

آئین هندوئی مانند سایر ادیان در طول تاریخ خود دچار تغییرات و تحولات عظیم شده است. آریائیان مهاجر اگرچه از ماوراء جبال هند و کش بسیاری از رسوم و عادات و عقاید و اساطیر آریائی را همراه خود بهند آوردند ولی بعد از چندی ناچار دستخوش تاثیر محیط شدند و مقدار زیادی از رسوم و عقاید بومیان در افکار ایشان راه یافت. بعلاوه "سک"ها و "کوشان"ها و هونها و سایر طوائف مهاجم نیز هر کدام معتقدات و رسومی داشتند که بعض آنها با عقاید هندوئی آمیخته گشت. آئین بودائی و جینی هم در تحول مذهب هندوئی اثر کلی داشت. بنابراین نمیتوان انتظار داشت که آئین هندوئی آریائی بهمان سادگی نخستین باقی مانده باشد. معذلک همانطور که انجیل و تورات جامع شئات نصاری و یهود است و قاعدهٔ شریعت ایشان می باشد هندوان نیز کتب مقدسی دارند که بزعم ایشان آسمانیست و میتوان از روی این کتب آئین آریائی یا هندوئی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. مهمترین این کتب مقدس مجموعه "ودا"ها ـ میباشد.

"ودا" (۱) در زبان سنسکریت بمعنی معرفت و حکمت است و "ودا"ها بزعم هندوان حکم و معارف الهیست که بحکما و عرفای بزرگ آریائی (ریشی‌ها) (۲) بطفاریق بصورت وحی نازل شده است.

"ودا"ها عبارتند از چهار کتاب یا چهار مجموعه دینی "ریگ ودا" (۳) ـــ

---

(۱) Veda (۲) Rishis (۳) Rigveda

« سما ما ودا »(۱) ـ « یا جورودا » (۲)ـ « اتاروا ودا » (۳)

مندرجات وداها

هر ودا شامل سه قسمت است که هر قسمت را هندوان « سروتی » (٤) گویند یعنی وحی والهام. قسمت اول عبارتست از سرودها و دعاها و اذکار و طلسمات (منتر) (۵) که همه بنظم و باشعار هجائی سروده شده و رو بهمرفته « سمهیتا » (٦) نام دارد.

قسمت دوم شامل شرح آداب و مراسم قربانی است و بمنزله راهنمای برهمنان میباشد. باینجهت آنرا « براهمنا » (۷) گویند.

قسمت سوم مخصوص است بشرح مطالب فلسفی و عقلانی بخصوص رابطه نفوس جزئیه با نفس ناطقه کلیه و طرق تهذیب اخلاق و تزکیهٔ نفس بوسیله قطع علائق مادی و فنا در هستی مطلق این قسمت را ^اوپنیشد خوانند^ « اوپنیشاد »ها در حقیقت متمم و مکمل « براهمنا »ها هستند و هر اوپنیشاد ذیلی دارد بنام « آریانیاکا » (۸) یعنی راهنما و دستورالعمل سالکین و مرتاضینی که در نقاط ساکت و دور افتاده جنگلها بسر میبرند (« آرانیا » (۹) یعنی جنگل)

« اوپنیشاد »ها مهمترین مستند حکمت آریائی و اساس فلسفه هندو ئیست که با سبک خاص درباره اصالت وجود وبقاء نفس سخن میگوید وهمچنین درباره « کرما » (۱۰) یا فلسفه عمل که بعدها بودا آنرا اساس آئین خویش قرار داد قدیمترین منبع همین « اوپنیشاد »ها میباشد.

« ریگ ودا » و « ساما ودا »

ریگ یا ریچ « (۱۱) در زبان سنسکریت بمعنی قصیده نعتیه است و سرودهای ریگ ودا

---

(۱) Sāmaveda (۲) Yajurveda (۳) Atharvaveda
(٤) Śruti (۵) mantras (٦) Samhita (۷) Brahmana
(۸) Aryanyakas (۹) Aranya (۱۰) Karma (۱۱) Rich.

«tat twam asi» [illegible]

(یا " ریگ ودا سمهیتا " (۱) -) عبارتست از ۱۰۱۷ سرود (٭) منظوم در ستایش قوای مختلف طبیعت مانند آسمان و آتش و بادها وغیره که قدمت بعض این سرودها تا دو هزار سال قبل از میلاد مسیح میرسد وحتی ممکنست مربوط بقبل از ین تاریخ هم باشد.

سرود های " ساما ودا (۳) " که مجموعه ایست از آوازهای دینی تقریبا همه از ریگ ودا گرفته شده است و عبارتست از سرود هائی که درباره " سوما (٤) و طریقه بکار بردن آن در مواقع اجرای مراسم قربانی سروده شده است. " سوم " گیاهی بوده است که امروز کسی آنرا نمیشناسد. برهمنان شیره این گیاه را در مواقع قربانی با مراسم و آداب مخصوص می نوشیدند ومست میشدند.

سرود های " یاجور ودا " (۵)

این سرود ها مخلوطیست از نظم ونثر که آنهم بیشتر از " ریگ ودا " گرفته شده و شامل ادعیه قربانیست. " سرود های یاجور ودا " یادگار زمانیست که آریا ها از سرزمین اصلی و مقدس خود درهند یعنی پنجاب پیشتر آمده و در وادی گنگ ما بین " ستلج " و " جمنا " یعنی درسر زمین " کوروشتر " (٦) یا " برهما وارتا " جایگیر شده بودند. مع ذلك از ین سرود ها معلوم میشود که هنوز تا این تاریخ بساطت و سادگی عقاید اولیه آریائی بحال خود باقی مانده و تغییری نکرده بود.

سرود های " اتاروا ودا " (۷)

این سرودها که تقریبا یك سدس آنها منظوم استشامل مجموعه اوراد وافسونها و " منتر " ها میباشد و بیشتر درمورد سحر وجادو بکار میرفته است. سرود های " اتاروا ودا " بعد از سه ودای دیگر جمع آوری شده است وبعض برهمنان در اصالت و آسمانی بودن آنها تردّد دارند.

---

(۱) Rigveda Samhita (۲) - مجموعه ابیات ریگ ودا سمهیتا هفتاد هزار است که پنج هزار بیت آن مکرر است -
(۳) Samaveda Samhita
(٤) Sōma (۵) Yajurveda Samhita (٦) Kurushetra
(۷) Atharvaveda Samhita

معذلك نحوی معروف هند " پا تانجلی " (۱) این و دارا بمنزله راس ودا های دیگر میداند وتاریخ تدوین و تصنیف آنرا نمیتوان از ششصد سال قبل از میلاد مسیح موخر دانست.

" براهمنا " ها _ " اوپنیشاد " ها _ " سوترا " ها (۲)

اگر چه ممکن نیست بطور قطع تاریخ تصنیف " براهمنا " ها را تعیین کرد ولی بطور تقریب و تخمین میتوان گفت که این قسمتها بین ۵۰۰ تا ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تدوین شده است. تاریخ تالیف " اوپنشاد " ها هم بطور تقریب بین ۷۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد مسیح است. " سوترا " ها نیز باحتمال قوی بین ۵۰۰ تا ۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح نوشته شده است.

" سوترا " ها عبارتند از رسائلی بشکل کلمات قصار که درباره تشریفات و مراسم عبادات (سروتا) _ (۳) ومراسم عادی خانوادگی (گریا) _ (٤) و قوانین و مقررات و مراسم عمومی (درما) _ (۵) گفتگو میکنند.

" ودآنگا " ها (٦)

علومیکه درباره کتب مقدس " ودا " و شرح و تفاسیر آنها گفتگو میکند من حیث المجموع " ودانگا " نامیده میشود.

" ودانگا " ها عبارتند از شش علم بشرح ذیل :

(۱) علم تلفظ واملاء مربوط بطرز ادای و بیان کلمات ودا (سیکشا) _ (۷)

(۲) علم صرف و اشتقاق (نیرو کتا) _ (۸)

(۳) علم نحو (ویاکارانا) _ (۹)

(٤) علم عروض واوزان شعری (چانداس) _ (۱۰)

---

(۱) Patanjali (۲) Sutras (۳) Srauta
(٤) Grihya (۵) dharma (٦) Vedangas
(۷) Siksha (۸) nirukta (۹) Vyākarana
(۱۰) Chahandas.

۵) علم فقه و اعمال و عبادات (کالپا) ـ (۱)
۶) علم نجوم و هیات (جیوتیشا) ـ (۲)

درایام قدیم که هنوز خط برای سنسکریت ساخته نشده بود " ودا " ها سینه بسینه نقل میگردید و علوم ودائی هم بطور شفاهی تدریس میشد. (شاید سر منظوم بودن یا مسجع ومقفی بودن بسیاری از کتب آسمانی همین بوده است که بتوان آسان حفظ کرد و برای دیگران باز گفت.) باین جهت صحت ادای کلمات وعلوم صرف و نحو و عروض کمال اهمیت و لزوم داشت. علم نجوم وهیات هم از آن جهت لازم بودکه منازل وبروج کواکب و سعد ونحس ایام و اوقات خسوف و کسوف را بتوان تعیین کرد و هر عمل یا عبادت وقربانی را درساعت و موقع معین آن انجام داد.

بطور خلاصه هدف اصلی از علوم " ودائی " یا " ودانگا " ها اداء مراسم دینی بطور درست ودقیق بود که هریك از عبادات درموقع خود و با آداب و شرایط لازم عمل شود وکلمات دینی و سرود های مقدس درست واز مخرج بااعراب صحیح قرائت شود.

تاریخ " ریك ودا "

ریگ ودا یعنی مجموعه سرودهای دینی (سمهیتا) ازین جهت مورد کمال توجه محققین است که قدیمترین اثر کتبی و مدون اقوام آریائی است ولی متاسفانه تاریخ تصنیف آن بطور تحقیق معلوم نیست وحتی نمیدانیم چه وقت این سرود های پراکنده را جمع آوری و تدوین کرده اند. البته این سرود ها همه دریك زمان وحتی یك قرن ساخته نشده ودر عین حال که بعض آنها بسیار قدیمی است قسمتی از آنها در زمانهای متاخر بوجود آمده است. رویهمرفته میتوان گفت سرودهای " ریگ ودا " درمدت هزار سال بین دوهزار تاهزار قبل از میلاد مسیح ساخته شده و تاریخ جمع اوری آنها پیش از هزار قبل از میلاد مسیح نمی باشد.

باابهامی که درباره تاریخ تصنیف و تدوین ریگ ودا موجوداست طبعا نمیتوان اوضاع زندگی فردی و اجتماعی آریاها را در زمان معینی بطور تحقیق دریافت و باسایر اقوام وتمدنهای

(۱) Kalpa (۲) Jyodisha

معا صر آنان مقایسه کرد. بطورکلی میتوان گفت که این طایفه هنگام سکونت در پنجاب اگر چه زندگی ساده چادرنشینی داشتند ولی بد وی و بربری محض نبوده اند. سرود های ریگ ودا با مهارت ادبی ساخته شده واز صنایع لفظی ومعنوی خالی نیست. از فصاحت الفاظ و کمال معانی و دقت مضامین شعری وسبک سخن میتوان پی برد که اشخاص فاضل و دانشمندی این سرود ها را ساخته اند. این علما اگرچه خواندن ونوشتن را نمیدانستند ولی حکیم وخرد مند بودند و حافظه عالی داشتند. آنچه بفکرشان میرسید و بعقلشان جلوه میکرد برای مردم میخواندند وباز میگفتند و همینطور سینه بسینه نقل میگردید و درحافظه ها باقی بود تاوقتیکه خط اختراع شد واین سرود ها درقید کتابت آمد.

تشکیلات اجتماعی آریا ها

آریا ها هنگام ورود بهند وسکونت درپنجاب بقبایل و عشایر مختلف منقسم بودند که نام بسیاری ازآنها در " ودا " آمده است. این قبایل از خانواده ها تشکیل میشد و هر خانواده رئیسی داشت که آنرا اداره میکرد. حکومت هر عشیره آریائی ریگ ودائی با " راشترا " (۱) یا امیر وریش سفیدی بوده که معمولا اورا " راجن " (۲) یا " راجا " میگفتند. راجا بی رقیب و مستقل بود وسلطنت را بارث برای اعقاب خود میگذارد مثلا " پورو " ها و " تریتوس " ها از مشاهیر سلسله های سلطنتی آریائی و دائی میباشند که سلطنت درخانواده ایشان موروثی بود. سرسلسله ها ظاهرا براثر شجاعت ولیاقت بمقام " راجا " میرسیدند و آنرا درخانواده خود موروثی میساختند.

غیراز مقام " راجا " عنوان " سمرات " (۳) نیز درریگ ودا یافته میشود که معنی ان شاهنشاه و سرور " راجا " ها میباشد.

راجا درزندگی عادی ودرجنگها مقام وموقعیت خاص داشته است لباسهای براق می پوشیده. قصر عالی

---

(۱) Rashtra (۲) Rajan (۳) Samrat

داشته وهمیشه جمعی از صاحبمنصبان عالیرتبه وپیشوایان دینی همراه او بوده اند .

وظیفه اصلی راجا حفظ وحمایت قبیله و مراتع واراضی آن بوده است راجا وظیفه داشته است که با هر متجاوز خارجی بجنگد وبعلاوه مفهمیانی (سپاس) – (۱) برای جاسوسی وخبر گیری میان قبایل بفرستد . در مواقع صلح نیز جاسوسان " راجا " بطور ناشناس در میان عشیره میگشتند و طرز رفتار امرارا بامردم باستحضار " راجا " میرساندند .

روحانیون ووزرا همیشه " راجن " را راهنمائی وکومك میکردند و سران قشون (سنانی) (۲) . جنگها را اداره مینمودند . درباره تشکیلات قشون آریائی اطلاع صحیحی در دست نیست همینقدر میدانیم که هرسپاه از دو دسته تشکیل میشد یکی جنگاوران عادی که پیاده بودند وپیاده نظام رابوجود میآوردند (پاتی) – (۳) ودیگر جنگاوران سواره یا ارابه سوار که طبقه اشراف راتشکیل میدادند . (راثین) – (٤)

سلاح عمده آریاها عبارت بوده است از تیر (وگاهی زهرآلود وکلن – باپیکانهای شاخی یامسی ویاآهنی –) وکمان ونیزه وشمشیر وگرز وتبر زین وشاید منجنیق . درجنگها کوس وعلم وشیپور داشته اند . روسای خانواده (کولاپا) – (٥) زیرعلم روسای قبیله جنگ میکردند . قاصدها وباصطلاح امروزی امربران " راجا " (دوتا) – (٦) فرامین اورابفرماندهان وامرای لشکر ابلاغ میکردند .

" راجن " بااینکه مستقل وبلا منازع بود معذلك معمولا باموافقت ومشورت خود مردم ونمایندگان ایشان حکومت میکرد . مهام امور قبیله درمجمعی بنام " ساميتي " (۷) باحضور محترمین واعیان مورد شور و مذاکره قرار میگرفت و یا درانجمن ریش سفیدان که " سابها " (۸) نام داشت مطرح میگردید . در " سابها " زنان نیز شرکت میکردند .

---

(۱) Spasa (۲) Senani (۳) Patti (٤) Rathins
(٥) Kulapa (٦) Dutta (۷) Samiti (۸) Sabha

خانواده اساس اجتماع آریائی راتشکل میداد . همه اعضاء خانواده ، دریک خانه که غالبا ازچوب بانی ساخته میشد زندگی میکردند . درهرخانه آتشکده ای "آگنی سالا" (۱) وجود داشت که همیشه آتش درآن میسوخت . محل سکونت مردان وزنان هم از یکدیگر مجزی بود . رئیس خانواده ، "گریهاپاتی" (۲) یا "دامپاتی" (۳) نام داشت که گاهی هم نسبت باعضاء خانواده باخشونت رفتار میکرد . از فرزند اناث خوشحال نبودند ولی ناچاراورا بزرگ میکردند وبشوهر میدادند . مراسم عروسی درخانه عروس انجام میشد . تعدد زوجات منعی نداشت . زنان استقلال نداشتند وتابع صرف رای شوهران بودند . لباس آریاها غالبا از سه تکه تشکیل میشد یکی زیرجامه "نیوی" (۴) دوم لباس رو "واسا" (۵) سوم شنل "ادهی واسا" (۶)

لباس ازپشم یاپنبه یا پوست بود وگاهی باحواشی زرین مزین میگردید . طلاآلات زیور مردان وزنان بود که بخصوص در اعیاد دینی بکار میرفت . موها رادراز میکردند وشانه میزدند وزنان موی سررا می بافتند .

آریائیان ریگ ودائی از غلات لبنیات وگوشت تغذیه میکردند ولی گوشت گاو نمیخوردند . درریگ ودا اثری ازاستعمال نمک وجود ندارد . آب مشروب ایشان از چاه ویا رودخانه بود . "سوما" (۷) و "سورا" (۸) از مشروبات عادی بود واز عصاره این گیاهان که مست کننده بود درروزهای عید ومراسم مذهبی زیاد مینوشیدند .

اسب دوانی ورقصهای جنگی وشکار سرگرمی ایام فراغت آریا ها بود واشراف مسابقات ارابه رانی ترتیب میدادند . یکی ازوسائل وقت گذرانی متمولین قمار باطاس بود . رقص وموزیک های مخصوص هم داشتند وزنان دررقص وآوازخوانی بامردان شرکت میکردند .

از مندرجات ریگ ودا معلوم میگردد که آریاها افراد خود را بچهار طبقه تقسیم کرده بودند .

---

(۱) agnisala (۲) grihapati (۳) dampati (۴) nivi
(۵) vasa (۶) adhivasa (۷) Soma (۸) sura همان در اوستا هم دارند

دریکی از سرود ها بنام "پوروشا سوکتا" (١) چنین آمده است که "مخلوق اول و موجود — نخستین (٢) که کالبد کلی انسانی بود چون تقسیم گشت برهمنان دهان او و "راجن"ها بازوان او و "ویسیا" (٣) ها رانهای او بودند واز زیر قدمهای او "سودرا" ها (٤) آفریده شدند ." ولی این طبقات بکلی ازهم مجزی نبودند وهرطبقه‌میتوانست باطبقه دیگر ازدواج کند .

آریاهای ریگ ودائی همه درصحرا ودهات زندگی میکردند . نام شهر (ناگارا) —(٥) اصلا در سرودهای ریگ ودا وجود ندارد . ازبعض قلاع (پورس) —(٦) نیزنام برده شده است . "گرامانی" (٧) درده حکم ناظر وکدخدا داشت . اراضی زراعتی ملك زارعین بود ولـــی مراتع جنبه اشتراکی داشت. شغل عمده افراد اگرجنگی وجود نداشت زراعت‌بود واراضـــی را با جویها وکانالها که احداث کرده بودند آبیاری میکردند . ازکود دادن‌هم سررشته داشتند . غلات را "دانه" (٨) یا "یاوه" (٩) میگفتند وبعدها "یاوه" بهمین غله معروف به "جـو" اطلاق شد و "دانه" ببرنج اختصاص‌یافت . غلات رامعمولا به‌آسیا میبردند واز آن نـــان می پختند .

گاو وبز وگوسفند واسب وسگ ازحیوانات اهلی آریاها بود که در مسافرتها همواره با خـــود میبردند وبعداز زراعت شغل‌عمده ایشان دامداری بود . بخصوص بگاو [illegible] اهمیت میدادند ونزد ایشان مقدس‌ومحترم بود واز خوردن گوشت آن اجتناب داشتند . گوش‌اغنام واحشام راهــم برای نشانه داغ میکردند .

آریاهای ریگ ودائی تجارت هم میکردند مال التجاره عمده قماش‌پوست وبالا پوشهای

---

(١) Purushasukta (٢) Purusa (٣) vaisya (٤) Sudra (٥)

رجوع شود به "مجوهدار" ص ٣٢

(٥) nagara (نگر) در تلفظ این کلمات هرجاحرف (a) برای علامت فتحه استعمال شده است وهرجا بجای (آ) آمده است با سرکش‌نوشته میشود . درنوشتن کلمات سنسکریت بفارسی تلفظ اروپائیان رعایت میشود . (٧) gramani (٨) dhana (٩) yava

در فارسی هم گاهی دانه بمعنی برنج استعمال میشود .

د وخته و آماده بود . واحد قیمت یک گاو بود گاهی هم گردن بند های طلا واحد پول بشمار میرفت . سکه طلا از دورانهای باستانی آریائی بدست نیامده است . سکه طلا از دورانهای باستانی آریائی بدست نیامده است . در ریگ ودا نامی هم از " منا " (۱) که زر برده شده که بعنوان عطیه و هدیه داده شده است . باحتمال قوی این همان " منه " (۲) بابلی است که واحد پول بابلیان بوده است .

ارابه های اسبی (۳) و گاوی (٤) وسیله نقلیه آریا ها بوده و جاده هائی هم ساخته بودند . مسلما از قایقرانی روی رود خانه مطلع بودند ولی معلوم نیست که تا چه حد میتوانستند در دریا ها پیش برده ند .

از صنایع معروف آریاهای ریگ ودائی نجاری فلزکاری دباغی نساجی و فخاری بوده است .

بهترین نمونه زندگی آریاهای دوهزار سال پیش عشایر بختیاری یا کرد ایران (پیش از آنکه اسلحه آتشین اختراع گردد) میباشد .

این عادت گیاه خواری که امروز بصورت دستوری اجتناب ناپذیر در بین هندوان جاریست یادگار ایام ریگ ودائی است . درآن ایام غالبا گوشت را فقط در ایام عید و در مواقع قربانی صرف میکردند . ولی البته خوردن گوشت حرام نبوده است و لزوم اجتناب از گوشتخواری و یا حیوانی " اهیمسا " (۵) اثریست که از کیش بودائی در دین برهمن پدید آمده است .

کیش قدیمی آریائی

چنانکه سابقا گفتت آثار مکتشفه از " موهنجودرو " و " هرپا " درسند شباهت

---

(۱) *manā* (۲) *manah* (۳) *ratha* (٤) *anas*

(۵) *ahimsa*)

بسیار دارد با انچه از "اشنونا" (١) و "کیش" (٢) و "اور" (٣) دربین النهرین بدست آمده است وبین عقاید دینی اینان و قوم نیز وجوه اشتراك ومشابهت میتوان یافت ولی آریاهای ریگ‌ودائی که بهند مهاجرت‌کردند معتقدات دینی مخصوصی داشتند .(٤)

سندیان قدیم صورت پرست بودند درصورتیکه آریاها باربابانواع و مظاهر قوای طبیعی اعتقاد داشتند ومقام خدایان نیز نزد آریاها بالاتر از خدایان ماده بود.

آریائیان مظاهر قوای طبیعت‌را شخصیتهای زنده ای تصور میکردند وایشانرا میستودند سرودهای ریگ‌ودا عموما درستایش همین الهه است. باصطلاح این اقوام طبیعی محض وستایشگر قوای طبیعت بوده اند. (٥)

آسمان پاك نور و آتش و آفتاب و زمینی که درحکم مادراست. رعد وباد و باران وسایر قوای سودمند طبیعت‌را میپرستیدند واز قوای زیان بخش مانند تاریکی و سرما وخشکسالی متنفر بودند وهیچوقت درصدد بر نمیآمدند بوسیله قربانی ودعا و عبادت غضب ایشانرا برافت مبدل سازند . درست بعکس ترکان و مغولان که در صدد جلب رضایت این قوای زیان بخش بر میآمدند آریائیان با مظاهر اهریمنی و قوای زیان بخش می جنگیدند وعقیده داشتند که قوای سودمند ایشانرا یاری خواهند کرد.

بعقیده آریائیان قدیمی خیر و شر ونیکی و بدی و قوای یزدانی و اهریمنی دائما با یکدیگر درحال جنگند و عاقبت خیر بر شر غلبه خواهد کرد.

---

(١) Eshnunna (٢) Kish. (٣) Ur

(٤) عقاید آریاها با بومیان هند از جهات ذیل اختلاف داشت:

بومیان هند بخدایان آریائی عقیده نداشتند . مراسم دینی نداشتند . قربانی نمیکردند . حیوانات موذی مانند شیر و ماررا میپرستیدند . بارواح خبیثه احترام میکردند . پرستش آلت رجولیت دربین ایشان رایج بود (ثقافة الهند سپتامبر ١٩٥٦ ص١٠)

(٥) animist.

کهن ترین خدایان آریائیان " آسمان صاف محیط برعالم " است که در زبان سنسکریت ابتدا آنرا " دیااوه " (۱) و بعد " وارون " (۲) خواندند ۰ این خدای بر الهه دیگر تفوق و تقدم داشت و بعقیده آریائیان بر قرار کننده آسمان و زمین و خالق جهان و حافظ نظم و سعادت دنیاست ۰ وی هم رحیم است و هم جبار و بزرگترین گناه در نزد او - دروغ میباشد ۰

بعداز " وارون " مهر بزرگترین خدای آریائی بود ۰ مهر (میتر) - (۳) درلغت بمعنی دوست و حافظ روشنائی روز است ۰ (همان " میتر " - (٤) در اوستا و شبیه " اپولون " (۵) یونانی) و باتفاق " وارون " نظام عالم را حفظ میکند ۰

از خدایان بزرگ آریائی بعداز وارون میتر (که نامشان غالبا باهم ذکر میشود) خدای آتش (آگنی) - (٦) است و ریگ ودا با سرود آتش آغاز میگردد ۰

از خدایان دیگر آریائی باید نام " ایندر " (۷) یا " اندر " (۸) - " سوریه " (۹) " ناساتیاس " (۱۰) - " اسو یوس " (۱۱) را ذکر کرد که هریک مربوط بیکی از قوای سود مند طبیعت مانند رعد و باران و سپیده صبح میباشند ۰

از قوای زیان بخش اهریمنی که از آنها نفرت داشتند ازهمه مهمتر " وریتر " یعنی ابر بی باران و " اهی " یعنی طوفان سیاه بوده اند ۰ (۱۲)

خلاصه آنکه آریائیان طبیعی مذهب و قائل بالوهیت قوای طبیعی بودند و خدایان مذکر (مثل خدای آسمان و خدای آتش) و مؤنث (مانند " اوشس " (۱۳) خدای سپیده دم) هردو داشته اند ۰ این اقوام خدایان آسمانی را بخانواده های انسانی تشبیه میکردند وفی المثل

---

(۱) Dyâuh (۲) Varuna (۳) Mitra (٤) Mithra
(۵) Apollon (٦) Agni (۷) Indra (۸) Andra (۹) Sûrya
(۱۰) Nasatyas (۱۱) Asvins (۱۳) Ushah.

(۱۲) مقدمه کتاب آئین مزدیسنا تالیف استاد محترم آقای دکتر محمد معینی و " اسمیت " ص ۲۵

میگفتند که آسمان پدر است وسپیده دم دختر او و " دیو " ها پسران وی هستند . ازلحاظ اصول ثنوی مذهب بودند وبفاعل خیر و فاعل شر عقیده داشتند (١) ومیگفتند مظاهر خیر مانند روز گرما فصول معتدل فراوانی تندرستی زیبائی وراستی ... همیشه با مظاهر شر مانند شب سرما خشکسالی قحطی بیماری زشتی و دروغ ... درجنگند.

اعتقاد بقوای طبیعت رفته رفته درمیان آریائیان بصورت بت پرستی در آمده بود و زردشت درحقیقت برای اصلاح دین آریائی ومبارزه با شرک وبت پرستی قیام کرد.

بعض سرودهای ودا که ظاهرا مربوط بزمانهای متاخراست مطالب بسیار جالبی در باره آغاز آفرینش ومخلوق اول داردکه اساس فلسفه " اوپنیشاد " ها میباشد.

پانینی (٢) نحوی

قدیمترین کتابی که در قواعد نحو زبان سنسکریت تصنیف شده است رساله " پانینی " نحوی بزرگ پنجابی میباشد. این رساله اگرچه بسیار مختصر است واز چند صفحه تجاوز نمیکند اما ازلحاظ اهمیت مندرجات ودقت قواعد وسبک سخن مورد کمال توجه بر همندان بوده و میباشد.

بطوریکه گذشت در فهم و حفظ " ودا " ها مسئله درست ادا کردن و درستخواندن کلمات اهمیت بسیار داشته است و همانطور که فهم قرآن وحدیث مبتنی برعلم نحو وصرف وسایر علوم ادبی و لسانیست فهم " ودا " ها هم بدون اطلاع ازعلم نحو میسر نیست .

کتاب " پانینی " بسبك " سوتره " (٣) یعنی بصورت جملات قصار است. نوشته هائی که باین سبك در زبان سنسکریت وجود دارد بکلی از حشو واطناب مبری است و حتی یك کلمه یا یك حرف زائد بر معنی هم در آنها وجود ندارد.

---

(١) dualist (٢) Pānini (٣) Sutra

"بانینی " رامقدم واستاد نحوبین زبان سنسکریت شناخته اند ومقام او در زبان سنسکریت مانند مقام "سیبویه " درصرف ونحو عربی میباشد ۰(۱)

تاریخ تصنیف نحو "بانینی " را بعضی درحدود قرن ششم وبعضی قرن چهارم قبل از میلاد تخمین زده اند ۰

"سمریتی " (۲) و "مانو " (۳)

مجموعه سوتره " ها وآنچه راجع بانگونه آثار واحادیث دینی در زبان سنسکریت وجود دارد "سمریتی " خوانده میشود ۰ "درسنه " (٤) یاطرق ششگانه حکمت که از روی "اوپنیشاد " بوسیله برهمنیان تدوین شده ، وهمچنین "درماشاستر " (٥) یعنی فقه وقوانین هندی که مورد احتیاج برهمنیان است جزئی از "سمریتی " میباشند ۰

"درماشاستر مانو " (۲-۵) یعنی قوانین "مانو " درباره حقوق ووظایف هندوان درطبقات وشرایط مختلف زندگی گفتگو میکند وامروز این اصول درمحاکم رسمی هندوستان درتمام مراحل صورت قانونی دارد ۰ این قوانین اگرچه درازمنه اخیر جمع آوری شده ، اما اصول آن کهنه ومربوط بدوران آریائیان ریگ ودائی میباشد ۰

هجده "پورانا " (٦)

"پورانا " های هجده گانه عبارتند ازتاریخ افسانه ای زندگی خدایان آریائی ۰ این پوراناها ازطرفی مستند قوانین "مانو " وازطرف دیگر جزئی از مجموعه حماسه های هندی میباشند ۰

بعضی برهمنیان این "پورانا " هارا ودای پنجمین وبعضی ودای همگان لقب داده اند بخصوص دو "پورانا "ی "بهاگواتا " (۷) و "ویشنو " (۸) درآئین امروزی هندو ولی اهمیت بسیار دارد ۰

---

(۱) پیش از "بانینی " یاسك *Yāska* نخستین تفسیر را برای لغات "ودا " ها واشتقاقات و(صرف) صرف سنسکریت تصنیف کرده است ۰ (۲) *Smriti* (۳) *Manu* (٤) *darsana* (٥) *dharmashāstra* (٦) *Purana* (۷) *Bhaguata* (۸) *Vishnu*

"پورانا" ی "وایو" (۱) ظاهرا قدیمترین "پورانا" هاست واگرچه بصورت فعلی در حوالی قرن چهارم میلادی تالیف شده اما مطالب آن بسیار کهنه است.

"پورانا" های هجده گانه ازمنابع مهم تاریخی هندوستان شمالی ومورد توجه مورخین واهل تحقیق میباشد .

حماسه هندی

بزرگترین مجموعه حماسی هندی "کتاب عظیم وقدیم "راماین" (۲) و "مهابهارت" (۳) میباشند . این دو کتاب در شرح محاربات آریائیان (ایتی هاس) — (٤) ودلیریهای ایشانست و مارا بازندگی آریائیان حتی قبل از تاریخ وقبل از ورود بهند آشنا میسازد .

مجموعه "راماین" رویهم درحدود بیست وچهار هزار بیت شعر (شلوکا) — (٥) است که به هفت کتاب و هفت باب تقسیم گردیده است . مصنّف این منظومه بزرگ "والمیکی" (٦) نام داشته است . به "راماین" بعدها اشعاری هم الحاق شده است که تازگی آنها از سبک سخن و معانی کاملا آشکاراست.

"مهابهارت" تقریبا چهار برابر "راماین" است و بهجده کتاب منقسم میباشد . اگرچه تالیف این مجموعه راکه بزرگترین اثر حماسی هند وی است بیکی ازشعرای باستانی واساطیری بنام "ویاس" (۷) نسبت میدهند ولی پیداست کاین منظومه عظیم حاصل زحمت شعرای مختلف درقرون عدیده میباشد .

"راماین" ظاهرا درحدود پانصد سال قبل ازمیلاد ساخته شد ولی البته ملحقات آن مربوط بقرون بعد است.

---

(۱) Vāyu (۲) Rāmāyana (۳) Mhābhārata (٤) ithyasa (یعنی حماسه)

(٥) Shlokas (٦) Vālmiki (۷) Vyasa

" مها بهارت " که در عین حال دائرة المعارف اخلاقی آریائیان نیز میباشد هرچند مواد آن بسیار کهنه است ولی در تاریخ بین ٤٠٠ قبل از میلاد تا چهار صد سال بعد از میلاد مسیح جمع آوری و تدوین گردیده است.

قصهٔ راما ین

" والمیکی " دراین کتاب داستان شاهزاده " رام " (۱) پسر " دسرتهه " (۲) پادشاه " اجودیه " (۳) را با زوجه اش " سیتا " (٤) که درنتیجه تحریکات درباری در تبعید گاه بسر میبرند بیان میکند. در آن هنگام که " رام " با برادرش " لکشمن " (۵) در بیابانهای جنوب سرگردان بود اهریمنی بنام " راون " (٦) زن با وفای اورا میربا ید و با خود میبرد. ولی رام بعداز محاربات و دلیریهای بسیار اهریمن را بقتل رسانده " سیتا " را نجات میدهد. دریایان داستان این زن و شوهر بعداز تحمل مشقات بسیار به " اجودیه " سرزمین موروثی بر میگردند ورام باتفاق برادر دیگرش " بهارت " (۷) با خوشی وسعادت بسلطنت می پردازد.

قصهٔ " مها بهارت "

مهمترین داستان حماسی این مجموعه عبارتست از وقایع نبرد " کوروا " ها (۸) با " پاندوا " ها (۹)

" کوروا " ها عبارتند از صد پسر " دریتراشتره " (۱۰) و سرکرده ایشان " دریودهن " (۱۱) نام دارد. " پاندوا " ها هم پسران پنجگانه " پاندو " (۱۲) هستند که فرمانده آنان " یودیشتیره " (۱۳) -

(۱) Rāma (۲) Dsartha (۳) Ajudiah (٤) Sītā
(۵) Lakshmana (٦) Rāvana (۷) Bharata (۸) Kauravas
(۹) Pandava (۱۰) Dhritarashtra (۱۱) Duryudhana
(۱۲) Pandu (۱۳) Yudhishthira.

میباشد.

این جنگ روی‌همرفته هجده روز طول میکشد ودردشت "کوروشتره" (١) (از نزدیک تانیسر تا حدود نواحی شمالی دهلی) اتفاق میافتد.

تمامی اقوام هندی از هیمالیا گرفته تا اقصی نقاط جنوبی در این جنگ شرکت میکنند. جنود "پاندوا "ها عبارت بودند از جنگاوران ناحیه ای که امروز بنام ایالات متحده (اوده و آگره) موسوم است باضافه بیهار غربی وراجپوتانای شرقی وقسمتی از نواحی غربی گجرات و دراویدیان جنوبی. سپاه "کوروا "ها را درمقابل لشکریان بیهار شرقی بنگال. ساکنین کوهستانهای هیمالیا وپنجاب تشکیل میدادند.

دراین جنگ تقریبا تمام جنگاوران دو طرف کشته میشوند فقط معدودی از ایشان از جمله "درتیراشتره" و "پاندوا"ها باقی میمانند که باهم آشتی میکنند. "یودیشیتره" بعنوان پادشاه "هستینا پور" (٢) در کناره گنگ انتخاب میگردد. پسران پاندوهم باتفاق زن زیبا و محبوب مشترک خود "دروپدی" (٣) وسگ باوفائی که داشتند از دارالملک قدیم خارج شده بسر زمین کوه "مرو" (٤) میروند واز آنجا وارد ملکوت "ایندرا" میگردند.

نل و دمن (٥) ـ بهاگواد گیتا (٦)

یکی از قصه های زیبای مهابهارت داستان عشق نل و دمن است که شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی ملک الشعرای اکبر آنرا بنظم پارسی ترجمه کرده است

قسمت دیگری از مهابهارت که از آثار مهم فلسفی هندوئی بشمار میرود مجموعه "بهاگوادگیتا" میباشد یعنی سرودهای ربانی که آنرا بطور اختصار "گیتا" یعنی سرود میخوانند.

---

(١) Kurushetra (٢) Hāstināpur (٣) Draupadi
(٤) Meru (٥) Nala-Damayanti (٦) Bhagvad-Gita.

بها گوادگیتا عبارتست از مکالمه کریشنا (١) حکیم ربانی یا مظهر تام و اتم ربوبی با "ارجون باندوا" (٢) درآغاز جنگ وشامل نکات بسیاری از حکمت و آراء فلاسفه هندوستان است. این مجموعه را چند بار بفارسی هم ترجمه کرده اند که بهترین آن ترجمه ها از شاهزاده داراشکوه (٣) میباشد و درجای خود مجددا بتراجم فارسی بها گوادگیتا اشاره خواهد شد.

اهمیت آثار حماسی هندی

دو اثر حماسی "مها بهارت" و "راماین" بعد از "ودا"ها مهمترین اثریست که از زبان سنسکریت برجای مانده است. اهمیت این منظومه ها برای هندوان مانند آثار "اومیروس" برای یونانیان یا شاهنامه برای ایرانیان است و همانطورکه شاهنامه فردوسی حماسه بزرگ قوم ایرانی وگنجینه ادبی و تاریخی و اخلاقی وهمچنین بزرگترین سند لغت و زبان فارسی است "مها بهارت" و راماین هم برای آریائیان هند همین حکم را دارد و پهلوانان داستانی اندوکتاب نمونه شجاعت وپهلوانی برای هندوان میباشد وفی المثل امروز کرور ها از نفوس هند برای "رام" مقام ودرجه ای نزدیک بالوهیت قائلند.

"راماین" هندی

شهرت و اهمیت "راماین" درنواحی شمالی هند بسبب اصل کتاب و اشعار "والمیکی" نیست بلکه بیشتر بسبب ترجمه ونظمی است که "تولسی داس" (٤) شاعر بزرگ قرن شانزدهم میلادی بزبان هندی از این داستان بعمل آورده است (٥) "تولسیداس" داستان را با زبانی ساده و شیرین وبیانی دلچسب سروده و بقدری خوب از عهده برآمده است که امروز همه کس این داستان را از تولسیداس میداند و اصل داستان و سراینده اولی را فراموش کرده اند.

---

(١) Krishna (٢) Arjuna Pandeva

(٣) داراشکوه ولیعهد شاهجهان دانشمند ترین شاهزادگان تیموری که برادرش اورنگ زیب او را بقتل رسانید وقبرش در جوار قبر همایون در دهلی واقعست. (٤) Tulsi Das (٥) نام [illegible] تولسیداس "رام چریت [illegible]" است.

یک مقایسه

همانطور که " ریگ ودا " در زمانی بسیار باستانی و تقریبا غیر معلوم سروده شده داستانها و اطلاعاتی هم که از آن استنباط میشود مبهم و دور از ذهن است. " ریگ ودا " مربوط بزمانیست که هنوز آریائیان هند " هند و " نشده و شاید هنوز اقوام ایرانی هم از ایشان مجزی نشده بودند . ولی روایات و قصص " مهابهارت " و " راماین " را میخوانیم خودرا در محیطی کاملا مانوس ونزدیک بزندگی هندوئی امروزی می بینیم . تاریخ تالیف این دو منظومه هر چه باشد هردو از وقایع ومسائلی گفتگو میکنند که مربوط بدوره هندوئی آریائیان است یعنی عصری که طبقات " کاسد "(۱) از یکدیگر مجزی بوده وکیش هندوئی بمعنی امروزی رواج و رسوخ داشته است. زنان ومردان داستانی این دو کتاب نمونه زندگی هند وان امروز است وبدان میمانند که امروز هندوان از هر جهت اقتفا وتاسی بایشان میکنند و در همه چیز از آنان سر مشق میگیرند.

البته بعض مسائل هم در این کتابها هست که مورد تعجب هندوان میباشد مثلا بنظر ایشان زن آزاد نیست که بمیل خود شوهر انتخاب کند وبسیار غریب میشمارند که پنج برادر " پاندوا " یک زن مشترک داشته باشند. درست است که امروز هم مردان تبت و چادرنشینان دامنه های هیمالیا زن مشترک دارند ودرین کار هم هیچ عیبی نمیدانند اما برهمنان این نوع ازدواج راحرام و بمنزله زنای با محارم میشمارند.

صرف نظر ازین موارد اختلاف جزئی درسایر موارد تقریبا اختلافی بین زندگی امروزی هندوان با آنچه در " مهابهارت " و " راماین " ذکر شده وجود ندارد. و راجگان دو سه سال پیش هندوستان درست همانطور سلطنت میکردند که طوائف داستانی " مهابهارت " پادشاهی میکرده اند.

دین

از نظر دینی واساطیری خدایان ودائی وطرق پرستش و عباداتی که در وداها ذکر شده

(۱) Casdes

امروز دیگر درهند بچشم نمیخورد . امروز "ویشنو" بشکلها و هیأتهای گوناگون بزرگترین خدای هندو ئیست وهیا کل باصطلاح "ربوبی" مانند "رام" و "کرشنا" و تصویر یا بت "شیوا" و "برهما" و "کورا" (١) و "گانش" (٢) وبسیاری دیگر از الهۀ داستانی درمعابد و بتکده ها ستایش وپرستش میشوند . هر هندو قصص واساطیر "رامایَن" و "مهابهارت" را بعنوان داستان دینی کم وبیش میداند و "کرما" (٣) وعقیدۀ تناسخ بهمان صورت که درکتب واشعار قدیم آمده امروز هم مورد قبول عامه میباشد . همچنین احترام بگاو ماده و حرمت شدید کشتن آن در ازمنۀ باستانی وامروز فرقی نکرده است فقط درایام اخیر پاره ای تغییرات جزئی درکیش برهمنی راه یافته است که این مقدمۀ مختصر گنجایش ورود درآن مبحث را ندارد .

ادبیات جنوب هند .

معمولا شرق شناسان ومحققین خارجی آنچه از ادبیات هندوستان میدانند همانهاست که بیان شد یعنی آثاری که بزبان سنسکریت توسط آریائیان ودرباره ایشان جمع آوری شده است ولی چنانکه سابقا هم اشاره شد این حقیقت نباید فراموش شود که "دراویدیان" جنوب هند خاصه مردم "تامیل" نیز آثار مهم ادبی وحتی قدیمتر از آریائیان داشته اند . این آثار ادبی که بکلی ازافکار آریائی مستقل و درجهتی مقابل تمدن و فرهنگ آریائی قرار دارد اخیرا مورد توجه شرق شناسان واقع شده وبعض اشعار حماسی و تغزلی و فلسفی زبان تامیل را بانگلیسی ترجمه ونظما و نثرا منتشر ساخته اند .(٤)

بوداثی و جینی

درحدود ٥٥٠ سال قبل از میلاد مسیح درآن هنگام که برهمنیان در منتهای قدرت بودند وکیش هندوئی باعلی درجه کمال خودرسیده بود دو مذهب عرفانی در نواحی شمالی هندوستان ظهور

---

(١) Kuvera (٢) Ganesh. (٣) Karma (٤) Smith PP. 30 - 31

کرد . اینه و مذهب اگرچه هرد و از کیش برهمنی زائیده شده بود اما بقصد تهذیب آن کیش از خرافات و زوائد و تجدید نظر واصلاح آن بوجود آمده بود . موسس هرد و فرقه ازطبقه اعیان " کشتریه " (١) بودند نه از برهمنان وخواستند بطریق آئین هند وئی راه حلی برای مسئله حیات پیدا کنند . این د و روش که تقریبا د ریك عصر پیدا شد ابتدا بوسیلـــه مبلغین د ریك ناحیه یعنی د ر " ماگادا " (٢) یاقسمتهای جنوبی ایالت "بیهار " شروع برواج وانتشار کرد . هر د و فرقه بامراسم قربانی آریائیان که غالبا با بی رحمی انجام میشد مخالف بود ند وباقدرت نامحد ود واختیارات وسیعی که برهمنیان د ر انحصار خود آورده بود ند موافقـــت نداشتند . طرفداران هر د و فرقه د رابتدا صومعه نشینان و تارکان د نیا بود ند واساس هـــر د و روش احترام بکلیه جانداران وجانوران یعنی احترام بحیات وزندگی کلی واصطلاح "اهیمسا (٣) " بود .

بود ائیان و جینیـــان هر د و پیشوایان و روحانیینی دارند که فوق العاده مورد احترام میباشند وکتب و رسائلی دارند که د ستورالعمل دینی است . "جینی "ها به بیست وچهـــار "جینا " (٤) یا " تیرتنکره " (٥) وبود ائیان به بیست وچهار "بودا " اعتقاد دارند . کتب مقد سه جینی رویهمرفته "انگه " (٦) نام دارد وکتب مقد سه بودائی را "تری پی تکه " (٧) یا سه زنبیـــل میخوانند وهمه د رآداب تهذیب وتزکیـــه نفس وریاضـــت و مراقبه می باشد . قدیمترین قوانیـــن بودائی د ر زبان "پالی " (٨) تدوین شده است ولی بعدها بزبانهای سنسکریت تبتی مغولی وچینی کتب بسیار د راصول عقاید بودا تالیف گردید . "بودا" و "جیـــن" هرد و بجواهـــر ثلاثه معتقدند ولی این سه گوهر د رنزد بودائیان عبارتست از "بودا" وقانون (د رما) – (١٠) وحکم پیشوایان طریقت د رصورتیکه نزد "جینیان" اعتقاد پاك . ادراك پاك واخلاق پاك میباشد .

"جینی "ها بد و د سته عمده تقسیم میشوند فرقه اول "سپید جامگان" یا "سوتامبر" (٩)

---

(١) Kshatrya (٢) Magadha (٤) Jaina (٥) Trithanka
(٣) Ahimsa (٦) Angas (٧) Tripitaka (٨) Pali
(٩) Sevetambara (١٠) Dharma

ودسته دیم "آسمان جل" ها یا "دیگامبر" (١) بوداشان با "آسمان جل" ها بطور کلی عریانی کامل جینی ها همچنین باریاضات شاقه که منجر بمرگ میگردد و در نزد جینی ها بسیار مهم ومحترم شمرده میشود بسختی مخالف میباشند .

ازآنچه بطور اختصار ذکر شد معلوم گردید که دو مذهب بودائی وجینی اگرچه وجوه شبه واشتراك بسیار دارند اما ازلحاظ اصول باهم مغایرند .

"مهاویر"

شرح حال "مهاویر" وبودا مانند بسیاری از صاحبان شرایع روشن نیست وبا افسانه ها واساطیر آمیخته می باشد . معذلك درخلال آن افسانه‌ها حقایقی نیز میتوان یافت که بطور اجمال ذکر میشود .

"وردمان" (٢) ملقب به "مهاویر" (٣) ازاهل زادگان شهر "ویسالی" (٤) بود واین شهر درشمال "پتنه" (٥) واقع ومرکز قبایل "لیکچوی" (٦) بشمار میرفت . "مهاویر" درجوانی ازعقاید "پارس ونات" (٧) جنلت "که پیشوای یکی ازعقاید دینی باستانی بود پیروی میکرد وچندی بریاضات شاق اشتغال داشت . لیکن طولی نکشید که ازین عقیدت دست کشید وخود بتاسیس مکتب تازه در تصوف پرداخت که بعدها بنام "آئین جینی" موسوم گردید . درین هنگام سن او در حدود چهل سال بود . "مهاویر" ازین پس باقیمانده عمر خود را که در حدود سی سال بود صرف ارشاد خلق کرد ودائما باشاگردان وخواص خود درنواحی جنوبی بیهار ("مگده" (٨) و "تیرهت" (٩)) درسفر بود تااینکه درسن هفتاد سالگی درمحل "پاوا" (١٠) یا "پاپا" (١١) دراستان "پتنه" زندگی را بدرود کرد .

---

(١) Digambara (٢) Vardhamana (٣) Mahāvira
(٤) Vaisali (٥) Pathna (٦) Licchhavi (٧) Pārsvanath
(٨) Magdha (٩) Tirhut (١٠) Pāvā (١١) Pāpā

"جینی "ها عقیده دارند که "مهاویر "در سال ۵۲۷ قبل از مسیح وفات کرده ولی بعض مورخین این تاریخ را بین ۴۷۷ تا ٤٦٧ قبل از میلاد ذکر کرده اند . "مهاویر "از طرف مادر بخاندان های سلطنتی "ویده" (۱) و "مگده" و "انگه" (۲) می پیوست باینجهت در سفرها همه جا مورد احترام بود و اولیای دولت از وی حمایت میکردند .

"بودا"

"گوتمه" (۳) ملقب به "بودا" (٤) موسس طریقت بودائی چند سال از عمر خود را با "مهاویر" معاصر بوده است . علت اینکه اورا "بودا" گفته اند اینستکه پیروانش عقیده دارند وی بدرجه "بودی"(۵) یا "حکمت عالیه" رسیده و بسر حیات واقف شده است . پدر "بودا" "سوددان" (٦) یکی از امرا یا یکی از نجبای شهر کوچک "کپیل وستو" (۷) و از خاندان "ساکی" (۸) بوده که از اشراف و جنگاوران بشمار میآمدند باین سبب استکه بودا را "حکیم ساکی" (ساکیا مونی) — (۹) لقب داده اند . (سرزمین ساکی قطعه باریکی بوده است بین رودخانه "راپتی" (۱۰) وجبال هیمالیا در ناحیه نپال)

درباره اینکه چگونه این امیرزاده جوان جاه وجلال دربار و آسایش در قصر سلطنتی را رها کرد وبصورت فقیری مرتاض درآمد افسانه‌های بسیار در کتب بودائی ذکر کرده اند . بهرصورت مسلم است که وی بعد از اندیشه وتفکر طولانی متوجه شد که زندگی عبارتست از یک سلسله رنج و اندوه که صفای آن همواره باکدورت آلام واسقام آلوده است وعاقبت بپیری ومرگ منجر میگردد . پس چه بهتر که هرچه ممکن است کمتر دامن جان بکدورات حیات وعلائق مادی آویخته باشد وباید راهی جستجو کرد بسوی کمال و نجات از خلع ولبس مکرر و زندگیهای گوناگون پی در پی و سفرهای بی پایانی

---

(۱) Videha (۲) Anga (۳) Gautama (٤) Budha
(۵) Bodhi (٦) Sudhodhana (۷) Kapilavastu
(۸) Sakya (۹) Sakiamuni (۱۰) Rapti

که جان انسانی در کالبد ها و ابدان گوناگون بصورت زندگی بعد از زندگی ومرگ بعد از مرگ انجام میدهد . بودا بعد از این تفکرات کاخ شاهی را رها کرد ولباس فقر پوشیده ، راه صحرا درپیش گرفت . چندی در نزدیکی "گیا" (١) زیر درختی بریاضت پرداخت تااینکه حقیقت براو تجلی نمود . آنگاه ریاضت رارها کرده بارشاد خلق پرداخت ودر "بنارس" اصول ثلاثه اخلاقی که براو کشف شده بود بشاگردان خود تعلیم داد . بایشان آموخت که حیات آدمی بهر شکل وصورت که باشد فانی وناپایدار است وعبارت ازیك سلسله رنج وتعب میباشد . کمال مطلوب اینستکه جان باقی (آتمن) — (٢) آسایش یابد وبمقام امن و سکینه برسد .

غیراز ین سه اصل بودا اصول اخلاقی دیگری دارد که همه از دستورالعملهای اساسی تصوف میباشند ازقبیل مجاهده برای تحصیل تقوی وراستی واحترام ومتابعت پیشوایان طریقت ومحترم شمردن حیات کلیه جانداران که متاسفانه شرح وبسط آنها درین مقدمه مختصر مقدور نمی باشد .

بودا مانند مهاویر قسمت اخیر عمر خود را درموعظه وارشاد خلق گذرانید وهمواره با شاگردان وپیروان خاص خود درسفر بود واغلب نواحی "مگده" وبلاد مجاور آنرا گردش کرد تااینکه بعداز ٤٥ سال سفر ومجاهده مجور درسن هشتاد سالگی درمحل "کوسینگره" (٣) — (که شهر کوچکیست در ملتقای رود کوچك "رابتی" ورود "گندك" (٤) رخت ازین جهان بربست . تاریخ تحقیقی مرگ اومسلم نیست وبموجب اخبار و روایات بودائی درسال ٥٤٣ قبل از میلاد مسیح اتفاق افتاده است .

نشر دعوت بودائی

آئین بودائی چنانکه گذشت درهندوستان بوجود آمد ودرآنجا شروع برواج کرد ولی بعداز

---

(١) Gayā (٢) Ātman (٣) Kusinagara
(٤) Gandak

چند قرن رفته رفته از سرزمین اصلی خود رخت بربست و در کشورهای مجاور شروع بپیشرفت نمود بطوریکه در هفت قرن پیش از این رسمیت ورواج خود را در هند بکلی از دست داد ودرعوض در جزیره بزرگ سیلان وکشورهای "برمه" وسیام ونپال وتبت ومغولستان وچین وژاپون رونق ورواج هرچه تمامتر یافت.

روش بودائی بعنوان دین

خیلی مشکل است تصور کنیم که بودا تعلیمات واصول فلسفی واخلاقی خود را بعنوان یک شارع و دین آور بوجود آورده یا قصد داشته است دینی جدید و شریعتی تازه بنهد وان بیاموزد. او بیشتر بفلاسفه اخلاقی و عرفای بزرگ شباهت دارد که میخواست روشی تازه وعملی برای انجام وظائف حیات (درما) – (۱) پی ریزی کنند واندکی بارسنگینی زندگی را سبکتر سازد. برای این مقصود در درجه اول پندار و گفتار و کردار نیک لازم است آنگاه پیروی از اصول ده گانه بودائی یعنی خودداری از قتل جانداران و دزدی وزنا ودروغ وغیبت وعیبجوئی خلق وهتک حرمت دیگران و پرهیز از طمع وکینه ومبارزه با جهل و نادانی – مقصود بودا از تعلیم این اصول این نبود که مثل سایر ادیان روش تازه‌ای در روابطه خلق وخالق بیاموزد. وی با انکه چیزی درباره توحید وخدا– شناسی وعبادات نگفته است وجود خداوند راانکار نمیکند واصلا وارد این مبحث نمیشود. باین جهت است که آئین بودا و مهاویر را "شریعت الحاد" لقب داده اند.

پیروان بودا رفته رفته اصول اخلاقی او را بصورت دین در آوردند و بخود او مقام الوهیت دادند وادعیه وعبادات خاص وضع کردند.

آن دسته از بودائیان که بصورت اصلی وابتدائی بودائی یعنی جهل بوجود خداوند وانکار صانع باقی مانده اند "هینایانه" (۲) یعنی راکبین گردونه کوچک نجات نامیده میشوند ولی

---

(۱) dharma (۲) Hinayāna

سایر پیروان بودا که بارزش ادعیه وعبادات معتقدند و بودا را بعنوان پرورد گار وناجی بشریت میشناسند "مهایانه" (۱) یعنی راکبین گردونه بزرگ نجات موسوم میباشند . سیام وسیلان واکثر بودائیان "برمه" بخللی نامعلوم جزء دسته اولیه یعنی قائل بالحاد محض میباشند ولی سایر بودائیان از فرقه مهایانه هستند و در بعض رسوم وتشریفات مذهبی بمسیحیان شباهت دارند . پادشاهان "پاله" (۲) در بنگال از قرن هشتم تا دوازدهم میلادی پیرو عقیده "مهایانه" بودند ولی امروز در بیهار و بنگال امتیاز اینان از هندوان عملا بسیار دشوار میباشد .

علل ضعف آئین بودا در هند

علل ضعف ورکود هر دین مانند قوت ورواج آن چیزی نیست که بآسانی ودر چند جمله بتوان بیان کرد . آئین بودا در طی چند قرن بدون هیچگونه فشار و سختگیری در بعض نواحی هند رایج شد ولی بعد بهمان آهستگی که پیش رفته بود ضعیف شد واز هند بسایر نواحی انتقال یافت . علت عمده ضعف آئین بودا در هند خصومت وکارشکنی مستمر برهمنان بود که همواره در هندوستان قدرت فوق العاده داشتند وعاقبت بودائی وجینی را که بر ضد قدرت مطلقه ایشان قیام کرده بودند ناتوان وتقریبا نابود ساختند و همین برهمنان بودند که پادشاهان متعصب هند ورا برضد راهبان بودائی تحریک مینمودند . مسلمانان نیز در قرن دوازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) دامنه متصرفات خود را تا نواحی جنوبی بیهار که مهمترین مرکز بودائیان هند بود رساندند وطبعاً ببودائیان هم همان رفتار کردند که با هندوان میکردند . فساد دستگاه رهبانیت بودائی "سنگه" (۳) وحرص صومعه نشینان بجمع مال ومنال نیز عامل موثری در کسر شان بودائی وبی میلی عامه بدان آئین بود . مهاجمین ومهاجرینی هم که در قرون پنجم وششم میلادی بهند آمدند

(۱) Mahāyāna (۲) Pāla (۳) Sangha

نسبت بدین بودا رغبتی نشان ندادند ودر دریای بیکران هندوئی مستهلك شده یکیش برهمنی گرویدند ... اینهاست علل اصلی ضعف وانقراض دین بودا در هندوستان .

"جینی" در هند باقی ماند .

آئین مهاویر اگرچه مدت چند قرن در جنوب وشمال هند رونق ورواج بسیار داشت ولی هیچوقت ازحدود هند فراتر نرفت . در هند نیز برهمنان همواره باآن مخالفت میکردند باینجهت بتدریج راه ضعف وزوال پیمود بطوریکه امروز جمع پیروان "مهاویر" در هند بیش از یك میلیون ونیم نمیباشد . این عده اقلیت متشکل وثروتمندی هستند که غالبا بتجارت مشغولند وبیشتر در حدود مغرب هند وراجپوتانا سکونت دارند .

مقاومت دراویدیان

سه مذهب آریائی شمال یعنی هندوئی وبودائی وجینی تامدتی مدید نتوانستند خود را بنواحی جنوبی هندوستان برسانند ودراویدیان قرنها دربرابر ادیان مذکور مقاومت مینمودند . اما عاقبت مقاومت ایشان ضعیف شد وبعد از انحطاط بودائی وجینی دین هندوئی تااقصی نقاط جنوب پیشرفت کرد ودراویدیان هم پیرو اصول وطبقات ورسوم هندوئی شدند .

طبقات "کاست" (١)

اصل واساس تشکیلات اجتماعی هندوان بر امتیازات طبقاتی "کاست" بنا شده است واین امتیازات بطوری در تاروپود وجود ایشان رسوخ دارد که مانندی دیواری پولادین هرطبقه وطایفه را ازطبقه دیگر ودرنتیجه سراسر هند را از دنیای خارج دور وبرکنار نگاه داشته است.

درست است که درقرون گذشته وحتی امروز مردمان هرکشور بطبقات مانند هند نیست . این کشور

---

(١) Caste این کلمه پرتقالیست وابتدا بوسیله پرتقالیان در هند شنیده شد .

عظیم وپهناور دارای صدها بلکه هزارها اجتماع بشری است که هرجامعه ازجامعه دیگر از هرحیث ویکلی مجزی میباشد وبرای خود زبان ودین و قوانین ومقررات ومراسم خاص‌وغذا ولباس ... جداگانه دارد . اما بااین همه اختلافات دوچیزاست که مورد اتفاق همگی میباشد . یکی اینکه طبقات بایستد ازیکدیگر مجزی باشند . دیگراینکه نژاد هندی ازهرطبقه و فرقه که باشد برسایر بنی نوع انسان شرف وبرتری دارد . هندیان از دیر باز تاکنون معتقدند که هرکس‌هندو نیست "داخل آدم" نمی باشد ووحشی و نالایق وبربری ونجس "ملیچ" (۱) است . ایشان حتی پادشاهان بزرگ اسلامی ونایب‌السلطنه های انگلیسی را هم ازین قاعده کلی مستثنی نمیدانسته اند .

اساس‌امتیازات طبقاتی

درباره اینکه چگونه وازچه زمان درهندوستان طبقات بوجود آمده اند نظرات گوناگونی از طرف اهل تحقیق بیان شده ولی هیچیک نتوانسته‌اند رای قاطعی اظهار دارند ودر حقیقت موضوع ازآن بغرنج تراست کهخارجیان میتوانند بعلل واقعی ان پی برند . نویسنده درین مختصر خلاصه‌ای از اقوال مستشرقین وهمچنین هندی را ذکر میکند .

بطوریکه سابقا اشاره شد قدیمترین اثر کتبی که ازاقوام آریائی باقی مانده است عبارتست از وداها وآثار حماسی که همه بزبان سنسکریت تدوین گردیده وتاریخ جمع وتالیف آنها درحدود قرن پنجم قبل ازمیلاد میباشد . اتفاقا درهمین آثار دلائلی وجود دارد که درآن ازمنه طبقات هندی ازیکدیگر مجزی بودند وفاصله طبقاتی هم بین ایشان عمیق بوده است .

یکی ازعلل عمده پیدایش‌این امتیازات وضع جغرافیائی هند است که بوسیله دریای محیط وقلل شامخه

---

(۱) Malecha ابوریحان بیرونی رابسبب "ملیچ" بودن درهند ببازی نمیگرفتند . در مقدمه کتاب "ماللهند من مقوله" باین تعصبات اشاره کرده وآنرا ازاشکالات کارخود شمرده است.

هیمالیا همواره ازسایر نقاط جهان جدا وبرکنار بوده است. این عزلت وانزوا سبب شده است که رسوم وعادات مردم هند باسایر جوامع بشری مخلوط نشود وهمانطور دست نخورده باقی بماند. این عزلت وانزوای کلی عیناً در هرگوشه وکنار هند تکرارشده وتقریباً مردمان هر قصبه یا دهکده را صاحب رسوم وقواعد خاص ساخته است. اختلاف آریائی وغیر آریائی. دگرگونی نژادها وزبانها وکیش‌ها اختلاف درشغل وحرفه. اختلاف دراقلیم وآب وهوا همه از اسباب جدائی اجتماعات هندی واستقلال هر دسته مردم از دسته دیگر است.

ظاهراً نخستین طبقهٔ ممتاز برهمنان بودند. این طبقه که زعامت فکری وپیشوائی روحانی را مخصوص بخود میدانستند وعبادات واعمال دینی "درما" رابمردم میاموختند بالطبع خود را ازدیگران درامور دینی وارد تر وبکمال وروحانیت نزدیکتر میشمردند. بااینجهت برای اینکه روحانی از ~~[illegible]~~ روحانی وبرهمن از غیر برهمن ممتاز باشد برای خود صنف مخصوص بالباس وآداب وتشریفات معینی بوجود آوردند. نخستین طبقه بندی از همینجا شروع شد یعنی برهمن وغیر برهمن.

طبقات چهارگانه

بموجب سنت باستانی برهمنی هندوان بچهار "ورنه" (۱) یا دسته منقسم میباشند واین طبقه بندی مبتنی برحرفه وشغلیست که دارند.

دسته اول یا "ورنه" اول عبارتست از برهمنان یعنی طبقه فاضله وعالم هند وکه عهده دار اجرای مراسم دینی وتعلیم وشرح وتفسیر کتب مقدسه میباشند.

"ورنه" دوم عبارتست از "کشتریه" ها (۲) یعنی گروه جنگاوران وطبقه حاکمه که باید با مشاوره وتصویب برهمنان اعمال دنیوی راانجام دهند.

"ورنه" سوم "ویسیه" ها (۳) هستند که عبارتند از تجاروکسبه وارباب حرف وصنایع وکشاورزان.

---

(۱) Varna (۲) Kshatrya (۳) Vaisya

"ورنه "چهارم " سود ره"ها(۱) وطبقات سافله اجتماع میباشند که عبارتند از عوام الناس ووظیفه ایشان خدمت بسه طبقه دیگر واطاعت ازاوامر ایشانست . بعض‌عبادات ورسوم که بسرای سه ورنه ؛ دیگر واجب است برای این طبقه مجاز نمی باشد .

نویسندگان قدیم بودائی میکوشیدند مقام "کشتریه "رااز برهمن بالاتر برند وحتی گاهی درنوشته های خود برهمنان راد شنام میدادند وایشانرا ولدالزنا میخواندند .اما کوشش‌ایشان درتحقیر برهمنان بجائی نرسید وعاقبت مغلوب‌آنان شدند وعقاید بودائی مانند خود بودائیان از هند رانده شد ومقام ورتبه برهمن همچنان برجای ماند .

باید دانست‌که استعمال کلمه "کاست " بجای " ورنه "چنانکه امروز معمول است خالی از مسامحه نمی باشد ونمیتوان گفت هندوان فقط چهارطبقه میباشند نه بیشتر " ورنه " در اصطلاح هندوئی عبارتست‌از چندین فرقه (یا "جاتی" (۱) که دارای یك نوع شغل وحرفه هستند وجزء یك صنف می باشند –چنانکه گذشت‌این طبقه بندی را آریائیان از روی شغل ومقام تاسیس کرده بودند .(۲)

---

(۱) Sudra (۲) چنانکه ایرانیان نیز مشاغل رابچهار طبقه تقسیم کرده بودند چنانکه فردوسی درداستان جمشید گوید :

زهر پیشه ورانجمن گرد کرد — بدین اندرون نیز پنجاه خورد
گروهی که کاتوزیان خوانیش — برسم پرستندگان دانیش
جداکرد شان ازمیان گروه — پرستنده را جایگه کرد کوه
صفی برد گردست بنشاندند — همی نام نیساریان خواندند
کجا شیر مردان جنگاورند — فروزنده لشکر وکشورند
نسودی سه دیگر گره راشناس — کجا نیست‌برکس‌ازایشان سپاس
بکارند ورزند وخود بدروند — بگاه خورش‌سرزنش‌نشنوند
چهارم که خوانند اهنوخوشی — همان دست‌ورزان باسرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود — روانشان همیشه پراندیشه بود

ظاهرا دراین لغات ‌تصحیف شده است . رجوع شود بصفحات ٤٠٦ تا ٤٠٨ کتاب مزدیسنا وتاثیرآن درادبیات فارسی تالیف‌استاد دانشمند آقای دکتر محمد معین وجلد دوم یسنهاص ٢٢١ تفسیر وتالیف‌استاد دانشمند آقای پورداود .

درقرون بعد که آئین هندوئی درسراسر هند رایج شد هردسته وجمعیتی خود را بیکی از "ورنه" های چهارگانه منسوب کردند . باین جهت گاهی درصحت انتساب بعض دسته‌ها به "ورنه ای "که ادعا میکنند اختلاف نظر وجود دارد .(۱)

امروز درهندوستان عنوان "ویسیه" و "سودره" مورد استعمال ندارد وفقط در کتب ودر مورد بحث درطبقات چهارگانه هندی ازین کلمات ذکری بمیان میاید . مجموع فرقه ها وطبقات گوناگون هندی که با وجود اختلافات زیاد همه درذیل "ورنه" های چهارگانه جمع میشوند امروز درحدود "سه هزار" میباشد .

محاسن ومعایب امتیازات طبقاتی

چنانکه ملاحظه شد درجامعه هندوان که امروز جمعیت ایشان درهند بدویست میلیون میرسد وخود صدها فرقه وزبان وعادت ورسم گوناگون دارند دسته اول همواره مخصوص برهمنیان بوده است وطبقه چهارم یعنی "سودره" ها درنهایت خفت وحقارت بسر برده ومیبرند . این جدائیها وامتیازات از بعض جهات مفید است واز جهات دیگر زیان بخش می باشد .

"سیستم کاست" سبب شده است که هندوان از قبول هر رسم وآئین جدیدی بگریزند وحس مرکزیت وعلاقه مندی باجتماع ومملکت ضعیف شود مردم ازهمکاری واشتراک مساعی بایکدیگر بازمانند ودامنه تبعیضات وحسادتهای فرقهای وسعت یابد . امروزهم هندوان بهیچوجه حاضر نیستند افکار "دمکراسی" جدید رابپذیرند وافراد بشر را یکسان ومساوی بدانند وفی المثل هیچ برهمنی نمیتواند خود را

---

(۱) مثلا فرقه کایست ها (Kayasts) خود ادعا میکنند که از "کشتریه" هستند ولی بیشتر هندوان ایشانرا از "سودره" ها وطبقات پست میدانند . درتقسیم طبقات بچهار دسته "کاتوزیان" و "نیساریان" و "نسودی" و "اسنوخوشی" که درشعر فردوسی آمده است چنانکه ملاحظه میشود طبقات عینا همان طبقات آریائی هند پست وفردوسی تصریح کرده است که هرطبقه کلی شامل پنجاه طبقه خرد بوده است والبته کلمه "پنجاه" دراینجا بمفهوم کلمه نیست بلکه اشاره بکثرت طبقات جزئی درذیل هرطبقه کلی میباشد

در عوض یک "چمار" (١) با فرد نجس بکدارد وبااو نشست وبرخاست ومعاشرت کند . باآینکه آریائیان ودائی قائل بچهار "ورنه" بودند اما طبقات تااین اندازه ازهم جدانبود وگاهی افراد یک طبقه از طبقه دیگر زن میگرفتند ودرجنگها ومراسم عبادات باهم جمع میشدند ولی بعدها این طبقات چنان ازیکدیگر جدا شدند وحدود خود را محکم گرفتند کهکنونی هیچگونه رابطه ووجهاشتراکی بایکدیگر ندارند .(٢) این اختلافات همیشه موجب شکست هندوستان درمقابل مهاجمین خارجی ومانع ازترقی وپیشرفت آن کشور درامور اجتماعی واقتصادی بوده است .(٣)

---

(١) Chaman (٢) امروزهم درهندوستان باوجود اینکه درنیمه دوم قرن بیستم بسر میبریم اختلاف طبقات کماکان وجود دارد . حتی بیکنفر "نجس" اجازه نمیدهند درمعابد طبقات دیگر بعبادت بپردازد یایکنفر برهمن یا "کشتریه" خودرا راضی نمیتواند کرد که بمعابد طبقات پست برود . "گاندی" مصلح کبیر هند میخواست طبقات پست راتقویت کند . باایشان غدا میخورد بمعابد آنان میرفت نام ایشانرا عوض کرده "هریجان" گذارده بود . ولی هندوان متعصب وبعض برهمنان ازین کار ناراضی شدند و چنانکه میدانیم آن مرد بزرگ شهید این تعصبات گردید وبدست یکی از افراد "هندو مهاسبها" بقتل رسید . یکی ازاسرار نفوذ وقدرت "نهرو" اینست که "پاندیت" وارای مقام روحانیست و چند تن دیگرازوزیران هند هم "پاندیت" یا "شاستری" وبالاخره ازطبقه "برهمنان" میباشند .

(٣) یکی ازعلل پیشرفت اسلام که شریعت مساوات وبرابری است درهند همین امتیازات شدید طبقاتی بوده است . طبقات پست وباصطلاح "نجس" ها اسلام را تنها راه نجات خود میدانستند وبدینجهت دسته دسته بدان گرویدند وخودرا ازبیرحمی واسارت باد تر نجات دادند . سرپیشرفت مسیحیت درهند امروزهم همین امراست .

از طرف دیگر این "ورنه" های چهارگانه بنیان و اساس اجتماع هند و ثیست اگر آنرا متزلزل کنند بنای اجتماع هند وئی فرو خواهد ریخت . این امتیازات محدود طبقاتی همچون رشته‌ای نامرئی دهها قرنست که هندوان را بهم پیوسته وتمدن وکیش ونژاد ایشانرا حفظ کرده است واگر این محدودیتها واصول ثابت ولا یتغیر سست میشد حتما در عقاید ورسوم اقوام مهاجم خارجی محو شده ومانند سایر ملل جهان برنگ ودین غالبین و فاتحین درمیامدند . کاست سرعمده بقای سنن وعقاید هند پست درینا ه آن هنرها وعلوم ازیدران بپسران میرسد ودرخانواده هـــا محفوظ میماند ودر پرتو همانست که هند امروز باچند هزارسال پیش چندان فرق نکرده وهمه عقایـــد وفرق والسنه محفوظ مانده است.(١)

مراحل چهارگانه زندگی برهمنی

بعقیده هندوان هر برهمـــن باید زندگی خود را بچهارمرحله تقسیم کند .

١) چندی بدانشجوئی پردازد وعلوم دینی برهمنی رافراگیرد .

٢) بعد ازدواج کند وسالی چند بخانه داری و تعلیم وتربیت کودکان پردازد .

٣) آنگاه زندگی اجتماعی رارهاکرده بجنگلی ساکت وآرام برود وبزهد وعبادت وریاضت پردازد .

---

(١) یکی ازعلل پیشرفت اسلام که شریعت مساوات وبرابری است درهند همین امتیازات شدید طبقاتی بوده است. طبقات پست وباصطلاح "نجس" ها اسلام را تنهاراه نجات خود میدانستند وبا ینجهت دسته دسته بدان گرویدند وخود را ازبیرحمی واسرات طبقات بالاتر نجات دادند . سرپیشرفـــت مسیحیت درهند امروزهم همین امراست . (٢) "پارسیان" یا "زردشتیان" ازقرنها پیش از اسلام درینا ه همین محدودیت ها وجدائیهای طبقات توانسته‌اند کیش ورسوم وآتشکده های خود را حفـــظ کنند وباصطلاح کسی کاربکار ایشان نداشته باشد .

٤) چهارمین مرحله زندگی برهمن آنست که طبق اصول دینی بدرویشی پردازد و بقیه عمررا درین راه بسر کند.

این مراحل چهارگانه درزندگی برهمنان کمتر صورت عمل گرفته و نادرا تفاق افتاده است که برهمن این چهارمرحله را یکی بعداز دیگری انجام دهد. بخصوص که اینگونه برنامهها بازندگی امروزی سخت مغایر میباشد.

جاذبه « کاست

چنانکه گفتیم اساس اجتماع هندوان برطبقات نهاده شده و هرکه هندو نیست باصطلاح ایشان « ملیچ » است یعنی « داخل آدم » نمی باشد. ازین اساس علاوه برآنکه مقوم اجتماع هندیست همواره طوائف واقوام دیگر را نیز جذب ودر خود ذوب کرده است « کوشان » ها « سك » ها و هونها و طوایف بیشمار دیگر که ازخارج بهند آمدند ودرآنجا ماند گار گشتند ناچار تحت تاثیر محیط قرارگرفتند وخودرا بیکی ازطبقات چسباندند و یا اینکه مثل پارسیان خود طبقه تازه ای بوجود آوردند حتی مسلمانان هند بااینکه شریعت اسلام آئین مساوات وبرابریست نتوانستند دربرابر سنت قدیم هندی مقاومت کنند واگرچه بکلی هندو نشدند اما خود بفرقه های گوناگون منقسم گردیدند و هرفرقه سنن وآداب وروش خاص خودرا محفوظ داشته است (١)

---

(١) مسلمانان هرفرقه و مذهب یا هر شهر وقصبه مراسم خاصی دارند و باسایر مسلمانان ولو اینکه از فرقه ومذهب ایشان باشد ازدواج نمیکنند . مثلا شیعه کشمیری با شیعه « لکنهو » یا شیعه « بهوپال » بکلی اختلاف دارد. عجب اینکه ایرانیان هم که برای تجارت یا بعنوان معلمی وشاعری... بهند آمده اند خود یك « کاست » جداگانه تشکیل داده اند ومسجد وتکیه مخصوصی میسازند. دختر بمسلمانان وشیعیان هندی نمیدهند واز آنان زن نمگیرند ... بهترین نمونه آقاخان محلاتیست.. بعداز صد وچهارده سال که این خانواده از ایران جدا مانده است هنوز هم بفارسی حرف میزنند و رسوم ایرانی خودرا بی کم وکاست همچنان محفوظ نگاه داشته اند.

ریاضت وکاست •

یکی از اسباب ضعف امتیازات طبقاتی در هندوستان رسم صومعه نشینی وریاضت است • ریاضت خواه بطریق هندوان باشد وخواه بروش بودائیان و جینیان همه سالکین و مرتاضین را قطع نظر از فرقه و دسته ای که دارند گردهم جمع میکنند وجبرا یگها را دور میسازد • تعلیمات " بودا " و " مهاویر " در حقیقت قیامی برضد طبقه بندی بر همنان بوده است اما نه " بودا " ونه " مهاویر " هیچکدام نتوانستند مساوات وبرابری را در هند رایج کنند وحتی بعدها " بودائیان " و جینیان " خود نیز رسوم طبقاتی را حفظ کردند و یالااقل کاستهای تازه ای بوجود آوردند •

قسمت سوم

نگاهی بتاریخ هندوستان ازسال ۶۵۰ قبل ازمیلاد تا ۱۱۹۳ میلادی یعنی از اغاز تاریخ هند تا فتح آن بتوسط محمود غزنوی •

آغاز تاریخ منظم

آنچه سابقا گذشت غیراز تاریخ " بودا " و مهاویر " مورخ بتاریخ قطعی نبود ولی آنچه از بن پس ذکر میشود مربوط بدو را نیست که اگرتاریخ دقیق واقعه ای معلوم نباشد لااقل بطور تقریب زمان آن را میتوان تعیین نمود •

درحقیقت تاریخ هندوستان ازسال ۶۰ ۵ قبل از میلاد مسیح آغاز میگردد که بعضی وقایع سلیسی زمان رامیتوان بدقت تاریخ گذاری کرد • البته تا سه قرن بعدهم اطلاعات تاریخی راجع بهند بسیار کم است و فقط محدود بحوزه رود خانه گنگ میباشد •

شانزده نیروی شمال

بموجب وسائل قدیم بودائی مقارن ظهور بودا درنواحی شمالی هندوستان شانزده حکومت

مستقل وجود داشته است. این حکومتها از طرف شمال غربی " بگندهار (۱) و پیشاور و راو لپندی می پیوست و تا حدود " مالوا " (۲) و او نتی " (۳) و شهر قدیمی " او جّن " (٤) امتداد داشت در بین این شانزده حکومت سر زمینهای " کسالا " (٥) (" مگدا " که مسکن قبا یلی بهمین نامها بود شهرت بسیار داشت.

مگــدا (٦)

کشور " مگدا " که در نواحی جنوبی " امروزی وا قع و تقریبا منطبق با ولایات " گیا " (۷) و " پتنه " (۸) بود در زمان سلطنت " جرا سند هه " (۹) قدرتی عالی و شهرتی بسزا داشــت. پا یتخت آن قلعه " راجه گر یهه " (۱۰) (" گریوراجه " (۱۱) - امروزی) بوده و قدیمتریــن پادشاه آن " سیسوناگه " (۱۲) در حدود ٦٥۰ قبل از میلاد مسیح میز یسته است.

" بیمبی ساره " (۱۳) - " اجا تسترو " (۱٤) - " دارا " (۱٥)

" بیمبی ساره " یا " سرنیکه (۱٦) پنجمین پادشاه خاندان " سیسو ناگه " یا " سیسوناگه " پنجم موفق شد شهر " راج گریهه " جدید را در خارج شهر قدیم بنا کند وکشورهای کوچک شرقی مانند " انگه " (۱۷) یا " چمپه " (۱۸) و " مو نگیر " (۱۹) را بقلمرو سلطنت خود بیفزاید. ایــن اقدام در حقیقت نخستین قد می بود که برای اعتلای سلطنت " مگدا " بر داشته شد واز آن پس این کشورها مدتی همچنان شهرت واعتبار وقدرت داشت

" بیمبی ساره " بعداز بیست و هشت سال فر ما نر وائی تخت و تاج را بپسرش " اجا تسترو " (۲۰) واگذارد وبقول مورخین بودائی این پسر پدر خودرا آنقدر در زندان گرسنگی داد که منجــر بمرگ او گردید. گویند بودا با " اجا تسترو " ملا قات کرد واورا ازعمل ناهنجار پدر کشــی

---

(۱) Gandhara (نام قومی بوده است) (۲) Malwa (۳) Avanti (٤) Ujjin
(٥) Kosala (٦) Magadha (۷) Gaya (۸) Pathna (۹) Jarasandha
(۱۰) Rajagriha (۱۱) Girivraja (۱۲) Sisunaga (۱۳) Bimbisara
(۱٤) Ajatasatru (۱٥) Darius (بزبان تلفظ یونانی دارا است) (۱٦) Srenika
(۱۷) Anga (۱۸) Champa (۱۹) Mungir (۲۰) //

سر زنش و نکوهش نمود.

در حدود سال ٥٠٠ قبل از میلاد مسیح دارا (داریوش) کبیر پسر گشتاسب امپرا طور هخامنشی لشکری بسر کردگی "سکیلاکس کریندائی " (١) برای فتح پنجاب روانه هند ساخت. این لشکر مو فق شد تمام دره حا صلخیز رود سند و پنجاب را بگشاید و خود را بمصب رود سند رساند. از پس پس تا مدتی این ناحیت از متصر فات امپرا طوری هخامنشی بود وهمه ساله خراج بدربار ایران میفرستاد ولی معلوم نیست ایرانیان درچه وقت وبچه علت بعد ها این سر زمین را از دست دادند.

"کسا لا"

" بیمبی ساره " پادشاه " مگدا " با خواهر " پر سنجیت " (٢) پادشاه " کسالا " ازد واج کرده بود. بنا بر این پس از اینکه وی بدست پسرش بقتل رسید پادشاه کسالا " برای انتقام لشکر بجنگ " اجاتسترو " برد و مدتی با وی بجنگ مشغول بود. عاقبت صلح بین این دو پادشاه برقرار شد و پادشاه " کسالا " دختر خودرا بزنی به اجاتسترو " پادشاه " مگدا " داد. سه سال بعد " ویرود ها که (٣) ولیعهد " پر سنجیت " بر وی بشورید واورا پیش از اینکه به " مگدا " برسد زندگی را بدرود گفت " ویرودها که " همان پادشاهیست که بدستور او " ساکیه " (٤) یعنی خویشان بودا را قتل عام کرده اند.

بعد از مرگ " ویرودها که " سلطنت " کسالا " همچنان رو بترقی بود " بنارس " را نیز بقلمرو خود بیفزود ونیروی خودرا از " گنگ " تارود " گندك " (٥) امتداد داد. پایتخت این کشور شهر "سراواستی " (٦) نام داشته که در استان " اود " (٧) امروز واقع بوده است

بعد از چندی کشور " کسالا " استقلال خودرا از دست داده ضمیمه " مگدا " گردید اما تاریخ این واقعه بطور تحقیق معلوم نمی باشد.

---

(١) Skylax of Karyanda (٢) Prasenajit

(٣) Virudhaka (٤) Sākyas (٥) Gandak (٦) Sarāvasti

(٧) Oudh تلفظ این کلمه (اود) است ولی انگلیسها از اول غلط خوانده اندو " اود " نوشته اند

نه " ننده ا "

" سیسوناگه " آخر پسری از زنی " سودره " نژاد بنام " مهاپدمه ننذا " "(١) داشت. این پسر با پدر شوریده تخت وتاج اورا تصرف کرد و بعد از او هشت فرزندش بترتیب بسلطنت رسیدند این نه پادشاه را درتاریخ هند (نه " ننذا ") لقب داده اند.

سلطنت " مهاپدمه ننذا " مقارن حمله اسکندر بهند بود . باسکندر اطلاع رسیده بود که پادشاه " مگدا " نیروئی دارد مرکب از دویست هزار پیاده و بیست هزار سواره و دو هزار ارابه جنگی وسه یاچهار هزار فیل جنگی اما باوجود این لشکر گران چون منفور خلایق است بآسانی میتوان بروی دست یافت ولشکریان اوو یرا یاری نخواهند کرد. اما اسکندر مجال آزمایش صحت وسقم این اطلاعات را نیافت نظر درست درهمان موقع که عازم جنگ با پادشاه (" مگدا " بود لشکریانش شورش کردند و اورا ناگزیر ببازگشت نمودند.

اسکندر کبیر

اسکندر مقدونی پادشاه " ماسدن " (٢) یا مقدونیه که از ایالات شمالی یونان بود درسالهای بین ٣٣٤ تا ٣٣١ قبل از میلاد مسیح آسیای صغیر و سوریه ومصر و ایران را برق آسا فتح کرد و داریوش سوم (٣) آخرین امپراطور هخامنشی را بعد از سه جنگ خونین مغلوب کرد و بقتل رسانید. آنگاه بفتح هند گرفت و درماه فوریه یا مارس ٣٢٦ قبل از میلاد از رود سند درمحل " اهیند " (٤) بگذشت. پادشاه " تاکسیلا " (٥) با وی صلح کرد ولی " پوروس " (٦) یکی از پادشاهان مقتدر پنجاب خواست با او مقاومت کند. لیکن اسکندر ویرا در نبردی نزدیک رود " جهلم " شکست داد و راه خودرا بطرف شرق هند ادامه داده شهر " سیالکوت " (٧) را بگرفت و از رود خانه های پنجاب یکی بعد از دیگری بگذشت تا کنار رود " بیاس " (٨) رسید در این محل قشون اروپائی اسکندر براو طغیان کردند واظهار

---

(١) Mahāpadma Nanda (٢) Macedon (٣) Darius Codomannus
(٤) Ohind (٥) Taxila (٦) Porus (٧) Sialkot (٨) Biās

نمودند که از ین پس حاضر نیستند بسوی سر زمینهای ناشناس با امپراطور که دیوانه جهانگیری بود همراهی کنند . اسکندر ناچار فتوحات خود را متوقف کرده از همان راه که آمده بود بسوی مغرب بازگشت. قسمتی از قشون اسکندر با نیروی عظیم دریائی وی که مرکب از دو هزار کشتی بسود بسوی یونان مراجعت کردند و بقیه پیاده حرکت کردند وبعد از ده ماه همه این سپاهیان در دهانه رود سند با یکدیگر ملاقات نمودند .

نیروی دریائی ازراه دریای عمان وخلیج فارس بسفرخود ادامه داد واسکندر همراه با جمعی دیگر ازلشکریان ازطریق بلوچستان (گدروسیا) — (۱) روانه گردید وبعد از مشقات بسیار وتلفات سنگین بقایای قشون را بنیروی دریائی رسانیده و همه با هم بسوی ایران برگشتند . یکدسته دیگر از قشون اسکندر هم از طریق گردنه " مولا " (۲) سابقا بایران آمده بودند .

در تاریخ ماه ژون ۳۲۳ قبل ازمیلاد اسکندر در بابل درگذشت درحالیکه سن او از ۳۲ سال تگذشته بود . هیچ فاتحی چه پیش از اسکندر وچه بعد از وبااین سن کم توفیق اینهمه کشور گشائی نیافته است.

بعد از مرگ اسکندر امپراطوری وسیع او تجزیه وتقسیم گردید وچون بلا عقب بود و فرزندی نداشت هرقسمت از قلمرو اورا یکی از برادرانش تصرف وتصاحب کردند ولی هیچیک توفیق تصرف مجدد پنجاب را نیافتند وبعد از سه یاچهار سال آخرین اثر حکومت مقدونی از هندوستان رخت بربست و پادشاهان محلی دوباره قدرت خود را بدست آوردند . حمله اسکندر غیراز قتل وغارت اثر دیگری در هند باقی نگذاشت واگر باز هم در تاریخ هند نام یونان برده میشود مربوط بیونانیانیست که از طریق "باکتریا" یاایالات آسیائی متعلق بامپراطوران رم بهند آمده اند .

قسمت چهارم — چندراگوپتا — آسوکا
چندراگوپتا موریا (۳)

مقارن مرگ اسکندر یا کمی قبل ازآن انقلابی درکشور "مگدا" بوقوع پیوست که منجر بمرگ آخرین

---

(۱) Gedrusia (۲) Mūlā (۳) Chandragupta

"ننـدا" و پایان سلطنت نندا های نهگانه گردید .

جوانی نیرومند بنام "چندراگوپتا" که خود از منسوبان خاندان "نندا" بود و با اسکندر نیز ملاقات کرده بود جمعی از دسته‌های راهزن را از نواحی شمالی هند گرد آورد و بنیروی شجاعت و دلاوری پایتخت کشور "مگدا" یعنی شهر "پاتالی پوترا" (١) را تصرف کرد . برهمن محیل بنام "کوتیلیا" (٢) که بعدها وزیر "چندراگوپتا" گردید در این انقلاب با وی همکاری و مساعدت داشت و این همان شخص است که رسائلی درباره تاریخ حکومت ایالات کوچک شمال هند که بعدها همه بتصرف چندراگوپتا درآمد برشته تحریر درآورده است . مادر چندراگوپتا "مورا" (٣) نام داشت باین جهت خاندان سلطنتی که این پادشاه تاسیس کرد بعدها بنام "موریا" موسوم گردید . تاریخ جلوس چندراگوپتا را میتوان درحدود سنوات بین ٣٢٥ تا ٣٢٢ قبل از میلاد مسیح تعیین کرد . خاندان "موریا" تا حدود سال ١٨٤ قبل از میلاد مسیح در هندوستان سلطنت میکردند .

نخستین امپراطور هند .

پیش از سلطنت "چندراگوپتا" پادشاهان کوچک بشکل ملوك الطوایف در نواحی شمالی هند سلطنت میکردند . این پادشاهان که بعضی بشکل رئیس قبیله و بعض دیگر بصورت پادشاه حکومت میکردند دائما با یکدیگر در زد و خورد بودند و هیچیك از دیگری متابعت و فرمانبرداری نمیکرد . اما "چندراگوپتا" که مردی مدبر و نیرومند و سخت گیر بود موفق شد در طول سلطنت بیست و چهار ساله خود ایالتهای کوچك و سلطنت های همسایه را مغلوب و ضمیمه سلطنت "مگدا" سازد و امپراطوری مستقل و وسیعی در نواحی شمالی هند بوجود آورد . چندراگوپتا را بحق میتوان نخستین امپراطور بزرگ هند نامید ولی البته جنوبیها و دراویدیان مانند مردم شمال از او فرمانبرداری نکردند و معلوم نیست سرحد جنوبی کشور او تا کجا امتداد می یافته است .

---

(١) *Pātaliputra* (٢) *Kautilya* (یا) *Vishnugupta*

(٣) *Murā*

سلکوس نیکاتر (۱)

پس از اینکه در سال ۳۲۱ قبل از میلاد امپراطوری وسیع اسکندر تجزیه شد یکی از سرداران وی بنام "سلکوس" وملقب به "نیکاتر" یعنی فاتح بعنوان سهمیه خود سوریه و آسیای صغیر وایالات شرقی آسیا را تصاحب کرد وبعد از جنگهای سخت با رقیبان در سال ۳۱۲ قبل از میلاد در بابل بعنوان پادشاه سوریه بتخت نشست . "سلکوس" آرزو داشت که بحق جانشین اسکندر باشد ومانند او جهانگشائی کند . بااین اندیشه در تاریخ ۳۰۵ قبل از میلاد از رود سند گذشت تا هندوستان را بتصرف خـــود درآورد . ولی چند راگوپتا باقدرت و شهامت در برابر او ایستادگی کرد وعاقبت ویرا شکست داد ، ناگزیر ساخت ساتراپیهای غربی رود سند راکه شامل بلوچستان وافغانستان امروزی ونواحی شمال هند بود باو واگذارد ودرعوض پانصد فیل از چند راگوپتا بعنوان بهای این سه تا حیست دریافت دارد . گویند "سلکوس" دختر خویش راهم به چند راگوپتا بزنی داد وباینطریق با او مصالحه کرد .

مگاستنس (۲) و تاریخ هند

سلکوس بعد از اینکه بشام بازگشت سفیری بنام "مگاستنس" بپایتخت "چند راگوپتا" یعنی "پاتالی پوترا" اعزام داشت . این سفیر مدتی در دربار "چند راگوپتا" اقامت داشت ودرایام فراغت یادداشتهائی درباره اوضاع جغرافیائی واقتصادی و فرهنگی هند تالیف کرد که بعدها بهترین مستند اروپائیان برای تاریخ هند درزمان "چند راگوپتا" بشمار آمد . بموجب این نوشته ها که امروز فقط قسمتهائی از آن در کتب دیگر باقی واصل آن مفقود گردیده است "چند راگوپتا" پادشاهی بوده است مقتدر وسختگیر وخونریز که از هیبت او هندوستان آرام ومنظم بوده ، ولی خود او همواره از سوء قصد دشمنان درحال وحشت وترس بسر میبرده است .

---

(۱) Seleucus Nicator (۲) Megastenes

چندراگوپتا معتقد بآئین "جین" بود وبنا ببعض روایات مرگ او در اثر مداومت بگرسنگی و ریاضات شاقه اتفاق افتاده است. سلطنت وسیع او بعد از مرگ بپسرش و بعد از و نواده اش منتقل گردیـــد.

قشون "چندراگوپتا"

مبنای عظمت و قدرت چندراگوپتا قشون نیرومند ومنظم او بود که از سربازان (حقوق بگیر) واسلحه و فیلان جنگی دولتی تشکیل میشد. قشون او مرکب بود از پیاده نظام و سواره نظام وگردونه سواران ـ نه هزار فیل جنگی داشت که ۳۶ هزار نفر از آنها نگاهداری میکردند. تعداد سوارانــــی هزار و تعداد پیادگان را ششصد هزار نوشته اند گردونه سواران او باحتمال قوی از گردونه سواران "مهاپد مه ننداء" (که بیست هزار ارابه جنگی داشت) افزونتر بودند. هریک از رشته های چهارگانه بوسیله یک هیات از صاحبمنصبان عالیرتبه اداره میشد ویک هیات مستقل هم مامـــور مواصلات و تدارکات وهیات دیگر مامور بهسیوگی بامور نیروهای دریائی بود و روبهمرفتــــــه باصطلاح امروز ستاد ارتش "چندراگوپتا" از این شش رکن که گفتت مرکب بود.

پایتخت و قوانین بلدی

چنانکه گذشت شهر بزرگ "پاتالی پوترا" پایتخت امپراطوری "چندراگوپتا" بود. اداره امور این شهر بزرگ را شش انجمن پنج نفری (پنچایات) ـ (۱) عهده دار بودند و هر قسمت از امور شهر را یکی از این هیاتها نظارت و اداره میکرد. شاید شهرهای بزرگ دیگر نیز بهمین طریق اداره میگردید. از جمله قوانین بلدی یکی هم مربوط بحمایت بیگانگان و امور خارجه بود و این نشان میدهد که در شهر "پاتالی پوترا" خارجیان زیاد رفت و آمد میکردند وحکومت "چندراگوپتا" با کشورهای دیگر ارتباط داشته است. از مالیاتهای عمده یکی مالیات اراضی مزروعی بود که

---

(۱) Panchayat

زارعین یک ربع محصول را بعنوان حق الارض بدولت میدادند • برای تنظیم امور آبیاری و تقسیم آب • اداره ای وجود داشته و همین اداره "حق آب" راجع آوری میکرده است • غیر از حق الارض و حق الماء باز هم مالیاتهای دیگر بعنوان گمرک یا مالیات تجارت بخزانه دولت عاید میگردیده است •

قوانین مالی و جزائی

قوانین و مقررات مالی و جزائی با نظم و جدیت اجراء میشدند • مجازات سرقت مثله کردن وقطع یکی از اعضاء بدن بود • همین مجازات درباره ماموران خائن مالیه که در اموال دولتی خیانت میکردند اجراء میگردید • کسانیکه از دادن مالیات دولتی سرباز میزدند یا سایر مقررات عمومی و قوانین را اجرا نمیگردند بسختی مجازات میشدند و گاهی هم جان خود را بر سر نافرمانی میگذاردند • برای گرفتن اقرار از متهمینی که تقصیر ایشان بثبوت رسیده بود شکنجه های سخت معمول بود • این شکنجه ها بهشت صورت عملی میگردید که یکی از آنها شلاق زدن بود و این شکنجه خود بهفت شکل اجراء میشد • یکی از مالیاتهای غیر مستقیم مالیات بر دکانهای نوشابه فروشی بود و این گونه اماکن همواره زیر نظر مستقیم دولت قرار داشت •

پادشاهی "بیندوسارا" (١)

در حدود سال ٣٠٠ قبل از میلاد چندرا گوپتا بدرود زندگی گفت و یا از سلطنت استعفا کرد • بعد از مرگ او پسرش "بیندوسارا" بسلطنت رسید • از حوادث سلطنت این پادشاه اطلاع صحیحی در دست نیست و از روی تواریخ "آشوکا" استنباط میشود که مملکتی وسیع داشته و تقریبا حدود سلطنت او همان قلمرو پدر بوده است •

---

(١) Bindusāra

اشوکا (۱) ـ (۲۳۲ ـ ۲۷۳ قبل از میلاد)

«اشوکا واردانا» (۱) یکی از پادشاهان بزرگ و باستانی هند است که تا امروز هم هندوستان بوجود او افتخار میکنند. مورخین بودائی عقیده دارند که وی در آغاز عمر و هنگام جوانی بسیار خونریز و سفاک بوده و برای احراز مقام سلطنت نود و هشت برادر خود را بقتل رسانده است. اما اینگونه حرفها افسانه ای بیش نیست زیرا بموجب کتیبه هائی که از این پادشاه باقی مانده اورا برادران و خواهران چند بوده که در دوران سلطنت خود از آنان نگهداری میکرده و در رفاه ایشان میکوشیده است. کتیبه های عهد آشوکا بهترین و درست ترین سند تاریخی هند و دوران سلطنت او میباشد و ازین کتیبه ها در نواحی مختلف هند بسیار بدست آمده است. آشوکا در سال ۲۶۹ قبل از میلاد تاجگذاری کرد ولی تاجگذاری او چهار سال بعد از جلوس او بر تخت سلطنت صورت گرفت. ظاهرا علت این تاخیر مخالفتهائی بوده که در مورد جانشینی او از طرف بعض برادران و یا نزدیکان او ابراز میشده است.

جنگ با «کالینگا» (۲)

تقریبا هشت سال بعد از تاج گذاری «آشوکا» برای تصرف کشور «کالینگا» بدان ناحیت لشکر کشید. این سرزمین در ساحل خلیج بنگال و بین دو رودخانه «مهاناوی» (۳) و «گداوری» (٤) واقع بوده. این جنگ اولین و آخرین جنگی بود که در زمان او واقع شد. اشوکا کشور مزبور را تصرف کرد و مدافعین آن را مغلوب و مقتول و بعض ایشان را اسیر و زندانی کرد ولی مشاهده این خونریزیها و قتل و غارتها که صرفا بمنظور تشفی حس جاه طلبی و برتری جوئی وی انجام شده بود او را سخت متاثر و پشیمان کرد بطوریکه تا آخر عمر دیگر گرد جنگ نگشت و چنانکه در کتیبه های

---

(۱) Asoka Vardhana (۲) Kalinga (۳) Mahānāvi

(٤) Godavri

خود ثبت کرده است از آن پس تصمیم گرفت کشورهای دیگر و قلوب مردم جهان را با شفقت و مروت و نیکی و انجام وظیفه "درما" فتح کند.

اشوکا و کیش بودا

این تغییر حالت که بعد از جنگ کالینگا در "آشوکا" پدید آمد ویرا متمایل بکیش بودا یعنی کیش صلحجوئی و بشر دوستی کرد و رفته رفته هرچه زمان برا و میگذشت علاقه و میلش بآئین بودا افزونتر میشد تا اینکه عاقبت لباس رهبانیت در بر کرد و مانند راهبان بودائی دنیا و تعلقات مادی را ترک گفت. وی در پایتخت خود هیاتی از راهبان بودائی گرد آورد تا در اصلاح و تهذیب آن کیش اقدام و در رسائل بودائی تجدید نظر کنند. برای نشر دعوت بودائی و قوانین اخلاقی فرامینی روی سنگها و ستونهای سنگی بدستور او نوشتند و این کتابه ها را بنواحی مختلف کشور فرستاده در معرض انظار عمومی نصب کردند تا نصب العین مردم باشد و بدان عمل کنند. این نوشته ها که در سال ۱۸۳۷ بتوسط دانشمندان اروپائی خوانده شد در "اریسا" (۱) و "میسور" (۲) و پنجاب و بمبئی و بعض نقاط دیگر هند کشف شده وسعت دامنه امپراطوری آشوکا را در شرق و غرب وشمال وجنوب هند نشان میداد.

تعالیم آشوکا

هر یکی از تخته سنگها که در استان "میسور" پیدا شده یکی از فرامین آشوکا ثبت است و میتوان مضمون آنرا خلاصه تعالیم آشوکا دانست ترجمه قسمتی از ین کتبه بشرح ذیل است (۳)

"چنین گوید پادشاه: ـ پدر و ما در اطاعت شوند . جانداران نباید آزرده شوند .

---

(۱) Orissa (۲) Mysore (۳) Smith PP 35-36

حقیقت‌را نباید کتمان کرد . اینها هستند قوانین مقدس حیات " در ما " شاگردان باید بمعلم احترام گزارند و همه باید بخویشاوندان محبت کنند (وصله رحم بجای آورند) اینست قانون دینداری که موجب درازی ایام است و همه کس باید بموجب آن عمل کند ."

" اشوکا " ماموران و منشیانی باطراف کشور روانه میکرد تا مردم را وادار باجرای این اصول اخلاقی کنند ونگذارند کسی از ین قوانین تخلف کند .

یکی از کارهای خوب " آشوکا " این بود که دستور داده بود در اطراف جاده های بزرگ درخت " بنیان " و انبه بکارند که مسافران از میوه برخوردار و درسایه آنها از آفتاب سوزان هند پناه گیرند همچنین بدستور او در فواصل معین چاههای آب و مهمانخانه ها و کاروانسراها با تمام احتیاجات ووسائل احداث کرده بودند تا کسی در سفر دچار عسرت وتشنگی نشود وبیماران بتوانند استراحت کنند .

" آشوکا " مقرر داشته بود که همه ادیان و مذاهب محترم و آزاد باشند و کسی حق بدگوئی بکیش دیگران نداشته باشد . ولی همه کس ملزم بود که قوانین کشوری و اخلاقی را رعایت کند و بعبارت دیگر همه در عقیده آزاد بودند ولی باید درعمل مقید بقوانین مملکتی باشند .

مبلغین بودائی .

برای اینکه تعالیم بودائی و قوانین اخلاقی آشوکا در عالم رواج پیدا کند بدستور آشوکا دستگاه تبلیغاتی عظیمی بوجود آمد و مبلغینی باکناف و اطراف کشور همچنین سایر کشورها که با او همسایگی و یا رابطه دوستی داشتند اعزام گردید . این مبلغین از طرف شمال هند تا کوهستانهای هیمالیا و از طرف جنوب تا ممالک " تامیل " پیش رفتند و در کشورهای خارج بسرزمینهای سیلان سوریه مصر سیرنه (۱) - (مصر غربی) و بیشتر کشورهای آسیا و اروپا و افریقا مسافرت کردند . یک دسته از ین مبلغین هم بایران که در این

---

(۱) Cyrène

وقت بعد از حمله اسکندر اوضاعی مشوش و درهم داشت آمدند و بیشتر در حدود شرقی از سواحل سیحون وجیحون تا هیرمند و از سند تا سیستان پراکنده گشتند و معابد و نوبهارهای بوداثی را در همه جا برپای کردند (۱) افکار بوداثی در نواحی شرقی ایران نه تنها پایه و اساس آئین مانی بود بلکه بعد از اسلام نیز تا چندی برجای ماند و بنظر نویسنده همین افکار از علل موجده تصوف ایرانیست که باید در محل دیگری درباره این موضوع بحث و تحقیق کرد.

یکی از هیاتهای تبلیغی آشوکا که از همه مهمتر بود هیاتی بود که بریاست "مهندرا" (۲) یا "مهندا" (۳) برادر یا پسر او بجزیره سیلان اعزام شد و موجب بوداثی شدن اهالی آن جزیره و رواج دین بودا در نواحی جنوبی هند و بعدها در کشورهای جنوب شرقی آسیا گردید.

خلاصه آنکه کیش بوداثی در اثر علاقه و تبلیغات آشوکا از صورت یک دین محلی بصورت یک آئین جهانی در آمد و پیداست که رواج عقیده سلم وصلح بودا در آن ایام خاصه بعد از هجوم اسکندر تا چه اندازه در تهذیب اخلاق و آرامش فکری مردم و تربیت و تعلیم جوانان موثر بوده است.

<u>عظمت اشوکا</u>

شاید در تاریخ هند و دربین پادشاهان آن کشور چه قبل از اسلام وچه بعد ازاسلام نتوان نظیری برای "آشوکا" پیدا کرد. این پادشاه بزرگ در عین حال که مملکت وسیع خودرا آرام و منظم کرد و قدرت خودرا تقریبا در سراسر هند بسط داد بنای کار خودرا بر تربیت واخلاق-

---

(۱) یکی از این معابد بوداثی نوبهار بلخ بوده که سدنه یا "پاراموك" های آن بعدها بدربار خلفای عباسی آمده بوزارت رسیدند و "برامکه" خوانده شدند. عنوان "نوبهار" یا بهارخانه بمعنی بتکده یادگاری از "ویهار"ها و معابد بوداثی در شرق ایرانست

(۲) Mahindra (۳) Mahinda

نهاده بود و قلوب ده ها ملیون مردم هند را که هریك رنگ و نژاد و زبان و کیش جداگانه داشتند گرد محور تقوی و فضیلت متحد ساخت. هیا تهای تبلیغاتی یا مبلغین او یکی از عوامل موثر بسط و انتشار افکار انسانی در جهان تاریك آنروز بود چه بسا قبایل وحشی وشیطان پرست که این تعالیم عالیه را از آن مبلغان آموختند و کیش بت پرستی یا مار پرستی یا احترام بارواح خبیثه را که انروز ها در سراسر هند خاصه نواحی جنوبی رواج داشت رها کردند. از لحاظ فرهنگی نیز این مبلغین اهمیت مخصوصی دارند و چنانکه معروفست صنعت سنگ تراشی و رسم و طریقه آبیاری را مردمان جنوبی و اهالی سیلان از " مهندرا " آموختند . در حقیقت تاریخ سیلان و برمه و سیام و ژاپن و تبت از زمانی آغاز میشود که کیش بودائی در بین ایشان رایج گردید.

با دشاهان دوره اخیر " موریا "

" آشوکا " در حدود سال ۲۳۲ قبل از میلاد مسیح بدرود زندگی گفت و گویند مرگ او در شهر " تاکسیلا " اتفاق افتاد. کشور او بعد از مرگ بین دو تن از نوادگان او تقسیم گردید. نواحی شرقی به " دسرسه " (۱) ونواحی غربی به " سمپرتی " (۲) رسید و گویند " سمپرتی " از پیروان کیش " جین " بوده است. بعد از ین دونفر بازتا م پنجتین از افراد خانواده " اشوکا " در تواریخ ذکر شده که از حال ایشان اطلاع درستی در دست نیست

آخرین پادشاه خاندان " موریا " " بریهدرث " (۳) نام داشته که درسال ۱۸٤ قبل از - میلاد بدست سپهسالار خود " پوشیا میترا سونکا " (٤) بقتل رسیده است.

سونگا - کانوا - (۵) آندرا (٦)

" پوشیا میترا سونگا " سپهسالار " بریهدرثا " موسس سلسله ای از سلاطین هند شد

---

(۱) Dasaratha (۲) Samprati (۳) Brihadratha
(٤) Pushyamithra Sunga (۵) Kānva
(٦) Andhra

که ۱۱۲ سال سلطنت کردند و از تاریخ این سلسله اطلاع صحیحی بر جای نمانده است.

"پاتنجلی" (۱) نحوی معروف سنسکریت معاصر "پوشیا تیرا" بوده و در عصر او یکی از پادشاهان یونانی نژاد بنام "منندر" (۲) بهند حمله کرده است.

خانواده "کانوا" بجای سلسله سونگا بسلطنت هند رسیدند وسلطنت ایشان چهل و پنج سال بطول انجامید. آخرین "سونگا" در سال ۲۷ قبل از میلاد بدست یکی از شاهزادگان "اندرا" بقتل رسید و این خانواده که از مدتی پیش در دکن زمامدار بودند بر "مگدا" و قسمت عظیم هند دست یافتند.

سبک معماری بودائی

از معابد بودائی که از دوران "اشوکا" در گوشه و کنار هند باقی مانده مسلم میگردد که صنعت حجاری و گچ بری و مجسمه سازی و معماری در آن عصر ترقی بسیار کرده بود. "اشوکا" در اماکن مقدس ستونهائی از سنگ تراشیده با سرستونهای زیبائی بر پای میداشت و غالبا فرامین او را روی همین ستونها نقر میکردند. سرستونهای آشوکا که غالبا بصورت سه شیر پشت به پشت حجاری شده بود امروز علامت رسمی دولتی هند میباشد. آشوکا خود دستور داده بود که برای حفظ بعض بقایای بودا در نواحی هند معابدی با گنبدهای بزرگ و دیوارهای حجاری شده سنگی بسازند. (۳) از این معابد نمونه هائی در "بوپال" (٤) "بهارهت" (٥) (درنواحی مرکزی هند) "امراوتی" (٦) ـ (در کنار رود کریشنا) هنوز هم باقی میباشد.

تاریخ وقایع مهم خاندانهای سلطنتی "مگدا"

سیسو ناگه	جلوس در حدود ۶۴۲ قبل از میلاد
بیمبی ساره	" ۵۸۲ " "

(۱) Patenjali (۲) Menander (۳) Stupa (نام اینگونه معابد)
(٤) Bhopal (٥) Bharhut (٦) Amarāvati

اجا تسترو	جلوس‌در حدود ۵۵٤ قبل از میلاد
مرگ مها ویر	در ۵۲۷ قبل از میلاد
نندا های‌نهگانه	جلوس‌نخستین نندا در ٤۱۳ قبل‌از میلاد
لشکر کشی اسکندر بهند	از ۳۲۵ تا ۳۲٦ قبل از میلاد
چندراگوپتا موریا	جلوس‌در ۳۲۲ یا ۳۲۵ قبل از میلاد
لشکر کشی "سلوکوس"	۳۰۵ قبل از میلاد
سفارت‌میگاستنس	۳۰۲ "
بیندوساره	جلوس‌در ۲۹۸ یا ۳۰۱ قبل از میلاد
اشوکا	جلوس‌در ۲۷۳ قبل از میلاد
	تاجگذاری در ۲٦۹ قبل از میلاد
	جنگ‌باکالینگا در ۲٦۱ "
	مرگ‌در ۲۳۲ قبل از میلاد

پادشاهان‌دیگر موریا از ۲۳۲ تا ۱۸٤ قبل‌ازمیلاد

خانواده "سونگه" از ۱۸٤ تا ۷۲ "

حمله "منندر" در ۱۷۵ قبل از میلاد

خانواده کانوا از ۷۲ تا ۲۷ قبل از میلاد

قسمت‌پنجم - بیگانگان‌مهاجم از طرف‌شمال غربی

باکتریان - (۱) پادشاهان‌هندو یونانی (۲) - اشکانیان.

کشور "پارته" (۳) یا سرزمینهای‌جنوب‌شرقی بحر خزر و کشور باکتریا واقع در بین‌جبال‌هندوکش‌و رود سجون که هر دو از متصرفات‌سلکوس‌بودند بعد از مرگ‌وی -

(۱) Bāktrian (۲) Indo-Greek (۳) Parthia

مستقل شدند پادشاهان اشکانی و یونانی در این دو سر زمین بسلطنت پرداختند (اواسط قرن سوم قبل از میلاد) و در همین هنگام اشوکا نواحی غربی رود سند یعنی قسمتی از بلوچستان و افغانستان را که سلکوس به پدر بزرگ او واگذار کرده بود در دست داشت بعد از مرگ اشوکا این نواحی قطعه قطعه شد و هر قطعه را یکی از پادشاهان یونانی نژاد تصرف کردند که سکه هائی از ایشان بدست آمده است . یکی از این امرای یونانی " منندر " نام داشت که کابل را متصرف بود و در حدود سال ۱۷۵ قبل از میلاد بهندوستان حمله کرد و خود را به " اود " (۱) رسانید . با قشون " پوشیا میترا " جنگ کرد . امرای اشکانی هم بقسمت هائی از نواحی شمال غربی هند را در تصرف داشتند (حدود ۱۴۰ ق . م) و مهرداد اول پادشاه اشکانی تا مدتی نواحی پنجاب غربی را ضمیمه امپراطوری ایران کرده بود .

حملات " سَکَ " ها و " کوشان " ها .

در اواسط قرن دوم قبل از میلاد قبایلی صحرا گرد و گله دار برای بدست آوردن مراتع تازه از نواحی آسیای مرکزی روی بهند آوردند . این قبایل وحشی موفق شدند پادشاهان یونانی کشور " باکتریه " را شکست داده کشور ایشان را تصرف کنند و حکومتی از خود تاسیس نمایند . نخستین دسته ای از این قبایل وحشی که بهند آمدند " سک " نام داشتند و که ظاهرا از نژاد آریائی بودند . " سک " ها از حدود معابر شمال غربی بهند آمدند و در حدود " کاتیاوار " (۲) و " سوراشترا " (۳) حکومتی مستقل تشکیل دادند . همینها بودند که از سواحل رود هیرمند (یا هیلمند) خود را بمحل سیستان کنونی رساندند و نام خود را بدان سرزمین دادند (سجستان ـ سکستان ـ سیستان ـ سکزی) .

یک دسته دیگر از این قبایل چادر نشین که بقول مورخین چینی " یوهچی (٤) " نام داشتند

---

(۱) Oudh. (۲) Kathiāvār (۳) Surashtra
(٤) Yuehchi

وشاید از نژاد زرد و باحتمالی آریائی بودند بعدها از راه باکتریا و کابل هند را معرض تاخت و تاز قرار دادند. مهمترین قبیله "یوهچی" ها کوشان یا (کوسانا) (۱) نام داشت و شاید نام "کشانی" در شاهنامه فردوسی اشاره به همین قبیله باشد.

کانیشکا (۲)

نخستین پادشاه معروف کوشان‌ها "کادفیزس" (۳) دوم نام داشت که بسیاری از متصرفات یونانیان و اشکانیان را در هند بتصرف در آورد و سلطنتی وسیع در نواحی شمال غربی هند بوجود آورد که سکه هائی از او بدست آمده است.

بعد از چندی یکی دیگر از امرای کوشانی بنام "کانیشکا" در حدود سال (۴) ۱۲۰ میلادی بسلطنت رسید. پایتخت این پادشاه در شهر "پورشاپورا" (۵) واقع بوده و این شهر بعدها بصورت "پیشاور" امروزی در آمده است. کانیشکا علاوه بر پیشاور کابل وکشمیر وتمام نواحی شمالی هندوستان را نیز در تصرف خود داشته‌اند و گویند ختن و کاشغر را نیز بعد از مرگ "پان‌چائو" (۶) سردار چینی ضمیمه متصرفات خود ساخت.

کانیشکا در اواخر عمر به تقویت کیش بودا پرداخت و مانند (اشوکا) هیاتهائی از راهبان بودائی را مامور تفسیر رسائل بودائی ساخت. کانیشکا از طریق ترکستان چین دامنه دین بودائی را تاچین و شرق اقصی کشانید.

بعد از کانیشکا بین سالهای ۱۵۰ یا ۱۵۲ پسرش "هوویشکا" (۷) که پادشاهی مقتدر و مدبر بود بسلطنت رسید و بنای شهری در کشمیر و معبدی در میترا باو نسبت داده شده است. در حدود سال ۱۸۲ "واسودوا" (۸) ی اول بسلطنت نشست و در عهد او امپراطوری کوشان تقسیم وتجزیه گردید.

---

(۱) Kusana (۲) Kanishka (۳) Kadphises

(۴) جلوس "کادفیزس" دوم در حوالی ۷۸ میلادی و پایان سلطنتش ۱۱۰ بوده است. (مرگ او در ۱۰۲ اتفاق افتاد)

(۵) Purushapura (۶) Pan-Chao

(۷) Huvishka (۸) Vasudeva

تاریخ سکائی

«سك» ها جلوس «کادفیزس» دوم را که درسال ۷۸ میلادی واقع شده بود مبدء تاریخ قرار دادند و ممکن است که کوشان ها این مبدء را مقرر کرده باشند زیرا مورخین هندی همه خارجیانی که از نواحی شمال غربی بهند تاخته اند «سك» مینامیدند و کوشان ها را بهمین مناسبت «سك» میخواندند.

در قرون بعد این تاریخ بنام «شالی واهانا» (۱) نام گذاری شد.

فرهنگ وتمدن «کوشان» ها

«کانیشکا» پس از آنکه کیش بودائی پذیرفت در ترویج و تبلیغ آن کیش کوشش بسیار کرد وبرای ساختن معابد بودائی مبالغ هنگفتی پرداخت که آثار آنها هنوز درنواحی شمالی هند باقی میباشد. در سال ۱۹۰۸ ـ ۱۹۹۹ میلادی درکاوشهای پیشاور جعبه ای کشف شد که تصویر کانیشکا با نوشته هائی در اطراف آنرا حفظ کرده بود . بعلاوه در محل «مات» (۲) نزدیك «مترا» (۳) هم مجسمه ای از این پادشاه بدست آمده که متاسفانه فاقد سر میباشد (۱۹۱۲) این معابد با آجر ساخته شده و چند طبقه بوده و حجاریهای زیبا داشته است. بنای این معابد بوسیله معماران و بنایان یونانی که از آسیای صغیر بهند میآمدند صورت اتمام میپذیرفته و بوسیله ایشان وقایع حیات بودا با صورتی بدیع بر دیوار های معابد حجاری شده است وشاید این نخستین بار باشد که تاریخ بودا را با حجاری در معابد مصور کرده باشند . بیشتر این معابد در قندهار کشف شده است.

مرکز انجمنهای بودائی که کانیشکا تاسیس کرده بود در کشمیر قرار داشت و از عهد او کیش بودا بصورت «مهایانا» در آمد و بودا مقام الوهیت یافت و بصورت بت مورد پرستش قرار گرفت.

---

(۱) Sālināhana (۲) Mat (۲) Mathura

دربار کانیشکا یکی از مراکز بزرگ فرهنگی نیز بود ۰ دونفر از علمای بزرگ سنسکریت " ناگارجونا " (۱) و " اسواگوشا " (۲) و طبیب معروف هند " چرکا " (۳) درخدمت آن پادشاه میزیسته اند ۰

---

(۱) Nagārjuna (۲) Asuaghosha (۳) Charka

قسمت ششم

کویتا ـ هیاطله ـ هرشه زوار بو دائی چینسی

سلسله کویتا

یکی دیگر از خاندان‌های سلطنتی قدیم هند سلسله پادشاهان " کویتا " میباشد. موسس این خانواده یکی از امرای " پاتالی پوترا " بنام " چندرا کویتا " ی اول بوده که بر اثر ازدواج با یکی از شاهزاده خانم های قبایل " لیکچوی " (۱) قدرت بسیار یافت و دامنه متصرفات خودرا تا شهر " پریاک " (۲) (اله اباد کنونی) ادامه داد . این پادشاه درسال ۳۱۹ ـ ۳۲۰ میلادی به تخت نشست و همین سال را مبدء تاریخ قرار داد .

سامودرا کویتا (۳)

از موسس سلسله " کویتا " اطلاع زیادی دردست نیست ولی از جانشین وپسر او " سامودرا کویتا " اثار بسیاری باقی مانده است . وی علاوه برمقام سلطنت دانشمند و شاعر و موسیقیدان و درعین حال شجاع وکاردان و جنگاور بوده است. در اغاز سلطنت نواحی شمالی هند (ایالات متحده) (و ایالات مرکزی و همچنین قسمتهائی از بنگال را فتح کرد ولی بتسخیر پنجاب توفیق نیافت بعداز فتح این نواحی متوجه جنوب شد و اریسارا کشوده از راه " خاندیش " (٤) به پایتخت معاودت نمود و غنائم بسیار همراه اورد وی خودرا شاهنشاه میخواند و بنشانه این لقب بطرز بانی اسب " اشوامدا " (٥) که فقط حق شاهنشاهان بزرگ بود اقدام کرد. قلمرو سلطنت او از " هوکلی " (٦) ـ (کلکته کنونی) در مشرق تارود ستلج و " چمبل " (۷) در مغرب و جبال هیمالیا درشمال تارود " نربدا " (۸) در جنوب امتداد داشت و او نخستین پادشاهی است که چنین امپراطور عظیمی درهند تاسیس کرده است.

---

(۱) Licchhani (۲) Paryag (۳) Samudragupta
(٤) Khandesh در کتب فارسی (خاندیس) (٥) Ashwamedha (٦) Hooghly
(۷) Chambal (۸) Narboda

از " سامودرا کوپتا " در اله اباد کتیبه باقی است‌که حاوی‌شرح‌حال و فتوحات او ونیز علاقه : او به موسیقی میباشد - پایتخت‌این امپراطوری بزرگ شهر " پاتالی پوترا بوده است.

چندراکوپتا ویکراما دیتا (۱)

بعداز " سامودرا کوپتا " " چندرا کوپتا " ی دوم ملقب‌به " ویکرامادیتا " بسلطنت رسید واو " مالوا " (۲) و " اوجین " (۳) رانیز فتح کرده این پادشاه همانست‌که افسانه " راجا بیکرام " (٤) را درباره اونوشته اند . وی‌دست " سك " هارا از " سوراشترا " کوتاه کرد و پادشاهان سکائی ان ناحیت‌را که خودرا بتقلید امرای ایرانی ساتراپ‌میخواندند مغلوب و متواری نموده پایتخت‌این پادشاه شهر " اجودیه " (٥) بوده‌است . سلطنت‌او از ۳۷۵ تا ٤١٣ میلادی باقدرت‌بی سابقه ای ادامه داشت.

کومارکوپتا (٦) سکند کوپتا (۷) وهیاطله .

بعداز " ویکراما دیتا " بترتیب" کو مار کوپتا " و " سکند کوپتا " بسلطنت‌رسیدند. واقعه مهم اواخر سلطنت " کومار کوپتای اول " از (از ٤١٣ تا ٤٥٥م)حمله هونهای سفید یاهیاطله بهند بود . این‌طوایف‌تورانی نژاد از اسیای‌مرکزی بهند حمله کردند ومدتی نواحی شمالی رامورد تاخت‌وتاز وقتل وغارت‌ساختند تااینکه عاقبت" سکند کوپتا " جانشین " کومار کوپتا " رادرسال ٤٧٠ میلادی‌شکست‌قطعی دادند و امپراطوری عظیمی تشکیل‌دادند که از یك‌طرف محدود بایران واز‌طرف‌دیگر ترکستان‌چین و شهر ختن بود . کویند مجموع ایالات وکشورهائی که بتصرف هونها درامده بود بچهل میرسید . عاقبت " یاسودرمن" (۸) راجه " مالوا " درحدود ٥٢٨ میلادی هونها راشکست‌داد و بکشمیر متواری نمود.

---

(۱) Vikramaditiya (۲) Malwa (۳) Ujjin
(٤) Raja Bikram (٥) Ajodhya (٦) Kumargupta (۷) Skandgupta
(۸) Yasodharman

تاریخ " ویکراما " (۱)

یکی از پادشاهان سلسله " گوپتا " بنام " چندرا گوپتا ویکراما دیتا " ی دوم (۲) که درحدود ۳۹۰ میلادی شهر " اوجین " را فتح کرد بمنجمین آن شهر دستور داد تقویمی بنام او ترتیب دهند وسال فتح اوجین را مبدء تاریخ معین نمایند . چون این گاهنامه ومبدء تاریخ درایالت " مالوا " رواج پیدا کرد بعدها آنرا تقویم " مالوا " خواندند چنانکه امروز تقویم " سك " را " ولبهی " (۳) وتقویم " گوپتا " راچنانکه گذشت " سالی واهانا " (٤) مینامند .

سلطنت " هرشه " (٥) در قنوج

درباره تاریخ خاندان " گوپتا " و همچنین سایر خانواده های سلطنتی هند در قرن ششم میلادی اطلاع صحیحی که مبتنی بر اسناد تاریخی باشد دردست نیست همینقدر میدانیم که دراغاز قرن هفتم میلاد مرد توانائی درشهر " مانسیر " بنام " هرشه " از هرج ومرج نواحی شمالی هند استفاده میکند و درفاصله شش سال (۶۰۶–۶۱۲ م) تقریبا تمام نواحی شمالی هندرا تصرف میکند و قنوج را پایتخت این کشور پهناور میسازد و دامنه قدرت خودرا از مغرب تا " سوراشترا " و از شرق تا " اسام " و بنگال امتداد میدهد . پادشاه مقتدر دیگری که دراین زمان درهند شهرت واعتباری داشته است " پولاکسین دوم " (٦) – (نام شخصی او " چالوکا " (۷) بوده است) می باشد که در دکن فرمانروائی میکرده است . سه ۶۰۸–۶۴۲ م در غار های " اجنتا " (۸) تصویری ازین پادشاه موجود است که سفیر یکی از پادشاهان ساسانی را (ظاهرا خسرو پرویز) بدر بار خود می پذیرد .

هرشه درسال ۶۴۷ بدرود زندگی گفت و با مرگ او هندوستان بار دیگر دچار هرج و

---

(۱) Vikrama (۲) Vikramadityа II (۳) Valabhi
(٤) Salivahana (٥) Harsha (٦) Pulakesin II (۷) Chaluka
(۸) Ajanta .

اشوب‌گردیـــد.

زائرین بوداثی چین

فا ـ هیـن (۱)

اطلاعاتی که در باره خاندان سلطنتی « گوپتا » و پادشاهی « هرشه » دردست است بیشتر از سفر نامه هائی که زائرین بوداثی چین نگاشته‌اند بما رسیده است. این اشخاص برای زیارت زادگاه بودا و معابد بوداثی از چین بهند و گاهی سایر کشورها که اثاری از بودا درانها باقی بوده (مانند بلخ و قندهار) سفر میکردند و گاه مشاهدات خودرا یادداشت و بصورت کتاب مدون مینمودند.

یکی از زوار معروف چینی « فا ـ هین » مدت چهارده سال (۳۹۹ ـ ۴۱۳ م) در هنـــد بسیاحت مشغول بوده وی از راه زمین از طریق « ختن » بهند امد و از راه دریا بوطن خود بازگشت « فا ـ هین » شش سال تمام درکشور چندرا گوپتای دوم معروف به « ویکراما دیتا » برای مطالعه رسائل ومشاهده معابد بوداثی اقامت گزید و در یادداشتهای خود راجع باوضاع آنروزی هنـــد مطالبی سودمند باقی گذارده است. منجمله انکه شهر « پاتالی پوترا » هنوز اباد و پرجمعیـــت بوده وموسسات خیریه وحتی یك بیمارستان مجانی داشته است. در بعض بلاد دیگر هند مانند « مالوا » چندان نظم وترتیبی وجود نداشته و مردم بقوانین مملکتی بی اعتنا بوده اند. شخص پادشاه در کیش هندوئی « ویشنوا » (۲) تعصب داشته ولی اثین بوداهم پیروان خودرا هنوز از دست نداده و روبترقی بوده است و هندیان از نعمت ازادی دین و عقیده بر خور دار بودند.

هیون تسنگ

بزرگترین زایر بوداثی که از چین بهند امده « هیون‌تسنگ (۳) یا « یوان‌چوانگ (۴)

---

(۱) Fa-hien (۲) vaishnava (۳) Hiuen Tsang (۴) Yuan Chwang

نام داشته که ازسال ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی یعنی مدت شانزده سال برای زیارت معابد بودائی درهند بسر برده است وی ازدشت " تکله مکان " عبور کرده از راه سمرقند بهند امد ودربازگشت از طریق پامیر وشهر " ختن " بچین معاودت نموده . " هیون تسنگ " تقریبا تمام بلاد معروف هند رادیده وبا " هرشه " رابطه دوستی نزدیک پیدا کرده است ومشاهدات خودرا در کتابی یادداشت کرده که بعدها یکی از منابع مهم تاریخ هند بشمار امده .

" هیون تسنگ " مینویسد که " هرشه " پادشاهی بوده است مقتدر و سخت گیر که ازاحوال سراسر کشور پهناور خود اطلاع داشته و شخصا بهمه امور مملکت رسیدگی میکرده است . مجازاتهای او بسیار شدید وحتی از مجازاتهای زمان " کوپتا " ها هم سخت تر بوده است . باین جهت امنیت درسراسر هندوستان حکومت میکرده ومردم اسوده وایمن بوده اند . آئین بودا هنوز درهند رواج داشته وباوجود مخالفتهای هندوان متعصب مقبولیت میکرده است " هرشه " باانکه هندو مذهب بوده اما دراثر معاشرت با " هیون تسنگ " رفته رفته بدین بودا علاقه مند شده وبعضی احتمال داده اند که اصلا بکیش بودا گرائیده است . معذلک بهمه ادیان بانظر محبت واحترام مینگریسته و کسیرا بسبب عقیدت ازار نمیکرده اند .

یکی از توفیقات " هیون تسنگ " درین سفر این بود که درمجلس عظیم مباحثات دینی که بامر " هرشه " در قنوج تشکیل شده بود حضور بهمرسانید . درین مجمع بیست تن ازشاهان خراجگزار " هرشه " وهمچنین پادشاهان " اسام " و " سوراشترا " نیز شرکت داشتند .

درزمان سلطنت هرشه بقول " هیون تسنگ " شهر " پاتالی پوترا " ویرانه ای بیش نبوده و باحتمال قوی هونها ان شهر بزرگ را ویران کرده بودند . هرشه برای ابادانی پایتخت خود قنوج مخارج بسیار کرده وان شهررا پراز ساختمانهای عالی وعمارات بزرگ نموده بود .

عصر طلائی هند در دوران کوپتا

دوران سلطنت" کوپتا " ها و بخصوص قرن پنجم میلادی را در نواحی شمالی هند قرن طلائی هندوستان خوانده اند • پادشاهان این خانواده غالبا نیرومند و لایق بودند و دوران سلطنت ایشان نیز نسبة طولانی بود • دامنه فتوحات خودرا درشرق و غرب هند بسط داده وکشور را بخوبی اداره میکردند • دردربار باشکوه " کوپتا " همواره جمعی از نخبه علما و شعرا و ارباب هنر و صنعت میزیستند که همه از فیض تربیت و ثروت بیکران پادشاه برخوردار بودند• باین جهت علم وادب و هنر هندی هر روز قدمی بجلو بر میداشت و تمدن و فرهنگ بمرحله کمـــال رسیده بود•

کالیداس

یکی از شعرای بزرگ هند بنام کالیداس(۱) درنیمه اول قرن پنجم میلادی در دربـــار کومار کوپتای اول میزیست• وی باتفاق بزرگترین درام نویس و شاعر زبان سنسکریت استکــــه اثار او هنوز هم مورد توجه اهالی هند وعموم ادب دوستان جهانست " گردونه فصول "(۲) و " ابر پیام بر " (۳) دو منظومه بزرگ تغزلی او و همچنین منظومه حماسی " خاندان راکو "(٤) بهترین معرف اخلاق وعادات مردم هند درزمان شاعراست و بهترین دراماى او " شکونتلا " (۵) نه تنها سراسر هندرا مجذوب خود کرده بلکه درادبیات اروپائی نیز موثر افتاده است

حجاری ـ نقاشی و معماری

اکثر اهل تحقیق عقیده دارندکه حجاری‌های دوره " کوپتا " که بیشتر انهاو در قــرن اخیر کشف شده علی الاطلاق بهترین نمونه های حجاری هندوستان میباشد در مورد نقاشی با اینکه

---

(۱) Kālidas (۲) Ritu - Samhara (۳) Meghaduta (٤) Raghuvamśa
(۵) Śakuntala این کتاب را چندین بار بانگلیسی وسایر زبانها ترجمه کرده اند•
رجوع شود بمقدمه " شکونتلا " ترجمه آقای دکتر هادی حسن از انتشارات شورای فرهنگی هند

نمونه ای از ان دوره بدست نیامده ولی با ملاحظه تزیینات و گچ بریها و حجاریهای داخله غارهای "اجنتا" (۱) در مغرب هند (نزدیکی شهر اورنگ اباد) وغارهای "سیگیریا" (۲) در سیلان میتوان بقدرت وهنر نقاشان قرن پنجم وششم میلادی درهند بخوبی پی برد. درمورد اثار معماری با اینکه عمارت مهم و معروفی از ان عصر باقی نمانده است از روی سبک ساختمان معابد معلوم میگردد که صنعت معماری پیشرفت بسیار داشته است. علت اینکه از دوران سلطنت ملوک "گوپتا" اثاری برجای نمانده ظاهرا اینستکه نواحی شمالی هند بعدها بطور همیشه درتصرف مسلمانان در امد و پیداست که سلاطین و امرای مسلمان نسبت بمعابد هنود هیچگونه نظر خوشی نداشتند و در هدم اینگونه آثار دقیقه ای فرو گذار نمیکردند.

سکه ها و موسیقی

سکه های قابل توجهی که از دوران "گوپتا" بدست آمده و ازلحاظ هنر و ظرافت قابل توجه است همانهاست که از "سامودراگوپتا" و "چندراگوپتا" ی دوم باقیمانده است. بطوریکه سابقا گذشت "سامودراگوپتا" شخصا موسیقی دان بوده و در پروردن موسیقی دانان و تربیت ایشان کمال علاقه و توجه بکار میبرده است

علوم

معروفترین منجمین و ریاضی دانان عصر گوپتا "اریبهت" (۳) نام داشته که درسال ۴۷۶ میلادی متولد شده است وی در این علوم که باسبک خاص خود در "پاتالی پوترا" پدید آمده واز افکار یونانی اقتباس شده بود شهرت و مهارت بسیار کسب کرد و اثار او یکی از منابع مهم ریاضی و نجوم هندی میباشد.

---

(۱) Ajantā چنانکه اشاره شد دریکی از تصاویر اجنتا پولاکسین دوم نقش شده که سفیر یکی از پادشاهان ایران (شاید خسرو پرویز) رامیپذیرد.

(۲) Sigiriya (۳) Āryabhata

علل ترقی علوم و اداب در عصر کوپتا

یکی از علل و اسباب عمده ترقی علم و هنر در دوران " کوپتا " ها توجه خاص سلاطین باینکو نه مسائل بود • در دربار ایشان فضلا و علما کرد امده بودند وهمه مورد تشویق و تربیت پادشاه واقع میشدند • وافکار شرقی و غرب در کنار هم پیشرفت میکرد سفرا از کشورهای مختلف بدربار " کوپتا " میامدند • با دربار روم شرقی واسکندریه و مصر ارتباط بر قرار بود و باحتمال قوی اثار فرهنگی و فعالیتهای هنری این دوره اگرچه کاملا هندی است اما ممکنست ریشه یونانی داشته باشد و یا لااقل افکار علمای یونان واسکندریه در تحریک دانشمندان هندی بی اثر نباشد •

دین و سنسکریت

با مقایسه یادداشتهای " فاهین " (۳۹۹-۴۱۳م) با یادداشتهای " هیون تسنگ " (۶۲۹-۶۴۵م) بخوبی معلوم میکردد که درین فاصله کیش برهمین ترقی فوق العاده کرده و برعکس از رونق و رواج ائین بودا کاسته شده است پادشاهان " کوپتا " هم با اینکه رسما کیش هندوئی برهمین داشتند نسبت بسایر ادیان بغض و عنادی نشان نمیدادند وبعض ایشان بخصوص به آئین بودا رغبت و علاقه اظهار کردند • ولی هرچه زمان میکذشت بر قدرت برهمنان افزوده میکشت واز اهمیت سایر مذاهب خاصه بوداثی کاسته میشد • زبان سنسکریت نیز با پیشرفت هندوئی قوت میافت ورفته رفته سایر لهجه های "پاراکریت" ازلحاظ ادبی تحت الشعاع واقع میکشت •

هرشه وبانه

تجدید حیات مذهب هندوئی و ضعف بوداثی در قرن هفتم میلادی و در دوران سلطنت " هرشه " وبعداز آن همچنان ادامه داشت هرشه با اینکه بکیش بودا متمایل بود اما مذهب هندوئی داشت ودر ترویج و تقویت زبان سنسکریت کوشش بسیار نمود و خود کتبی درین زبان تالیف کرده مشهورترین مولف و نویسنده زبان سنسکریت " بانه " (۱) نام داشت که دردربار هرشه میزیست

---

(۱) Bāna

و با وی دوست بود. بزرگترین اثر " بانه " کتابیست در شرح وقایع زمان سلطنت " هرشه " که نام انرا " هرشه چریته " (۱) نهاده است. این کتاب اگرچه ازلحاظ تاریخی فوق العاده مهم است اما سبک خاص و سنگین انشای ان طوریست که موجب ملال خواننده میگردد.

کوماریلابها تا (۲) و شنکراچاریا (۳)

درحدود قرن هشتم میلادی کیش برهمنی بمنتهی درجه ترقی خود رسید و درعوض ائین بوداثی بکلی ضعیف گشت. یکی از مروجین بزرگ کیش هندوئی برهمنی بود بنام " کوماریلا بهاتا " ازاهالی اسام که از طرفی درتبلیغ کیش برهمنی سخت کوشش میکرد واز طرف دیگر از ازار بوداثیان ودشمنی با ایشان کوتاهی نداشت.

یک قرن بعد برهمنی دیگری ازاهالی مالابار بنام " شنکراچاریا " مکتب تازه ای درتفسیر ودرس علوم و دائی تاسیس کرد که هنوزهم مورد کمال توجه هندوان است. وی دراغلب نقاط هند سفر کرد وهمه جا صومعه هائی بنام (مات) -(۴) برای برهمنیان پیرو طریقه خود و تدریس فلسفه هندوئی و عرفان برهمنی بوجود اورد که هنوزهم بعضی انها برجاست و معروفترین انها صومعه " سرینگری " (۵) در میسور میباشد.

تجارت با کشورهای دیگر .

بطوریکه گذشت دردربار سلاطین " گوپتا " سفرا و بزرگان سایر کشورها از مشرق و مغرب رفت و امد داشتند . ارتباط با کشورهای خارج غیراز قدرت سیاسی بیشتر مرهون تجارت با کشورهای دیگر بود . هندوستان از دیر باز کالاهای تجارتی خودرا که غالبا ادویه و سنگهای قیمتی و قماش و فلفل وانواع چاشنی ها بود از طریق خلیج فارس و ندرة از راه بحر احمر بکشورهای عربی واز ان راه بمغرب حمل میکرد و بطوریکه در رسائل " جاتک " (۶) -(درشرح حال و داستان

---

(۱) Harshacharita (۲) Kumarila Bhatta (۳) Shankarāchārya
(۴) math (۵) Sringeri (۶) Jātaka

ولادت بودا) آمده است تجار هندی همواره با تجار بابلی داد و ستد داشتند وکالاهای خودرا بدان شهر حمل میکردند و البته درراه دریائی خلیج فارس دریا نوردان ایرانی با ایشان همکاری نزدیک داشته اند. بنادری نظیر " بر چ " (۱) و " کالیان " (۲) در مغرب هندوستان مرکز عمده تجارت با " سلوکی " های (۳) اسیای صغیر و " بطالسه " (٤) مصر وهمچنین ر م شرقی واسکندریه بود. در هندوستان راههای تجارتی بسیار وجود داشت و مهمترین آنها راه سلطنتی " موریا " (۵) بود که " پاتالی پوترا " را بمعبر خیبر و نواحی شمالی غربی متصل میساخت. " پلینوس" (٦) که درقرن اول میلادی میزیسته مینویسد که همه ساله بیش از یک میلیون سکه طلا پول رومی صرف خرید فلفل و سایر ادویه وچاشنی ها از هند میشده است. سکه های رومی که درکاوشهای اخیر ازنواحی جنوبی هند بدست آمده شاهد مدعای " پلینوس" میباشد. از بازرگانان مهم قدیم هند بودائیان بودندکه درراههای عمده تجارتی معابد بودائی میساختند و برای مصارف این معابد اوقاف معین کرده مخارج بسیار میکردند. نمونه هائی از این معابد در غارهای " کارلی " (۷) و " کنهری " (۸) هنوز هم باقی میباشد.

تاریخ وقایع مهم زمان هرشه :

جلوس درسال ٦۰٦ میلادی

جنگ با پولاکسین دوم درسال ٦۲۰ میلادی

انجمن دینی قنوج درسال ٦٤۳ میلادی

مرگ " هرشه " " ٦٤۷ یا ٦٤٦ میلادی

غصب سلطنت " هرشه " بوسیله وزیرا درسال ۸-٦٤۷ میلادی

---

(۱) Broach (۲) Kālyān (۳) Seleukid (٤) Ptolemies
(۵) Mauryas (٦) Pliny (۷) Kārlē (۸) Kanheri

قسمت هفتم

فتح سند بوسیله محمد بن قاسم ـ آغاز قدرت راجپوتان ـ بعض کشورهای راجپوت

اوضاع هند بعد از مرگ " هرشه " وآغاز سلطنت راجپوت

درسال ۶۴۷ بعد از میلاد که هرشه در قنوج بدور زندگی گفت اوضاع هند دوباره دچار هرج ومرج شد وتاریخ اینروره بطوری مشوش است که بحث وتحقیق در جزئیات آن خود کتابهای جداگانه را فرامیگیرد. خلاصه آنکه درهرگوشه امیری برخاست و ناحیتی را تصرف کرده خود را شاه و مستقل خواند. بیشتر این سلطنتهای تازه در قرنهای هشتم ونهم بوجود امد و بنیان گذاران آنها همه از " راجپوتان " بودند که خودرا از طبقه " کشتریه " وبازمانده امرای باستانی هند میدانستند این امرا بعدها قدرت بسیار پیدا کردند وتقریبا درحدود پنج قرن ونیم یعنی از مرگ هرشه تا اواخر قرن دوازدهم میلادی که هندوستان شمالی بتصرف مسلمانان در امد نواحی اباد هند در دست این طایفه بود واین دوران را باید عهد راجپوتان نام گذارد.

ورود مسلمانان بسند

درسند پیش از اینکه عربها ان ناحیت را متصرف شوند خاندانی سلطنت میکردند که از سلاله " سودرا " (۱) واصلا از نژاد پست بودند. پایتخت این خانواده شهر " ارور " (۲) یا " الور " (۳) بود واز صحرای سند تا کنار بحر عمان را در تصرف داشتند. درقرن هفتم میلادی یکی ازین سلاله بنام " چچ " (۴) بن " سیلائج " برسند حکومت داشت ودرهمین موقع بود که عربها با حرارت وعشق جهاد و ترویج اسلام بسند حمله کردند.

---

(۱) Sudra (۲) Arore (۳) Alore (۴) Chach.

عربها ازدیر زمانی باهندوستان روابط تجارتی داشتند وکم وبیش‌ان سرزمین را میشناختند. وجود کلمات هندی در قران مجید و در اشعار عرب(۱) جاهلی شاهد این ارتباط وشناسائی قدیم است‌ولی نخستین برخورد جنگی که با هند پیدا کردند پس‌از ظهور اسلام ودرسال ۶۳۶ میلادی واقع شد ونخستین کشتی جنگی عرب‌درابهای‌سند ظاهر گشت. عثمان بن ابی العاص‌ثقفی حاکم بحرین لشکری ازراه دریابسر پرسشی مغیرة بن ابی العاص‌برای فتح " دیبل " (۲) بندر معروف‌وتجارتی سند (نزدیک‌کراچی کنونی) بدان ناحیت‌فرستاد ولی این لشکر از سر دار چچ که " سامه بسن دیواشیج (۳) نام داشت شکست‌خورده ومغیره بقتل‌رسید وقتی عمر ازین‌داستان اطلاع یافت (وخود نیز همیشه از جنگهای‌دریائی وحشت‌داشت) عثمان را سرزنش‌کرد و مسلمانان را از غزوهند منع بلیغ نمود.

چون خلافت‌بعثمان رسید نامه‌ای بعبداله بن ربیعه والی خراسان فرستاد وبدو دستور داد گزارشی از اوضاع سند برای‌او ارسال‌دارد واگر لازمست کسی را برای تفتیش‌اوضاع ان‌سامان روانه سازد. برای‌انجام این ماموریت‌حکیم بن‌جبلـه راکه مردی‌شاعر و زباندان و باهوش‌بود روانه کردند واو بسند رفته اطلاعات‌جامعی فراهم کرد ودربار خلافت‌رفته مراتب‌را بعرض‌رسانید وعثمان رااز قدرت‌سندیان بیم داده. عثمان پس‌از اطلاع ازین مراتب‌دستور دادکسی بغزو سند اقدام نکند(۴)

در زمان‌خلافت‌حضرت‌علی (   ) سرداری بنام تاغر (؟) بن دعر (؟) مامور فتح سند شد ودرسال ۳۸ هجری از راه " فهرج " بدان صوب‌روان گردیده وی‌درسال ۴۲ بمکران و " کیکانان"

---

(۱) کلمات‌فیل ومشك‌وکافور وزنجبیل درقران مجید وکلمه قرنفل ومشك دراشعار امرء القیس وسایر شعرای‌جاهلی هندیست (رجوع‌شود بمقالات‌سال‌اول ثقافة الهند ومقاله بنده تحت‌عنوان محمدبن قاسم که بنام متعارحمید داریوش‌درشماره‌دوم مجله هران‌چاپ‌شده‌است
(۲) دیبل را " دیول " و " دابول " هم نوشته اند. (۳) رجوع‌شود به " چچ نامه از صفحه ۷۲ ببعد
(٤) گویند چون‌حکیم بمدینه امد عثمان‌حال‌هند ومردم آنرا ازوی‌سئوال کرد. وی‌این سجع معروف‌را که از ایات‌فصاحت‌عربیست بیان داشت" ارض‌ماؤها وشل و تمرها دقل وارضها جبل واصلها (ولصها) بطل. ان قل الجیش‌بها ضاعوا و ان کثروا جاعوا و ماورا مها شر منها"

رسیده آن نواحی را فتح کرد ولی چون خبر شهادت حضرت علی بلشکر مسلمانان رسید جنگ را رها کرده بعربستان باز گشتند.

معویه بن ابی سفیان چون بسلطنت رسید عبداله بن سوار را باچهار هزار سوار بسند فرستاد ولی این لشکر درمحل " کیکانان " شکست خورد و متفرق گردید.

پس از ابن سوار سنان بن سلمه هذلی و راشد بن عمر والجدیدی ومنذر بن الجارود وحکم بن المنذر بترتیب بجنگ سند رفتند ولی هیچیک نتوانستند کاری از پیش برند.

فتح سند در زمان سلطنت ولید بن عبدالملک اموی و بهمت وپشتکار سردار خونخوار او حجاج بن یوسف ثقفی صورت گرفت بدین تفصیل.

درزمان عبدالملک بن مروان که امارت مکران با سعید بن اسلم کلابی بود اختلافی بین او و یکی از اعیان عرب بنام " سفهوی بن لام حمامی " واقع شد و " سفهو می " را بقتل رسانید. بعض علاف که از یاران سفهومی بودند غیرت کردند و سعیدرا بخون " سفهوی " مقتول ساختند و از ترس مجازات حجاج بکشتی سوار شده راه سند درپیش گرفتند و نزد " داهر " بن " چچ " حاکم سند رفتند. این خبر موجب خشم حجاج شد و سفیری نزد " داهر " فرستاد (۱) تا یاغیان را باز خواست ولی " داهر " وقعی بسفیر ونامه حجاج ننهاد.

قضارا درین موقع پادشاه سرندیب (سیلان) جمعی از زنان تجار مسلمان راکه دران ناحیت بسر پرست مانده بودند باهدایائی نزد حجاج میفرستاد. درنزدیکی " دیبل " کشتی این مسافران بسر اثر بادهای سخت از راه بدرشد و بندر " دیبل " افتاددزدان " نکامره " سندی برسم معهود دیر قدیم هند کشتی باد آورده را غنیمت تصور کرده غارت کردند و زنان وکودکان مسلمان را باسیری بردند حجاج وقتی از قضایا اطلاع یافت بار دیگر رسولی نزد داهر فرستاد واموال و اسیران را مطالبه کرد.

---

(۱) نام این سفیر محمد بن هرون بن ذراع نمری بوده است.

این بارنیز " داهر " فریب علافیان " راخورده بحجاج پاسخ داد که دزدان دریائی دراختیار من نیستند و استرداد اموال واسیران ازعهده من خارجست. این دفعه حجاج تصمیم قطعی گرفت که با داهر بجنگ پردازد وسند را بتصرف خویش آورد. ابتدا از ولیدبن عبدالملک اجازه گرفت آنگاه سپاهی بسر کردگی " بدیل بن طهفه بجلی " بدیبل روانه کرد.

این لشکر پس از طی راه سخت دریائی خودرا ببندر دیبل رساندند ولی با مقاومت سخت " جیسیه " پسر داهر برخورد کردند. بدیل خود بقتل رسید و لشکرش پراکنده گردید.

این دفعه حجاج بقول خود دامن بکمر زد (۱) که کار سند رایکسره کند بااین جهت داماد هفده ساله خودرا که جوانی بسیار شجاع وباهوش بود با سمت امارت سند وهند مامور استرداد اموال واسیران مسلمان از دزدان دریائی سند وجنگ باداهر کرد. این سردار جوان که ضمنا پسر عم حجاج نیز بود محمد بن قاسم بن حکم بن ابی عقیل ثقفی ملقب بعماد الدین بود. (۲)

محمد بن قاسم باساز وبرگ کافی از طریق شیراز وکرمان ومکران خودرا بسند رسانید. ابتدا قلعه " نیرَن کوت " رافتح کرد. سپس لشکر به " دیبل " کشیده انجارا هم تسخیر کرد. واموال و زندانیان مسلمانان راازاد کرده بحجاز روانه ساخت. بعدازان بطرف " الور " پایتخت سند لشکر کشیده ابتدا قلعه " سیوستان " وبعدازان " الور " رابکشود و داهررا در روز پنجشنبه دهم رمضان سال ۹۳ هجری (۳) - (۷۱۲ میلادی) بقتل رسانیده خاندان چچ رامنقرض ساخت. مسلمانان " الور "

---

(۱) وقتی حجاج تصمیم باعزام محمد بن قاسم بفتح سند گرفت این شعر راسرود:

دعا الحجاج فارسه بدیل | وقدمال العدوعلی بدیل | وشمر ذیله الحجاج لما
دعاه ارشمره بذیل | فدیت المال للغارات حشوا | بلاعد یعد ولایکیل

(۲) چچ نامه صفحه ۹۷ در مدح محمد بن قاسم یادرشعر او گفته اند.

قادالجیوش لسبع عشره حجة | ولداته اذذاک فی الاشغال

(۳) تاریخ معصومی ص ۲۴ - ۲۵

را تاراج وقتل عام کردند • زنان و کودکان رااسیر گرفتند و بتخانه " الور " را بمسجد تبدیل نمودنـــــد•

بعداز فتح الور برهمنا باد واسکندره نیز فتح وقتل عام شد وپسران واهرکه در " اسکندره بودند بقتل رسیدند•(۱)

دراوائل ربیع الاول سال نود وچهارم هجری شهر مولتان نیز تسلیم شد و بااین فتح نهائی تقریبا تمام کشور سند مسخر گشت و گنجها و ذخایر داهر و زن و دختر ان او بدست محمد بن قاسم افتادنـــــد• (۲)

ازاین تاریخ سرزمین سند در تصرف مسلمانان باقی ماند ولی فتح هند تاحدود سه قـــرن بعد میسر نگشت و راجپوتان دران نواحی کمال قدرت واعتبار یافتند•(۳)

---

(۱) گویند نام یکی از پسران داهر دوهر نام داشته است• یکی از شعرای عرب گوید •

نحن قتلنا داهرا و دوهرا   والخیل تردی منسرا فمنسرا

(۲) محمد بن قاسم هدایای بسیار از غنائم سند و مولتان برای حجاج وهمچنین برای ولید بن عبدالملک فرستاد که از جمله انها دو دختر داهر بود•

(۳) محمد بن قاسم بیش از سه سال درسند نماند و بزودی معزول شده بعراق برگشت و درانجا درشهر واسط زندانی شده سپس بقتل رسید• تفصیل واقعه ازاین قرار است که حجاج درسال (۹۵) هجری وولید در سال (۹۶) وفات یافتند وخلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید• سلیمان که از قدیم باحجاج و نزدیکان و امیران او مخالف بود صالح بن عبدالرحمن را والی عراق کرد و دستور داد کلیه نزدیکان ومنسوبان حجاج رااز کار برکنار کند• صالح باحجاج دشمنی خصوصی هم داشت و موقع انتقام فرا رسیده بود • باینجهت محمد بن قاسم رااز امارت سند معزول کرد ویزید بن ابی کبشه سکسکی بجای او انتخاب نمود و بدو دستور داد محمد بن قاسم راگرفته اسیر و دربند نزد او روانه سازد• یزید نیز طبق دستور صالح ان سردار جوان وباشهامت را ناجوانمردانه اسیر کرد و بعراق روانه ساخت• محمد را بزندان واسط بردند ودرانجا اورا انقدر شکنجه کردند تا بقتل رسید• خوداو که علاوه بر شجاعت شاعری توانا هم بوده است درزندان چنین سروده است•

ولئن ثویت بواسط وارضها   رهن الحدید مکبلا مغلولا
فلرب فارس فتیة قد رعته   ولرب قرن قد ترکت قتیلا

بعداز محمدبن قاسم نه نفراز امرای بنی امیه (از سال ۹۶ که سال مرگ محمدبن قاسم است تاسال ۱۳۶) وبیست ونه نفراز امرای بنی عباس (از ۱۳۲ تا ۲۵۵ هجری) برسند امارت داشتند• آنگاه حکومت این ناحیت بدست یعقوب لیث وبعد عمرولیث وسایر پادشاهان ایران افتاد•

استقرار راجپوتان درهند

بیشتر خانواده های راجپوت کهامروز درهند وپاکستان وبخصوص در راجستان هند اقامت دارند نسبخودرا براجگان و ملوک قرن هشتم یانهم میلادی می پیوندند ولی معلوم نیست کسانیکه دران تاریخ معروفشده بودند خود از کجا امده اند چنانکه گذشت باحتمال قوی این افراد بازمانده کوشانها (یا کشانی ها) هستندکه درقرن پنج وشش میلادی بهند تاختند و پس ازاستقرار دران سرزمین ازین جهت که شغل ایشان جنگ و کشور کشائی بوده خودرا " کشتریه " خواندند و از طبقات هندوئی محسوب گردیده رفته رفته اصل ونسبخودرا بکلی فراموش کردند.

هندوشدن بیگانگان

تاریخ نشان داده است که بیگانگان و متجاوزینی که بهند امده و قسمتی از ان کشور را متصرفشده اند بعدازچندی صبغۀ هندوئی بخود گرفته تابع رسوم وطبقات هندی گردیده اند . علل مهم این امر بشرح ذ هستۀ

۱) معمولا این متجاوزین خارجی که بهند حمله میکردند بدون زن بودند پس از استقرار درهندوستان متجاوزین از هندوان زن میگرفتند و طبعا کودکان ایشان نیمه هندی بوده وتحت تاثیر محیط وافکار مادر و میهن خود قرار میگرفتند ...

۲) متجاوزین اسیای وسطی پس از اینکه درهند مستقر میشدند رفته رفته وضع زندگی محلی را فراموش کرده تابع محیط جدید میشدند . بخصوص که درسر زمین جدید شهر نشین شده اززندگی چادرنشینی آسوده میگردیدند.

۳) کسانیکه درهند اقامت میکردند خود بخود رنگ هندوئی بخود میگرفتند زیرا تحت تاثیر اغوش مادر یا محیط یاهمسایگان ناچار بودند اصول زندگی هندی (درما) را پیروی کنند که خلاصه آن احترام ببرهمن و تقدس گاو ماده و رعایت پرهیز غذائی و رسوم ازدواج بود . درحقیقت برای هندو شدن ضرورت ندارد شخص اعتقاد بخصوصی داشته باشد. هرکس این اصول را رعایت کند و درهندوستا

ساکن وبومی انجا باشد اورا هند و میگویند .

۴) اصولا معلوم نیست این متجاوزین ترك یا ساکنین آسیای وسطی دین وایمانــــی داشته اند که مانع از هند و شدن باشد .

بااین تفصیل قبایل مهاجم بعد از یکی دونسل بکلی تابع اصول وقواعد وطبقات هند وئی گردیدند وهر فرقه و طبقه ای خود را به "کاست" مربوط متصل کرد ومثلا اگر جنگاور بود از "کشتریه" یااگر برده وخدمتکار بود از "سوده" بشمار آمد .

سلطنت قنوج یا "پنچاله"

درسال ۸۸۰ میلادی نیرومند ترین حکومت در هندوستان حکومت قنوج یا "پنچاله" (۱) بود ودرانوقت پادشاهی از راجپوتان برنواحی شمالی هند سلطنت میکرد که "راجه بهوجا پریهار" (۲) نام داشت و نسب او بسلاطین قدیم "راجپوتانا" می پیوست این سلاله از آغاز قرن نهم میلادی شهر قنوج راتصرف کرده پایتخت خود ساخته بودند وقلمرو ایشان در وسعت باقلمرو "هرشه" رقابت داشتند وحدود متصرفات ایشان از مگده "ونواحی جنوبی استان بیهاد تارودخانه ستلج امتداد داشت. متاسفانه از دوران سلطنت "راجه بهوجا" وطرز حکومـــت خاندان "پریهار" تفصیلی در تواریخ باقی نمانده است.

خاندان سلطنتی "پال" (۳) در بنگال

مقارن سلطنت ملوك "پریهار" در شمال هند وقنوج خاندان دیگری بنام "پاله" در بنگال سلطنت میکردند که غالبا باملوك قنوج درزد وخورد بودند ونواحی شمالی "بیهار" رانیـــــز

(۱) Panchāla (۲) Rāja Bhoja Parihar (۳) Pāla

در تصرف داشتند . گاه قدرت این خانواده بقدری زیاد میشد که پادشاهان قنوج را هم مطیع و دست نشانده خود میساختند .

پادشاهان چاندل (١)

سلسله دیگری از سلاطین هند که در این زمان قدرتی داشتند ملوك "چاندل" بودند . این خانواده در ناحیه "ججاکابوکتی" (٢) سلطنت میکردند و شهر "مهبا" (٣) —(حمیم پورکنونی) پایتخت ایشان بود . علت عمده قدرت این خانواده آن بود که قلعه مستحکمی بنام "کالنجر" (٤) —(امروز در شهرستان "باندا" (٥) واقعست) در دست داشتند که ازلحاظ سوق الجیشی فوق العاده اهمیت داشت . درحدود سال هزار میلادی سلاطین "چاندل" بسیار نیرومند بودند وکشورایشان شامل نواحی بین شهر قنوج ورود "جمنا" میگردید .

راجه "بوجا"ی دارائی

غیراز سلاطینی که ذکرشد خانواده های دیگری هم از راجگان راجپوت در "گوالیر" (٦) و "چدی" (٧) وسایر نواحی هند سلطنت میکردند که همه درحدود خود مستقل بودند . از بین این خانواده هایی که بسیار مشهوراست خاندان "دارا" (٨) میباشد که در "مالوا" (٩) سلطنت میکردند و معروفترین راجه ایشان راجه بوجا بود که براجپوتان "پوار" (١٠) می پیوست والبته این راجه بوجا رانباید باراجه بوجای پرتیهاری که پادشاه قنوج بود اشتباه کرد . این راجه کهازسال ١٠١٨ تا ١٠٦٠ میلادی سلطنت میکرد مردی دانشمند بود وبرای ترویج زبان و ادبیات سنسکریت کوشش بسیار کرد . هندوان این پادشاه رابمنزله نمونه دانش وفضیلت میشناسند .

---

(١) Chāndel (٢) Jejākbhukti (٣) Mahoba
(٤) Kālanjar (٥) Bānda (٦) Gwalior (٧) Chedi
(٨) Dhara (٩) Malwā (١٠) Pawār

قسمت هشتم

پاد شاهان دکن ونواحی جنوبی هند .

دکن و جنوب اقصی

پیش ازاینکه راجع بپیشرفت مسلمانان در نواحی شمالی هند و پنجاب اغاز سخن شود لازمست مختصری نیزد رباره پاد شاهان دکن وسلاطین وراجگانی که د رنواحی جنوبی هند سلطنت میکردند وهمواره باسلاطین شمالی روابطی داشتند گفتگو کنیم .

اندرا وچلوکیا

چنانکه سابقا اشاره شد خانواده "اندرا" (۱) تاسال ۲۲٦ میلادی دکن راد رتصرف داشتند . بعداز "اندرا" ناحیه دکن بتصرف خاندان "چلوکیا" (۲) د رآمد که مقر فرمانروائی خود را د رناحیه "واتاپی" (۳) ("باداامی" امروز) د رشهرستان "بیجاپور" (٤) تاسیس کردند . معروفترین خاندان این سلسله "پولاکسین دوم" (۵) - (٦۰۸-٦٤۲ میلادی) که با "هرشه" مقاومت کرد وجلو تجاوز اورا بجنوب گرفت . پایتخت پولاکسین د رنزد یکی محل "ناسیك" (٦) بود واین شهررا زائر معروف بودائی چینی بنام "هیون تسنگ" د رسال ٦٤۱ - میلادی دیده ود ریادداشتهای خود ازعظمت شاه وروح سلحشوری ملت او سخن میگوید . این پاد شاه که بسربازان وفادار نیرومند وفیلان جنگی خود متکی بود دوران سلطنت را با قدرت و شوکت بسرآورد وکشورهای همسایه راهمواره مرعوب میداشت . وی مردی دانشمند بود وبقول -

---

(۱) Āndhra (۲) Chalukya (۳) Vālāpi (٤) Bijapur

که ظاهرا خسرو پرویز سفیری بدربار او فرستاد که صورت او د رفارا جنتا (۵) Pulakesin II
هنوز باقیست

"هیون تسنگ" در قلمرو او بیش از صد صومعه بودائی وجود داشت که متجاوز از پنجهزار طلبه در آنها بعبادت و تحصیل علم مشغول بودند . ولی شخص پادشاه هند و بود ومعابد و بتکده های هندی در کشور وی رونق و شکوه فراوان داشت .

از سال ٦٤٢ میلادی ببعد از قدرت پولاکسین کاسته شد ورفته رفته ضعیف گردید وبعد از چندی ملوک "پالوا" (١) که در "کانچی" سلطنت میکردند ویرا مغلوب و کشورش را بتصرف درآوردند بعد از سی سال باز خاندان "چلوکیا" قدرت یافتند وتامدت صد سال در "بیجاپور" سلطنت میکردند . یك شعبه از خانواده "چلوکیا" هم در مشرق هند وبین رود "گداوری" و "کریشنا" قدرت یافتند که تقریبا چهار قرن سلطنت میکردند وعاقبت بدست خاندان "چولا" (٢) که در جنوب اقصی سلطنت میکردند برافتادند .

راشتراکوتا

در اواسط قرن هشتم میلادی پادشاهی دکن بخاندان "راشتراکوتا" (٣) رسید . این خانواده هم از راجپوتان بودند و پایتخت را از "ناسیك" بشهر "مانیا کهتا" (٤) که امروز "مالکهد"(٥) نامیده میشود منتقل ساختند . این خانواده رفته رفته بسیار مقتدر شدند بحدیکه مورخین اسلامی ایشانرا بزرگترین سلاطین هند دانسته اند .

"اموگا ورشا" (٦) پادشاه معروف این خانواده که در قرن نهم میلادی بیش از شصت سال سلطنت کرد یکی از چهار پادشاه بزرگ جهان در عصر خود محسوب میشد . سه پادشاه بزرگ دیگر عبارت بودند از خلیفه عباسی در بغداد . امپراطور چین وامپراطور روم . شهرت این خاندان بیشتر از

---

(١) Pallava (٢) Chola (٣) Rashthakuta (٤) Manyākheta
(٥) Malkhed (٦) Āmoghavarsha

دوجهت . یکی انکه دراثر تجارت ثروت بیکران یافته بودند دیگراینکه با پادشاهان مسلمان سند رابطه دوستی داشتند و "گوجارا" (۱) های راجپوتانا ویا دشاهان قنوج بهمان اندازه که باغرب دشمن بودند بااین خانواده هم خصومت میورزیدند عاقبت قنوج درسال ۹۱٦ بتصرف اینخانواده درآمد وقدرت ایشان درهند بمنتهی درجه رسید .

"آموگا ورشا" خودکیش "جین" داشت واز مروجین "دیگامبرا" (۲) وآئین جینی بشمارمیرود

"چلوکیا" های کلیانی (۳)

درسال ۹۷۳ میلادی خاندان "راشتراکوتا" مغلوب شعبه دیگری از سلاله "چلوکیا" شدند که درمحل "کلیانی" سلطنت میکردند . این خانواده مدت دوقرن درنواحی جنوبی هند سلطنت کردند وهمواره باهمسایگان درنبرد وستیز بودند .

راجگان "هوی سالا" (٤) و یادوا" (٥)

دراواخر قرن سیزدهم میلادی که مسلمانان بدکن حمله کردند درناحیه "میسور" خاندان "هوی سالا" ودرنواحی غربی دکن خانواده "یادوا" سلطنت میکردند .

"دراسامودرا" (٦) پایتخت "هوی سالا" درسال ۱۳۱۰ میلادی بوسیله "ملك کافور" و "خواجه حاجی" مفتوح شد ودرسال ۱۳۲۷ میلادی بدست "محمدبن تغلق" بکلی ویران گردید . "رامچندر (۷)" پادشاه "یادوا" ناگزیر دربرابر مسلمانان سرتسلیم فرود آورد وجان خودرا با پرداخت مبلغ هنگفتی بعلاءالدین وملك کافور نجات داد . پسر بیچاره اش "هرپاله" (۸) خواست دربرابر مسلمانان مقاومت کند امااین مقاومت برای او بسیارگران تمام شد یعنی مغلوب قطب الدین مبارك گشته بدستور او زنده زنده

---

(۱) Gurjāra (۲) Digambara (۳) Kalyāni
(٤) Hoysāla (٥) Yādava (٦) Dorasamudra (۷) Rāmchandra
(۸) Harpāla

از پوست بیرون آمد .

مذهب در دکن و میسور

در قرونی که شرح آن باختصار گذشت در دکن و میسور و بطور کلی نواحی جنوبی هند تغییرات مذهبی بسیار روی داده است . آئین بودا که هیچوقت نتوانست در تمام جنوب هند قدرت و نفوذی باید رفته رفته ضعیف گردید و در اواخر قرن دوازدهم میلادی در جنوب هند بکلی از میان رفت . آئین جینی که در عهد سلطنت " چندراگوپتا موریا " بمیسور راه یافته بود بعد از چندی قوت گرفت و چنانکه گذشت " اموگاورشا " از مروجین عمده آن کیش بود خاندان " هوی سالا " پس از آنکه بکیش هندوئی گرویدند و در قرن دوازدهم میلادی کیش " مهاویر " را رها کردند سبب شدند که آئین برهمنی در آن ناحیت پیشرفت کند . بعد از این تاریخ بخصوص با تبلیغات موثر " رامانوجای " (۱) برهمن اختلافات مذهبی ظهور کرد . دین هندوئی بکلی زمام افکار را در دست گرفت و پیروان سایر شرایع مغلوب و احیانا دچار شکنجه و آزار هندوان متعصب میگردیدند .

فرهنگ و هنر

یک قسمت از نقاشیهای بسیار زیبای غارهای " اجنتا " (۲) مربوط بدوره اول سلطنت پادشاهان " چلوکیا " یعنی قرن ششم و هفتم میلادیست . قسمتی هم از حجاریهای نفیس " کیلاس " (۳) در معبد " الورا " (۴) که از عجایب صنعت بشری بشمار میرود بدستور کریشنای اول پادشاه " راشتراکوتا " در نیمه دوم قرن هشتم بوجود آمده است . " هوی سالا " ها یعنی پادشاهان میسور معابد بسیاری برای کیش برهمنی بنا کردند که بعض آنها باقیست و سبک معماری همچنین تزیینات و حجاریها و بتهائی که در آن معابد ساخته شده همه شاهکار

---

(۱) Rāmānuja (۲) Ajantā (۳) Kailasa
(۴) Ellora

صنعت و هنر مندی بشمار میایند . زبان ز ادبیات سنسکریت هم در جنوب هند رواج داشت و بسیاری از راجگان خود نویسنده و شاعر سنسکریت بودند . افسوس که آثار ادبی آنزمان همه از دست رفته و چیز مهمی برای امروز باقی نمانده است .

سه خانواده سلطنتی در جنوب اقصی

اززمانهای بسیار قدیم اراضی " تامیل " (۱) یا سر زمینهای جنوب اقصی بین سه خانواده از پادشاهان دراویدی تقسیم شده بود . این سلاله ها عبارت بودند از :

۱ ـ خاندان پاندیا (۲) پادشاهان " مدورا " (۳) و ایالت " تینو لی " (٤)

۲ ـ خاندان " چرا " (۵) یا " کرالا " (٦) پادشاهان مالابار

۳ ـ خاندان " چولا " پادشاهان " کارومندل " (۷) که همان مدرس امروزی است این پادشاهان از قدیم و در حدود قرن اول میلادی با رومیها تجارت میکردند وتمدن و فرهنگی مترقی مخصوص بخود داشتند . متاسفانه از تاریخ ادبیات و زبان و همچنین تاریخ سیاسی " تامیل " ها فقط آثار بسیار مختصر وناچیزی برجای مانده است و هرچه ازین قوم میدانیم مربوط ببعد از قرن نهم میلادیست .

تفوق چولا

در قرن نهم و یازدهم میلادی " راجاراجه " (۸) وجانشینان او خاندان چولا را بمنتهای قدرت خود رساندند و نیروی دریائی عظیمی ترتیب دادند که در خلیج بنگال و " پگو " (۹) رقیب نداشت . این پادشاهان در کیش برهمنی متعصب بودند و بطوری که معروفست پیروان سایر ادیان مخصوصا " جینی " را شکنجه و آزار میکردند و همین آزارها سبب شد که کیش " مهاویر "

(۱) Tamilakam (۲) Pāndya (۳) Madura (٤) Tinnevelly
(۵) Chera (٦) Kerala (۷) Coromandel این کلمه تحریف Chola mandala است
(۸) Rājarāja (۹) Pegu

درجنو بهند بکلی ضعیف گردید. در اغاز قرن چهاردهم میلادی که مسلمانان بجنوب هند راه یافتند دراویدیان قدرتی نداشتند و " مدورا " پایتخت " پاندیا " ها در فاصله بین ۱۳۱۱ تا ۱۳۵۸ بدست مسلمانان افتاد. در قرن چهاردهم میلادی یکی از خاندانهای هندو در " ویجانگر " (۱) قدرت بسیار پیدا کردند و تمام نواحی جنوبی را تا سال ۱۵۶۵ که سال سقوط ایشان بدست مسلمانان است در تصرف داشتند.

ملوک " پالسوا " (۲)

در سنوات بین قرن چهارم و قرن هشتم میلادی خاندانی نیرومند که نژاد ایشان معلوم نیست بکدامیک از طبقات هندوئی منتهی میشود در سرزمینهای دراودیی تاخت و تاز میکردند. این خانواده که " پالوا " نام داشتند پایتخت سلطنت خودرا در شهر " کانچی " قرارداده بودند قدرت این خانواده وقتی بمنتها درجه رسید که در قرن هفتم میلادی " پولاکسین " دوم را مغلوب و از سلطنت معزول نمودند.

" پالوا " ها از مشوقین بزرگ هنر ومعماری هندی بودند و در ساختن ابنیه و قصور ومعابد عالی کوشش بسیار میکردند. معروفترین پادشاه این خانواده " نراسیما ورمان " (۳) نام داشت (۶۲۵–۶۴۵) که خاندان " چالوکیا " را برانداخت و در شهر " مهابالی پورام " (٤) معابد بزرگ بنا کرد که بنام " هفت پادوکا " (۵) معروفست.

نفوذ ائین و فرهنگ هند در کشورهای دیگر.

متاسفانه در این مقدمه مختصر مجال نیست که راجع بنفوذ فرهنگ هندی در سایر اقوام عالم و کشورهای همسایه سخن گفته شود و انچه مربوط بتصوف و فلسفه هندیست که با فرهنگ ایرانی امیخته شده در جای خود مورد تحقیق قرار خواهد گرفت. در اینجا هم بطور

(۱) Vijayānagar (۲) Pallava (۳) Narasimha (٤) Mahabalipuram
(۵) Pagodas

بطور اجمال یاد آور میشویم که از قدیم الایام افکار هندی بوسیله سلاطین یا بوسیله بازرگانان هندی درسایر نقاط جهان رخنه و نفوذ پیدا کرد.

مثلاً " اشوکا " هیئتهائی که برای تبلیغ کیش بودا تعیین کرده بود بسیلان فرستاد و درانجا هنر و فرهنگ هندی و کیش بوداثی رواج پیدا کرد . همچنین در زمان سلطنت ملوک کوشان (کشانیها) اثین بودا از راه ختن بچین رفت. مبلغین بوداثی از سیلان به " برمه " وسایر کشورهای جنوبشرقی آسیا راه یافتند و دران نواحی کیش بودا را رونق و رواج کامل دادند. "ای تسینگ"(۱) زائر بوداثی چینی در پایان قرن هفتم میلادی سفری بشهر " سری ویجایا " (۲) -(پالمبانگ)(۳) کرده و درانجا جمع کثیری از مردم هند را یافته است. جمعی از مردم گجرات در حوالی قرن هفتم میلادی " جاوه " را در تصرف خود داشتند . ازسال ۷۳۲ تا ۱۲۵۰ میلادی درجاوه و سوماترا خاندان بوداثی (سیلندر " (٤) سلطنت میکردند که معابد بوداثی و هندی بسیار بنا کرده اند. خاندان بزرگ دیگری هم در " کامبودیا " (٥) - (هند وچین) سلطنت میکردند پایتخت ایشان شهر " انکور " (٦) بود وهمینها هستند که معبد بزرگ " وات " (۷) راکه از عجایب ابنیه جهانست در شهر " انکور " بنا کرده اند.

---

(۱) I-Tsing (۲) Srivijaya (۳) Palembang
(٤) Sailendra (٥) Cambodia (٦) Ankore
(۷) Vat

قسمت نهم

حمله مسلمانان به پنجاب ـ سلطان محمود غزنوی

نخستین لشکر کشی

در زمان سلطنت معاویه عربها از دو طرف بهند حمله کردند اول از طریق مکران و سند که چنانکه گذشت بنتیجه نرسید و اینکار تا زمان سلطنت ولید بن عبدالملک و امارت حجاج معوق ماند . دوم از سرحدات شمال غربی که صورت زد و برد پیدا کرد و بغارت پیشاور محدود ماند.

در سال ٤٤ هجری که زیاد بن امیه والی خراسان و سیستان و بصره بود عبدالرحمن بن شمر را مامور فتح کابل کرد واو آن شهررا بگشود . در همان وقت مهلب بن ابی صفره (۱) سردار شجاع عرب از حوالی کابل بمرو و از آنجا از شعاب جبال هندو کش بهندوستان آمد و در نواحی پیشاور جنگها کرد و مال فراوان بدست آورده بکابل برگشت. گویند مهلب در یسن حمله دوازده هزار تن دختر و پسر هندی اسیر گرفت و جمعی را نیز بدین اسلام در آورد.(۲)

حمله غزنویان

از ین پس تا حدود سه قرن هیچگونه حمله ای از طرف مسلمانان بهند صورت نگرفته و بطوریکه گذشت راجگان راجپوت در گوشه وکنار بنیان سلطنت خود را مستحکم میکردند.

---

(۱) مهلب بن ابی صفره و پسران او از امرای مشهور عربند که درفتح خراسان و کرمان و بلوچستان ومکران وهمچنین در سرکوبی خوارج و بسط قدرت اموی در نواحی مشرقی ایران خدمات بسیار بال ابی سفیان و آل مروان انجام داده اند . عاقبت این خانواده هم مثل همه کسانیکه بستمکاران اعانت میکنند ببدبختی و پریشانی کشید وهمه ایشان یا کشته شدند و یا زندانی گشتند . شرح حال این خانواده بنام مشهور تر است که محتاج بمزید توضیح باشیم.

(۲) رجوع شود بتاریخ فرشته چاپ" نولکشور " لکنهو ص١٦ و سایر کتب

در اواخر قرن دهم میلادی دران هنگام که راجپوتان شمالی هند در کمال قدرت بسلطنت مشغول بودند ناگهان مسلمانان غزنوی از معابر جبال هندوکش گذشته نواحی شمال غربی هندرا درهم ریختند و رفته رفته بسط قدرت وسلطنت اسلامی در پیشاور و پنجاب پرداختند.

سبکتکین ـ البتکین حاجب که از بندکان ترك و زر خرید سامانی بود درسال ۹۶۲ ـ میلادی در ان هنگام که امیر خراسان بود علم طغیان بر افراشت و سر زمینهای بین کابل و قندهار را نیز تصرف کرده غزنین را پایتخت خود قرار داد. البتکین درسال ۳۵۲ هجری بمرد وپس از او پسرش اسحق و غلامش بلکا تکین بامارت رسیدند ولی دوامی نکردند وبعداز چند سال سبکتکین غلام و داماد البتکین بپادشاهی غزنین رسید (۹۷۷ م ـ ۳۶۶ هـ) واز طرف خلیفه ملقب بناصر الدین گشت.

جنگ با جیپال

سبکتکین پس از اینکه بامارت خراسان رسید لشکر بهست و قندار کشید و ان نواحی را تصرف کرد. انگاه درسال ۳۶۷ هجری (۹۸۶ـ۹۸۷م)حملات خودرا بهند اغاز نمود . دربن وقت سلطنت پنجاب را " جیپال یا اشتپال " (۱) در عهده داشت و شهر "بتهینده " (۲) واقع در شهرستان پتیاله " (۳) امروزی) پایتخت او بود و قسمتی عظیم از نواحی شمالی و غربی هند را (از سر هند تا ملغان و از کشمیر تا مولتان) در تصرف داشت.

جیپال چون خبر ورود سبکتکین را بهند شنید لشکریان و فیلان بسیار جمع اورد و از " بتهینده " بعزم غزنین حرکت کرد. ولی سبکتکین با رشادت و شجاعت بمقابله او امد و دو پادشاه در منتهای مولتان بهم رسیدند (۹۸۹ میلادی) جنگ زیاد بطول نینجامید زیرا

---

(۱) Jaipāl (۲) Bathinda (۳) Patiāla

هند وان گرمسیری طاقت سرمای سخت و طوفانهای کوهستانی را نداشتند . باینجهت دربرابر لشکریان غزنوی عاجز وعاقبت مشغرق شدند وجیپال تعهد کرد یك میلیون درهم و پنجاه پیل بعنوان خسارت لشکرکشی تسلیم دارد . ناصرالدین باین صلح رضا داد و گروگانی از جیپال گرفته اورارخصت انصراف داد تااموال وفیلان را جمع اوری کند و تحویل گماشتگان غزنوی دهد . ولی جیپال بعداز وصول بلاهوروقتی خود را آزاد دید نقض عهد کرد و گماشتگان سبکتگینی را بزندان انداخـــــت.

باردیگر جنگ بین پادشاه غزنین وجیپال وبااینکه راجگان قنوج و کالنجر ودهلی واجمیـــر وسایر سلاطین راجپوت همه بیاری جیپال آمده بودند شکست درقشون هند افتاد و سبکتگین پیروز شد . هندیان پابفرار نهادند وغزنویان ایشانرا تاکنار "نیلاب"(سند) تعقیب کردند . دریـن جنگ علاوه بر ثروت وغنایم واسیر بسیار پیشاور ولمغان تاکنار سند بتصرف غزنویان درآمـــــد وجمعی کثیراز افغانان وخلـج که دران نواحی ساکن بودند بلشکر سبکتگین پیوستند.(١) سبکتگین بعدازین فتح یکی از سرداران غزنوی را با دوهزار سوار درپیشاور گذارد وخود بغزنین بر گشت. دراین جنگ محمود بن سبکتگین که نجوانی نورس بود حضور داشت وشجاعت بسیار ازخود نشان داد .

---

(١) رئیس افاغنه حمید نام داشت وازطرف جیپال مامور حفظ سرحدات شمالی وامارت لمغان و ملتان بود . این حمید دربرخورد باسبکتگین بجهت جامعه اسلامیه تسلیم اوشد واقطاع ملتان — همچنان درتصرف حمید باقی ماند .

سلطان محمـــــود

امیر ناصرالدین سبکتگین در شعبان سال ٣٨٧ هجری پس از بیست سال امارت در سن پنجاه وشش سالگی بدرود زندگی گفت و پسرش اسمعیل بجای او نشست ولی محمود براو بشورید و در جنگی که بین دو برادر اتفاق افتاد اسمعیل شکست یافته اسیر برادر شد و محمود در سال ٣٨٩ هجری (٩٩٧ میلادی) بتخت غزنین نشست.(١)

محمود دو سال اول سلطنت را صرف اصلاح اوضاع داخلی و تثبیت و تحکیم موقعیت خود کـــرد از قضا در اینوقت سامانیان بدست ملوک خانیه ماوراء النهر ضعیف شده و ایلک خان عبدالملک سامانی را شکست داده بود بنابراین محمود بکلی مستقل گردید وخود را پادشاه غزنوی خواند .(٢)

محمود بعد از فراغت از امور داخلی چون میدانست که وضع راجپوتان پنجاب آشفته است و سربازان هندی نظم وترتیب صحیح نظامی ندارند و نمیتوانند دربرابر قشون منظم غزنوی مقاومت کنند باشـوق جهاد وامید تحصیل غنیمت عازم فتح هندوستان گشت و در شوال سال ٣٩١ هجری بهمراهی ده هزار سوار از غزنین بسوی هند بیرون آمد .

جنگ پیشاور ومرگ جیپال

محمود پانزده بار یا هفده بار بهند لشکر کشید ولی درحقیقت لشکر کشی نخستین وفتح پیشاور اورا جری وامیدوار ساخت و زمینه رابرای فتوحات بعدی وی آماده نمود .

---

(١) محمود در شب عاشورای سال ٣٥٧ هجری ازمادر متولد شد .

(٢) بنا بروایت حبیب السیر و سایر منابع تاریخ انقراض کلی سامانیان در سال ٣٩٩ هجری اتفاق افتاد (روز سه شنبه دهم ذیقعده) درین تاریخ ایلک خان وارد بخارا شد وعبدالملک واسمعیل بن نوح درلباس فیوج از آن شهر بیرون آمده بجانب خوارزم گریختند .

چون خبر عزیمت محمود به جیپال رسید لشکری گران مرکب از دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده ، وسیصد زنجیر فیل ترتیب داد و با ساز و برگ کافی باستقبال محمود شتافت . دو لشکر در نزدیکی پیشاور باهم تلاقی کردند ولی بزودی شکست در قشون هند افتاد و جیپال و پانزده کس از پسران وخویشان او اسیر شدند (بیست وهفتم نوامبر سال ۱۰۰۱ میلادی) و بیش از پنجهزار تن از هندوان بقتل رسیدند وغنائم بسیار بدست محمود افتاد . محمود جیپال را امان داد واو پس از پرداخت فدیه گران باتفاق همراهان بپایتخت خود بازگشت.

جیپال که دوبار از پادشاهان غزنوی شکست خورده و دیگر آبروئی برایش باقی نمانده بود ناچار برسم هند خود را در آتش سوخت (۱) وسلطنت را بولیعهد ش آنند پال (۲) واگذارد .

فتح بهاطنیه

سلطان محمود در سال ۳۹۵ هجری برای فتح بهاطنه (شهری در نزدیکی مولتان) بهند آمد وآنجارا پس از جنگی خونین بگشود و هشتاد فیل وبرده وغنیمت بسیار بچنگ آورد . راجه بهاطنه که "بجیرا و" نام داشت شبانه از حصار بگریخت ولی عاقبت بچنگ لشکریان غزنوی افتاد و ازغیرت خود را باخنجر بکشت .

فتح مولتان

در سال ۳۹۶ هجری (۱۰۰۵–۶ میلادی) محمود بقصد فتح مولتان باردیگر بهند آمد .

---

(۱) هندوان را رسم چنین بود ، که هروقت کار برایشان سخت میشد ، و شرافت وآبروی ایشان در خطر میافتاد ، "جوهر" میکردند یعنی خود وگاهی اموال و بستگان خود را که ممکن بود بدست دشمن افتند در آتش میسوزاندند . (۲) Anandpal (۳) تاریخ فرشته ص ۲۴ وزین الاخبار گردیزی ص ۲۶ وصفحات ۶۵– ۶۶ و ۷۰

حاکم مولتان "ابوالفتح داود بن نصیر" بنبیرهٔ شیخ حمید لودی بعکس جد خود با غزنویان همراه نبود وکیش "قرمطی" پذیرفته بود و درمحاصره بهاطنه با محمود مخالفت کرد (۱) بااینجهت تادیب او لازم مینمود . درنزدیکی پیشاور "آنند پال" بمقابله محمود آمد ولی شکست خورد بکشمیر گریخت و محمود براه خود ادامه داده از راه "بتهینده" بمولتان رسید . داود که بااو قوت مقابلـه نداشت ناگزیر از درعجز امکسار درآمد وتقبل کرد که همه ساله بیست میلیون درم تقدیم کند وا ز مذهب قرامطه دست باز دارد . محمود براو ببخشود وبعد از هفت روز اقامت در مولتان بغزنیـن بازگشت ــ محمود درین سفر شهر "بتهینده" پایتخت جیپال را بیکی از راجه زادگان مسلمـان که "سکیپال" نام داشت واگذارکرد .

تادیب "آب سار"

ایلك خان وقدرخان از ملوك خانیه ما وراءالنهر سرگرمی محمود را در هند مغتنم شمرد بقصد فتح خراسان ازآب جیحون عبور کردند وخود را بچهار فرسنگی بلخ رساندند . محمود باعجلـه خود را ببلخ رسانید ولشکرترکان رامتواری نمود ولی درهمان هنگام شنید "آب سار" یکی از امرای هندی مسلمان مرتد گشته وعمال سلطان رااخراج کرده است. محمود ازبلخ بهند بازگشت وبـا "آب سار" جنگ کرده اورا شکست داد واگرچه یادریافت فدیه ای بمبلغ چهارصد هزار درم بـر جانش ببخشود ولی اورا نزد تگین خازن زندانی کرد وعاقبت درهمان زندان بمرد .

جنگ با "آنند پال"

محمود درسال ۳۹۹ هجری (۹-۱۰۰۸ میلادی) بقصد سرکوبی آنند پال ازغزنین عازم هند گشت . آنندپال بعد از استحضار ازین خبـر بجمع لشکر پرداخت واز سایر امرای راجپوت نیـز

(۱) تاریخ فرشته ص ۲٤ و زین الاخبار گرد زی ص ۲٦ و صفحات ٦٠-٦٦ و ۷۰

نیز استمداد کرد . جمع کثیری از هندوان از جمله راجگان "اوجین" و "گوالیار" و "کالنجر" و قنوج" و دهلی و "اجمیر" با سواره و پیاده بیشمار خود را بپنجاب رساندند و آماده جنگ شدند . درحقیقت این نبردی بود که بین اسلام وهند وثی صورت میگرفت و از هر دو طرف صورت جهاد داشت چنانکه زنان هند ونیز بهای چرخ ریسی خود را بعنوان اعانه مجاهدین بلشکریان تقدیم میکردند .

دو لشکر درصحرای پیشاور بهم رسیدند . مدت چهل روز همچنان مراقب یکدیگر بوده جنگی واقع نگشت . درهمین مدت جمع کثیری از قبایل کوهستانی "کهکر" (۱) بمدد آنند پال رسید محمود دستور داد گرد لشگرگاه راخندق بکنند . ناگهان سی هزار "کهکر" حمله نخستین راآغاز کردند ودرچند لحظه سه تاچهار هزار مسلمان را بشهادت رساندند . ولی درهمان موقع که مسلمانان خود را نزدیک بشکست میدیدند فیل آنند پال (یا برهمنپال (۲) پسر آنند پال) که ازنفت اندازان غزنوی وحشت کرده بود بعقب برگشت و منهزم شد . سایر فیلان نیز تاب آتش وتیر را نیاورده پابفرار گذاردند و بطورکلی قشون بیشمار هند شکست خورد و تارومارگشت . سواران غزنوی دوشبانه روز منهزمین رادنبال کردند و هشت هزار نفر رابقتل رسانده بقیه السیف را بسا غنائم موفور وسی زنجیر فیل اسیر گرفتند .

فتح کانگره (۳)

سلطان بعدازین فتح بقصد فتح قلعه "نگرکوت" یا "بهیم نگر" که مرد واز القاب هناوین قلعه "کانگره" بود بدان صوب عزیمت کرد . درآن قلعه بنان بسیار و ثروت بیکران گرد آمده بود . قلعگیان که تاب مقاومت نداشتند بعداز دادن تلفات بسیار ناگزیر تسلیم شدند و قلعه را بروی محمود گشودند . سلطان باتنی چند ازخاصان درون قلعه رفت و هفتصد هزار دینار و هفتصد من

---

(۱) Khokhar (۲) Brahmanpāl (۳) Kāngra

آلات زرین و سیمین و دویست من طلای خالص و دوهزار من نقره خام و بیست من از انواع جواهر ...
وغنائم و نفایس بسیار بدست آورد وبااین غنائم و اسرای بیشمار بغزنین بازگشت.

فتح مولتان

در سال ٤٠١ پس ازاینکه محمود بر محمد بن سوری حکمران غور فائق آمد بسوی مولتان (که امیر آن داود بن نصیر است از مذهب قرامطه پیروی داشته بود) عطف عنان کرد . آن شهر را بقهر وغلبه بگشود وقتل عام کرد وبسیاری از قرامطه رادست و پا برید و داود را زنده بدست آورد، بـا خود بغزنین برد واو درغزنین بمرد .

فتح تانیسر (تهنانیسر)

در سال ٤٠٢ محمود ازغزنین بقصد فتح "تانیسر" که مقر تب "جکر سوم" بود خیمه بیرون زد . درراه "آنند پال" خواست با پرداخت مال و تقدیم پیشکشی محمود راازین عزم باز دارد ولی او نپذیرفت . به "تانیسر" رفته آنجارا گرفت و "جکر سوم" را بغزنین فرستاد تا پی پسر خلایق کرد د . خود نیز باد ویست هزار برده وغنائم بسیار بوطن بازگشت .

فتح نند ونه

"نند ونه" که از قلاع معتبر پنجاب ودرحوالی کوه "بالنات" واقع بود توجه محمود را بخود جلب کرده بود . بااینجهت درسال بعزم فتح آن بپنجاب آمد . درآن وقت آنند پال مرده وپسرش "برهمنپال" درپنجاب بسلطنت نشسته بود . چون خبر ورود سلطان شنید بکشمیر گریخت ومحمود "نند ونه" راتصرف کرد بدنبال او روانه کشمیر گشت واگرچه دسترسی بدو پیدا نکرد غنیمت و برده بسیار بچنگ آورد .

حمله بکشمیر

در سال ٤٠٦ محمود لشکر بکشمیر کشید ولی چون هوا بغایت سرد بود وبرف میبارید ناچار

پیش‌نبرد . درمراجعت نیز راه راگم کرده سپاهیان بسیار تلف شدند . ناچار بعد از رنج وتعب بی حاصل بغزنین برگشت .

فتح قنوج و "میرت"

در سال ٤٠٩ پس از اینکه خاطر سلطان از خوارزم آسوده شد بارد یگر با صد هزار سوار خاصه وبیست هزار "مطوعه" بهند آمد . ابتدا عازم کشمیر شد ولی شاه آن ناحیه با پرداخت مال وارسال تحف وهدایا درامان ماند ومحمود بطرف قنوج عطف‌عنان‌کرد . پادشاه قنوج که "کورم" نام داشت باکسان و فرزندان نزد محمود آمده اسلام پذیرفت .

آنگاه نوبت "میرت" رسید ولی راجه "هرد ت" حاکم آنشهر بگریخت و مردم قلعه با پرداخت د میلیون درم وسی زنجیر فیل از حملات غزنوی مصون ماندند .

بعد از آن سلطان لشکر بقلعه "مها ون" برد — راجه آن شهر که "کلچند" نام داشت بگریخت و درحال فرار اسیر گردید (واز غیرت ابتدا زن و فرزند وسپس خود را بکشت) و سلطان شهررا — کشوده غنائم بسیار ازجمله هشتاد زنجیر فیل بچنگ آورد .

سپس شهر "متهره" یا "مترا" مورد حمله قرارگرفت . — هندوان عقیده دارند کهاین شهر مولد "کریشنا" و مهبط انوار ربانی است . آنشهر نیز بدون مقاومت تسلیم گردید وبدستور سلطان غارت شد و طعمه آتش‌گشت وهمه بتخانه‌ها معدوم گردید . نفایس جواهر وسیم وزر که ازین شهر بدست آمد صد شتربار بود .

محمود بعد ازین فتح شایان چند قلعه دیگر بدست آورده باغنائم بی حد وحصر واسرای بیشمار روانه غزنین گشت.

شکست نندا

چنانکه سابقا گذشت "کورم" حکمران قنوج قبول اسلام کرد وبمحمود ابراز اطاعت نمود .

پس از بازگشت محمود بغزنین " نندا " رای " کالنجر " برای تنبیه " کورم " لشکر بقنوج برد و انجارا نشوده " کورم " را بقتل اورده محمود بقصد انتقام درسال (۱۰۱۹م) لشکر بپنجاب برد " بر همنپال " پسر انند پال بیاری " نندا " سراه بر محمود کرفت ولـــی این بار نیز شکست یافت و محمود راه قنوج در پیش کرفت • رای " کالنجر " باسی وشش هزار سوار وچهل و پنج هزار پیاده و ششصد وچهل فیل خودرا برای جنگ اماده کرد ولی معلوم نیست بچه علت این سپاه بدون جنگ از پیش غزنویان کریختند و تمام ساز و برک و اموال را (ازجمله پانصد و هشتاد زنجیر فیل) برجای کذاردند که بدست محمود افتاد •

فتح قیرات و ناردین

خبر رسید که مردم قیرات و ناردین که از نواحی سرحدی (شمال غربی) هند است تن بقبول اسلام نمیدهند • محمود با لشکر بدانطرف عزیمت کرد و قلعه ناردین و قیرات را کشوده کروه بسیاری را بدین اسلام در اورد •

فتح لاهور

محمود در همین سال ۴۱۲ عازم فتح کشمیر شد ولی کاری از پیش نبرد وبلاهور حمله کرد • راجه لاهور (راجه جیپال) با جمعی کریخت و لاهور بتصرف سلطان در امد • ازیــن تاریخ ببعد تمام پنجاب جزء امپراطوری غزنوی کردید و خطبه و سکه بنام محمود خوانده شد (باحتمال قوی و از روی بعض سکه ها شاید لاهور را ازین پس تا مدتی محمود پور ه میخواندند)

فتح کالنجـر

درسال ۴۱۲ محمود عزم فتح کالنجر و استیصال نندا کرده در راه " کوالیار " را محاصره کرد ولی چون راجه ان شهر با تقدیم پیشکش و اهداء سی و پنج زنجیر فیل تسلیم کردید و صلح کرد • بعد از ان محمود بکالنجر رفته انجارا محاصره کرده نندا که از مقابله بـــا

محمود عاجز بود پیشنهاد صلح کرد و سیصد زنجیر فیل تقدیم داشته خود قصیده ای بهندی در مدح محمود سرود که مورد قبول و خشنودی سلطان گشت. بنابراین جرایم ننددا را ببخشود و حکمرانی پانزده قلعه را که یکی از آنها کالنجر بود بخود او سپرد و با اموال و جواهر بسیار بغزنین باز گشت (۴۱۲هـ – ۱۰۲۱ میلادی)

فتح سومنات

مهمترین لشکر کشیهای محمود بهند فتح سومنات بود زیرا در این سفر موفق گردید بزرگترین بتخانه هندرا ویران کند و آخرین پناهگاه کیش هندوئی را درشمال هند بر اندازد.

محمود علاقه زیادی ببر افکند ن سومنات داشت. زیرا این بتکده در نزد هندوان – دارای اهمیت و احترام بسیار بود و نسبت به " لینگا " (شبیه آلت رجولیت) یا بتی که دران بود عقاید عجیب و غریب داشتند • مثلا میگفتند ارواح بعداز مفارقت از ابدان بخدمت سومنات میایند و او هر روح را ببدنی که لایق باشد حوالت میکند و درحقیقت او سرنوشت تناسخ آینده وحیات بعداز حیات را در عهده دارد • همچنین عقیده داشتند که جز رودها دریا برای عبادت سومنات است و او بزرگترین بتها میباشد واگر از بتان دیگرکه محمود شکسته بود گله و رنجی نداشت دریک چشم زدن او ولشکر یانش را هلاک میساخت ... و ان بتکده برای هندوان همچون مکه بـــرای مسلمانان است.

محمود را شنیدن این اخبار برانگیخت تا برای نشر اسلام و بتشکنی سفر بر رنج و تعب سومنات را برخود هموار کند. بنا براین روز دهم شعبان سال ۴۱۶ هجری دسامبر (۱۰۲۴ میلادی) با لشکریان خاصه و سی هزار مطوعه عازم هند گردید • درنیمه رمضان بمولتان رسید و پس از هفده روز توقف در ان شهر و اماده ساختن وسائل کافی برای عبور از دشت بی اب و گیاه "تهر" بسفر خود ادامه داد و روز پنجشنبه چهاردهم ذیقعده (مارس ۱۰۲۵) بکنار سومنات رسید.

سومنات (که امروز در ناحیت "پربهاس" (۱) درجنوب "سوراشتر" واقعست) انزمان دارای قلعه ای بود که قریبصد سال پیش از حمله محمود کرد و خزائن آن ساخته شده بود و حصاری استوار داشت. حاکم قلعه از صولت محمود بگریخت ولی جمعی از هندوان متعصب برای مقابله از قلعه خارج شدند و با محمود بجنگ پرداختند. لیکن شکست یافته بدرون حصار گریختند. محمود قلعه را مورد حمله شدید قرار داد و سربازان و مجاهدین با کوششی مردانه و غیرت اسلامی گرد قلعه را فراگرفته و دراندك مدتی دیوار آنرا سوراخ کردند و راه برای ورود قشون غزنوی باز شده روز شانزدهم ذیقعده یعنی بعداز دو روز محاصره سومنات بکلی بتصرف محمود در آمد و قتل عام آغاز گشت. گویند در همانروز پنجاه هزار نفر از هندوان بقتل رسیدند و بقیه راه فرار در پیش گرفته ولی مجال نیافتند زیرا اغلب یا از بیم شمشیر تعاقب کنندگان خودرا بدریا افکندند و باآینکه مقتول گشتند.

محمود بعداز قتل عام وکندن و سوختن قلعه ببتخانه رفت. چون چشمش به بت افتاد گرزی که دردست داشت برسر ان کوفت و فرمان داد تا گرد ان آتش بر افروختند. آنگاه دستور داد ان سنگ را چهار پاره کردند و از جای بر کندند. پس از ان گفت تا بانگ نماز برآوردند و خود درجای بت سجاده بگسترد و نماز کرد. قطعات چهارگانه بت را بفرمان سلطان هنگام بازگشت بغزنین بردند واز انجا دو پاره را بمکه و بغداد فرستاد و قسمتی بت را در میدان غزنین پیش بت "چکرسوام" که درسال ۴۰۲ از تانیسر اورده بود انداخت و قسمتی دیگر از انرا در پیش مسجد جامع غزنین افکندند تا مسلمانان هنگام ورود بمسجد پای خودرا با ان سنگ پاك کنند.

بعداز شکستن سومنات بتخانه های دیگر نیز غارت شد و قریب بیست میلیون دینار غنیمت بدست مسلمانان افتاد و این مبلغ بنرخ امروزی و با احتساب هر دینار یا سکه طلا ۲۰۰ ریال

---

(۱) Prabhāsa

معادل ١٤٠٠٠و٠٠٠و٠٠٠٠ ریال میگردد.

محمود پس از ویران کردن بتکده سومنات و سایر بتکده ها (بقولی شش هزار بتکده) عزم مراجعت نمود ولی درهمان حال آگاه شد که گروهی از راجایان هند بسرداری راجه " پرم د و " با سپاه فراوان بسوی او میایند و میخواهند در تنگه باریکی که میان جبال " آراولی " وخلیج " کوچ " واقعست سرراه براو بگیرند باین سبب برای حفظ لشکریان و غنائم موفور صوابدرآن دیدکه در بازگشت راه دیگری در پیش گیرد. پس بلساحل شمالی شبه جزیره "کا تیاوار" متوجه شد تا ازطریق جزیره کوچ خودرا بمولتان رساند . درراه کوچ بسند دو هندو از طریق نیرنگ راهنمای سلطان شدند و اورا با سپاهیان ببیابانی بی آب و گیاه بردند ولی سلطان تزویر ایشانرا دریافت و هر دورا سیاست کرد و پس از چند روز سرگردانی وتحمل مشقات خودرا بجلگه سفلای سند رسانید.

درراه کوچ تامولتان نیز سلطان برچند قلعه دست یافت که از آنجمله یکی قلعه منصوره (در ٤٣ میلی شمال حیدر اباد سند) بودکه آنرا در محل " برهمن اباد " قد یم ساخته بودند. خفیف حاکم منصوره که بقولی از قرامطه بود بگریخت و شهر بتصرف محمود در آمد. پس از تسخیر منصوره سلطان راه مولتان (امروز این شهر را ملتان میخوانند) پیش گرفت و دراین راه ازبی آبی و کثرت جانوران موذی سپاهیان او صدمات فراوان دیدند وبقولی سی هزار نفر از ایشان بهلاکت رسیدند . بعلاوه قبایل " جات " (یا " جت ") هم که درنواحی " بهطنه " و مولتان نیز بستند بر سپاه محمود دستبرد فراوان زدند . عاقبت در روز دهم صفر سال ٤١٧ هجری (١٠٢٥ میلادی) این لشکر کشی پر زحمت و پر منفعت بپایان رسید و محمود درمیان استقبال پر شور غزنویان بشهر غزنین وارد گردید.

سومنات چه بود ؟

مورخین اسلامی حتی معاصرین محمود اغلب تصور میکردند که سومنات همان " منات " معبود قبایل " اوس " و " خزرج " بود که چون رسول اکرم در روز فتح مکه خانه کعبه را از بتان بپرداخت کافران انرا از میان در ربوده با خود از راه دریا بهند بردند.

ولی در حقیقت سومنات بصورت انسان نبوده و از حجاز نیز نیامده بود . این بت یکی از دوازده لینگای (صورت آلت رجولیت) مقدس هندوان بود و خود لفظی است مرکب از " سوم " بمعنی ماه و " نات " یعنی صاحب و خداوند که معنی تمام کلمه " خداوند ماه " میباشد.

بموجب افسانه های هندی " منازل ماه دختران " پرجاپت " اند که ماه با ایشان مزاوجت کرد و پس از اندک زمانی از میان ایشان به " روهنی " بیشتر مایل شد و نسبت بدیگر خواهران بی مهر گردید. ایشان بپیش پدر از و شکوه بردند . " پرجاپت " ماه را پند داد که برجمله دختران بیک چشم بنگرد ولی ماه پند او نشنید . پس اورا نفرین کرد تا روپوش شد. ماه از کرده پشیمان گشت و استغفار کرد ولی " پرجاپت " گفت که از گفته خود باز نتوانم گشت. ماه گفت پس نشان این گناه را چگونه از خود بزدایم . گفت باید صورت " لنگ مهادیوا " را بسر پا سازی و ستایش کنی . ماه چنین کرد وان صورت همان سنگ سومنات است. "

هنگام طلوع و غروب ماه بواسطه مد ابدریا این مکان را فرا میگرفت و بت در ان پنهان میشد و چون ماه بنصف النهار میرسید بت از اب بیرون میامد یعنی ابها بسبب جزر باز میگشتند. هندوان گمان داشتند که ماه به شستشوی سومنات مامور است.

اکنون که سخن درباره سومنات بدرازا کشید بد نیست مختصری هم راجع بساختمان ان معبد پیش از حمله محمود نگاشته شود.

بنیان معبد سومنات بر تخته سنگهای بزرگ استوار بود و سقف انرا پنجاه و شش ستون از چوبساج که سراپا از صفحات قلعی مستور بودند نگاه میداشت. سقف معبد بشکل هرمی سیزده طبقه

و بلند بود و بر فراز ان سقف چهارده کنبد طلائی در تابش افتاب میدرخشید و از مسافتی معبد برق این کنبد ها بچشم میخورد • کف معبد راهم از تخته های چوب ساج پوشانیده و در شکاف انها سرب کداخته ریخته بودند• درون معبد تاریک بود ولی از هر سو شمعهای فراوان در شمعدانهای زرین و سیمین جواهر نشان میسوخت• بر درهای معبد پرده های زربفت کرانبها اویخته بودند وهر در منسوب بیکی از رایان هند بود در میان معبد سنک سو منات بر پا بود که پنج ذراع ارتفاع داشت و دو ذراع ان در زمینی فرو رفته بود سه ذراع از کف معبد بیرون بود • پوششی از حله نفیس که صورت حیوانات بر آن دوخته شده بود بت را از انظار مستور میساخت و تاجی مرصع بجواهر کرانبها بر فراز سر ان از سقف اویخته بودند• کرداکرد ان و در اطراف سقف بتان زرین و سیمین بسیار وجود داشت که کویا اتباع سو منات بودند• دراطراف بتکده دالانها و راهروهائی بود که همکی بجایکاه بت منتهی میکشت و درهر یك از انها منزلهای مخصوص برای خدام و مستحقان ساخته بودند وخدام زوار را راهنمائی میکردند • موقوفات سومنات بده هزار (و بقولی دوهزار) قریه ابادان میرسید و در خزاین ان اموال و جواهر بسیار کرد امده بود • قریب هزار مرد از برهمنیان خدمتکار خاص بت بودند و شغل سیصد کس تراشیدن سر و ریش زائران بود • سیصد نوازنده و پانصد زن را مشکر پیوسته در بتکده مشغول رامشکری و نوازندکی بودند وحقوق این جمله از موقوفات معبد میرسید• دربرابر بتکده زنکی اویخته بودند که وزن زنجیر طلای ان دویست من هند (هرمن هند تقریبا برابر با ده من تبریز است) بود و ان زنک را هنکام عبادت مینواختند • بزعم بعض هندوان وقتی محمود بسو منات رسید چهار هزار سال بود که این بتکده را ساخته بود ند•

همه ساله کروهی از زائرین از بلاد دور ونزدیک مخصوصا هنکام کرفتن ماه بزیارت سو منات میامد ند و در مواقع خسوف کاهی عده ایشان بدویست هزار نفر میرسید• دریکی از روزهای ماه " شراین " (از ماههای قدیم هند) بنام سو منات روزه میکرفتند •بسیاری از –

راجکان شخصا بزیارت میامدند و باخود نذور وهدایای بسیار میاوردند وگاه دختران خودراهم وقف خدمت سومنات میکردند (دوواسی ـ امة الله دختری که در معبد بـــرای خدمت برهمنان وکسب ثواب اقامت میکرد.) همه روزه بوسیله مامورین معین یکظرف اب از رود گنگ (دویست فرسنگ از معبد دور بود) برای شستشو و یک سبد گل از کشمیر برای تزیین ان بت میرسید.

اهمیت فتح سومنـــات

لشکر کشی محمود بسومنات از عملیات بزرگ نظامی ان عصر بود که در هندوستان بعد از حمله اسکندر سابقه نداشت. با سپاهی عظیم و باوسائل محدود ان عصر از بیابانهای بی اب و گیاه وسوزان واز میان هند وان متعصب (که بزرگترین معبد ایشان ویران شده بود) گذشتن و باغنائم بی شمار در سرزمین دشمن از راههای نامعلوم عبور کردن کاری بود که جز با تهور و مردانگی ونیروی ایمان محمود انجام نمی پذیرفت.

این لشکر کشی بنیان اسلام را در هند استوار کرد و اساس دین هند وئی را درشمال متزلزل نمود و دروازه هند را کاملا بر روی مسلمانان گشود بطوریکه دیگر کسی نتوانست انرا ببندد وهـــر چه بعدها مسلمانان از هند بهره بردند همه مدیون و مرهون محمود غزنوی میباشند. باین جهت مسلمانان جهان همه از ین فتح خشنود شدند و القادر بالله خلیفه عباسی نامه ای بافرمان حکومت خراسان وهند ونیمروز وخوارزم نزد محمود فرستاد واو و فرزندان و برادرانش را بلقبهای تازه مفتخر گردانید و از بس خوشحال و راضی شده بود بدو نوشت که "هر کراخواهـــی ولیعهد کن که اختیار تو اتفاق ماست"

اخرین حمله

بطوریکه در وقایع حمله سومنات گذشت هنگامیکه محمود از سومنات باز میگشت "جهائیکه" در کنار دریا سکونت داشتند لشکر غزنوی را اسیب و ازار بسیار رساندند. محمود که ازیـــن جاترب

فوق العاده خشمناك بود سپاهیانی بسیار بمولتان برد و در انجا فرمود تا هزار و چهارصد کشتی جنگی (قایق) ساختند و در هر کشتی ببیست نفر را با تیر و کمان و شیشه های نفت جای دادند و با این ساز وبرگ جنگ " جتان " را اماده کشت. جتان نیز زن و فرزنـــــد را بجزیره های دور دست فرستادند وخود با چهار هزار و بروایتی هشت هزار کشتی (۱) بمقابلـه محمود رفتند . ولی پس از جنگ سختی " جتان " شکست یافتند و جمع کثیری از ایشان بقتل رسید. انگاه سلطان لشکر بر سر زنان و فرزندان ایشان برد و همه را اسیر کرده باغنائم بسیار بغزنین مراجعت کرد. این لشکر کشی اخرین حمله محمود بهند بود.

مرگ محمـــود

محمود که در اخر عمر چندی بود که بمرض " سوءالقنیه " (یاسل) مبتلی بود در بهـار سال ۴۲۱ (اوریل ۱۰۳۰ میلادی) روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاخر در سن شصت و سه سالگـــی زندگی را بدرود گفت و جنازه اورا درباغ فیروزی غزنین مدفون ساختند. مدت سلطنت او ۳۲ سال بود.

محمود میانه بالا و خوش اندام و ابله روی بود و نخستین پادشاهیست که لقب سلطـان برای خود اختیار کرد . در امور دینی حنفی مذهب و متعصب و سخت گیر بود . نسبت بخلیفه عباسی عقیدت کامل داشت و مخالفت با او را مخالفت با اسلام میشمرد بکفار و بعضی از فرق اسلامـــی خاصه قرامطه و شیعیان بسیار بد بین بود و ابدا برایشان رحم نمیکرد. (۲)

محرك او برای مسافرتهای هند اول نشر دعوت اسلام و غزای کافران و هدم بتکده هـا

---

(۱) تاریخ فرشته چاپ لکنهو (نولکشور) ص ۳۵ . (۲) چنانکه " تاهرتی " رسول خلیفه فاطمی مصر را برخلاف اداب و رسوم سلطنتی قدیم ایران بکشت وچون در سال ۴۲۰ بری دست یافت گروه بسیاری از بزرگان و مردم ان شهر را که اغلب شیعی مذهب بودند بتهمت قرمطی بودن بردار کرد.

وبعد جلب مال وغنیمت بود (۱) حملات او سبب شد که اسلام در هند راه یابد وریشه دار شود وامپراطوری بزرگ اسلامی هند پی ریزی گردد . میلیونها بت پرستان هند و بکیش اسلام درایند و هزاران مسجد برجای بتکده ها برپای گردید .

حملات محمود سبب شد که تحولی عظیم در زندگی فردی واجتماعی میلیونها از مردم هند پدید آید واز فشار طبقاتی کاسته گردد . سطح زندگی عمومی بالا رود . عدالت اجتماعی اسلامی همه مسلمانان راقطع نظر از نژاد وقبیله وطبقه شامل گردد . دراخلاق فردی تغییرات اساسی بوجود آید وجنبش تازه بی سابقه ای درقاره منزوی هند پدیدار گردد وبطورکلی هندوستان رااز خواب خوشی که قرنها بدان عادت کرده بود بیدار کند .

این لشکرکشیها ازلحاظ ادبی وفرهنگی نیز حائز اهمیت بسیار است . ایرانیانیکه ازین پس بهند رفت وآمد کردند تعالیم وادب اسلامی راهمراه بازبان وادبیات فارسی بمردم هند اموختند و بلاد اسلامی هندوستان محط رجال شعرا" ونویسندگان وعلما وفلاسفه وفقها" ومحدثین و همچنین سایر دانشمندان وارباب ذوق وصنعت ایران گردید ودیری نگذشت که این بلاد بکلی مجذوب تمدن وفرهنگ ایران گردید .

رویهمرفته میتوان گفت حملات محمود بهند همچون طغیان نیل اگرچه ابتدا سهمگین و زیانبخش بود ولی سبب شد که شریعت اسلام وفرهنگ ایران دراغلب نواحی هندوستان رواج یابد و آسایش ورهایش بطبقات محروم هندی که ناچار قرنها بود درزیر سیطره برهمنان و "کشتریه" ها دست وپا میزدند روی آورد .

بطور خلاصه رواج اسلام درهند بوسیله غزنویان امتیازات ذیل را دارامیباشد .

۱) حمله عرب درحدود سند متوقف ماند ولی رواج اسلام در هند بوسیله غزنویان شعاع عمل ومیدان نفوذ نامحدود داشت وبعدها نه تنها این کیش درسراسر هند پیشرفت کـــــــــــرد بلکـــــــه

---

(۱) فردوسی در داستان رستم فرخ زاد بمالدوستی محمود اشاره کرده ودرنقل نامه ای که بیرادرش نوشته چنین میگوید :

شود بنده بی هنر (محمود) شهریار نژاد وبزرگی نیاید بکار از ایران وازترک وازتازیان نژادی پدید اید اندرمیان نه دهقان نه ترک ونه تازی بود سخنها بکردار بازی بود همه گنجها زیر دامن نهند بکوشند وکوشش بدشمن دهند زیان کسان ازپی سود خویش بجویند ودین اندر آرند پیش

بممالك جنوب‌شرقی اسیا نیز سرایت نمود.

۲) پس از فتوحات غزنویان راه خراسان بهند باز شد و طبقات مختلف از هرفرقه و مذهب اسلامی باین سرزمین پهناور روی اوردند و هند محل تلاقی و برخورد اراء و عقاید مختلف و میدان فعالیت علماء و هنرمندان از هرفرقه و جماعت اسلامی گردید. اگر تعصبات جاهلانه درسایر بلاد اسلامی موجب ایذاء و آزار عقلا و علمای آزاد فکر بود بعکس هند مامن همگی ایشان گردید و اثار این حریت فکری در فرهنگ اسلامی بخوبی اشکاراست.

۳) غزنویان شریعت اسلام را همراه با فرهنگ اسلامی مبتنی بر مبانی عقلانی بهندیان اموختند. این بود که بعدها خود بخود شروع بنمو و انتشار کرد.

٤) زبان و فرهنگ فارسی دوشا دوش آداب و شرایع اسلام در هند رایج گردید.

۵) تصوف اسلام در هندوستان با صورتی خاص و امیخته با اصول عرفانی هندوئی و بودائی و جینی پدید امد و بعدها اثار شگرفی در ادبیات فارسی ظاهر ساخت.

٦) هند بازار تازه ای برای نمایش هنر و ذوق و دانش ایران گشت.

۷) هند مرکز مطالعات علمای بزرگ ایران قرار گرفت و دروازه های ان بر روی همه علما و ارباب تحقیق مسلمان گشوده شد. درنتیجه انزوای سابق آن قاره بکلی ازمیان رفت. یکی از ثمرات این فتح باب مسافرت ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (متولد در سوم ذیحجه ۳٦۲ و متوفی در دوم رجب سال ٤٤۰ هجری) بهندوستان بود و یکی از ارمغانهای این سفر کتاب "تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مرذوله " است که معمای پیچیده هندرا برای عالم اسلام حل کرد و تاامروز از اسناد مهم هند شناسی بشمار میاید.

علل پیشرفت اسلام در هند

بطور خلاصه اسباب و علل عمده پیشرفت اسلام درهند بشرح ذیل میباشد:

۱) قدرت نظامی محمود و حسن تدبیر و قوت اراده سلطان و سرداران غزنوی موجب شد

که مقاومت راجپوتان شمالی بکلی درهم شکست و اسلام درهند جا بگیر شد.

۲) وضع بد اجتماعی و فشار طبقاتی و هرج و مرج اوضاع اقتصادی و فقدان عدالت اکثریت هندوان خاصه طبقات پست (سودره "ها) را نا راضی ساخته و بتنگ آورده بود. اسلام امتیازات طبقاتی را از میان بر میداشت. عدالت اجتماعی را تعمیم میداد. در روش اقتصادی عمومی تعدیل میکرد و برابری و مساوات را رواج میداد و گردن ضعفا و طبقات پست را (که همواره اکثریت دارند) از یوغ ظلم و فقر و محکوم بودن با نجام مشاغل پر مشقت آزاد میساخت باین جهت خود بخود چنین آئینی مورد استقبال اینگونه مردم قرار میگیرد.

۳) اختلافات راجگان راجپوت و ضعف و منفوربینی که دربین توده مردم داشتند از اسباب عمده سقوط ایشان و غلبه غزنویان بود.

٤) وجود آراء و عقاید سخیف و کهنه و منافی با موازین انسانیت راه را برای پیشرفت اسلام هموار کرده بود. بت پرستی و جانور پرستی و " لینگا " پرستی وحشره پرستی و کوه و دریا پرستی ... و صدها مذاهب گوناگون ناچار عقلای قوم را بتفکر ونگرانی میاندازد. وقتی در برابر آن معتقدات دور از عقل دین توحید و فطرت اسلامی که موافق با موازین خرد و ضامن سعادت و رستگاریست ظاهر میشود پیداست که خردمندان بحکم عقل آنرا بر میگزینند و از عقاید باطل دست باز میدارند.

۵) اختلاف السنه و نژاد وطبقه و دین جامعه را متلاشی میکند و مقاومت فردی و اجتماعی را نابود میسازد. بنابراین مقارن حملات غزنوی جوامع هندی از هم جدا بودند و وجه اشتراک و منفعت مشترکی نداشتند. باین سبب اسلام پیشرفت کرد و نفاق را بوفاق وکثرت را بوحدت تبدیل نمـود.

جانشینان محمود

بعد از مرگ محمود سلطنت غزنویان بتدریج رو با نحطاط رفته ترکان سلجوقی قوت گرفتند

وخراسان را میدان قتل وغارت ساختند • غز نویان سر گرم مبارزه با ایشان شد ند ونتوانستند بحفظ و حراست مستملکات هند بپردازند • درنتیجه امرای راجپوت دوباره سربلند کردند و بنای دست اندازی بمتصرفات غزنوی هند گذارند چنانکه قلعه " نگر کوت " را که از اماکن مقدس هندوئی بود بزودی از حکومت اسلامی پنجاب منتزع ساختند و بتکده های آنرا دو باره تعمیر کردند • اعقاب محمود که در غزنین و لاهور فرمانروائی کردند بشرح ذیل میباشند •

١) محمد بن محمود	٤٢١ هجری
٢) مسعود بن محمود	٤٢١ – ٤٣١ هجری
٣) مودود بن مسعود	٤٣١ – ٤٤١ هجری
٤) مسعود بن مودود	٤٤١ "
٥) ابوالحسن علی بن مسعو د بن محمود	٤٤١ – ٤٤٣ "
٦) سلطان عبدالرشید	٤٤٣ – ٤٤٤ "
٧) فرخ زاد بن مسعو د	٤٤٤ – ٤٥٠ "
٨) ابراهیم بن مسعود	٤٥٠ – ٤٩٢ "
٩) علاء الدوله مسعو د بن ابراهیم	٤٩٢ – ٥٠٨ "
١٠) کمال الدوله شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم	٥٠٨ – ٥٠٩ "
١١) ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهیم	٥٠٩ – ٥١٢ "
١٢) معزالدوله بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم	٥١٢ – ٥٤٧ "
١٣) خسرو شاه بن بهرامشاه	٥٤٧ – ٥٥٥ "
١٤) خسرو ملک بن خسرو شاه	٥٥٥ – ٥٨٢ "

وقایع سلطنت پادشاهان فوق الذکر غالبا ارتباطی با تاریخ هند ندارد و هیچیک از ایشان نتوانستند عملیات نظامی مهمی دران سر زمین انجام دهند • بعداز محمود تنها استانی که درهند همچنان در تصرف غزنویان باقی ماند ناحیت پنجاب و حدود سرحدی شمال غربی بود

این ناحیت بعداز سوختن وقتل عام غزنین (۵۴۴ - ۱۱۵۰) بدست علاء الدین حسین غوری و انقراض سلسله غزنوی در خراسان وافغانستان تنها پناهگاه غزنویان گردید و شهر لاهور مرکز پنجاب پایتخت هندی آن خانواده و باصطلاح " غزنین خرد " بشمار آمد. درقصص آینده خواهد آمد که عاقبت غزنویان هند ان شهر که درسال ۵۸۲ یا ۵۸۳ هجری (۱۱۸۶ یا ۱۱۸۷ میلادی) لاهور و سراسر پنجاب بدست شهاب الدین غوری افتاد و خسرو ملک آخرین و بدبخت ترین پادشاهان - غزنوی بدست سلطان غور مغلوب و محبوس و سپس مقتول گردید.

قدرت مجدد راجپوتان

بعداز مرگ سلطان محمود چنانکه گذشت رفته رفته قدرت غزنویان بحدود پنجاب ونواحی شمال غربی هند محدود شد و راجپوتان دوباره قدرت یافتند. بعلاوه نواحی دیگری که از تاخت و تاز مصون مانده بودند بتحکیم موقعیت و بسط قدرت پرداختند.

دراواخر قرن ششم هجری مذهب هندوئی و ادبیات وزبان سنسکریت ترقی فوق العاده یافت مشهور ترین خاندانهای سلطنتی هندوستان در آغاز قرن هفتم هجری (قرن یازدهم و دوازدهم میلادی) بشرح ذیل میباشند.

۱ - " کهروار " (۱) های قنوج

سلطان محمود غزنوی خاندان " پریهار " (۲) قنوج را برافکند وبعداز چندی یکی دیگر از خانواده های راجپوت بنام " گدوار " (که بعدها " راتور " (۳) خوانده شدند) بر قنوج دست یافتند و سلطنت تازه ای بنیان نهادند. آخرین پادشاه این سلسله راجا " جی چند "(۴) نام داشت که مغلوب مسلمانان گردید و یکی از پادشاهان محبوب ومعروف هندوان میباشد.

---

(۱) Gharwār (۲) Parihār (۳) Rāthor
(۴) Jaichand

٢ – " تمار "(های (١) دهلی

دهلی که امروز بنام دهلی خوانده میشود یکی از شهرهای باستانی هند است ولی ظاهـــرا بنام " دهلی " تا پیش از سال ٢٠٧ هجری (٩٩٢ میلادی) معروف نبوده است • (٢) " آننگپال (٣) یکی از امرای خاندان " تمار " نخستین کسی است که در ابادانی دهلی کوشید و دران شهر ابنیه وعمارات عالی بنیان نمود • وی بیست و هفت بتکده عالی و زیبا دران شهر بنا کرد که از مصالح ساختمانی انها یک قرن ونیم بعد مسجد قوة الاسلام (٤) – (نخستین مسجد جامع دهلی) بدستور – قطب الدین ایبک ساخته شد وویرانه های این مسجد هنوز در جنب " منار قطب " در دهلی باقیست •

٣ – " چوهان " های (٥) " سامبر " (٦) و اجمیر

قریب یک قرن بعداز سلطنت خاندان " تمار " در دهلی ان شهر مورد حمله " ویگر هراج "(٧) چهارم " چوهان " راجه " سامبر " قرار گرفت • نواده این شخص " پریتهیراج " (٨) پادشاه دهلیست که مغلوب قطب الدین ایبک گردید • این خانواده علاوه بر " سامبر " و " اجمیر " و دهلی بعضی نواحی دیگر شمال هند را نیز در تصرف داشتند •

٤ – " پال " های (٩) بنگال و " بیهار "

بعداز مرگ هرشه " (٦٤٧ میلادی) کشور وسیع او دچار هرج و مرج گردید تا اینکه بسال (٧٤٠) میلادی اهالی بنگال شخصی را بنام " گوپال " (١٠) برای سلطنت اختیار کردند واین شخص موسس سلسله " پال " میباشد • گوپال دراواخر سلطنت نواحی جنوبی " بیهار " رانیز ضمیمه متصرفات خود ساخت • بعداز " گوپال " " درم پال " (١١) و " دوپال " (١٢) بترتیب در مدتی

---

(١) Tomāra (٣) Anangapāla (٢) فرشته - [illegible] ص ٩٥ (٤) قوة الاسلام [illegible]
(٥) Chauhān (٦) Sambhar (٧) Vigraharāja (٨) Prithirāj
(٩) Pāla (١٠) Gopāla (١١) Dharmapāla (١٢) Devapāla

قریب یک قرن بر بنگال و جنوب " بیهار " سلطنت کردند • در زمان سلطنت " درم پال " چنانکه سابقا هم اشاره شد قدرت این خانواده بجائی رسیده بود که حکومت قنوج راهم زیر نظر داشتند و بمیل خود شاهان آن شهررا تغییر میدادند•

پادشاهان " پال " عموما بودائی مذهب (مهایانا) بودند و بعض ایشان هیاتهای تبلیغی بودائی به " تبت " فرستاده اند • آخرین پادشاه مقتدر این سلسله " رام پال "(۱) نام داشت که " تیرهت " (۲) و شمال بیهار را نیز بمتصرفات خود علاوه کرده• این خاندان بعداز چهار قرن ونیم سلطنت بسال ۱۱۹۷ میلادی بدست مسلمانان منقرض گردید•

۵ – " سن " های (۳) بنگال شرقی

در ربع اول قرن دوازدهم میلادی در قسمت معظم سرزمین بنگال پادشاهی بسلطنت رسید که " ویجی سن " (٤) نام داشت و او موسس خاندان " سن " در بنگال شرقی میباشد• این سلسله رقیب خاندان " پال " بشمار میرفتند• درسال های ۱۱۹۷ تا ۱۲۰۰ میلادی که بنگال بتصرف مسلمانان درآمد پایتخت خاندان " پال " درشهر " مونگیر " (۵) و پایتخت سلسله " سن " شهر " نودیه " (٦) بوده است•

" سن " ها مذهب هندوئی داشتند و معروف است که " بلال " (۷) یکی از ملوک این سلسله حکومت طبقاتی معروف به " کولینیزم " (۸) رادربین برهمنیان و " بیدی " (۹) ها و " کایست (۱۰) ها " بنگال بوجود آورده است•

بعداز تصرف بنگال بدست مسلمانان خاندان " سن " در مشرق بنگال درناحیه " بیکرم پور " (۱۱) همچنان تا مدتی بسلطنت خود ادامه میدادند•

٦ – " باگل " (۱۲) های گجرات

در قرن دوازدهم میلادی خاندان نیرومندی از راجپوتان در گجرات سلطنت میکردند

---

(۱) Rāma Pāla (۲) Tirhut (۳) Sena (٤) Vijayasena
(۵) Mungir (واقع در بیهار) (٦) Nudiah (در بنگال) (۷) Ballalasena
(۸) Kulinism (۹) Baidya (۱۰) Kāyasth (۱۱) Bikrampur (۱۲) Bāghela

که بنام " چلوکی " (۱) یا " سولنکی " (۲) نامیده میشدند ۰ دراواخر قرن دوازدهم سلطنت گجرات ازین خاندان بخانواده " باگل " منتقل گردید ۰ " راجا ویر دول " (۳) از این سلسله بقدری مقتدر بود که دربرابر شهاب الدین غوری مقاومت کرد ومسلمانان را شکست‌سخت‌داد۰

غیرازین خاندانها که ذکرشد باز امرای دیگر بوده اند که درنواحی شمالی هند باقدرت و شوکت‌پادشاهی میکرده اند۰ این خاندانهای راجپوت که بعضی انها را نام بردیم غالبا عالم وعلم دوست وادب‌پرور بوده اند۰ " راجی پال " قنوجی و بهوج " پادشاه " مالوا " دواد ب دوستی معروفند ۰ " راجا بهوج " که پهلوان داستانهای قهرمانی هند است یکی از مربیان ~~و~~ – راجپوت
سر پرستان معروف هند و بوده وهمین شخص است که نویسنده چند کتاب می باشد۰ خاندان " پال " چنانکه گذشت همچنان بکیش بودائی باقی ماندند ولی سایر خاندانها یا جینی و یاهندو بوده اند معابد بودائی که توسط " پال " ها بناشده بود تقریبا همه از بین رفته ولی معابد جینی وهندو هنوز هم پا برجای میباشند۰ معبدجینی " مونت‌آلو " (۴) ومعابد معروف وزیبائی هندوئی در محل " کاجوراهو " (۵) که درحوالی سال هزار میلادی بتوسط سلاطین " چندل " (۶) ساخته شده زیباترین نمونه معماری قدیم هندی میباشند۰

درقرن نهم میلادی در زمان سلطنت " درم پال " و " دوپال " دو هنرمند بنگال بنام " دیمان " (۶) و پسرش " بیت‌پالو " (۷) میزیسته اندکه درنقاشی و حجاری و برنز کاری شهرت بسیار داشته اند۰

بسیاری از راجگان بترویج زبان سنسکریت توجه خاص داشتند " راج سخر " (۸) – نمایش‌نامه‌نویس مشهور هندی در دربار " بهوج " سابق الذکر و دربار " و بسل دو " (۹) پادشاه دهلی که هر دواز مشوقین شعر وادب بوده‌اند احترام فراوان داشته است۰ " کلهن " (۱۰)

---

(۱) Chalukya (۲) Solanki (۳) Rājavindul (۴) Mount Ābu
(۵) Khajoraho (۶) Dhimān (۷) Bitpalo (۸) Rājasekhara
Visaladeva (۱۰) Kalhana

پسر یکی از وزیران " سر نیکر " کتاب " رازه ترنگینی (۱) را بشعر سنسکریت در همین عصر درتاریخ کشمیر تصنیف کرده است و این کتاب قدیمترین و مهمترین مستند تاریخ کشمیر میباشد همچنین کیتا گویند "(۲) تصنیف " جی دو " کتابیست که در تاریخ هند مقارن یا کمی پیش از حمله مسلمانان به بنگال نوشته شده " باسکار اچاریا " (۳) منجم هندو در قرن دوازدهم نتایج عملیات واکتشافات نجومی خودرا درکتابی برشته تحریر در اورده و اثر او هنوز هم نزد هندوان کمال اهمیت دارد • یکی دیگر از اثار معروف این قرن که در حماسه و تاریخ است کتاب " چند ریسا "(٤) تصنیف " چند بر دائی " (٥) میباشد که بزبان قدیم هندی و بصورت منظوم می باشد• گویند نسخه خطی از اصل این منظومه (پیش از حشو و زوائدی که بعدها الحاق شده) هنوز هم در شهر " جد پور " (٦) باقی و موجود میباشد •

در قرن دوازدهم میلادی در زبانهای هندی و بنگالی و مراتی و تامیل و تلگو اثار ادبی مهم بوجود امد و در همین قرن بود که " رامنوجا " مصلح بزرگ دین هندوئی پرستش ویشنو و کیش " ویشنوا " را اختراع کرد و بعدها این عقیده در هند پیروان بسیار یافت•

---

(۱) Rajatarangini (۲) Gitagovinda (۳) Bhaskara-Achārya

(٤) Chand Raisa (٥) Chand Bardai (٦) Jodhpur

فصـــــل دوم

تاریخ مختصر هند از سال ۵۸۲ تا ۹۳۲ هجری (۱۱۸۶ تا ۱۵۲۶ میـــــلادی)

از شهاب الدین غوری تا ظهیر الدین بابر

قسمت اول

ملوک غور یا ال شنسب

در ان هنگام که دولت غزنوی رو بانحطاط نهاده بود خاندانی در غور (نزدیک قندهار) بروی کار امد که بعدها رقیب غزنویان گردید و عاقبت ان خاندان را در غزنه و لاهور برانداخت و امپراطوری عظیم ولی ناپایدار غوری را بوجود اورد.

نسب ملوک غور به شنسب میرسد که بقول مشهور از اعقاب ضحاک تازی بود شنسب در زمان خلافت علی (ع) اسلام اورد و از انحضرت فرمان امارت غور یافت. باینجهت در غور همواره تمایلات تشیع وجود داشت و از سب علی خودداری میکردند.

امرای غور مانند محمد بن سوری و پسرش ابوعلی ونواده اش عباس بن شیث بن محمد همواره باغزنویان مخالفت میکردند. بعداز عباس پسرش محمد مطیع غزنویان گردید وبا ان سلسله روابط دوستی داشت. قطب الدین حسن بن محمد سوری که جد سلاطین غوریست باسلطان ابراهیم غزنوی مخالفت کرد و در محاصره یکی از قلاع کشته شد ولی پسرش سام از دست غزنویان گریخته بهند رفت و فرزند او عزالدین حسین بن سام از هند بدربار ابراهیم غزنوی بازگشته در سلک امرا در امد.

یکی از پسران عزالدین بنام قطب الدین محمد یاغی شده بفکر تسخیر غزنین افتاد ولی بهرامشاه اورا بغزنین خوانده مسموم ساخت. برادر قطب الدین که سیف الدین نام داشـــت از غزنین گریخت و بغور رفت ولشکر بغزنین اورده انجارا فتح کرد و بهرامشاه را متواری ساخت لیکن بعداز چندی بهرامشاه بازگشت و سوری ووزیرا و سید مجد الدین را برسوائی بکشت و مجددا بسلطنت

غزنین پرداخت. بهاء الدین سام که او نیز برادر سیف الدین بود بقصد انتقام عازم غزنین گشت لیکن درراه بمرد ویکی دیگر از برادران او علاء الدین حسین خودرا بغزنین رسانید.
انتقام علاء الدین حسین از غزنین بسیار شدید بود. انشهر را پس از محاصره فتح کرد (۵۴۵ – ۱۱۴۹) و مدت هفت روز بقتل عام مردم بیپناه پرداخت سر تا سر شهررا غارت کرد تمام ابنیه و قصور غزنوی را باخاك یکسان نمود و بعد اتش در غزنه افکند و ان شهر را پاك سوخت بسبب این جنایات ابلهانه بود که اورا بعدها علاء الدین جهانسوز لقب دادند.
بعد از ین واقعه غزنویان ناچار بهند گریختند و لاهور را مقر سلطنت خود ساختند.
علاء الدین جهانسوز در سال ۵۵۱ هجری بعد از شکست یافتن از سلطان سنجر در گذشت. پسرش سیف الدین نیز بعد از یکسال وچندماه امارت غور در جنگ با ترکان غز بقتل رسید و غیاث الدین محمد جای اورا گرفت. این پادشاه برادرش شهاب الدین محمد را مامور فتح غزنه و خراسان کرد وا و بود که پنجاب را متصرف شد و خاندان غزنوی را در هند منقرض نمود.

محمد بن سام (۱)

محمد سام که در جوانی شهاب الدین لقب داشت و بعدها معروف بمعز الدین گردید در سال ۵۶۷ هجری از طرف برادرش سلطان شمس الدین مشهور بغیاث الدین با مارت غزنین منصوب گشت و بعداز دوسال یعنی درسال ۵۶۹ هجری انشهر را فتح کرد. آنگاه تسخیر هندوستان وتعقیب نقشه های سلطان محمود غزنوی افتاد. درسال ۵۷۲ (۶ – ۱۱۷۵ میلادی) مولتان را بگشود و در ۵۷۵ شهر پیشاور را فتح کرد. درسال ۵۸۲ یا ۵۸۳ هجری (۷–۱۱۸۶ میلادی) متوجه لاهور گشت وخسرو ملك را مغلوب و با پسرش ملکشاه اسیر کرد و سراسر پنجاب وسند را بتصرف خود دراورد
محمد سام بعدا ز ین فتوحات بغزنین بازگشت و پنج سال در ان شهر بماند و باز درسال ۵۸۷ بقصد فتح دهلی و نواحی مرکزی هند توجه ان کشور گردید.

(۱)

جنگ " ترایین " (۱)

راجگان هندی وقتی از عزیمت شهاب الدین آگاه شدند برای مقاومت و دفاع از کشور خود با یکدیگر متحد گشتند ودر محل " ترایین " یا " تلاوری " (۲) (شصت کیلومتری تانیسر) صف آرائی کردند • فرماندهی این سپاه را "پریثیراج چوهان " (۳) راجه دهلی واجمیر عهده دار بود • شهاب الدین در برابر این نیروی عظیم مقاومت نتوانست • قشو نش شکست خورد و خود او مجروح گردید وناگزیر پیشروی را متوقف ساخته بغزنین باز گشت •

سال دیگر بقصد تدارك شکست گذشته با صدو هفت هزار مرد مبارز عازم هند شد ودر سال ۵۸۸ (۱۱۹۲) بهمان محل " ترایین " رسید • این بار شهاب الدین پیروز گردید وهندیان منهزم گشتند و سیصد هزار سپاهی وسه هزار پیل جنگی بعضی بگریختند و بعضی اسیر شدند و " پریثیراج " وبسیاری دیگر از امرای راجپوت یا درجنگ و یا بعداز اسارت بقتل رسیدند • بعداز این فتح لشکر شهاب الدین با خشونت و سرعت شروع بپیشروی کرد و شهر اجمیر وقلاع " سرستی " و " هانسی " و " سمانه " و " کهرام " و بعض قلاع معروف دیگر مفتوح واهالی آنها یا مقتول و یا اسیر گردیدند•

سقوط بلاد مهم هند و

شهاب الدین بعداز ین فتوحات یکی از غلامان زرخرید خودرا که قطب الدین آیبك نام داشت بامارت " کهرام " (نزدیك دهلی) منصوب کرد و پس از غارت نواحی کوهستانی شمالی هند معروف به " سوالك " بغزنین بازگشت •

درسالهای ۵۸۹ و ۵۹۰ هجری (۹۴-۱۱۹۳ میلادی) شهر های مهم ومقدس هندوان مانند " میرت " اند •

---

(۱) درکتیبه سردر مسجد قبة الاسلام دهلی عنوان اورا " مولی امیرالمومنین معزالدین محمدبن سام نوشته

(۲) Talawari (مورخین اسلامی ترایین نوشته اند) (۳) Chauhan (٤)

وبنارس(۱) و دهلی بتصرف مسلمانان در آمد و دهلی مقر قطب الدین ایبک و بعد هـا قبة الاسلام و پایتخت امپراطوری اسلامی هند گردید.

درسال ۵۹۲ (۱۱۹۶ م) " گوالیور " و در ۵۹۳ (۱۱۹۷ م) شهر " ایهلوار " (کـه سابقا نیز توسط محمود غزنوی فتح شده بود) وهمچنین قلعه " اسنی " وکالنجر قلعه " تهنکر " گشوده شد. قنوج نیز مفتوح گشت و خاندان سلطنتی " گهوار " (۲) ناچار از انجا کوچ کرده خودرا به " مارواړ " (۳) واقع در راجپوتانا رساندند و در انجا بنام خاندان " راتور " (٤) سلطنت " جدپور " رابنیان نهادند .(۵) گویند درغارت قنوج تاسرحد بنگال قریب هزار بتخانه ویران گشت و چهار هزار شتر بار زر و جواهر وتفایس عاید شهاب الدین غوری گردید.

شهاب الدین غوری بعداز ین فتوحات باغنائم موفور بغزنین باز گشت و تاسال ۶۰۲ گرفتار جنگ با خوارزمشاه و مبارزه باغلامان یاغی خویش بود .

مرگ محمد سام

درسال ۶۰۲ شهاب الدین باز بهند لشکر کشید تا " کهکران " یاقبایل وحشی نواحی مرکزی پنجاب راکه سر شورش بر اورده بودند تنبیه کند. سلطان بر ایشان غلبه کرد وجمع کثیری ازانان رامقتول ساخته از خون " کهکران " جویها روان ساخت. انگاه بسوی غزنین عطف عنان کرد ولی وقتی بمحل "دمیک" (۶) رسید (نزدیک نیلاب) شبانه بدست یکی از افراد کهکر (۷) وبقولی یکی از ملاحده بقتل رسید (سوم شعبان ۶۰۲ – مارس ۱۲۰۶ میلادی)

---

(۱) نام اصلی این شهر کاشی بوده و بمناسبت دو رودخانه " ورن " و " اسی " که دران شهرجاریست انرا " ورن سی " وبعد " بنارس " خواندند . مدفن شیخ علی حزین شاعر معاصر نادرشاه راکه ازایران بهند و بنارس رفته ومولف تذکره ودیوانست درسال ۱۳۲۵ شمسی هجری دراین شهر در تکیه فاطمان زیارت کردم. هنوز هم قریب بیست هزارنفر مسلمان دران شهر سکونت دارند که بیشترزری باف وقالیدوز هستند.
(۲) Gharwar (۳) Marwar (٤) Rathari (۵) اسلامی ص ۱۰۲ – ۱۰۳
(۶) بنقل فرشته ولی درطبقات ناصری (چاپ لاهور ص ۲۹) " دمیک " امده واین درست تراست وامروزهم این محل در شهرستان " جیلم " ازمتصرفات پاکستان بهمین نام یعنی دمیک یا دمیاک خوانده میشود .

جنازه اورا بغزنین برده و درانجا مدفون ساختند • مدت سلطنت او سی و دو سال وچندماه بودکه پانزده سال انرا در هندوستان فرمانروائی میکرد • پازده بار بهند لشکر کشید و خزانه بزرگی از زر و جواهر غنیمت هند فراهم کرده بودکه ازجمله آن هزار و پانصد من الماس بود • این قطعه را در تاریخ مرگ او سروده اند•

شهادت ملك بحر و بر معزالدين   كز ابتدای جهان مثل او نيامد يك

سوم زغره شعبان بسال ششصد و دو   فتاد دره غزنين بمنزل "دمیك"

قسمت دوم ـ ممالیك

قطب الدین ـ ایبك

وی بنده‌ای ترك نژاد بود که درکودکی اورا بنیشابور برده بتاجری فروخته بودند وبعد بملکیت قاضی فخرالدین بن عبدالعزیز کوفی از احفاد امام ابوحنیفه درامد• خداوند او که مردی نیکو کار بود اورا همراه فرزندان خود بمکتب فرستاد تا درس قران و خط و سواد بیاموخت• فرزندان قاضی بعد از مرگ او قطب الدین را ببرده فروشی که فخرالدین نام داشت ببهای گران فروختند وفخرالدین ان بنده هنرمند را بشهاب الدین غوری پیشکش نمود• درخدمت و تربیت ان پادشاه بودکه قطب الدین توانست جوهر ذاتی ولیاقت وکاردانی خودرا نشان دهد و از پایه پست بندگی خودرا بسپهسالاری هند رساند•

بعد از مرگ سلطان شهاب الدین قطب الدین ایبك وشمس الدین التتمش وسایر امرا و غلامان او با "کهکران" جنگها کردند و ان طایفه را بشدت مغلوب ومنهزم ساختند•

سلطان غیاث الدین غوری جانشین سلطان شهاب الدین بقطب الدین اجازه داد که خود را سلطان بخواند و برای او خط آزادی وچتر پادشاهی فرستاد • قطب الدین ازین مژده بسیار مسرور گشت وخود تا لاهور باستقبال فرمان شاهانه رفت و درانجا در روز سه شنبه هیجدهم ذی قعده سال ۶۰۲

(۱۲۰۶ م) رسما بتخت سلطنت نشست و از آن پس خود را سلطان خواند.

از وقایع مهم سلطنت چهار ساله سلطان قطب الدین سفر او بغزنین و مبارزات او با تاج الدین "یلدوز" یکی از امرا و بندگان شهاب الدین بود. درین مبارزات ابتدا تاج الدین مغلوب شد و غزنین را تسلیم کرد ولی بعد از چندی باز بدان شهر برگشت و قطب الدین را ناگزیر بمراجعت هندساخت.

قطب الدین بسال ۶۰۷ (۱۱-۱۲۱۰ م) در لاهور هنگام چوگان بازی از اسب افتاد و جان سپرد.

قطب الدین مردی شجاع و بخشنده و جوانمرد بود وچون غالبا عطایای او کم از صد هزار نبود بلقب "لك بخش" (۱) ستوده شده. چهار سال مستقلا پادشاه دهلی و رویهمرفته بیست سال وچند ماه سپهسالار و امیر بود.

منار و مسجد قطب

قطب الدین ایبک درسال ۵۸۹ هجری (۱۱۹۳ م) ساختمان مسجد جامع دهلی (۲) را که شاید نخستین مسجد دهلی شد) آغاز کرد و بنای آن پس از پنج سال بپایان رسید و همچنین بدستور او منار بزرگ وبلندی از سنگ سرخ درنزدیکی مسجد بنا نهادند که امروز بنام " قطب منار " معروفست ویکی از عجایب ابنیه قدیمی جهانست. این منار ومسجد با اینکه ساختمان آنها بدستور قطب الدین ایبک آغاز گردیده اما ظاهرا بقطب الدین " اوشی " عارف مشهور مدفون در آن منسوب می باشد. بعدها شمس الدین التمش جانشین و داماد قطب الدین ساختمان منار را ادامه داد و بروسعت مسجد بیفزود.

---

(۱) امام ملك الكلام بهاء الدین اوشی درمدح او سروده است (طبقات ناصری ص ۱۶۵) و سایر ماخذ

ای بخشش لك تو درجهان آورده کان را کف تو کار بجان آورده
از رشك کف تو خون گرفته دل کان وزلعل بهانه درمیان آورده

(۲) این مسجد ازمصالح ساختمانی بتکده های دهلی که بدستور قطب الدین ویران گردید بنا شده است وچون ظاهرا آن پادشاه میخواست شهر دهلی را مانند بلخ ومولتان قبة الاسلام بخواند نام مسجد را قبة الاسلام نهادند که بعدها مسلمانان هند آنرا " قوة اسلام " میخوانند. درباره منار قطب هندوان متعصبانه افسانه ها ساخته وآنرا از آثار پادشاهان هندو میدانند.

فتح بیهار

قطب الدین آیبك راامیری بود بنام اختیارالدین محمد بن بختیار خلجی که معمولا در کتب تاریخ بنام محمد بختیار خوانده میشود . وی بسیار شجاع و ضمنا نسبت بقطب الدین مطیع ووفا دار بود . در سال ٥٩٣ه (١١٩٧م) این امیر بد ستور قطب الدین با ستان بیهار حمله کرد وبا شجاعت و تهور بی نظیری فقط با دویست سوار شهر بیهاررا تصرف نمود وجمع کثیری رابقتل آورد که از جمله اینان راهبان بودائی بودند .باتصرف بیهار وقتل راهبان بودائی آخرین پناهگاه بودائیان در هند ویران شد وازآن پس تقریبا کیش بودائی بطور رسمی از هندوستان رخت بربست.

فتح بنگال

دوسال بعد بنگال نیز بتصرف مسلمانان درآمد . پادشاه "سن" (١) که نام اوراجا گمنی "(٢) بود شهر "نودیه" (٣) پایتخت خود را فقط با حمله هجده سوار مسلمان رهاکرد ،بشهر "داك" (٤) گریخت وآن شهر بباد غارت رفت و بد ستور محمد بختیار در آنجا مساجد ومدارس اسلامی ساختند .

مرگ محمد بختیار

محمد بختیار در سال ٦٠١ (٥ — ١٢٠٤م) تصمیم بفتح نواحی کوهستانی شمالی "دارجلینگ" گرفت ولی از کوه نشینان شکست یافت و در بازگشت تقریبا تمام قوای خود را از دست داد . سال بعد نیز خود او بقتل رسید . (٦٠٢)

امپراطوری پتان

سلطنت دهلی که باقطب الدین آیبك اغازشد وبامرگ سلطان ابراهیم لودی بپایان رسید معمولا نزد

---

(١) Sena (٢) Lakhmaniya (٣) Nudiah (٤) Dacca

بعض مورخین انگلیسی وهندی بغلط دوران امپراطوری پتان ها خوانده میشود . پتان نامیست که بعشایر افغان (ساکن پختونستان یا پستونستان امروزی) داده میشود وچون این طایفه ابتدا در شهر "پتنه" ساکن شده اند درهند باین نام خوانده میشوند .

ولی درحقیقت فقط پادشاهان لودی وبعد از ایشان ملوك "سوری" از افغان بوده ومیتوان ایشانرا پتان نامید ، ورنه قطب الدین واخلاف او وهمچنین ملوك شمسیه از ممالیك ترك نژاد وخلجیان نیز ازعشایر ترك بودند . آل تغلق مخلوطی از نژاد ترك وهند بوده وملوك سادات هم نسب خود را بپیغمبر اسلام میرساندند . بنابراین نمیتوان همه این ملوك راپتان نامید (۱)

آرامشاه بن طغرل

دومین پادشاه ازسلسله ملیك محمد بن سام آرامشاه بن طغرل است که بعد از مرگ پدر بتصویب امرای دهلی بتخت نشست ولی جوانی نالایق بود ونتوانست بر اوضاع مسلط شود . ناچار امراکسی فرستادند وملك شمس الدین "التتمش" بنده و پسر خوانده و داماد قطب الدین آمیك وحاکم بیهاررا بدهلی خواندند . اونیز دعوت امرا را پذیرفته بدهلی آمد وبر آرامشاه غلبه کرده خود بتخت سلطنت نشست (۶۰۷) .

سلطان شمس الدین التتمش

وی از بندگان ترك نژاد بود که بسبب زیبائی ووفور کیاست مورد توجه خاص قطب الدین آمیك واقع شد تااینکه فرزند خوانده وبعد داماد ان پادشاه گردید وکار شجاعت ولیاقت او بدانجا کشید که سلطان

---

(۱) اهالی ~~سرحد~~ از قدیم سفید پوستان بلند قد اریائی نژادکه از نواحی شمال غربی واز ماوراء جبال هندوکش تبهند میامدند "پتان" میخواندند . شاید چون اصل این سلاطین همه از ماوراء هندوکش است وهمه از ~~سرحد~~ وسایر معابر شمال غربی بهند آمده اند وبفارسی سخن میگفته ومینوشته اند رویهمرفته همه را "پتان" نامیده باشند .

شهاب الدین قطب الدین رابنگاهداری و تربیت او توصیه کرد و دستور داد ویرا آزاد کند .

پس از مرگ قطب الدین آیبك چنانکه گذشت شمس الدین بالتماس امرا بدهلی آمد ودرسال ۶۰۷ (۱۲۱۱م) بتخت نشست و یاغیان و متمردان رابرجای خود نشانید . سپس بجنگ "اودیسه" حاکم "جالور" رفت واورا مطیع وخراجگزار خود ساخت وهمچنین بنگال را مسخر کرد .

تاج الدین یلدوز جانشین سلطان غیاث الدین غوری ابتدا برای شمس الدین چتروروایت پادشاهی دهلی فرستاد ولی بعدازانکه ازلشکر خوارزمشاه شکست خورد طمع درملك هند بست ولشکر بپنجاب برده انجارا تاشهر "تانیسر" تصرف کرد . شمس الدین بالشکری عظیم بجنگ یلدوز رفت واورا شکست داد ، سپاهش را متفرق ساخت وخود اورا باسارت درآورد وبدهلی برده سپس بقلعه [illegible] فرستاد (۶۱۲ ه) [illegible] در آن قلعه زندانی بود
تابدرود زندگی گفت .

درسال ٦١٤ شمس الدین التتمش باناصرالدین قباچه پادشاه سند که اوهم داماد قطب الدین آیبك بود برسر اقطاع لاهور بجنگ پرداخت و براو پیروز گشت . سال بعد بپشتیبانی ملوك خلج که درحوالی غزنین میزیستند وبا ناصرالدین قباچه عداوت داشتند برسراو بسند لشکر کشید وبار دیگر اورا شکست سخت داد .

درسال ٦١٨ سلطان جلال الدین خوارزمشاه که از چنگیزخان شکست یافته بود بهند آمد ، قصد تسخیر دهلی کرد لیکن التتمش بالشکری گران بلاهور رفته اورا شکست داد وبسند متواری نمود .

شمس الدین بسال ٦٢٢ لشکر بقلعه "لکنهوتی" برد (واقع دربیهار) وغیاث الدین عوض خلجی حاکم آنجارا مغلوب ساخته سی زنجیر فیل و هشتاد لك مال ازوی دریافت کرد و مقررگردید که دربیهار خطبه وسکه بنام شمس الدین باشد .

درسال ٦٢٣ قلعه "رنتهنبور" ودرسال ٦٢٤ قلعه "مندور" را که درنواحی کوهستان شمال غربی هند واقعست فتح کرد . درسال ٦٢٧ قلعه لکنهوتی رابار دیگر بگشود وقلعه "گوالیور" رابسال ٦٢٩ مجدد فتح کرد .

شمس‌الدین بسال ۶۳۱ هجری بطرف ولایت "مالوا" یورش‌برد و قلعه "بهیله" وشهراوجین را بکشود و بتخانه بزرگ "مهاکال" که در عظمت واحترام همدوش‌سومنات بود از بن براند اخت و بت "مهاکال" را باچند بت دیگر بدهلی آورده پیش‌در مسجد جامع افکنده لگد کوب مسلمانان‌کردند .

مرگ شمس‌الدین التتمش

شمس‌الدین در سال ۶۳۳ هنگامیکه عازم فتح مولتان بود بیمارگشت و در بیستم شعبان همان سال (مه ۱۲۳۶م) بدرود زندگی گفت . جنازه اورا در جوار مسجد ومنار قطبی که بهمت اوصورت اتمام پذیرفته بود مدفون ساخته وقبر او هنوزهم برجاست .

سلطان شمس‌الدین مسلمانی معتقد بود وبیشتر جنگهای او بقصد جهاد وبت شکنی انجام میگرفت در طاعت وعبادت دقیقه‌ای فرو نمیگذاشت . روزهای جمعه بمسجد جامع میرفت وباداى فرايض ونوافل قيام مینمود . در سال ۶۲۶ خلعت عباسیان پوشید وبمناسبت وصول جامه ونامه خلیفـــه جشنها گرفت . نسبت باهل فضل ودانش توجه مخصوص داشت واسلام درعهد اوبسیاری از نقاط بعیده هند رسید . بعلاوه نسبت بتصوف ومشایخ صوفیه اعتقاد بسیار داشت ونسبت بخواجـــه قطب‌الدین بختیار کاکی‌سجاده نشین خواجه معین‌الدین سجزی ارادت میورزید .

از التتمش شعر فارسی روایت نشده ولی دربارا و مجمع شعرای فارسی بوده است .

یکی ازشعرای دربار او امیر روحانی است که در حادثه چنگیز ازبخارا بدهلی پناه‌آورد ودر خدمت التتمش‌وارد شده در مدح او قصاید میپرداخت و چند بیت ذیل ازقصیده‌ایست که بمناسبت فتح "هندو" و "سوالك" سروده است .

خبر باهل سما برد جبرئیل امین   زفتحنامه سلطان عهد شمس‌الدین

که ای ملائکه قدس‌آسمانها را   بدین بشارت ببندید کله وادین

که ازبلاد سوالك شهنشه اسلام   گشاده بارد گر قلعه سبهرآئین .

شه مجاهد وغازی که دست و تیغش را — روان حیدر کرار میکند تحسین

دیگر از شعرای معاصر شمس الدین ملک تاج الدین ریزه دبیر است که در مدح سلطان قصائد غرا و قطعات و ابیات بسیار سروده است . این رباعی ازو در تاریخ فتح "گوالیار" است .

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت — از عون خدا و نصرت دین بگرفت .

آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین — در سته اربع و ثلاثین بگرفت (۱)

نورالدین محمد عوفی صاحب جوامع الحکایات ولباب الالباب نیز در دربار او بود وکتاب جوامع الحکایات را بنام نظام الملک محمد بن ابی سعید جنیدی وزیر التمش تالیف کرده است . قاضی منهاج سراج جوزجانی که شاعر ومورخ وقاضی بود در اواخر عهد این پادشاه خدمت اورا دریافت و در سلک مکرمان وقضات بخدمت گمارده شد .

شمس الدین التتمش از لحاظ قدرت نظامی تالی تلو محمود وشهاب الدین است و بنیروی شمشیر او بود که تقریبا تمامی خانواده های راجپوت در نواحی شمالی هند و بیهار و بنگال مغلوب و منهزم گشتند واساس اسلام در هند وستان استوار گردید . مدت سلطنت او بیست وشش سال بود .

رکن الدین فیروز شاه بن التتمش

وی در زمان پدر حکمران "بداون" وبعد لاهور بود وپس از مرگ شمس الدین در سال ۶۳۳ بتخت سلطنت دهلی نشست اما او جوانی بلهوس بود که خود بعیش و عشرت ومعاشرت با مطربان ومسخرگان مشغول بود وزمام ملک را با مادرش شاه ترکان که کنیزکی ترکی بود سپرده بود . باین سبب امرا و لشکریان از او متنفر شدند و با خواهرش رضیه دختر بزرگ شمس الدین که زنی کاردان ولایق بود بیعت نمودند . باین ترتیب رکن الدین بعد از شش ماه حکمرانی معزول ومقتول شد

(۱) طبقات ناصری ص ۹۹ رضیه را در قلعه "تبرهنده" زندانی کردند ملک اختیارالدین امیر التونیه اورا بعقد خود درآورد وبطرف دهلی لشکر کشید لیکن مغلوب شد و رضیه و شوهرش مقتول گشتند (سه شنبه بیست وپنجم ربیع الاخر ۶۳۸ — اکتبر ۱۲۴۰ (میلادی) قبر سلطانه رضیه در دهلی (نزدیک ترکان دروازه) باقی میباشد . ازین صفحه به بعد ...

و رضیه سلطان برجای او بسلطنت پرداخت •

تاج الدین ریزه را درمدح او قصیده طولانیست که این دوبیت از انست •

مبارك باد ملك جاودانی ملك راخاصه در عهد جوانی

امین الدوله رکن الدین که امد دریں از یمن چون رکن یمانی

رضیه سلطان

وی دختر بزرگ التتمش بود و عقل وعلم و فراستی بکمال داشت و در زمان پدرهم در کشور مداخله میکرد بطوریکه رتبه از از پسران بالاتر رفت ومقام ولایت عهد رسید •

رضیه (رضیه الدین) درسال ٦٣٤ از پرده بیرون امد لباس مردان پوشید و قبا در برکرده کلاه برسرنهاد ومستقلا بتمشیت امور سلطنت پرداخت • مخالفان خودرا سرکوبی کرد و امور درهم و اشفته را سروصورت داد • اما چون جمال الدین یاقوت حبشی راکه امیر اخور بود بیش از حد بخود نزدیك ساخته بود سایر امرا براو رشك بردند ومشکلات بسیار درکار سلطنت رضیه پدید اوردند عاقبت حبشی را بقتل رساندند و رضیه را از سلطنت مخلوع ومحبوس کردند و معزالدین بهرامشاه بن التتمش را بتخت دهلی نشاندند • مدت سلطنت رضیه سه سال و شش ماه وشش روز بود و او نخستین ملکه مستقل اسلامیست که برکشوری پهناور سلطنت کرده است • (١)

معزالدین بهرامشاه بن التتمش

بهرامشاه در روز بیست وهشتم رمضان سال ٦٣٧ جلوس کرد • مدت سلطنت او دو سال ویك ماه و پانزده روز بود • در زمان سلطنت او سپاهیان چنگیز درسال ٦٣٩ خودرا بلاهور رسانده انشهر راقتل عام کردند • عاقبت هم این پادشاه بدست امرا معزول ومحبوس وسپس مقتول گردید •

---

(١) طبقات ناصری ص٩٩ - رضیه رادرقلعه " تبرهنده " زندانی کردند • ملك اختیارالدین امیر ال التونیه اورا بعقد خود دراورد وبطرف دهلی لشکر کشید لیکن مغلوب شدند و رضیه و شوهرش مقتول گشتند (سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاخر ٦٣٨ - اکتبر ١٢٤٠ (میلادی) قبر سلطانه رضیه دردهلی (نزدیك ترکمان دروازه) باقی میباشد •

علاء الدین محمود شاه بن رکن الدین فیروز شاه

علاء الدین چهار سال ویک ماه ویک روز سلطنت کرد وچون ستم پیشه وبی انصاف بود وعیش ونوش را بخواری وزن بارگی میگذشت امرای شمسی در خفیه باعمش ناصر الدین محمود بن التتمش بیعت کردند • وی نیز در روز بیست وسوم محرم سال ۶۴۴ محمود شاه را محبوس کرد وخود بر تخت نشست • (۱۲۴٦ میلادی)

ناصر الدین محمود

ناصر الدین محمود بن التتمش پادشاهی بود عادل وکاردان که بحسن تدبیر توانست مدت بیست سال برهندوستان سلطنت کند و تفوق اسلام را بر مذاهب هندوئی در نواحی شمالی هند مسلم دارد•

وی پس ازجلوس برتخت سلطنت غیاث الدین بلبن خرد (الغ خان) راکه بنده و داماد پدرش بود بوزارت انتخاب کرد و این مرد لایق دراستقرار سلطنت ناصر الدین و اداره امور مملکت دقیقه ای فروگذار نکرد•

نخستین لشکرکشی ناصر الدین بطرف مولتان وسند بود که با پیروزی وغنیمت بسیار پایان پذیرفت• درشعبان ۶۴۵ میان دوآب وقلعه " نبرته " و رد ذیقعده همانسال شهر " کره " [illegible] را فتح کرد و وزیرش الغ خان " زنتهنبور " وکوهپایه " سوات " راغارت کرد و متمردین راسرکوبی داد•

درسال ۶۴۹ ملک اعزالدین بلبن بزرگ صوبه دار " ناگور " و " اچه " یاغی شد ولی سلطان اورا مغلوب کرد وبعداز خطای اودرگذشت• در همان سال قلعه " پرور " رامسخر کرد ودر همه این محاربات " الغ خان " وزیر شجاعت و هنرمندی بسیار نشان میداد •

درسال ۶۵۱ عماد الدین ریحانی که از امرای ناصر الدین و رقیب غیاث الدین الغ خان بود فرصتی بدست اورده شاه رابران داشت که غیاث الدین را ازخود دورکند وخود جای اورا بگیرد• لیکن غیاث الدین بعدازچندی همراه باجمعی که از ریحان ناراضی بودند ازجاگیر خود " هانسی " بطرف دهلی حرکت کرد تا ریحـ

ریحانی را سرکوبی دهد • شاه که درین موقع ضعیف بود ناگزیر اورا دوباره بوزارت منصوب کرد وریحانی را از پایتخت دور ساخت •

ازوقایع مهم سلطنت ناصرالدین محمود حمله لشکریان مغول بنواحی " اوچ " ومولتان است که پس از تاراج و کشتار بسیار باز گشتند • (۶۵۵)

ناصرالدین درسال ۶۶۴ بعداز بیست سال وچندماه سلطنت در دهلی درگذشت و همانجا مدفون گردید • (یازدهم جمادی الاولی) وی پادشاهی شجاع وکریم و پرهیز کار بود • اهل علم و هنررا احترام میکرد و نسبت بمشایخ و صلحا وعلما ازانعام واکرام دریغ نداشت • زندگی شخصی او شبیه بزندگی زهاد و عباد بود ازاموال دولتی اجتناب میکرد و بیشتر خرج خانه خودرا از راه کتابت قران بدست میاورد • سالی دو قران بخط خود مینوشت و میفروخت وبهای آنرا صرف حوائج زندگی میکرد • گویند روزی بدو خبر رسید که یکی ازامرا • قران خط اورا بمبلغی گزاف خریده است چون ازین کار بوی ریا میامد دستور داد ازان پس نوشته های اورا ناشناخته بفروشند • تاقیمت بکلی بی شبهه باشد • وی فقط یك زن داشت وهمان زن (یاملکه هند) غذای اورا می پخت و لباس را می شست وهیچ کنیز و خادمه نداشت •

البته این قناعت و زهد مربوط بزندگی شخصی او بود و گرنه درباری بسیار مجلل و آراسته داشت چنانکه در ربیع الاول سال ۶۵۷ که ایلچی هلاکوخان نزد او امد غیاث الدین بلبن پنجاه هزار سوار و دویست هزار پیاده باساز وبرگ کامل و دوهزار فیل و سه هزار عراده آتشبازی (خمپاره انداز) بدونشان داد - در روزهای سلام بسیاری از رایان وامرای هندی و نیز بیست وپنج نفر شاهزادگان عراق وخراسان وماوراء النهر دست بسینه پیش تختشاهی میایستادند •

ناصرالدین محمود شعرای پارسی رانیز تربیت میفرمود • قاضی منهاج سراج جوزجانی کتاب طبقات ناصری رابنام او تالیف کرده و قاضی القضاة مملکت ناصرالدین بود • اورا در مدح پادشاه قصائد و قطعات بسیار داشت • از جمله قصیده ای بمطلع ذیل بمناسبت ورود سفیر هلاکوخان سروده است •

زهی جشنی کز ان اطراف چون خلد برین گشته   خهی بزمی کز ان اکناف عدن راستین گشته

سلطان غیاث الدین بلبن

غیاث الدین اصلا از ترکان قرا خطائی است که درسال ۶۳۰ بملکیت سلطان شمس الدین التتمش در امد و با لیاقت وکاردانی درخدمت ملوک دهلی ترقی کرد تا انکه بمقام وزارت عظمی و فرماندهی کل قوای هند رسید.

غیاث الدین بعداز مرگ ناصرالدین بدون هیچ معارضی برتخت سلطنت دهلی نشست و با همت وتدبیر براوضاع مسلط شد بطوریکه نظم و ترتیب پادشاهی او کمتر در هند سابقه داشت از وقایع مهم سلطنت او طغیان طغرل غلام او بود که حکومت "لکنهو تی" داشت. غیاث الدین بعداز جنگهای سخت و دادن تلفات بسیار براو چیره گشت و طغرل درجنگ بقتل رسید.

غیراز ین جنگ واقعه مهم نظامی دیگری در سلطنت غیاث الدین پیش نیامد ولی حملات مغولان بنواحی مولتان و لاهور پیاپی بود و دریکی ازین جنگها پسرو ولیعهد بلبن یعنی محمد که بعدها عنوان "شهید" پیدا کرد و سمت حکومت مولتان داشت بقتل رسید.

غیاث الدین بیشتر اوقات خودرا صرف اصلاح امور داخلی کشور میکرد و از کشور کشائی اجتناب داشت. یکی از اسرار توفیق او این بود که دراابتدای سلطنت غلامان التتمش را که به "خواجه تاش" یا "چهل گانی" معروف و همه متمرد وجاه طلب و اخلالگر بودند نا توان کرد وقدرت ایشانرا بکلی ناچیز ساخت.

غیاث الدین بحفظ شؤون سلطنت بسیار مقید و درباری ابرومند و مجلل داشت. غیراز پادشاهان و شاهزادگانی که سابقا از صدمه حمله مغول بهند امده بودند در زمان او پانزده تن از شاهزادگان ترکستان و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اذربایجان و فارس و روم وشام از دست مغول بدو پناه اوردند وهمه دست بسینه پیش تخت او میایستادند مگر دوتن از احفاد خلفای عباسی که حق نشستن داشتند.

جمع کثیری از اهل فضل و هنر از هرگونه وکنار دربار بلبن را قبله حاجت ساخته در کنف حمایت او باسودگی بسر میبردند و بعضی ایشان علم دوستی و هنر پروری او را از محمود وسنجر نیز برتر شمرده اند .

بلبن همیشه در آرایش لباس و شوکت کوکبهٔ سلطنت مبالغه میکرد . هر وقت سوار میشد با نصد تن از سواران سیستانی غوری و کرد و لر و عرب با شمشیر برهنه بر دوش نهاده در رکاب او میرفتند . جشن نوروز را با جلال مخصوص بر گزار میکرد و در نوروز بر آرایش و شکوه دربار میافزود و اعیان و رجال مملکت برای او پیشکشهای لایق میاوردند .

از لحاظ اخلاق شخصی پادشاهی بود عادل و شجاع و کاردان و عابد و پرهیزکار . در ایام سلطنت شراب ننوشید و در نماز و روزه و نوافل و فرائض سخت مواظب بود . از مصاحبت علما وصلحا ومشایخ تصوف با خضوع و خشوع و ارادت بهره ور میشد چنانکه معروفست درین ملاقاتها همواره باوضو بود وگاه خود بخانه ایشان میرفت . ولی با وجود این ورع و تقوی در سیاست مخالفان و یاغیان بسیار سختگیر و بی رحم بود چنانکه هزاران نفر از دوستان طغرل را بجرم دوستی یا همکاری با طغرل گردن زد ویا بدار آویخت .

از مشاهیر فضلا و شعرای زمان او یکی امیر خسرو دهلوی و دیگری خواجه حسن دهلویست که هردو از اجلهٔ شعرای فارسی زبان هستند و درجای خود مختصری از شرح حال ایشان ذکر خواهد شد . از بزرگان تصوف و اقطاب مشهور که معاصران پادشاه بودند شیخ فریدالدین مسعود شکر گنج و شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و پسر او شیخ صدرالدین ونیز شیخ بدرالدین غزنوی خلیفه خواجه قطب الدین بختیار کاکی وسیدی موله از همه معروفتر میباشند .

غیاث الدین بلبن را چنانکه گفتیم پسری بود که علاء الدین محمد نام داشت و در جنگ با مغولان شهادت یافت . این شاهزاده بترویج زبان و ادب فارسی و تربیت گویندگان و نویسندگان توجه خاص داشت و درمجلس او همیشه جمعی از شعرا و فضلا ملازمت داشتند وامیر خسرو وخواجه حسن دهلوی

پنجسال در مولتان ملازم او بودند. گویند در محضر او همواره شاهنامه فردوسی و دیوان خاقانی وانوری وخمسه نظامی و اشعار امیر خسرو خوانده میشد و او خودشعر شناس و شعر فهم ونقاد بود و بیست هزار بیت از اشعار قدما بسلیقه خود انتخاب کرده بخط خود نوشته بود گویند دو مرتبه کسان خودرا با تحف و هدایا بشیراز نزد سعدی فرستاده و التماس کرد که به مولتان سفر کند ولی شیخ بسبب پیری هر دو بار معذرت خواست و سفینه اشعار را بخط خود برای او فرستاد وان شاهزاده عالم و ادب دوست را بتربیت امیر خسرو توصیه کرد.

مرگ سلطان غیاث الدین بلبن درسال ۶۸۵ اتفاق افتاد و عمرش نزدیک بهشتاد و مدت سلطنتش قریب به بیست و دوسال بود.

معزالدین کیقباد.

معزالدین کیقباد بن ناصرالدین بغرا خان بن غیاث الدین بلبن ممدوح امیر خسرو دهلوی است که در هجده سالگی بعداز بلبن بسلطنت رسید. با اینکه درتربیت او هنگام کودکی کوشش بسیار کرده بودند چون بسلطنت رسید بعیاشی و هرزگی پرداخت و در زمان او دهلی مرکز فساد شد. ملك نظام الدین وکیل در (وزیر دربار) از غفلت شاه استفاده کرده زمام امورا خود دردست گرفت و عزم نمود که تخت سلطنت دهلی را متصرف گردد. ناصرالدین بغرا خان صوبه دار " لکنهوتی" لشکر بدهلی اورد ولی بعداز ملاقات پسر اورا نصیحت کرده از تصرف دهلی منصرف شد و بلکنهوتی باز گشت (۱) معزالدین کیقباد که بپدر قول داده بود دیگر گرد ملاهی و مناهی نگردد بیش از چند روز از شرابخواری وغلام بارگی خودداری نتوانست کرد و باز افسون لولی بچه ای زمام دین و دل ازو ربوده شیوه سابق رادرپیش گرفت.

"گویند معزالدین کیقباد درراهی سواره عبور میکرد لولی بچه ای زیبا روی با صدائی

---

(۱) مثنوی قران السعد بن امیر خسرو دهلوی راجع بملاقات این پدر و پسر بنظم امده است.

دلنشین این بیت‌را برای‌شاه توبه کرده بخواند:

گر قدم بر چشم ماخواهی نهاد　　دیده‌در ره مینهم تا میروی

وبعداجازه گرفته مطلع غزل‌راخواند:

سرو شمشادا بصحرا میروی　　نیک‌بد عهدی که بی ما میروی

شعر مناسب‌و زیبائی و اواز خوش‌خواننده طوری‌د رسلطان اثرکرد که بی اختیار توبه را بشکست واز اسب‌فرود امده لولی بچه را پیش‌خواند و اورا درکنار گرفته این بیت‌را برای‌او بخواند

شب‌زمی توبه کنم از بیمِ نازنیناهدان　　بامدادان روی‌ساقی باز درکار اورد.

وآن‌شاهد پسر فورا درجوابشاه گفت:

غمزه زاهد فریبم عابد صد ساله را　　موی‌پیشانی گرفته پیش‌خمار اورد

سلطان‌را بی نهایت‌خوش‌امد و ان لولی بچه را ساقی ساخته از و شراب‌خواست. وی تواضع کرده این بیت‌بخواند.

ما گرچه که خوبتر زماهیم　　هم بنده بندگان‌شاهیم

وجامی شراب بسلطان داد . معزالدین پیاله از دست‌او گرفته این دو بیت‌بر خواند .

قدح چون دور من اید بنزدیکان مجلس‌ده　　مرا بگذار تاحیران بمانم‌چشم ساقی را

xxxxxx

اگر ساقی توخواهی بود مارا　　که میگوید که می خوردن‌حرامست.

وبعیش‌ونوش‌بازگشت‌تاجان بر سر اینکار نهاد.» (تاریخ فرشته)

این بود داستان توبه شکستن معزالدین کیقباد که بطور خلاصه از تاریخ فرشته نقل‌شد ومقصود از ذکر ان بیان رواج زبان فارسی و اشعار امیر خسرو دهلوی دران زمان درمیان خواص‌و عوام – هند است.

عاقبت‌معزالدین کیقباد از کثرت‌شرابخواری و معاشرت‌با زنان بمرض‌لقوه و قولنج مبتلی

شد و در قصر کیلو کهری بستری گردید. امرا از بیماری شاه استفاده کرده اختلافات قدیم را بخاطر آوردند و بجان هم افتادند. نظام الدین وزیر دربار را نیز زهر داده بقتل رساندند. عاقبت بدستور جلال الدین خلجی که یکی از امرای بزرگ بود جمعی بر سر شاه بیمار رفتند و او را در گلیمی پیچانده لگد مال کردند و جنازه اش را در آب جون (جمنا) انداختند (اواخر سال ۶۸۹ – ۱۲۹۰ میلادی) با مرگ او سلطنت ممالیک غوری پایان پذیرفت و بسلسله خلجی انتقال یافت. مدت سلطنت معز الدین کیقباد سه سال و چند ماه بود.

قسمت سوم

پادشاهان خلجی

جلال الدین فیروز شاه

خلج طائفه ای از ترکان بوده اند که بقولی نسب ایشان به " قالج خان " داماد و سر دار چنگیز می پیوندد و جلال الدین فیروز موسس سلسله خلجی هند از ین طائفه میباشد.

جلال الدین ابتدا از امرای غیاث الدین بلبن بود واز بس عادل و نیکو کار بود مردم بپادشاهی او رغبت کردند وچنانکه گذشت بعداز معز الدین کیقباد [و] بسلطنت دهلی رسید.

ازوقایع مهم سلطنت او قحطی عظیمی است که در هند بوقوع پیوست و شدت آن بپایه ای بود که جمع کثیری از هندوان از زور گرسنگی خودرا درآب جون (جمنا) غرقه ساختند.

درسال ۶۹۱ یکی ازخویشاوندان هلاکو با صد هزارتن از سپاهیان مغول بقصد فتح خودرا بلاهور رسانید. اما لشکریان فیروز شاهی سر راه برایشان گرفتند و ناچار عاقبت کار بصلح انجامید عده ای هم از امرا و سپاهیان مغول مایل باقامت در هند شدند و اسلام آوردند. بدستور جلال الدین این جمع در یکی از محلات حومه دهلی سکن گردیدند که نام آن " غیاث پور " بود و بعدها " مغول پوره " یعنی " مغول آباد " خوانده شد.

از سر داران معروف و شجاع جلال الدین علاء الدین برادر زاده و داماد او بود. که ویرا امارت " کره " داد و امر فرمود که خودرا بجنوب رود " نربدا " رسانده دکن و نواحی جنوبی هندرا تاراج کند. (۶۹۳ـ ۱۲۹۴ م) واو برای نخستین بار در تاریخ سلاطین اسلامی هند لشکر به " برار " و " خاندیس " برد و آن نواحی و بلاد دکن را در معرض تاخت و تاز وقتل غارت آورد. ناچار " رام دیو " (راجا رام چند ردوّ پادشاه دیو گیری از خاندان یا دو) که از ملوك مشهور دکن بود ششصد من طلا وهفت من مروارید و دومن جواهر و یکهزار من نقره وچهار هزار جامه ابریشمی و دیگر اجناس باو داد تادست از قتل و غارت باز داشته بطرف دهلی

مراجعت نموده (۱) ولی علاء الدین چون با ملکه جهان زوجه فیروز شاه مخالف بود قصد طغیان کرد و دشمنان شاه و ملکه نیز گرد سرا او جمع امدند • جلال الدین از آنجا که برادرزاده و داماد خودرا بسیار دوست میداشت و طبعی سلیم داشت قصد کرد که اورا با پند و اندرز رام کند و از طغیان باز دارد باین قصد در نزدیکی آله آباد باوجود مخالفت امرا و دوستان خود بلشکرگاه علاء الدین رفت و قصد کرد اورا در اغوش گیرد ولی درهمان حال علاء الدین عم پیر خودرا باتشفه بقتل رسانید و سر اورا برنیزه کرد (۶۹۵ – ۱۲۹۶ م) • مدت سلطنت او هفت سال و چند ماه بود •

توجه فیروز شاه خلجی بزبان و شعر پارسی•

جلال الدین مردی بود کریم و حلیم وخود طبعی موزون داشت وشعرا وعلما وهنرمندان را تربیت میکرد• تاج الدین عراقی و امیر خسرو دهلوی وخواجه حسن دهلوی و موید جاجرمی و مویدیوانه و امیر ارسلان کلاهی و اختیار الدین باغی و باقی خطیب ازندمای خاص او بودند که همه در شعر وادب وتاریخ استادی ومهارت داشتند • دائم مجلس پادشاه از غزل خوانان مثل امیر خاصه و حمید راجه " وازساقیان دلربا مثل پسران حبیب خان ونظام خریطه وازمطربان بی بدل مثل محمد شاه چنگی وفتوحا ونصیر خان و بهروز اراسته وامیر خسرو هر روز در مجلس غزلهای تازه اوردی و با نعام والتفات بهره مند شدی " (۲) وی نسبت بامیر خسرو دهلوی توجه مخصوص داشت• اورا درخدمت دیوانی در اورده از مقربان ساخت و مواجب معین کرد وجامه خاص خود باو پوشانید ومنصب مصحف داری ومنصب امارت داد و بجامه وکمر سفید که خاص امرای کبار بود امتیاز بخشید•

فیروز شاه مردی صوفی مشرب و رحیم بود بطوریکه دشمنان او گفتند " هرچند شجاع

---

(۱) در وزن هندی هرمن چهل سیر است و هر سیر برابر است با بیست و چهار توله و هرتوله تقریبا دو مثقال ونیم • بنابراین هرسیر هندی تقریبا ربع من تبریز است وهرمن هندی برابر با ده من تبریز•
(۲) فرشته ص ۱۵۶

وضعشکن است و با مشول چند معاف داده اما الحال که پیرشده از وی کاری بجز شعر گفتن و شعر شنیدن و شطرنج و نرد باختن نمی اید " (۱) - یکی از شعرای پارسی گوی بنام " مولانا سراج الدین ساوی " در عهد سلطنت علاء الدین کیقباد هجونامه رکیکی برای او ساخته ویرا دشنام داده بود وان هجونامه راخلجی نامه مینامند • چون فیروزشاه بسلطنت رسید اورا خواسته بجای سیاست محبت و اکرام نمود • قاضی جلال الدین کاشانی از اعیان درگاه او بود که بمقام قضاء بداون رسید و سید موله جوجانی صوفی در دهلی قصد سلطنت کرد ولی مقتول گردید (۶۹۰ هـ) شیخ ابو بکر طوسی حیدری باجمعی ازدرویشان از ایران بدبار فیروزشاه امد واز و انعام واکرام یافت (۲) خلاصه انکه زبان فارسی مانند دوران ممالیک زبان رسمی دربار بود و شهنشاه شعرا و ارباب هنر وادب وتصوف راکه از ایران بدربار او امده بودند ویا اینکه در هند بفارسی سخن میگفتند تشویق واحترام بسیار مینمود (۲)

علاء الدین خلجی

وی سرداری بود رشید ولی بی رحم وخونخوار وکم عقل و بی سواد • بعداز قتل ناجوانمردانه عم و پدر زن خود جلال الدین بپشتیبانی لشکر براوضاع مسلط شد و عزم دهلی کرد ودرسال ۶۹۶(۱۲۹۶م) برتخت دهلی نشست • پسران فیروزشاه را میل کشید و مخالفان خودرا با بی رحمی نابود ساخت •

---

(۱) فرشته ص۱۵۸ (۲) قبر شیخ ابوبکر طوسی که امروز در خیابان متهرا و مقابل قبرستان بیدل عظیم ابادی واقعست زیارتگاه مسلمانان است • برای او شربت نذر میکنند و بر سرتربت او شربت را بمستحقان داده کوزه انرا برسر شاخه درختان میکنند ومنظره درختان واین کوزه ها تماشائیست (۲) جلال الدین فیروزشاه خود شعر فارسی هم میسرود واین رباعی از وست که بدستور وی برپیشانی عمارتی دردهلی کتیبه کرده بودند" :

ماراکه قدم برسر گردون ساید — از توده سنگ وگل چه قدرافزاید

این سنگ شکسته زان نهادیم زدست — باشد که شکسته ای در ان اساید

از قساوت قلب و سفاکی او داستانها نقل کرده‌اند از جمله انکه وقتی جمعی از مغولان نومسلمان بر او یاغی شدند و در قلعه جالور ملک اعزالدین برادر نصرت‌خان و امیر حاجب برادر علاء الدین الماس بیک الغ‌خان را بقتل رساندند • علاء الدین پس از دفع فتنه ایشان دستور داد سخت‌ترین انتقام را از ان نومسلمانان بگیرند • یعنی مردان ایشان را بقتل اورد و طفلان شیرخوار انان را بکناسان سپرد و دستور داد تا مثل گرز[?] بر سر مادران وخواهران چندان بزنند که قطعه قطعه شوند • انگاه مقرر داشت که سربازان بر سر چار سوی بازار بر سر زنان بیچاره رسوائی اورند وپسران عورات بی پناه را بهندوان بخشید•

از سفاهت او همین بس که خودرا سکندر ثانی نامید و قصد کرد که مثل اسکندر تمام جهان را فتح کند وهمه مردم دنیارا بدین تازه ای که خود قصد اختراع آنرا داشت در آورد ولی براهنمائی یکی از دوستان دست ازین خیالات خام برداشت و پس از چندی خواندن و نوشتن آموخته بعض قواعد برای کشور داری و مساوات مردم وجلوگیری از دست اندازی امرا وضع کرد•

درزمان سلطنت او باز چند بار مغولان بهند هجوم اوردند و بعد از زد و برد و قتل و غارت بعض نواحی باز کشتند•

در حدود سال ۷۱۲ هجری تقریبا تمامی هند بتصرف او در امده بود و درهمه بلاد مهم خطبه بنام علاء الدین میخواندند و ملک کافور سردار معروف او تقریبا تمام نواحی جنوبی هندرا که پای هیچ بیگانه بدانجا نرسیده بود بنام سلطان فتح کرد ودر سر زمین های تامیل و میسور ومدرس و " کارومند ل " بتکده ها ویران و مساجد برجای انها بنا کردید و چنوند اندر فتح که علاء الدین را نصیب کردید هیچکی را در هند نصیب نشده بود•

علاء الدین در اواخر عمر بتحریک ملک کافور که لقب ملک نایب یافته بود دست بکارهای بسیار زشت زد وحتی زن و فرزندان و نزدیکان خودرا بعضی بکشت و بعض دیکررا بزندان افکند•(۱)

---

(۱) مناری که از مغولان نو مسلمان در نزدیکی دهلی ساخته هنوز هم معروف و اثار ان باقیست

خود او هم بعد از بیست و سه سال و چند ماه سلطنت با جنایت برادر افراط در معاشرت با زنان وضعف مفرط در اخر شب ششم شوال سال ۷۱۶ (ژانویه ۱۳۱۵ میلادی) دم فرو بست و بقولی ملک کافور او را زهر داده.

نظر علاء الدین بفرهنگ و شعر فارسی

چنانکه گذشت علاء الدین مردی قسی القلب و سفیه بود ولی در عین حال از لحاظ قدرت نظامی و کثرت فتوحات مردی فوق العاده بود. در عهد او هشتاد و چهار جنگ اتفاق افتاد که در همه فاتح بود و چنانکه گویند نخستین کسی است که عماری بر پشت فیل نهاد. با اینکه وی شاه مردی شرابخوار و بی پروا بود ولی در عهد او کیش اسلام در سراسر هند راه یافت و دامنه قدرت او تا اقصی نقاط جنوب هند رسید بشعرا و هنرمندان [لا اقدمه] بود شهر دهلی در زمان او باوج ترقی رسید وعلما و بزرگان از اطراف واکناف جهان در ان گرد امدند واکثر ایشان مورد توجه واکرام پادشاه واقع گردیدند ومصاحبت ایشان در تعدیل خوی خشن ان پادشاه ووضع قوانین و قواعد کشور داری تاثیر بسیار داشت.

علما ومشایخ عصر او عبارت بودند از:

نظام الدین اولیا مراد و ممدوح امیر خسرو وحسن دهلوی - شیخ علاء الدین نبیره شیخ فرید الدین شکر گنج - شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین عارف مولتانی - سید تاج الدین ولد سید قطب الدین قاضی "اوده" و بدایون - سید رکن الدین برادر سید تاج الدین سید مغیث الدین و برادر او سید نجیب الدین از سادات نواتیه - سید صدر الدین عارف قاضی هند ملقب بصدر جهان - قاضی جلال الدین توابچی که بعد از سید صدر الدین قاضی القضاة هند شد - مولانا ضیاء الدین بیانوی که او هم بعدها بلقب بصدر جهان شد. حمید الدین مولتانی که در اخر ایام علائی بقضا کل ممالک هند رسید.

در عهد علاء الدین چهل وشش کس از مدرسین بزرگ در هند بتدریس علوم شرعی وادب عرب

خود او هم بعداز بیست و سه سال و چندماه سلطنت با جنایت براثر افراط در معاشرت با زنان وضعف مفرط در اخر شب ششم شوال سال ۷۱۶ (ژانویه ۱۳۱۵ میلادی) دم فرو بست و بقولی ملک کافور اورا زهر داد٠

تأثر علاء الدین بفرهنگ و شعر فارسی

چنانکه گذشت علاء الدین مردی قسی القلب و سفیه بود ولی در عین حال از لحاظ قدرت نظامی و کثرت فتوحات مردی فوق العاده بود ٠ در عهد او هشتاد وچهار جنگ اتفاق افتاد که درهمه فاتح بود و چنانکه گویند نخستین کسی است که عماری بر پشت فیل نهاد ٠ با اینکه پادشاه مردی شرابخوار وبی پروا بود ولی در عهد او کیش اسلام در سراسر هند راه یافت و دامنه قدرت او تا اقصی نقاط جنوب هند رسید بشعرا و هنرمندان بود شهر دهلی در زمان او باوج ترقی رسید وعلما و بزرگان از اطراف واکناف جهان دران گرد امدند واکثر ایشان مورد توجه واکرام پادشاه واقع گردیدند ومصاحبت ایشان در تعدیل خوی خشن ان پادشاه ووضع قوانین و قواعد کشور داری تاثیر بسیار داشت٠

علما ومشایخ عصر او عبارت بودند از :
نظام الدین اولیا مراد و ممدوح امیر خسرو وحسن دهلوی ـ شیخ علاء الدین نبیره شیخ فرید الدین شکر گنج ـ شیخ رکن الدین بن شیخ صدرالدین عارف مولتانی ـ سید تاج الدین ولد سید قطب الدین قاضی " اوده " و بدایوان ـ سید رکن الدین برادر سید تاج الدین سید مغیث الدین و برادر او سید نجیب الدین از سادات نواتیه ـ سید صدر الدین عارف قاضی هند ملقب بصدر جهان ـ قاضی جلال الدین تواجی که بعداز سید صدرالدین قاضی القضاة هند شد ـ مولانا ضیاء الدین بیانوی که او هم بعد ها بلقب بصدر جهان شد ٠ حمید الدین مولتانی که دراخر ایام علائی بقضا کل ممالک هند رسید٠

در عهد علاء الدین چهل وشش کس از مدرسین بزرگ درهند بتدریس علوم شرعی وادب عرب

وعلوم عقلی اشتغال داشتند مانند قاضی فخرالدین ناقله .
قاضی فخر الدین کرمانی - مولانا نصیرالدین غنی - مولانا تاج الدین مقـــــدم
قاضی ضیاء الدین بیانوی - مولانا ظهیرالدین لنگ - مولانا ظهیر الدین بهلـوی
قاضی زین الدین ناقله - مولانا شرکتی - مولانا نصیرالدین رازی - مولانا علاءالدین
صدر شریف - مولانا میران بایک کله - نجیب الدین بیانوی - قاضی شمس الدین کازرونی -
یحیی الدین کاشانی - مولانا نظام الدین کلاتی - مولانا کل محمد شیرازی - مولانا حسام الدین
سرخه - مولانا علیم الدین نبیره شیخ بهاء الدین مولتانی ...

وعاظ معروف عصرا و عبارت بودند از : مولانا حسام الدین درویش ومولوی جلال الدین
برادرش ومولانا شهاب الدین جلیلی و مولانا کریم ...

شعرای معروف عهد علاءالدین عبارت بودند از امیر خسرو دهلوی که سالی یکهزار تنکه
(سکه مخصوص) مواجب از پادشاه میگرفت . و خمسه ای بنظام سلطان بنظم اورد امیر حسن سنجری
غزلسرا معروف بسعدی هند - صدرالدین عالی - فخرالدین قواس - حمید الدین راجه . مولانا عارف
عبدالحکیم - شهاب الدین صدر نشین ... که همه بعنوان شاعر دربار بسیار بودند که همه وظیفه
دریافت میکردند و شرح حال یاذکر نام همه ایشان موجب اطناب میباشد .

پایان کار خلجیان

بعد از مرگ علاءالدین بدستور ملک کافور که زمام امور را در دست داشت طفل هفت ساله علاءالدین
را که شهاب الدین نام داشت بر تخت نشاندند ولی عاقبت خواجه سرایان و غلامان بر امیر نایب
(کافور) که باوجود حسب مادر شهاب الدین را بزنی گرفته بود شوریدند و اورا بقتل رساندند
و مبارک خان پسر دیگر علاءالدین را که بعدها قطب الدین مبارکشاه خوانده شد بسلطنت نشاندند
(هشتم محرم ۷۱۶) ولی این پادشاه هم هرزه و عیاش وغلام باره [illegible] بود و عاقبت معشوق
هندوی او که خسرو خان نام یافته و اهل گجرات بود (و عشق شاه اورا برتبه سرلشکری رسانده بود)

ویرا بر بالای قصر هزار ستون دهلی بعد از چهار سال و چهار ماه سلطنت بکشت (۷۲۱) و خود ادعای سلطنت کرد . لیکن بعد از پنج ماه حکمرانی بدست غیاث الدین تغلق کشته شد و با این ترتیب بساط سلطنت خلجیان برچیده گشت .

قسمت چهارم

تغلق شاهیان

غیاث الدین تغلق شاه

وی از بندگان ترک نژاد بود که پدرش خدمت بلبن میکرد و مادرش از هندوان " جت " بود.

غیاث الدین پادشاهی بود حلیم و کریم که عمارت تغلق اباد یادگار اوست (ویرانه‌های این قلعه هنوز در نزدیکی دهلی باقیست) بعد از قتل خسروخان مدت چهار سال وچندماه سلطنت کرد و امیر خسرو تغلق نامه را بنام او برشته نظم در اورده است. تغلق درماه ربیع الاول سال ٧٢٥ (١٣٢٥ م) زیرا وار رفت و در تغلق اباد مدفون گردید و قبر او هنوز با گنبد و قلعه آبادان وبرجاست.

محمد تغلق شاه معروف به " عادل "

محمد بن غیاث الدین تغلق سه روز بعد از مرگ پدر بتخت سلطنت نشست و پادشاهی او مدت بیست وهفت سال بطول انجامید.

محمد تغلق باصطلاح امروز نمونه کامل یک پادشاه " دیکتاتور " بود از طرفی بخشندگی میکرد و بشعرا و ادبا توجه داشت و خود شعر میسرود واز طرف دیگر سخت اکبر و سخت کش و - هوسران بود و مضحکست که خودرا " عادل " لقب داده بود.

اهل هنر وفضل که از عراق و خراسان و ماوراء النهر وترکستان و روم و عربستان بهند میامدند نزد او بار می یافتند و نعمت واکرام میدیدند. مکاتبات فارسی وعربی را بخوبی می نوشت. خطی خوش داشت و در تاریخ ماهر بود و داستانهای شاهنامه وقصه ابو مسلم و امیر حمزه راهمواره بر سرزبان داشت. هم خوب شعر میگفت و هم خوب شعر میفهمید. بفقه نظر

خوبی نداشت و بیشتر اوقات باشعرا وحکما مجالست میکرد • بعقاید اسلامی مقید بود • نماز میخواند و شراب نمیخورد و افراط نمیکرد • پیش یکی از امراکه " قتلغ خان " نام داشت قران و بعض کتب فارسی خوانده واز او تعلیم خط اموخته بود و باحترام حق تعلیم بعد ها اورا وکیل در (وزیر دربار) ساخت •

با اینهمه چنانکه گذشت سبکسر وهوسران و خونریز و سختگیر بود • بعض امرای عراق وخراسان که درخدمت او امده بودند ویرا بتسخیر خراسان ترغیب کردند او هم سیصدهزار سوار با ین قصد گرد اورد و یکسال هم مخارج سنگین چنین لشکری گران را از خزانه پرداخت ولی سال دوم لشکریان خود بخود متفرق شدند و هریک بگوشه رفتند • محمد تغلق مانند علاءالدین خلجی ارزو داشت که جای اسکندر را بگیرد ولی قدرت عملی ساختن این ارزو را نداشت •

از سبکسریهای او یکی انکه هوس کرد دهلی را خراب کند و مردم انرا بپایتخت تازه ارکه در محل " گره " بنام دولت اباد ساخته بود بکوچاند امر پادشاه بوسیله سربازان اجراء گردید و صغیر و کبیر بدولت اباد کوچانده شد ند (و در همانجا حسن دهلوی بمرد) دهلی خالی از سکنه شد و مردم پراکنده گشتند • بدستور شاه دهلویانی که از رفتن دولت آباد سرباز زدند بقتل رسید ند و عدد مقتولین بچند هزار نفر رسید - بعد از چندی ازین حکم پشیمان شد واجازه داد هرکه میخواهد بدهلی بازگردد • رعایای بی خانمان و بی زاد و قوت بدهلی برگشتند ولی قحطی و امراض همه را از پادراورد چنانکه گویند مردم ازگرسنگی گوشت اجساد مردگان را میخوردند • وقتی هم یکی از دندانهای او افتاد و دستور داد انرا در مقبره ای دفن کنند و گنبدو بارگاه برای ان بسازند •

وی ببازمانده خلیفه عباسی که درمصر بود غایبانه بیعت کرد و نام وی را برسکه ومنبر برد اوهم درسال ۷۴۴ بهمراهی شخصی بنام حاجی سعید صرصری منشور حکومت هند و خلعت ولوا برای محمد تغلق فرستاد • شاه وامرا ازین ایلچی استقبال شایان کردند وخود او و برپای حاجی سعید بوسه داد وفرمان را بر سر گذاشت واز مردم بنام خلیفه بیعت گرفت و عریضه ای مشتمل بر تواضع و

و تشکر بسیار باگوهری بی نظیر همراه حاجی رجب بمصر نزد خلیفه فرستاد .

مورخ معاصر و دوست محمد تغلق هم ضیا برنی نرشته است که وی زمین های مزروعی را بنسبتی بین مردم و زارعان قسمت کرد و باینطریق قدم موثری در بهبود وضع اقتصادی واجتماعی اهالی هند برداشت .

در اواخر سلطنت محمد تغلق کارکشور بکلی مختل و مثلاشی شده بود وهرکس از گوشه ای سر برآورده راه طغیان و خلاف می پیمود . عاقبت این پادشاه بیمار شده و در روز بیست ویکم محرم سال ۷۵۲ (مارس ۱۳۵۱ م) از دست دشمنان آسوده گشت و جهانی هم از شر سیکسریهای وی بیاسود . مرگ او در نزد یکی "تهته" (کراچی فعلی) اتفاق افتاد و درحال نزع این سه بیت را که از ساختههای خود اوست سروده است .

بسیار درین جهان چمیدیم	بسیار نعیم وناز دیدیم
اسبان بلند بر نشستیم	ترکان گرانبها خریدیم
کردیم بسی نشاط وآخر	چون قامتهاه نوخمیدیم

مخدوم زاده عباسی (خویشاوند خلفای عباسی) وشیخ الشیوخ نصیرالدین محمود اوده ی ملقب بچراغ دهلی و مولانا شمس‌الدین باخرزی ازمشایخ زمان او بوده اند .

فیروز شاه

محمد تغلق پیش ازمرگ خود فیروز باربك برادر زاده غیاث الدین تغلق را ولیعهد کرد وهنگام وصیت و نصب او بدین منصب این بیت برخواند .

توسرسبز باشی بشاهنشهی	که من کرده ام سرزبالین تهی

وی بعد از مرگ تغلق شاه دربیست وسیم محرم سال ۷۵۲ بسلطنت رسید در دوم رجب بتخت نشست .

وعمرش درین وقت از پنجاه گذشته بود _ در ماه ذیحجه سال ۷۵۵ خلعت و فرمان الحاکم بامر الله

خلیفه عباسی مصر بدهلی رسید واو نیز مثل محمد تغلق بنام خلیفه سلطنت میکرد .

وی تقریب چهل سال در هندوستان سلطنت کرد ودرعهد سلطنت او بنگاله ودکن مجزی ومستقل شدند که تفصیل آن جداگانه درجای خود خواهد آمد .

دراواخر دوره سلطنت ابتدا فتح خان پسر خود را شریک سلطنت کرد ولی او بزودی درگذشت چندی بعد (شعبان سال ۷۸۹ – ۱۳۸۷ م) پسر دیگرش محمد شاه ملقب بناصرالدین را برای معاونت وشرکت درامور سلطنت برگزید ولی لشکریان مخالفت کردند واو بعد از یکسال محمد شاه رامعزول وتغلق شاه ولد فتح خان نبیره خود را بسلطنت وجانشین خویش انتخاب نمود .

فیروز شاه در روز سیزدهم رمضان سال ۷۹۱ (سپتامبر ۱۳۸۹ م) زندگی رابدرود گفت وسال وفات او از " وفات فیروز " برمیاید .

وی بنابرروایت مورخین معاصر فاضل وعادل وکریم وحلیم بود ومردم از او راضی بودند – شاید یکی ازعلل عمده ستایش مورخین مسلمان ازو تعصبی بود که در مذهب اهل سنت وجماعت داشت ومخالفت شدیدی بود که نسبت بمذهب هندوئی ابراز میکرد چنانکه برهمنی را زنده زنده دستور داد بسوزانند که چرا مراسم عبادت هندوئی رادر ملاء عام انجام داده است .

مشایخ وعلماء را بانعام اسب وخلعت وکمر وشمشیر مینواخت . فراریان قندهار وسیستان وخراسان وعراق ومصر وبغداد راکه از بیداد مغول بهند پناه آورده بودند مورد محبت ونوازش قرار میداد . نسبت برواج زبان وادب فارسی علاقه بسیار داشت وخود کتابی درباره وقایع سلطنتش بنام " فتوحات فیروز شاهی " تالیف کرده است . ضیاء برنی مورخ معروف که معاصر او بود تاریخ فیروزشاهی رابنام اونوشته است . زبان فارسی رابسیار خوب میدانسته وبی نوشته وهمچنین علاقه داشته است کتب هندی نیز از سنسکریت بفارسی ترجمه شود چنانکه پس ازشکستن بتخانه "نگرکوت" ودست یافتن بر هزار وسیصد جلد ازکتب باستانی هند دستور داد بعض آن کتب بفارسی ترجمه شود "ازانجمله اعزالدین خالد خانی که از شعرای آن عصر بود کتابی درحکمت طبیعی وشگون وتفالات درسلك نظم کشیده دلائل فیروز شاهی نام کرده است" (۱)

---

(۱) فرشته ص ۲۶۶

وی پادشاهی صوفی مشرب بود بپیران تصوف احترام میکرد و قبور مشایخ گذشته را تعمیرمینمود . در دوران سلطنت خود چهل مسجد وسی مدرسه و بیست خانقاه وسی شهر ود ویست رباط و صد نهرو صد کوشك وصد و پنجاه و دو حمام وپنج بیمارستان وصد مقبره و ده منار ... ساخته است وازجملـــه شهرهای احداثی او فیروزآباد وجونپور می باشد .

صدراعظم او پدر وپسری ملقب به "خان جهان" بوده اند . ازعمال وامرای ایرانی اویکی خواجه شمس الدین دامغانیست که یاغی و مقتول شد و دیگری ملك ضیاء الدین مشهدی است که شاعر نیز بوده واین رباعی راراجع بشکار فیل شاه سروده است .

شاهی که زحق دولت پاینده گرفت	اطراف جهان چومهرتابنده گرفت .
ازبهر شکار فیل درجاج نگر	دوفیل بکشت وسی وسه زنده گرفت .

جانشینان فیروز شاه

بعد از مرگ فیروزشاه چنانکه گذشت نبیرهاش غیاث الدین تغلق شاه بن فتح خان برتخت سلطنت نشست ولی چون این پادشاه عرضه وکفایت نداشت و در اواخر عهد فیروز شاهی بسبب پیری و سستی شاه اوضاع کشور درهم وبرهم شده بود کاری از پیش نتوانست برد منازعین سلطنت قیام کردند وهرج و مرج درهند حکمفرما شد .

درمدتی قریب به پنج سال این پادشاهان یکی بعدازدیگری بسلطنت رسیدند :

١) غیاث الدین تغلق مقتول دربیست ویکم صفر ٧٩٢ هـ

٢) ابوبکر شاه بن ظفرخان مقتول دربیستم ذیحجه سال ٧٩٢

٣) ناصرالدین محمد شاه بن فیروز شاه متوفی درهفدهم ربیع الاول ٧٩٦

٤) سکندر شاه بن ناصرالدین محمد متوفی درربیع الثانی ٧٩٦

٥) ناصرالدین محمود شاه بن ناصرالدین محمد .

ازحوادث سلطنت این پادشاه حمله امیر تیمور بهند وتصرف وقتل عام دهلی بود .

حمله تیمور

امیر تیمور نواده خود پیر محمد جهانگیر را مامور فتح هند کرد واو در محرم سال ۸۰۰ هجری از آب سند عبور کرده مولتان را بگرفت واز عهده شاه شرابخوار عیاش هیچگونه مقاومتی برنیامد . سپس خود تیمور که خوب از بی سروسامانی هند خبر داشت عزم هند کرد . در محرم ۸۰۱ آب سند را عبور کرد واز راه چول جلالی (بنام سلطان جلال الدین منکبرنی) بتسخیر بلاد سند و هند پرداخت و روز جمعه چهاردهم صفر ۸۰۱ پیر محمد باردوی نیا پیوست ـ امیر تیمور تمامی قلاع و آبادیهای سرراه را قتل عام وغارت کرد تا بکنار دهلی رسید . ناصرالدین محمود خواست دست وپائی زند وحرکت مذبوحی کند ولی کاری از پیش نبرد و بگریخت ـ امیر تیمور تعداد پانزده هزار و بقولی صد هزار نفر از اسرای هند ومسلمان راکه همراه داشت در کنار رود جمنا از قید حیات فلاکت بار آسوده کرد وخود روز هفتم جمادی الاول سال ۸۰۱ وارد دهلی گشت . در دهلی امیر بعیش پنج روزه نشست و فرمان داد دهلی قتل عام شود . مدت پنج روز کشتاری بیرحمانه در دهلی براه افتاد وهیچکس را یارا نبود که بعیشخانه امیر درآید و شفاعت کند . غیر از سادات ومشایخ هرکرا یافتند کشتند وهمه جارا غارت کرده آتش زدند . خوشبختانه مدت توقف امیر در دهلی بیش از پانزده روز نکشید واز راه پنجاب وپیشاور وکابل بسمرقند بازگشت . بعد از رفتن او تمامی شهرهای سرراه و شهر دهلی تامدتی ویرانه ماند و فیروزآباد ودهلی کهنه دیگر روی آبادی ندید . در هندوستان ملوک الطوایف وهرج ومرج پدید آمد ـ شهر دهلی بدست یکی از زمینداران عمده آنشهر بنام ملو اقبال خان افتاد و تانوزدهم جمادی الاولی سال ۸۰۸ درانجا حکومت میکرد تا اینکه بدست اسلام خان لودی افغان کشته شد وناصرالدین محمود فرصت یافته باز بدهلی بازگشت . این پادشاه که از عقل وکیاست وتدبیر وشجاعت بهره ای نداشت شش سال درکمال پریشانی اسما پادشاه دهلی بود ولی سردارانش غالبا یاغی بودند واونام پادشاهی را خوش کرده بود .

عاقبت در ذیقعده سال ۸۱۴ (فوریه ۱۴۱۲ م) در دهلی بمرد وبامرگ او دوران سلاطین "مملوک" یعنی غلامان شهاب الدین غوری وبندگان وبستگان ایشان منقرض گردید .

قسمت پنجـــــــم

خاندان ملوك سيـد

سيد خضرخان

بعد از مرگ ناصرالدين محمود مدت دو سال شهر دهلی دچار هرج ومرج بود تااینکه در محرم سال ۸۱٦ دولت‌خان لودی افغانی بران شهر مسلط شد وخطبه وسکه بنام او گردید ولی حاکم مولتان که خضرخان نام داشت براو تاخت و در ذیحجه ۸۱٦ دهلی رافتح کرده دولت راگرفتار واسیر ساخت. خضرخان که بدون هیچ دلیل استواری خود را سید قریشی میخواند خود را مامور امیر تیمورو شاهرخ میدانست ودر آخر خطبه نام شاهرخ راذکر میکرد وپیشکش برای وی میفرستاد. این وفاداری از آن سبب بود که امیر تیمور در فتح هند حکومت مولتان رابرای اوباقی گذارده وتعرضی بدو نرسانده بود. مدت سلطنت خضرخان در دهلی واطراف ان هفت سال بود که بیشتر بسرکوبی مخالفان و یاغیـــان گذشت. وی در روز هفدهم جمادی الاولی ۸۲٤ (۱۲٤۱م) بمرد ودر دهلی مدفون گردید. مردی عادل وکریم بود واهالی دهلی ویرا دوست میداشتند.

مبارکشاه

معزالدین ابوالفتح مبارکشاه ولیعهد پدر بود وسه روز پس از مرگ خضرخان برتخت نشست. چند سال باافـاغنه سرحدی بجنگ وستیز مشغول بود. این افاغنه را امیر شیخعلی حاکم کابل تحریك میکرد و نواحی پنجاب وسند راغارت میکردند. مبارکشاه نسبت بشاهرخ ارادتی نمیورزید وبدین سبب بود که شیخعلی (که از طرف شاهرخ حکومت میکرد) افغانان را بفتنه جوئی برمیانگیخت ـ مبارکشاه روز جمعه نهم رجب ۸۳۷ درمبارك آباد (شهری که خود ساخته بود) بتحریك یکی از امراکـــــه سرور الملك نام داشت بقتل رسید وبعداز و محمد شاه بن فرید خان بن خضرخان بسلطنت رسید. مدت پادشاهی او سیزده سال وسه ماه وشانزده روز بود وتاریخ مبارکشاهی رابنام اونوشته اند.

محمد شاه

سرور الملك بعد از اتمام کار مبارکشاه محمد شاه را بسلطنت رساند و خود زمام امور را در دست گرفت ولی عاقبت بدستور محمد شاه بقتل رسید . دوران سلطنت محمد شاه نیز در هرج ومرج گذشت . خود شاه عیاش بود وکمتر بکار کشور میپرداخت . افاغنه بیشتر متصرفات اورا در پنجاب تسخیر کردند ومتمردین تا حومه دهلی رادر دست داشتند وشاه زبون جز مدارا چاره ای نداشت تااینکه بسال ۸٤۹ بمرد وپسرش بتخت نشست .

سلطان علاءالدین

علاءالدین محمد شاه در سال ۸٥۲ هجری اسما پادشاه شد ولی ازید ربی عرضه تر بود . در زمان سلطنت اوکشور مبارکشاهی قطعه قطعه شد و در هر ناحیت امیری لاف استقلال میزد . شاه که دل خود را بباده گساری وعیاشی خوش کرده بود پایتخت را از دهلی بشهر بداون منتقل کرد و پس ازاینکه بهلول افغان در سال ۸٥٥ (۱٤٥۱ م) دهلی راگرفت وی بحکومت بداون قناعت کرد و همانجا بود تا در سال ۸۸۳ زندگی را بدرود گفت ـ بامرگ او سلسله خضرخانی یاملوك سادات منقرض گردید وزمام حکومت هند بدست افاغنه لودی افتاد .

قسمت ششم

سلسله افاغنه لودی (لودهی)

بهلول شاه

افاغنه لودی ابتدا برای سوداگری از افغانستان بهند آمدند وملك بهرام جد بهلول در مولتان ساکن شده بخدمات دیوانی پرداخت وفرزندانش در سلك نوکران خضرخان حاکم مولتان درآمدند . پدر بهلول ملك کالاکه حکمران ناحیت "دراله" شد وپس ازمرگ او بهلول بکفالت عمش اسلام خان لودی درامد .

بهلول ابتدا راهزنی میکرد . بعدازچندی جمعی ازافغانان دور او جمع شدند وموفق شد دهلی را روز هفدهم ربیع الاول سال ۸۵۵ (۱۴۵۱م) فتح کند ودرانجا بسلطنت رسید . مهمترین واقعه زمان او جنگ با پادشاهان "جونپور" بود که منجر بشکست سلطان حسین شرقی پادشاه جونپور وتصرف آن شهر شد . بهلول رانه پسر بود درآخرعمر مملکت را بین ایشان قسمت کرد وسکندر یکی ازپسران راولیعهد نمود مرگ او درسال ۸۹۴ اتفاق افتاد ومدت سلطنتش سی وهشت سال وهشت ماه وهفت روز بود وجنازه اش در دهلی مدفونست درتاریخ فوت او گفته اند .

بهشتصد ونود وچار رفت ازعالم　　　خدیو ملك ستان وجهانگشا بهلول
بتیغ ملك ستان بود لیك دفع اجل　　　بود محال بشمشیر وخنجر مصقول

بهلول مردی مسلمان بود ودرسفر با علما ومشایخ مجالست داشت .

سلطان سکندر بن بهلول

بعد از مرگ بهلول بین امرای افغان برسر جانشینی او اختلاف افتاد بعضی طرفدار اعظم همایون نبیره بهلول وجمعی همراه با "باربك" پسر بزرگ وی بودند ولی عاقبت سکندر بر مخالفان

غلبه کرد وبسلطنت دهلی رسید .

ازوقایع مهم سلطنت اویکی انقراض خاندان شرقی در جونپور وشکست قطعی سلطان حسین شرقیست ودیگری خواباندن فتنه افاغنه لودی و پیروزی بر برادرش "باربك" که اورا محبوس ساخت وی قلاع بسیار فتح کرد و برعظمت وقدرت سلطنت دهلی بیفزود . مرگش در روز یکشنبه هفتم ذیقعده سال ٩٢٣ هجری (نوامبر ١٥١٧م) در دهلی اتفاق افتاد . مدت سلطنت او بیست و هشت سال و پنجماه بود .

علاقه سکندر لودی بنشر وترویج زبان فارسی در هند

در زمان سلطنت سکندر لودی شهر "اگره" که بعد از زلزله شدید هندوستان (٩١٨ — ١٥٠٥م) وویرانی دهلی پایتخت آن پادشاه شده بود مجمع علما وارباب هنر گردید . بعلما ومشایخ تصوف ارادت میورزید ومرید سید نعمت اله وشیخ مبین بیانوی وشیخ بهاءالدین دهلوی بود . بعد از فتح قلاع نسبت بتعمیر مساجد ومساجد توجه میکرد وبرای طلاب علوم دینی وظیفه مقرر میداشت . نسبت بهندوان تعصب میورزید وحتی یکی از برهمنان راکه ادعا کرده بود اسلام وهند وثی هردو یکسان حقند بفتوای علمای هند بقتل آورد . بجای بتکده ها مسجد ومدرسه میساخت ودرعهد او علوم اسلامی در هند رواج بسیار یافت . خود طبعی موزون داشت ودر شعر گلرخی تخلص میکرد . کتاب فرهنگ سکندری ودیگر کتب فارسی درعهد او بسیار نوشته شده است . یکی از کارهای برجسته سکندر این بود که هندوان رابخواندن وآموختن فارسی ترغیب وتشویق میکرد وبدستور او کافران بخواندن ونوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود پرداختند " (١) معاشرت او همواره باعلما و شاعران بود واز جمله ایشان شیخ جمال کنبوه (٢) از دیگران مشهورتر است .

---

(١) تاریخ فرشته ص ٢٤٤ (٢) شیخ جمال کنبوه از مشاهیر شعرای پارسی گوی هند است واین دوبیت او بسیار مشهور میباشد . ما را زخاك کویت پیراهنی است بر تن آنهم زاب دیده صد چاك تا بدامن
مرا از تیرهای او پراز پرگشت هر پهلو کنون پرواز خواهم کرد سوی آن کمان ابرو .

سلطان ابراهیم لودی

پس از مرگ سلطان سکندر پسرش سلطان ابراهیم در آگره بتخت سلطنت نشست (روز پانزدهم ذیحجه ۹۲۳ ھ) وی پادشاهی بود کاردان و سختگیر ولی دوران سلطنتش بجنگ برادران وسرکوبی امرای یاغی افغان گذشت .

سلطان ابراهیم برادرش جلال خان رابسلطنت جونپور فرستاد ولی اوبعد از چندی بر برادر یاغی شد وکار بجنگ کشید . جلال در جنگ شکست یافت ومقتول گردید ولی نفاق واختلاف بین افاغنه لودی از میان نرفت . دیری نگذشت که دولتخان لودی حاکم لاهور که از ابراهیم وحشت بسیار داشت طغیان کرد وسپاهی بسرکردگی علاءالدین برادر ابراهیم که او هم بمخالفان پیوسته بود برای تصرف دهلی اعزام داشت . این قشون بعد از کره فری شکست خورد وبپنجاب باز گشت ولی دولتخان از پای ننشست وعاقبت پناه بظهیرالدین بابر حکمران کابل برد واورا بتسخیر هند وبرانداختن خاندان لودی تحریص و ترغیب نمود ــ بابر نیز چنانکه در رحل خود خواهد آمد لشکر بهند آورد وسال ۹۳۲ در رحل پانی پت (نزدیک دهلی) قشون عظیم لودی را شکست داد وابراهیم را در میدان جنگ بقتل رسانید . بامرگ ابراهیم لودی خاندان افغان نیز انقراض یافت وسلطنت هند شان بخاندان مغولی بابری منتقل گردید .

قسمت هفتم

ملوك اسلامی بنگال جنپور گجرات مالوا

پاد شاهان بنگال

از آن زمان که محمد بختیار خلجی لشکر به بنگال برد وآن ناحیت را تصرف نمود بنگال جزء مستملکات ملوك دهلی درآمد ولی غالبا پاد شاهان دهلی بمختصر خراج و باپیشکشی قناعت داشتند وعملا کمتر در امور بنگال مداخله مینمودند در سنوات بین ۵۸۸ – ۷۲۸ (۱۱۹۲ – ۱۳۲۸) بیست و پنج امیر مسلمان برآن ناحیت فرمانروائی کردند که تقریبا مستقل بودند . متصرفات امرای مسلمان بنگال عبارت بود ازناحیه وسیعی که ازشمال به "کوچ " (۱) و "بیهار" و ترائی " (۲) از مشرق برود "براهماپوترا" (۳) واز مغرب برود "کوسی " (٤) منتهی میگردید وگاه " تیرهست" (۵) وبیهار جنوبی نیزباین استان ضمیمه میگشت .

الیاس شاه

در زمان سلطنت محمد تغلق یکی ازامرای بنگال که بعدها الیاس شاه نامیده شد رسما علم استقلال برافراشت و خود را پاد شاه بنگال خواند . این پاد شاه وپسرش سکندر شاه ۷۵۹ – ۷۹۰ (۱۳۵۸ – ۱۳۸۹م) کاروان شجاع و مقتدربودند وسکندر شاه "مسجد ادینه " رادرشهر "پاندوا" (٦) بنا نمود که بطرح واسلوب مسجد جامع دمشق ساخته شده وبزرگترین مساجد بنگال بـــود .

حسین شاه و نصرت شاه

بزرگترین پاد شاه بنگال حسین شاه نام داشت که از ۸۹۸ – ۹۲۲ (۱٤۹۳ – ۱۵۱۸م) بربنگال –

---

(۱) Kuch (۲) Tarai (۳) Brahmaputra (٤) Kosi
(۵) Tirhut (٦) Pandua

سلطنت کرد . این پاد شاه سلطان حسین جونپوری راکه ازبهلول لودی شکست یافته بود پناه داد و پس ازاینکه پاد شاهان لودی استان بهاررا تصرف کردند بین پاد شاهان بنگال و جونپور اتحاد و یگانگی کامل برقرار گردید . نصرت شاه بنگالی ۹۲۳–۹۳۸ (۱۵۱۸ –۱۵۳۲م) "تیرهت" راتصرف کرد ولی از طرف بابر مورد حمله قرار گرفت و عاقبت کار بصلح انجامید .

بعد از نصرت شاه شیر شاه سوری افغان که بعدها همایون رانیز ازدهلی رانده ، خود بسلطنت دهلی رسید بنگال راتصرف نمود و افاعنه درآن ناحیت قوت گرفتند اما درزمان سلطنت اکبر شاه گورکانی مغلوب گشتند وازآن پس بنگال رسما بتصرف پاد شاهان گورکانی دهلی درآمد ویکی از "صوبه "های امپراطوری شد . ایالت " اریسا" (۱) هم بعدها جزء صوبه بنگال گردید ولی بمناسبت موقع جغرافیائی کمتر ازطرف پاد شاهان دهلی درآن مداخله میشد .

مرکز ایالت اسلامی بنگال گاه در شهر "گور" یا "لکنوتی "وگاه در پاندوا (فیروزآباد) و "تاند " بوده است .

پاد شاهان جنپور

دوران سلطنت پاد شاهان جنپور کوتاه بود وازیك قرن تجاوز نکرد . شهر جنپور که هنوز هم باقیست بدست فیروزشاه تغلق در سال ۷۶۱ (۱۳۶۰م) ساخته شده است .

در سال ۷۹۶ (۱۳۹٤م) یکی ازامرای مشهور محمود تغلق کهخواجه جهان نام داشت از طرف ان پاد شاه بامارت جونپور منصوب گردید واز دربار دهلی لقب "ملك الشرق " یافت پسر خوانده این امیر بعد از اینکه دهلی مورد حمله تیمور قرار گرفت واوضاع ان شهر درهم وبرهم شد خود را "مبارکشاه شرقی "خواند ، مستقلا بسلطنت جونپور پرداخت .

(۱) Orissa

سلطان ابراهیم

بعد از مبارکشاه پسرش سلطان ابراهیم ۷۹۹ – ۸۳۹ هـ (۱۴۰۰ – ۱۴۴۰) وبعد از وی بترتیب محمد شاه بن سلطان ابراهیم ومحمد شاه بن محمود شاه و سلطان حسین بن محمد شاه بر جونپور سلطنت کردند و سلطان حسین چنانکه گذشت در سال ۸۸۰ (۱۴۷۶ م) مغلوب بهلول لودی گشت و به بنگال گریخت و سلطنت ملوک شرقی بااین ترتیب پایان پذیرفت . از آن پس جونپور یکی از صوبه های دهلی بشمار آمد وبهلول پسرش باربک را بحکومت آنشهر تعیین نمود .

پادشاهان شرقی عموما دانش پرور وادب دوست بودند خود شعر میسرودند وبا شعرا را تربیت وتشویق میکردند . درزمان سلطنت ایشان زبان وادب فارسی در جونپور منتهی درجه ترقی رسید وبقدری شاعر ونویسنده فارسی دران شهر گرد آمدند وابنیه ومدارس ومساجد بسبك ایران ساخته شد که شهر جونپور "شیراز هند" لقب گرفت . سلطان حسین هم شاعر وهم موسیقی دان بود ومسجد جامعی که ساخته است هنوزهم پابرجاست .

پادشاهان گجرات

سلطان محمد غوری درسال ۵۹۲ (۱۱۹۶م) گجرات (واقع درشمال بمبئی امروزی) وهمچنین نواحی جنوبی راجپوتانا و شهر "بارودا" راتصرف کرد وازآن ببعد این نواحی جزمستملکات امپراطوری اسلامی هند بشمار آمد . درسال ۸۰۱ هجری (۱۳۹۸م) که شهر دهلی بتصرف تیمور درآمد و آسایش سلطنت وامپراطوری شمالی هند متزلزل گردید تاتارخان ملقب بسلطان محمد که والی گجرات بود مانند امیر جونپور خود را مستقل ساخت واساس سلطنت گجرات رادرسال ۸۱۸ هجری بنا نهاد وبرادر خود شمس الدین را وزارت بخشید . لیکن شمس الدین تاتارخان را بعد از دوماه سلطنت مسموم ساخت وخود بنام مظفرشاه بسلطنت رسید . مدت سلطنت اوسه سال و هشت ماه وبیست روز بود .

جانشین مظفرشاه سلطان احمد شاه بن تاتارخان است که شهر احمد آباد رابنا کرد ومدت سی و دو سال وشش ماه و هشت روز پادشاهی کرد .

بعد از احمد شاه این پادشاهان بترتیب برگجرات سلطنت کرد ماند :

محمد شاه بن احمد شاه	هفت سال وچهارماه
قطب الدین بن احمد شاه	هفت روز
محمود شاه بن سلطان محمد شاه	پنجاه و پنج سال و یازده روز .
مظفر شاه بن محمد شاه	چهارده سال ونه ماه
سکندرشاه بن سلطان مظفر	چهارده سال و نه ماه
محمود شاه بن لطیف خان بن مظفر شاه	هجده سال و چند روز
احمد شاه رضی الملك	سه سال وچند ماه

مظفر شاه بن سلطان محمود شاه که بدست کسان اعظم خان کوکلتاش گرفتارشده خود را بکشت ــ مدت سلطنت او شانزده سال وچند ماه بود واز آن پس گجرات کاملا بتصرف اکبر شاه درآمد .

دوران سلطنت ملوك گجرات از سال ۸۱۸ تا ۹۸۳ (۱۳۹۸ ــ ۱۵۷۲م) هجری بطول انجامید .

بزرگترین پادشاهان گجرات محمود شاه بن سلطان محمد شاه بود که درسیزده سالگی بتخت نشست وحدود پنجاه سال پادشاهی کرد . وی درجنگ با "رانای موار" همواره پیروز بود ولی دربرابر پرتغالیان که آفروز ها بتازگی درمغرب هندوستان قدرت یافته بودند مغلوب گشت و درجنگ دریائی "دیو" ۹۱٤ (۱۵۰۹م) تقریبا تمامی قوای دریائی خود را ازدست داد . یکی دیگر از معاریف ملوك گجرات بهادرشاه است که پادشاه "موار" راشکست داد و "مالوا" ۹۳۷ (۱۵۳۱م) و "چنور" را ازتصرف او خارج ساخت.

ملوك "مالوا"

ناحیه "مالوا" که ابتدا بتوسط علاءالدین خلجی فتح شده ومدتی قریب بیك قرن از ضمائم امپراطوری ــ سلاطین این خاندان هوشنگ شاه نام داشت که از ۸۰۷ــ۸۳۵ (۱٤۰۵ ــ ۱٤۳۲م) در "مالوا"

سلطنت کرد و شهر "ماندو" را پایتخت خود ساخت که ابنیه آن در زیبائی وعظمت مانند شهر احمد آباد بود — از سال ۸۳۵ — ۹۷۱ (۱٤۳۲ — تا ۱۵٦٤) میلادی "مالوا" بتصرف پادشاهان گجرات درآمد ولی قشون اکبر آنجارا تسخیر کرد و ضمیمه امپراطوری اکبری ساخت.

ملوک "خاندش"

استان "خاندش" که درکنار رود "تاپتی" واقعست مانند سایر استانهای هند بعداز حمله تیمور مستقل گردید وخاندان عرب نژاد بنام ملوک "خاندش" درآن ناحیت بسلطنت پرداختند تااینکه بسال ۱۰۰۹ (۱٦۰۱م) اکبر قلعه "اسیر گره" پایتخت "خاندش" راتسخیر کرد وحکومت آنرا بشاهزاده دانیال سپرد وبیاد بود این تغییر وبنام دانیال "خاندش" را "داندس" خواند.

قسمت هشتم

ملوک اسلامی دکن

بهمنیان

موسس این خاندان یکی از سرداران افغان است که علاءالدین حسن کانکوی بهمن نام داشت وی از دهلی بدکن رفت و بعد از چندی استقلال یافت و قشون محمد تغلق شاه را شکست داده در تاریخ جمعه بیست وچهارم ربیع الثانی سال ٧٤٨ (١٣٤٧ م) بتخت سلطنت دکن نشست وشهر گلبرگه را حسن آباد نام نهاده پایتخت خود ساخت . مرگ او در غره ربیع الاول سال ٧٥٩ اتفاق افتاد .(١)

---

(١) در تاریخ فرشته (ص ٥٣٢) داستانی ذکرند ه که علاقه خاندان بهمنیرا بفارسی و رواج فارسی راد ردکن د رزمان حسن کانکوی نشان میدهد . داستان اینکه چون زمان مرگ حسن فرا رسید "کوچکترین فرزندان خود را محمود که محبت بسیار باو داشت نزد یك خود ندید پرسید کجاست همه گفتند که در مکتب بخواندن مشغولست پس اورا طلبید ، پرسید کهچه میخوانی گفت بوستان تصنیف شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی را میخوانم . شاه گفت امروز کدام حکایت راخواندی . محمود گفت که این حکایت را خواندم .

شنیدم که جمشید فرخ سرشت	بسرچشمه ای بر سنگی نوشت
بدین چشمه چون مابسی دم زدند	برفتند چون چشم برهم زدند .
گرفتند عالم بمردی وزور	ولیکن نبردند باخود بگور

پادشاه چون بیت سوم شنید بی اختیار بهای بهای گریست . . . " — اگر باین نکته توجه شود که بعدی درحدود شصت وپنج سال پیش از مرگ حسن کانکوی بدرود زندگی گفته رسیدن اثار او بدکن ورواج وشهرت عظیم آن در مدت ٦٨ سال خود بسیار جالب و بااهمیت می باشد .

سلطنتی که حسن کانکوی بنیان نهاد بکلی صفة ایرانی داشت ـ زبان رسمی دربار فارسی بود نوروز راجشن میگرفتند وامرای اوغالبا ایرانی بودند . ملا داود بیدری تاریخ تحفة السلاطین رادر شرح حال این خاندان بزبان فارسی تالیف کرده وآذری اسفراینی بهمن نامه را بسبك شاهنامه دروقایع سلطنت بهمنیان بنظم آورده است (۱)

محمد بن حسن کانکوی

وی بعد از مرگ پدر بسلطنت رسید وکشور دکن را با بادت وولایات تقسیم کرده طرفداران (استانداران) هرناحیه راتعیین کرد ووکیل (پیشکار) خود را بطرفداری پایتخت انتخاب نمود ـ در سال ۷۶۱ چون صرافان سکه سلاطین هندی بیجانگررا درداد وستد خرج میکردند وسکه هائی که بنام خود او بود آب میکردند همه را بقتل رسانید ولی بازهمان سکه "پرتاب" و "هون" یعنی سکه رایان تلنگ و بیجانگر "درجریان باقی ماند ـ این پادشاه تمام خزانه راکه چهارصد من هندی طلا وهفتصد من نقره بود برای صرف درخیرات ومبرات همراه مادر بحرمین شریفین فرستاد . مادرش نیز این وجوه رابمصارف مفید رسانید ودربازگشت از حرمین فرمان حکومت دکن رااز یکی از بازماندگان خلفای عباسی برای فرزند آورد وقسمتی از پرده کعبه رابفرزند دادکه ازآن چتر سلطنت ساخت .

محمد شاه درجنگ بارایان "تلنگ" سیصد فیل وسیزده لك "یکملیون وسیصد هزار) [illegible] بدست آورد ونیز تخت فیروزه رااز رایان آن ناحیت پیشکش گرفت ـ این تخت بعدها دست بدست

---

(۱) آذری دربهمن نامه راجع بحسن کانکوی گوید :

بنام حسن خسروی شد تمام	جهان زیر فرمان اوگشت رام
براورنگ شاهی برآمد بگاه	برآورد برسر کیانی کلاه
بشمشیر فرمانروائی گرفت	بداد ودهش یاد شاهی گرفت
جهانرا ازوشد عمارت پدید	بهرمملکت نام نیکش رسید .
همان شهر گلبرگه شد تختگاه	عمارت براورد براوج ماه
بنام حسن شهرشد چون تمام	نهادند زان حسن باد نام

از مشایخ معاصر حسن کانکوی یکی شیخ عین الدین بیجاپوری ودیگر شیخ محمد سراج است .

میگشت وهریك از پادشاهان بهمنی جواهری بران علاوه میکردند تااینکه یکی از پادشاهان دوران اخیر بهمنی انراقطعه قطعه کرده دربازار فروخت وبهای تخت رادرکارهی ومعشوق کرد . محمد درسال ۷۶٤ (نوروز) براینِ تخت نشست وچهل روز قلم شرعی وعرفی از مردم دکن برداشت . سیصد قوال از شاگردان امیرخسرو دهلوی که بدکن آمده بودند هنگامه سرور راگرم میکردند . شاه درحال مستی از روی غرور برات مزد این قوالان رابرسر رای بیجانگر که پادشاهی بسیار مقتدر ومالك تمام اراضی "تامیل" وجنوب هند بود نوشت . رای ازحماقت محمد شاه برآشفت وجنگهای خونین بین ایند و پادشاه پیش آمد که منجر بفرار پادشاه بیجانگر وقتل هفتاد هزار اسیر هند وگردید . دوهزار فیل وسیصد ارابه توپ وضرب زن وهفتصد اسب عربی هم بچنگ محمد افتاد .

سلطان محمد برای اولین بار درهند توپخانه قوی بوجود آورد که بدست توپچیان رومی و پرتغالی اداره میشد ورئیس توپخانه مقرب خان سیستانی بود . (۱)

سلطان محمد درتاریخ نهم ذیقعده ۷۹٦ بمرد . مدت سلطنت او هفده سال ونه ماه و پنج روز بود این پادشاه درجنگهای "تلنگ" وبیجانگر و "کرناتك" قتل وغارت بسیار کرد . پانصد هزار هندو بکشت و سه هزار فیل وسایر غنائم بدست آورد .

شیخ زین الدین دولتابادی عارف مشهور معاصر او بود که اورا غازی لقب داد واین رباعی رابخط خود برای سلطان محمد نوشت .

تامن بزیم بجز نکوئی نکنم — جز نیك دلی ونیك خوئی نکنم

آنهاکه بجای ماید بهاکردند — تادست رسیم بجز نکوئی نکنم

---

(۱) برای اولین بار بیجانگر توسط قشون سلطان محمد چاپیده وقتل عام شد — ده هزار برهمن هم بقتل رسیدند همه این حوادث براثر اقدام سفیهانه محمد شاه بود که برات قوالان رابرسر رای بیجانگر نوشت.

مجاهد شاه

وی دختر زاده ملك سیف الدین غوری وپسر محمد شاه بود در سن نوزده بسلطنت رسید وچندی باراى بیجانگر جنگ میکرد . اگرچه نتوانست بیجانگر را متصرف شود ولی درحدود چهل هزار هندو بکشت وبین شصت تاهفتاد هزار دختر وپسر هند واسیر گرفت . مرگ او در شب هفدهم ذیحجه سال ۷۷۹ اتفاق افتاد .وبدست عم خود داود شاه بقتل رسید .

داود شاه

وی بعد از قتل برادر زاده بتخت دکن نشست ولی بتحریك " روح پرور آغا" خواهر سلطان در روز جمعه بیست ویکم محرم ۷۸۰ درمسجد بدست جوانی هندی بنام "باکه" بقتل رسید . مدت سلطنتش یکماه و بیست وپنج روز بود .

محمود شاه

بدستور روح پرور آغا پس ازاینکه داود شاه بقتل رسید محمود شاه بن علاءالدین حسن بتخت نشست وی مردی عاقل وکاری بود . امراازو اطاعت میکردند . رای بیجانگر نیز فرمانبردار او بود وخراج مقرر رامرتبا می پرداخت .

این پادشاه خط فارسی را نیکو مینوشت و درساختن اشعار مهارت داشت . (۱) ازعلوم متداوله باخبر ودرادبیات فارسی وتازی استاد بود . درزمان او شعرای عرب وعجم بدکن آمده ازسرچشمه انعام واحسانش مستفیض میگردیدند چنانکه یکی از شعرای ایران رایکهزار تنکه

---

(۱) این چند بیت ازوست :- آنجا که لطف دوست دهد منصب مراد   بخت سیاه وطالع میمون برابر است

عافیت درسینه کارخون فاسد میکند   رخصتی ایدل کنازالماس نشتر میخورم

خضربدسود است دربیع متاع عافیت   میبرم این جنس راازجای دیگر میخرم

(۲) فرشته ۵۷۷ - ۵۷۸ - اینجانب هیچگونه موجبی برای تردد درصحت روایت فرشته نمی بیند .

حاشیه مربوط بصفحه ۱۶۵

طلا (هرتنکه دومثقال ونیم) صله داد و خواجه حافظ شیرازی را بدکن دعوت نمود .

داستان این دعوت را صاحب تاریخ فرشته چنین آورده است :

" چون آوازه سخاوت وهنر پروری و قدرشناسی آن شاه فرخنده بخت عالمگیر گشت خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه نیز راغب سفر دکن گردید . لیکن بواسطه بعضی موانع اراده اش از قوه بفعل نمی آمد و این خبر بمیر فیض اله انجو (وزیر اعظم محمود شاه) رسیده جزئی زاد و راحله جهت خواجه بشیراز فرستاده پیغام داد که اگر باین حدود تشریف شریف ارزانی فرموده مملکت دکن را بوجود فیض بخش خویش رشک فردوس برین گردانند اهالی این دیار شکر قدوم میمنت لزوم بجای آورده قرین حصول مطالب ومقاصد روانه شیراز خواهند گردانید وخواجه از توجه ومهربانی میر فیض اله انجو بیش از پیش خواهان سفر هندوستان شده آنچه او فرستاده بود برخی را صرف خواهرزاده های خود وزنان بی شوهر نموده وبعضی را ادای قرض کرده و سامان راه نموده از شیراز برامد . اما وقتی که بلار رسید آنچه داشت بیکی از آشنایان غارت زده پیشکش کرده تهی دست گردید . وخواجه زین العابدین همدانی وخواجه محمد کازرونی که از تجار معتبر بودند و داعیه هندوستان داشتند متعهد خرج راه خواجه شده بهرموز آوردند . ودر بعضی امور کوتاهی کرده وی را از خود رنجانیدند وبا وجود این این حال خواجه باتفاق ایشان در کشتی محمود شاهی که از دکن آمده بود سوار شد . قضا را هنوز کشتی روانه نشده بود که باد مخالف وزیده دریا بشورش در آمد . خواجه بیکباره از آن سفر متنفر شده بیاران گفت که بعضی از دوستان را که در هرموز میباشند وداع نکرده ام . ایشان را دیده در ساعت بر میگردم وبدین بهانه چون از کشتی بیرون رفت این غزل گفته مصحوب یکی از آشنایان نزد میر فیض اله انجو فرستاد وخواجه خود بشیراز رفت .

دمی باغم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد . الخ

وچون این غزل بمیر فیض الله انجو رسید روزی تقریبی کرده در مجلس سلطان محمود شاه قصه خواجه را از آمدن بهرموز وبرگشتن وغزل فرستادن بتفصیل باز گفت محمود شاه فرمود چون خواجه بقصد دریافت مجلس ما قدم در راه نهاده بود برما واجب وفرض است که اورا از فیض خود محروم ، در راه نهاده بود

بر ما واجبو فرض است که اورا از فیض خود محروم نسازیم • پس ملا محمد قاسم مشهدی را که از فضلای آن دولتخانه بود هزار تنکه طلا تحویل نمود تا انواع امتعه هند خرید کرده برای خواجه بشیراز برد••••"

سلطان محمود شاه درروز ٢١ رجبسال ٧٩٩ بعداز مدت نوزده سال ونه ماه وبیست وچهار روز بمرض محرقه (تیفوس) بدرود زندگی گفت • وی مردی صو فی مشرب ومرید شیخ محمد سراج جندی بود • درعهداو مدارس بسیار ساخته شد ودرهمه جا تدریس فارسی معمول بود•

غیاث الدین بن محمود ـ شمس الدین بن محمود

این دوپادشاه هردو درکودکی بتخت نشسته وهیچیک درسلطنت دوامی نکردند • غیاث الدین بن محمود درهفده سالگی بتخت نشست وامور سلطنت را بدو سردار ایرانی ملا یتخان سیستانی واحمد بیک قزوینی سپرد ـ تغلچین ترک ازین معنی بر آشفت و بادختر زیبائی که داشت شاه را فریفته بخانه خود برد و کورکرد (١٧ رمضان ٧٩٩) ـ تغلچین فرزند دیگر محمود شاه شمس الدین راکه طفلی پانزده ساله بود بسلطنت نشاند وخود زمام امور را بدست گرفت ولی دو پسر داود شاه بنام فیروزخان واحمد خان که هردو ازشاگردان میر فضل اله انجو صدر شیرازی بودند (از بلاغت ملا سعد تفتازانی) بر تغلچین شوریدند وشاه کودک ومادرش را بعداز ٥١ روز سلطنت بمکه فرستادند و فیروز شاه بر تخت نشست

فیروز شاه بهمن ملقب به " روز افزون"

وی بزرگترین و دانشمند ترین پادشاهان بهمن بود و همواره درمجلس او جمعی ازعلما ومشایخ وشعرا حضور داشتند اکثر زبانها را میدانست وحافظه قوی داشت وخود شعر میگفت وچندی عروضی وبعد فیروزی تخلص میکرد• ملا داود بیدری تاریخ تحفه السلاطین را بنام او نوشته است• دراکثر علوم خصوصا تفسیر واصول وحکمت ماهر بود واز اصطلاحات صوفیه اطلاع کافی داشت ـ درهفته سه روز (شنبه ودوشنبه وچهارشنبه) درس میگفت وکتب• زاهدی وشرح تذکره (درریاضی) را بطلاب علوم تدریس میکرد•

وزیر دربار او استادش میر فضل الله انجو ملقب بصدر جهان بود و بتلقین او بمذهب تشیع میل کرد وگویند در یک روز هشتصد زن متعه کرده تن از ایشان ایرانی بودند. این زنان از ملیتها ونژادهای گوناگون بودند که بزبانهای خود سخن میگفتند وفیروز شاه باهرکدام بزبان خود او سخن میگفت. شهر فیروزآباد را درکنار نهر "بهتوره" ساخت و پایتخت خود قرار داد.

در سال ۸۱۰ هجری فیروز شاه که خود در ریاضی دست داشت وسرآمد علمای عصر درخدمت وی بودند دستور داد در محل "بالاکهات" دولت‌آباد رصد خانه‌ای بسازند. حکیم حسن گیلانی وسید محمد کازرونی باتفاق علمای بزرگ دیگر (که غالبا از صدمه حمله تیمور بایران راه دکن در پیش‌گرفته بدرخدمت فیروزشاه بسر میبردند) باین خدمت مامور شدند. لیکن در بین اما حکیم حسن گیلانی بمرد واینکار بسرانجام نرسید.

فیروزشاه بیست وچهار جنگ باهندوان کرد ودریکی ازین جنگها (بارای بیجانگر) صدرجهان میر فضل الله انجو شربت شهادت نوشید. دربن جنگها غالبا پیروزی بافیروزشاه بود ولی تدبیر امور وترتیب سپاه را میر فضل الله دردست داشت پس‌ازمرگ او امور فیروزشاه بی نظام شد وهندوان اکثر ممالک بهمنی رابدست‌آورده قتل‌عام کردند ومساجد ومدارس‌راویران ساختند.

فیروز شاه که از مصائب پی درپی وطغیان برادر ونابسامانی کار غصه‌دار ومبهم بود ناچارسلطنت رابرادرش‌احمد خان واگذارد (روز پنجم شوال ۸۲۵) وخود ده روز بعد (روز دوشنبه پانزدهم شوال) بعد از بیست و پنج سال وهفت ماه و پانزده روز سلطنت نفس‌آخرین برآورد. (۱)

---

(۱) این اشعار از فیروز شاهاست :

در آتش فکر هرزه زایل نکنی | اندیشه بهرخیال مایل نکنی
این نقد خزینه دل قست بکوش | تاصرف بجنسهای باطل نکنی

غزل

بدان مشابه غم وهر بصعر دلم‌تنگست | که دل بلذت سودای غش‌درجنگست.
گل امید شگفت ازنسیم وعده دلـــی | زآفتاب‌غم انتظار بی رنگست.
بقطع راه محبت مخور فریب امید | که غایت ابد ش‌ابتدای فرسنگست.

احمد شاه

این پادشاه نیز مانند برادرش فیروزشاه دوستدار علما و مشایخ بود و بسید محمد گیسودراز عارف مشهور ارادت میورزید . پیشکار معروف او خلف حسن بصری نام داشت که لقب ملک التجار یافت واین لقب بعدها بزرگترین عنوان درد ستگاه بهمنیان گردید . شیخ آذری اسفراینی(۱) مداح او بود وچون ازدکن

(بقیه از صفحه قبل)

بجز سرود محبت نکرد زمزمه سای — که هرچه خارج این پرده تنگ آهنگ است
دلی بسینه لبا لب ز دوستی دارم — که پیش اهل جهان بی بها تر از سنگ است
دماغ طبع عروضی چه دلگشا چمنی است — چمن مگوی که از آسمان فرهنگ است .

ایضا

کرشمه جنبش آموز است مژگان درازش را — ستم کرد است واجب هر زمان تعلیم نازش را
محبت چاک بر دل میزند هرگه که در بزمی — بخود مخصوص می بینم تغافلهای نازش را (!)
مباد آسیب نقصان یابد از سوز دلم تاری — بدل چون رشته هم اند یشه زلف درازش را
نیابد لذتی زاهد زوصلت از متاع خلد — همان بهتر که در دامن کشی اجر نمازش را
فروزی قامت و رخسار ان خورشید تابان را — بسرو و لاله می سنجد که بیند امتیازش را

(۱) آذری اسفراینی از شعرای مشهور ایرانست که ایام جوانی را در مشهد وسایر بلاد خراسان بسر برد ودر سن کهولت درزی درویشان بسفر حجاز رفت و حرمین را زیارت کرد آنگاه بهند آمده بخدمت احمد شاه رسید ود ر مدح او قصائد غراء انشاء کرد وصلات وافر یافت و ملک الشعرای دکن گشت . بعد از چندی باسفراین بازگشت ودر آنجا بود تا بسال ۸۶۶ برحمت ایزدی پیوست . گویند وقتی از هند عازم وطن شد این بیت بگفت .

من ترک هند وجیفه جیپال گفته ام — باد بروت چون بیکجو نمیخرم

این دو بیت را از آذری بفرمان احمد شاه بخط ملا شرف الدین مازندرانی (ازمریدان شاه نعمت اله) بر پیشانی دارالاماره احمد آباد بیدر نوشته اند :

حبذا قصر مشیدی که زفرط عظمت — آسمان کنگره ای از پایه این درگاهست
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست — قصر سلطان جهان احمد بهمن شاهست .

با اجازت سلطان عازم مراجعت بوطن شد شصت هزار تنکه نقره (هر تنکه یک توله ـ دو مثقال و نیم) صله و انعام یافت وهم اوست که بهمن نامه را تا دوران سلطنت احمد شاه بنظم اورده است • وی توپخانه عظیمی داشت که شامل قریب دو هزار عراده توپ بود وامرای معروف وغالبا ایرانی بودند مانند میرعلی سیستانی ومیر علی کرد وخواجه حسن اردستانی • احمد شاه دستور داده بود همواره سه هزار تیر انداز عراقی و خراسانی و ماوراء النهری نگاهداری کنند • وی احمد اباد بیدر را که در خوبی اب و هوا در دکن ممتاز بود ومیوه های ایران دران بعمل میاید بساخت وانرا پایتخت خود قرار داده (١)

از وقایع مهم سلطنت او جنگ با دیورای رای بیجانگر و هوشنگ شاه والی شاه اباد مند و بود که در هر دو جنگ بهمن سرداران ایران فاتح شد •

اغاز تشیع در دکن

بطوریکه اشاره شد سلطان احمد دوستدار اهل طریقت ومشایخ صوفیه بود ـ در ان ایام اواز ارشاد شاه نعمت اله ولی ومقامات وکرامات او بدکن رسیده بود • احمد شاه غایبانه مرید شاه گشت وعارفی را بنام شیخ حبیب جنیدی باتفاق میر شمس الدین قمی و جمعی دیگر از اهل صفا با تحف وهدایای بسیار بکرمان فرستاد تا بنیابت سلطان دست ارادت بدامن شاه نعمت اله زنند واستدعای قدوم نمایند •

(١) درکتب قدیم هند چنین امده است که شهر " بیدر " از قدیم الایام پایتخت رایان دکن بود وداستان " نل و دمن " که از افسانه های عشقی مشهور هندوان است وانرا فیضی فیاضی ملک الشعرای اکبر بنظم پارسی دراورده دربن شهر واقع شده است

راجه " بهم سین " که پادشاهی شجاع ودانا وعادل وسخی بود ودربیدر سلطنت میکرد دختری داشت زیبا که صیت جمال او سراسر هندرا فراگرفته بود • راجه "نل" پادشاه " مالوا " غایبانه بران دختر که " دمن " نام داشت عاشق شد وعشق ایندو بقدری باسوز وگداز بود که درهندوستان داستان گشت چنانکه سابقا اشاره شد موضوع کتابی در زبان سنسکریت گردید وهمان کتابست که بدستور جلال الدین اکبر بتوسط فیضی بشعر فارسی ترجمه شده است

شاه نسبت بان جمع اعزاز واکرام کرد و همراه با ملا قطب الدین کرمانی که از دانشمندان زمان واز شاگردان وی ومریدان باصفا بود تاجی سبز دوازده ترک در صندوق گذاشته برای احمد شاه فرستاد . گویند سلطان خود قبلا شکل این تاج را در خواب دیده بود وچون ان کلاه که شعار شیعیان است بوی رسید بااحترام و تجلیل فراوان برسر نهاد واز ین پس شعار امامیه در دکن رایج گردید.

شاه نعمت اله در مکتوبی که بدست خویش نوشته بود احمد شاه را " اعظم الشاهان - شهاب الدین احمد شاه ولی " نوشته بود واحمد شاه این لقبها را برای خود انتخاب کرده دستور داد که برمنابر ودر خطبه ها ذکر کنند . بنا باستدعای احمد شاه شاه نعمت اله ولی پسر زاده خود میر نوراله رابدکن فرستاد که داماد شاه وملک المشایخ گشت وبعد از مرگ شاه نعمت اله - (۸۳٤) فرزند او شاه خلیل اله وخاندان شاه نعمت اله بدکن امده مورد احترام واعزاز احمدشاه گشتند.

مرگ احمد شاه در هفتم رجب ۸۳۸ اتفاق افتاد

علاءالدین بن احمد شاه

وی در ۸۳۸ بسلطنت رسید ودر سال ۸۶۲ بعد از بیست وسه سال ونه ماه وبیست روز سلطنت از دنیا بجهان دیگر رفت . از وقایع مهم سلطنت او یکی جنگ با رای بیجانگر است ودیگر اختلافی که بین دکنیان وامرای ایران افتاد ونتیجه ان کشتار بیرحمانه ۱۲۰۰ تن از سادات و هزار مغول وپنج شش هزار طفل بود.

سلطان همایون بن علاءالدین مشهور به " ظالم "

وی پادشاهی ستمگر وخونخوار بود واگرچه یکی از امرای پدرش که خواجه محمود گاوان گیلانی نام داشت (وبعدها شرح حال او مفصلا خواهد امد واز مفاخر ایرانست) پیشکار و ملک التجار او بود ولی باطبع جفا پیشکار او کوشش خواجه سود نداشت - پس اینکه یکی از سردارانش که یوسف ترک نام داشت در پایتخت طغیان کرد و شاهزاده حسن خان برادر شاه را بسلطنت بر داشت و شاه حبیب اله نواده سید نعمت اله ولی را بسمت امیر الامراء داد همایون بر سر یاغیان لشکر برد و بعد از غلبه

برا ینان جنایاتی در احمد اباد بپا کرد که تاریخ نظیر انرا کمتر بیاد دارد• مردان را دردیگ جوشانید یا بکام درندگان داد و زنان را در بازار ها بدست سربازان داد تادامن ایشانرا بفجیع ترین صورتی بیالایند – عروسان را از جمله یا از میان راه نزد وی میاوردند •••• عاقبت کنیزکی حبشی در تاریخ بیست وهشتم ذیقعده ۸۶۵ بعداز سه سال جنایت باچوب اورا بزیارت مالک فرستاد•

نظیر شاعر (غیراز نظیری نیشابوری) که از تربیت خواجه محمود کاوان لقب ملک الشعرائی یافته بود درحق او این بیت گفته است:

ای ظالم از اه دل شبخیز بترس		وز نفس بد شوم شرانگیز بترس
مژگان دم الوده مظلومین ببین		وز خنجر ابدار خونریز بترس

واین قطعه رادر تاریخ مرگ ان ستمکار ساخته است:

همایون شاه مرد ورست عالم		تعالی اله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ فوتش		هم از ذوق جهان ارید بیرون

نظام شاه بن همایون

وی درهشت سالگی بتخت نشست ودرشب سیزدهم ذیقعده ۸۶۷ بعداز دوسال ویکماه شاهی بمرد خواجه محمود کاوان جمله الملک وزیر کل دستگاه او بود•

محمد شاه بن همایون

وی درنه سالگی بتخت نشست ودر غره صفر ۸۸۷ بعداز بیست سال سلطنت بمرد وی نیز سبکسر وظالم بود و بزرگترین جنایت او قتل خواجه محمود کاوان گیلانی وزیر دانشمند وکاردان هفتادساله خاندان بهمنی میباشد با قتل خواجه (که د رمحل خود مفصلا ازوی سخن خواهم گفت) بساط سلطنت بهمنی اشفته گشت• و دکن بصورت ملوک طوایف درامد شاعری سامعی نام درتاریخ فوت او سروده است

شهنشاه جهان شاه محمد		که در بحر فنا ناگه فروشد•
دکن چون شد خراب از رفتن او		خرابی دکن تاریخ اوشد

محمود شاه بن محمد شاه

وی در دوازده سالگی بتخت نشست دوران سلطنت او با انکه طولانی بود بسختی و با فتنه و رسوائی گذشت و عاقبت هم منجر بانقراض سلسله بهمنی گردید وی کاری جز غلام بارگی و شرابخواری نداشت جواهر تخت سلطنت را در کار زن و لولی و سازنده میکرد. مردم احمد اباد نیز بقاعده کلی الناس علی دین ملوکهم هرزگی و شرابخواری پیشه ساخته بعداز چندی هریک از امرای اطراف علم استقلال بر افراشتند و خود شاه در پایتخت اسیر یکی از امرا بنام امیر برید گردید و با امرا و با پسر درزندان بسر میبرد و عاقبت درهمان زندان روز چهارم ذیحجه سال ۹۲٤ بعداز سی وهفت سال فلاکت و رذالت رخت ازین جهان بربست. با اینهمه بشعرای فارسی محبت خاص داشت وخود نیز شعر میسرود . این بیت ازوست.

در بحر غم فتادم وامواج بی عدد تاچند دست و پا بزنم یاعلی مدد

انقراض خاندان بهمن وپیدایش امارت نشینهای تازه

بعداز شاه محمود بترتیب احمد بن محمود (متوفی در ۹۲۷) و علاء الدین بن احمد وشاه ولی الله بن محمود وشاه کلیم اله بن محمود هریک چند صباحی دربیدر پادشاه بودند ولی در حقیقت زندانی امیر برید و محکوم او بودند و در حضور وی برتخت نمی نشستند . درحوالی سال ۹۳٤ شاه کلیم اله در غربت بدرود زندگی گفت و با مرگ او سلسله بهمنی بکلی منقرض گردید.

پس از ضعف خاندان بهمنی وقتل خواجه محمود گاوان یازده نفر در کشور دکن علم استقلال برافراشتند بشرح ذیل .

۱) یوسف عادل شاه در بیجاپور
۲) ملک احمد نظام الملک در جنیر
۳) قطب الملک همدانی در تلنگ
٤) فتح اله عماد الملک در برار
۵) بهادر خان گیلانی نوکر خواجه محمود گاوان درنواحی غربی بیجاپور و سواحل شرقی هند
٦) دستور دینار حبشی در نواحی جنوبی بیجاپور .
۷) خواجه جهان دکنی در قلعه پرینده و سولاپور

۸) زین الدین علی‌نامی در پونه وچهارکونده وچند قلعه دیگر•

۹) ـ ۱۰) ملک اشرف وملک وجه " دو برادر درقلعه وولایت دولتاباد•

۱۱) قاسم بریدترک که پایتخت رادر تصرف داشت وشاه رادر زندان نگاه میداشت•

بطوریکه گفنت پادشاهی دکن دردوران سلاطین بهمنی ابتدا بسیار نیرومند و باعظمت بود وبخصوص بعدازاینکه خواجه محمود گاوان درین سلطنت بروی کار امد وزمام امور رادردست گرفت باوجود خفت عقل وبیکارگی سلاطین بهمن برقدرت ووسعت سلطنت ان خانواده بیفزود ولی بعداز مرگ وی دکن بصورت ملوك الطوايف درامد وحاصل زحمات ان وزیر دانشمند وبزرگوار ایرانی بهدر رفت

پادشاهان بهمنی عموما شعر دوست وادب پرور وبیشتر ایشان خود شاعر بودند • دربار ایشان پناهگاهی برای شعرا ونویسندگان وهنرمندان ایرانی بود وبخصوص بعداز ورود خواجه گاوان بدکن ازکثرت ایرانیان احمد اباد بیدر مانند یکی ازبلاد ایران گردید وازهرطرف دانشمندان وهنرمندان ایرانی بدانجا روی اوردند ـ جامی که صیت سخا و بزرگواری خواجه گاوان را شنیده بود از خراسان قصائد غزا درمدح وی میسرود ومیفرستاد و صلات وافره دریافت میداشت•

درعهد بهمنیان مذهب تشیع دردکن رواج یافت واعقاب شاه نعمت‌الله ولی همه دران ناحیت بامارت وشهرت وقدرت رسیدند • پیدایش تشیع چنانکه گفنت ابتدا مرهون مساعی میر فضل الله انجو شیرازی صدر جهان وبعد همت وجه شاه نعمت‌الله ولی بود وازان ببعد همواره تا امروز بلاد دکن یکی از مراکز تشیع درهند بشمار میرود•

عادلشاهیه هند ـ یوسف عادل

نسب این خاندان بیوسف عادلشاه ترک می پیوندد وچنانکه گویند وی از فرزندان سلطان مراد ـ عثمانیست که پس ازمرگ او (۸۵٤) ویرا بساوه اوردند وازانجا در شانزده سالگی عازم هندگشت• (۸۸٤) و بخدمت خواجه محمود گاوان درامد • رئیس اصطبل سلطنتی شد•

یوسف عادلشاه بتربیت خواجه گاوان دردکن ترقی بسیار کرد و سمت طرفداری واستانداری بیجاپور

درسال ۸۹۵ (یا ۸۹۶) که خواجه بقتل رسید وهرج ومرج دردستگاه بهمنی پدید آمد ایرانیان و ترکان راگرد سر آورده در بیجا پور اعلام سلطنت کرد (۱۴۹۰ میلادی) وی بفارسی سخن میگفت و بشعرا وهنرمندان وموسیقی دانان وسربازان ایران کمال علاقه وتوجه داشت وانانرا مشمول انعام واحسان خود میکرد.

یوسف عادلشاه شیعی مذهب بود وبرای نخستین بار بدستور او بر منابر نام ائمه اثنی عشر خواندند وذکر خلفای سه گانه را از خطبه بیفکندند.

رسمیت یافتن تشیع

سابقا اشاره شدکه سلطان احمد شاه بهمنی دست ارادت بدامان شاه نعمت اله ولی زد وتاج دوازده ترک سبز که شعار تشیع بود برسرنهاد ولی هیچگونه دلیلی دردست نیست که مذهب امامیه مذهب رسمی دکن شده باشد ویا کسی رابقبول ان وادار نموده باشند • ولی یوسف عادلشاه وقتی دربیجاپور استقلال یافت عزم خودرا جزم کردکه مذهب اهل سنت وجماعت را از دکن براندازد وخطبه بنام ائمه اثنی اعشر خواند• اتفاقا درین تصمیم بود که خبر پیشرفت شاه اسمعیل درایران ورواج تشیع در ان کشور بگوش رسید وموجب قوت اراده یوسف عادلشاه گشت ودر ماه ذیحجه سال ۹۰۸ سلطنت بیجا پور دکن رسما بعنوان یک حکومت شیعه اعلام گردید • عادلشاه بعداز اینکه تشیع رادربیجاپور رسمیت داد سفیری بنام سیداحمد هروی باتحف وتبرکات وعریضه های متعر بر تهنیت ومبارکباد ومبنی بسر اخلاص روانه درگاه شاه اسمعیل صفوی گردانید•

یوسف عادلشاه بعداز بیست سال ودوماه سلطنت دربیجا پور بمرض سوء القنیه در گذشت (۹۱۶) و عمر او هفتاد پنج سال بود•

وی پادشاهی سخی و مجرب و شجاع وعادل بود ــ خط نستعلیق راخوب مینوشت ودرعروض و قافیه متبحر بود واز موسیقی سررشته کامل داشت ــ همواره در محضر او شعر فارسی قدما خوانده میشد و گاهی خود نیز شعر میسرود بعداز اینکه بسلطنت رسید استمالت نامهها فرستاده ازایران و توران و ــ عربستان و روم مردم فاضل وهنرمند وجوانان شجاع رانزد خود میخواند وچندان بانان بخشش ومحبت

میکرد که عزم رحیلشان باقامت در بیجاپور مبدل میشد•

این اشعار از یوسف عادلشاه است•

تا بار عشق عشق کند قافلهٔ • کلها شکفد هرطرف ازمرحله ما
با انکه بجان با تو نکردیم بخیلی پیش دگران بهرچه کردی گله ما
فتنچساله بلب امد وبرباره عقلت رفتیم که شد هادی راه ابله ما
ما مساله فقه ندانیم چه یوسف اسان شده ازعشق بد ان مساله ما

رباعـــــی

دو شینه براستان یار از سردرد می مالیدم سرو دودست ورخ زرد
برحلقه در دست زدم گفتچرا ؟ بیهوده بود کوفتن اهن سرد

ایضـــا

انکس که علم بنیکنامی افراشت در مزرع دهر تخم نیکوئی کاشت
نیکو نامان زنده جاویدانند مردانکه بمرد ونام نیکو نگذاشت

اسمعیل شاه بن یوسف عادلشاه

وی بعداز مرگ پدر بسلطنت رسید وهنوز کودکی بیش نبود ناچار کمالخا ن دکنی که مردی سنی مذهب بود وکیل السلطنه اوشد • این شخص بعدازچندی خواست اسمعیل را ازمیان بر دارد وخود جای اورا بگیرد ولی توسط شیعیان بیجاپور و بتحریک پونجی خا تون مادر اسمعیل کشته شد وباردیگر قدرت بدست شیعیان افتاد•

ازوقایع زمان سلطنت او ورود ایلچی ایران ازطرف شاه اسمعیل صفوی بدربار پادشاهان هند ومنجمله بیجاپور بود• اسمعیل نسبت باین ایلچی احترام ومساعدت بسیار کرد باینجهت بعداز بازگشت او بایران شاه اسمعیل صفوی ابراهیم بیک ترکمان راکه از معتمدان درگاه بود باکمر وشمشیر مرصع و تحف بسیار نزد عادلشاه فرستاد ودر نامه اورا شاه خواند • اسمعیل ازین خطاب بسیار مسرور گردید و دستور داد نقاره شاهی بنوازند وحکم فرمود سپاهیان کلاه قزلباشان یعنی تاج سرخ–

دوازده ترک برسر نهند وهرکه این کلاه را بر سر نگذارد اورا بحضور نپذیرفته و دوازده گوسفند جریمانه از وی دریافت دارند واگر باز نافرمانی کرد میان بازار کلاه از سرش بردارند وباز اریان اورا دشنام دهند . با این دستور تمام اهالی بیجاپور بلباس قزلباشان ایران درآمدند ونیز حکم کرد که روزهای جمعه و عیدین وسایر ایام متبرک برمنابر مساجد فاتحه بسلامت شاه اسمعیل صفوی بخوانند واین حکم یعنی ذکر نام پادشاه ایران در خطبه تا اخر عهد علی عادلشاه یعنی مدت هفتاد سال ادامه یافت.

دیگر از وقایع مهم سلطنت اسمعیل ورود پرتغالیان به " گوا " وتصرف ان بندر بود مرگ او درسال ۹۴۰ (۱۵۲٤م) اتفاق افتاد.

سایر ملوک عادلشاهی

بعد از مرگ اسمعیل بترتیب "ملو" پسر اسمعیل ابراهیم عادلشاه اول برادر "ملو" علی عادلشاه وابراهیم عادلشاه دوم بر بیجاپور سلطنت داشتند . اخرین پادشاه این سلسله سکندر عادلشاه نام داشت که درعهد او رنگ زیب مغلوب اوشد وبساط سلسله عادلشاهی از بیجاپور برافتاد . (۱۰۹۶ هـ - ۱۶۸۶م)

پادشاهان گلکنده - قطبشاهیان

موسس این سلسله سلطان قلی قطب الملک همدانیست که بصورت غلامان بخدمت محمود شاه بهمنی درامد و بهمن تربیت خواجه محمود گاوان گیلانی رفته رفته کارا و بالا گرفت تا اینکه بسال ۹۰۱ هجری بطرفداری تلنگانه (بقول مورخین اسلامی تلنگ) وبعد بحکومت ولایت " گلکنده " منصوب گردید و بعد از ضعف دستگاه بهمن ومرگ خواجه گاوان در " تلنگ " علم استقلال برافراشت ونام شاه بهمن را بکلی از خطبه وسکه حذف کرد (۹۱۸ هـ - ۱۵۱۸م)

قطب شاهیان از سال ۹۱۸ هجری تا ۱۰۹۷ (۱۵۱۸ - ۱۶۸۷ میلادی) در گلکنده سلطنت داشته .

پادشاهان این سلسله بترتیب عبارت بودند از :

حمید قطبشاه بن سلطان قلی　　که مدت بیست سال سلطنت کرد.

ابراهیم قطبشاه برادر حمید　　که مدت سی و پنج سال سلطنت کرد

محمد قلی قطبشاه بن ابراهیم　　که مدت یازده سال سلطنت کرد (تا ۱۰۰۲ هجری)

عبداله قطبشاه　　که مدت شصت سال سلطنت کرد.

سلطان ابوالحسن داماد عبداله قطبشاه که تا سال ۱۰۹۷ هجری سلطنت کرد وسلطنت قطبشاهی در زمان او بدست اورنگ زیب برافتاد .

خاندان قطبشاهی مانند عادلشاهی شیعه اثنی عشری بودند وهمواره با سلسله صفویه روابط نزدیک داشتند . علت خصومت اورنگ زیب با ایشان نیز همین تشیع وتمایل بایران بود . ـ پایتخت ایشان شهر گلکنده در نزدیکی حیدر اباد بود ـ سلطنت قطبشاهی بعد از شکست شاه ابوالحسن بخانواده غازی الدین فیروز جنگ سردار فاتح اورنگ زیب که ابتدا حکومت گلکنده را داشت منتقل گردید واز ان پس تا سال گذشته که عثمان علی اخرین نظام حیدر اباد از کار برکنار شد (ونام استان حیدر اباد نیز به " اندرا " تبدیل گشت) این خانواده سلطنت نیمه مستقل را ادامه میدادند.

پادشاهان برار یا " الیچ پور "

موسس این سلسله فتح اله عماد الملک یکی از سرداران محمود شاه بهمن بود که او هم بعد از مرگ خواجه محمود گاوان خودرا مستقل خواند ـ بازماندگان عماد الملک پادشاهان برار یا عماد شاهیان نام یافتند وتا سال ۹۷۹ در " الیچ پور " یا " برار " سلطنت کردند ودران سال " برار " بتصرف نظام شاهیان درامد (۱۵۷۴م)

پادشاهان احمد نگر یا نظام شاهیان

موسس این سلسله احمد نظام الملک بحری رقیب ودشمن خواجه محمود گاوان بود که بعد از مرگ او بصدارت محمود شاه بهمن رسید ـ وی اصلا هندو نژاد بود وشهر احمد نگر را او بنا کرده است

نظام الملک درسال ۹۳۵ درشهر جنار (جنیر) مستقلا بسلطنت پرداخت واعقاب او تاسال ۱۰۰۲ در جنیر و دولتاباد سلطنت میکردند . پادشاهان این سلسله عبارت بودند از :

احمد نظام الملک بحری	مدت سلطنت او چهار سال بود
برهان نظام الملک بن احمد	مدت سلطنت او بیست وهشت سال بود
حسین نظام الملک بن برهان	مدت سلطنت او سیزده سال بود
مرتضی نظام الملک بن حسین	مدت سلطنت او هشت سال بود
حسین نظام الملک بن مرتضی	مدت سلطنت او ده سال بود
اسمعیل نظام الملک بن برهان برادر مرتضی	مدت سلطنت او دو سال

برهان نظام الملک برادر زاده اسمعیل نظام الملک که در سال ۹۹۹ هجری ازعم خود رنجیده باکبر متوسل شد و بکومك او بسلطنت رسید اما بعد باکبر یاغی شد (چون او بمرد خواهرش " چاندبی بی " بنیابت سلطنت از ابراهیم نظام الملک پسر خرد سال برهان نظام الملک بسلطنت پرداخت ولی اخر الامر بتدبیر ابوالفضل علامی وزیر اکبر ان ناحیت جزو متصرفات اکبر گردید (۱۰۰۲ هـ - ۱۶۰۰)

سایر امرای مستقل دکن

خاندانهای سلطنتی دکن که در این مختصر نام ومختصری ازشرح حال ایشان ذکر شد چنانکه گفتیم همگی بدست پادشاهان گورکانی دهلی منقرض گردیدند . امرای دیگری نیز بعداز ضعف خاندان بهمن ومرگ خواجه روی کار امدند که مدت فرمانروائی ایشان کوتاه بود مانند بهادر گیلانی حاکم "گوا" وقسمتی ازناحیه " مهوراشترا " ودستور دینار حبشی وعین الملک (که مغلوب یوسف عادلشاه شدند) وخواجه جهان دکنی وزین الدین علی تالشی وهمچنین ملک وجیه وملك اشرف (که مغلوب نظام الملک بحری شدند) و قاسم برید ترک ... که همه پس از کر و فری بزودی مغلوب پادشاهان دیگر دکن که نام بردیم شدند واز میان رفتند .

پادشاهان هند و

ازخاندانهای سلطنتی اسلامی دکن که در قرون هشتم ونهم ودهم هجری فرمانروائی میکردند بطور

اختصار واجمال سخن گفتم درنواحی جنوبی نیز خاندانهائی هند و مذهب فرمانروائی میکردند که معروفترین ایشان پادشاهان " ویجینگر " (بیجانگر) معارض پادشاهان اسلامی دکن بوده اند و بر قسمتی عظیم از نواحی جنوبی واراضی "تامیل" فرمانروائی میکردند . بعلاوه سلسله هائی ازسلاطین هندو در " اریسا " و " مواڑ " و "کامرویه " و " آسام " و " پنال " سلطنت میکردند که برای شرح احوال ایشان مجالی درین مختصر وجود ندارد.

اوضاع زبان وادب فارسی دردوره پادشاهی سلاطین اسلامی دکن

خاندانهای سلطنتی مسلمان هند چه پادشاهان دهلی چه سلاطین دکن نسبت بزبان فارسی وادبیات ایران توجه و علاقه خاص داشتند زبان رسمی در بارهمگی ایشان زبان پارسی بود وکلیه نامههای رسمی و دفاتر واحکام باین زبان نوشته میشد. دربار همگی ایشان مجمع فضلا وشعرا ونویسندگان ایران بود و ابنیه وعمارات را بسبک ایران وغالبا بتوسط معماران ایرانی میساختند . هنرمندان و یا تجار و سرداران ایرانی که بسبب حوادث و فتن حملات چنگیز وتیمور ویا بعلل دیگر ازوطن خود دلسرد میشدند روی بهند میاوردند ودرانجا بعزت واحترام ومقام وعنوان میرسیدند . درنتیجه زبان فارسی دوشا دوش مجاهدین اسلام درسراسر هند راه یافت ونه تنها خود دران کشور ثابت و پا برجای ماند بلکه درزبانهای هندی نیز نفوذ کامل کرد بطوریکه گاه دردربار پادشاهان هندو هم مانند راپان بیجانگر بان زبان سخن میگفتند . آثار فرهنگ ایران در هندوستان امروز درهمه جا بچشم میخورد و کتابخانه ها و ابنیه وعمارات اسلامی که باقی مانده همه یادگاری از عظمت اسلام درگذشته و رواج فارسی در هند میباشد. زبان فارسی درهند مسلمان همواره زبان فرهنگ اسلام و شعر و تصوف بوده وهنوز هم بین مسلمانان اهمیت واعتبار خودرا حفظ کرده است. نویسنده درفصول اینده بازهم راجع باین موضوع بتفصیل سخن خواهد گفت.

فصل سوم

بابر ـ همایون ـ شیر شاه وخاندان سوری ـ اکبر ـ جهانگیر

ازسال ۸۸۸ تا ۱۰۳۷

قسمت اول

ظهیرالدین بابر

ظهیر الدین محمد بابر (۱) فرزند عمر شیخ میرزا بن (۲) ابو سعید میرزا بن (۳) محمد میرزا بن (۴) میرانشاه بن (۵) تیمور (٦) موسس امپراطوری گورکانی یا مغول کبیر درهندوستان میباشد•

---

(۱) بابُر باید بضم باء دوم خوانده شود نه بفتح ان واین لغت همان " ببر" درنده معروف است که درهندی باینصورت خوانده میشود • (۲) عمر شیخ میرزا پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا استکه درسال ۸۶۰ هجری متولد شد و در " اندجان " دارالملک ولایت فرغانه بتخت نشست • مرگ اودرتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان سال ۸۹۹ در " اخسیکت" در سی ونه سالگی اتفاق افتاد (۳) ابو سعید میرزا بن محمد میرزا درسال ۸۳۰ متولد شد ودربیست وپنج سالگی برتخت نشست وهجده سال فرمانروائی کرد • مدت عمرش چهل وسه سال بود ومرگش دربیست و پنجم رجبسال ۸۷۳ اتفاق افتاد • (٤) وی درزمان سلطنت میرزا شاهرخ مرده است• تاریخ ولادت ومرگ او معلوم نیست (۵) میرانشاه بن تیمور درسال ۷٦۹ متولد شده ودر بیست وچهارم ذیقعده سال ۸۱۰ وفات یافته است• مدت عمرش چهل ویکسال بود (٦) امیرتیمور ازان مشهورتراست که شرح حالش در اینجا لازم باشد• تولد اودرشب سه شنبه بیست وپنجم شعبان سال ۷۳۶ " شهر سبز (خطه کش) واقع دریک منزلی سمرقند واقع شده است• وی در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان سال ۷۷۱ درعمر سی وپنج سال وهفده روز بسلطنترسید ودرشهر بلخ تاجگذاری کرد• تیمور درشبچهارشنبه هفدهم ماه شعبان سال ۸۰۷ درمنزل " انزار " یا " اترار " (درهفتاد وشش فرسنگی سمرقند) هنگامیکه متوجه تسخیر ممالک ختا بود دراثرافراط در شرب عرق بدورد زندگی گفت • مدت سلطنتش سی وپنج سال و یازده ماه وپنج روز ومدت عمرش هفتاد سال ویازده ماه وبیست ودوروز بوده است• جنازه امیر را بسمرقند اورده درمحلی که امروز بنام " گور امیر " موسوم است دفن کردند • درتاریخ اوگفته اند•

سلطان تمر انکه مثل اوشاه نبود — درهفتصد وسی وشش آمد بوجود
درهفتصد وهفتاد ویکی کرد جلوس — درهشتصد وهفت کرد عالم بدورد

دوران کودکی

بابر درتاریخ روز ششم محرم سال ۸۸۸ هجری درشهر فرغانه متولد شد (۱) پدرش عمر شیخ میرزا والی فرغانه ومادرش" قتلق نگار خانم " دختر یونس خان حاکم مغولستان بود که نسبش بچنگیزخان می پیوست .

وی پس از اینکه پدرش درروز دوشنبه چهارم رمضان سال ۸۹۹ (جون ۱۴۹۴م) ازبام کبوتر خان افتاده جان سپرد روز بعد سن یازده سال وهفت ماه وبیست ونه روز بتخت سلطنت فرغانه نشست ولقب ظهیرالدین یافت . (۲)

مادر بابر وجده اش" ایشان دولت" هردو فاضله بودند و در زبان فارسی وترکی مهارت داشتند .

بعلاوه دردربار میرزا عمر شیخ همواره جمعی ازافاضل حضور داشتند که معروفترین ایشان یونس خان (۳) جد مادری بابر وخواجه عبداله احراری (٤) عارف مشهور بودند ولقب " بابر " راخواجه احراری معین کرد (٥) بعلاوه عمر شیخ خود فاضل وسخن سنج بود (٦) این عوامل سبب شد که بابر

---

(۱) مولانا حسامی قراکولی درتاریخ تولد او گوید:

اندر شش محرم زاد ان شه مکرم تاریخ مولدش هم امد شش محرم

(۲) این نخستین بار است که یکی از پادشاهان مغول لقبی اسلامی بخود میگیرد . ولی بعدها سنتی مستمر شد و همه پادشاهان گورکانی هند چنین لقبهائی برای خوداختیار کردند (۳) یونس خان مردی دانشمند واز شاگردان مولانا شرف الدین علی یزدی بود میرزا حیدردوغلات مولف تاریخ رشیدی کشمیر (نسخه خطی متعلق بکتابخانه سر بنگرکه فعلا دراداره اسناد ملی دهلی بامانت موجوداست) درباره اوگوید " خان دوازده سال پیش مولانا شرف الدین علی بوده است وکسب فضایل کرده چنانکه بعضی از وی وبعداز وی مثل وی درمیان خوانین مغول پیدا نشده است . چون مولانا وفات یافته است خان از یزد بطرف فارس و اذربایجان رفته است ... اکثر بکسب روز کارگذرانیده است ~~خان از یزد بطرف فارس و اذربایجان رفته است ...~~ و بمجلس فضلای انجا رسیده درشیراز باستاد یونس اشتهار یافته " (Ghani PP 7-8) خواجه احراری پیرومرشد بابر بوده است (٥)

(٦) ابوالفضل در اکبر نامه (ص ٨٤) گوید" ... سخن سنج وسخن گستر بود وتوجه تمام باربا ب نظم داشت وخود هم نظمی میگفت و طبعش درنظم موافق بود ."

از اغاز عمر در محیط دانش و ادب پرورش یابد و رفته رفته دوستی زبان و ادب فارسی در خمیره وسرشت او جای گیرد.

بطوریکه در "تزک" (۱) یعنی شرح حال بقلم خود بیان میکند در کودکی نزد اساتیدی بنام شیخ مزید - خداوردی - بابا قلی وخواجه مولانا قاضی عبداله قران و زبان فارسی را اموخته و بخواندن قران مجید وگلستان سعدی و شاهنامه فردوسی وکلیات نظامی وامیر خسرو دهلوی و ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و طبقات ناصری تالیف ابوعمر منهاج سراج جوزجانی رغبت داشته است. (۲)

مشکلات کار بابر

بطوریکه ذکرشد بابر هنوز کودک بودکه در اندجان بسلطنت رسید. در آنوقت اسیای وسطی میدان تاخت وتاز شیبک خان (شاه بخت خان - شیبانی خان) از بک بود که صیت شهرت وکشور کشائی او از پشت دیوار چین تا اسیای صغیر را فرا گرفته بود و طبعا برای جوانی کم سن مانند بابر که در باریان عاقل و قشون مجهز نیزنداشت وگرفتار رقابتهای خانوادگی نیز بود بسیار مشکل بود که بتواند باستقلال و ارامی سلطنت کند.

درابتدای کار احمد میرزا عم او و بعد سلطان محمود خان برادر زنش بجنگ بابر امدنــــد ولی بعد از چندی بازگشتند و فرغانه را برای بابر گذاشتند وتوانست بعد از رفتن ایشان قوای خود را تجدید کنـــــــد.

بابر درسال ۹۰۲ هجری لشکر بسمرقند برد. بایسنقر بن سلطان محمود کس بشیبانی خان فرستاد واز و مدد خواست او هم پذیرفت ولی بعداز کومک بایسنقر منصرف گشت و بابر در ربیع الاول سال ۹۰۳ آنشهررا گرفت و برتخت سمرقند نشست درا ینوقت خبر رسید که " اندجان " بدست جهانگیــر

---

(۱) تزک کلمه ایست ترکی بمعنی ملفوظ وگفتار وهمچنین بمعنی نظم و ترتیب و تشریفات هم درامده است. (۲)

برادرش افتاده است ناچار سمرقند را رها کرده بداتبا رفت و در ٩٠٤ با برادر صلح کرده قسمتی از متصرفات خودرا بدو واگذارد. در غیبت بابر سمرقند بدست شیبانی خان افتاد ولی مردم ان شهر که از ازبکان ناراضی بودند باز بابر را بسلطنت دعوت کردند وشهر بار دیگر بدست او افتاد ومولانا ثنائی شاعر که سابقاً ملازم شیبانی بود بخدمت بابر پیوست. (١)

بابر درسال ٩٠٦ بعزم جنگ با شیبانی لشکر بسوی بخارا برد ولی برادرش جهانگیر و خالش پراکنده شدند. ناچار بابر بتاشکند نزد خال خود رفت ولی شیبانی ویرا تعاقب کرد وبابر بمغولستان گریخت چندی درمغولستان سرگردان بود وبعداز جمع لشکریان متوجه کابل گشت وانجارا فتح کرد (٩١٠) ولی شیبک خان کاررا براو سخت کرده بود وناچار ایام بابر بجنگ و گریز میگذشت.

کومک شاه اسمعیل

درسال ٩١٦ شیبانی خان درنزدیکی مرو از شاه اسمعیل صفوی شکست خورد وخود او درمیدان جنگ بقتل رسید ـ بعداز ین واقعه که باید انرا بزرگترین فتوحات شاه اسمعیل دانست لانه زنبور بسر افتاد و قشون ازبك که دیری نمانده بود مانند قشون چنگیز جهانی را بخاك وخون کشید پراکنده شد. درنتیجه میدان برای بابر خالی ماند وتوانست از نوجانی بگیرد و ملك از دست رفته را باز ستانـــــــد.

پس از اینکه شاه اسمعیل شیبك خان را بقتل رسانید نامه ای دوستانه به بابر نوشت و "خانزاده بیگم" خواهر اوراکه درمحاصره سمرقند باسارت شیبك و بعد بزوجیت او در امده بود بااحترام نزد برادر فرستاد ـ بابر فرصت راغنیمت شمرده درصدد تسخیر ماوراءالنهر بر امد وتامهای مصحوب "جان میرزا" همراه با تحف وهدایایی چند نزد شاه اسمعیل فرستاده ازوطلب یاری کرد وخود در ماوراءالنهر شروع بپیشروی نمود. شاه اسمعیل حسب الاستدعای بابر احمـــــد

---

(١) تاریخ فرشته از صفحه ٢٧٠ ببعد

سلطان و صوفی علی و علیقلی خان استاجلو و شاهرخ خان افشار را باجمعی از لشکریان بیاری او فرستاد(۱) و بابر بکومک ایشان "حصار" و "قندز" و "بغلان" و بخارا را فتح کرده لشکر بسمرقند برد و انجارا برای بار سوم فتح کرد (نیمه رجب ۹۱۷) بابر باحترام شاه اسمعیل صفوی دستور داد بر منبر خطبه ائمه اثنی عشر بخوانند (۲) ونام شاهنشاه صفوی را ذکر کنند انگاه امرای قزلباش را رخصت انصراف داد و پیشکشهای لایق بخدمت شاه اسمعیل فرستاد. و لسی بمحض اینکه سپاهیان قزلباش از سمرقند بیرون شدند از بکان بسرکردگی تیمور سلطان جانشین شیبانی و عبداله خان وجانی بیک ازبک باردیگر بسمرقند و بخارا حمله کردند و تا ان نواحی را از بابر منتزع ساختند . بابر باز دست التماس بدامان قشون قزلباش زد و کس ببلخ پیش بیرام خان قراماتلو فرستاده استمداد نمود . اونیز جمعی از سپاهیان را فورا اعزام داشته مراتب را بعرض شاه اسمعیل رسانید و حسب الحکم امیر نجم الثانی اصفهانی مامور سرکوبی ازبکان گشت. لیکن در اثر نقار واختلاف نظری که بین النجم الثانی و بابر پیش امد قزلباشان و قشون بابر از ازبکان شکست خوردند والنجم الثانی درمیدان جنگ کشته شد. (۹۱۸) بابر ناچار عریان و پابرهنه نیمه جانی ازمیدان جنگ بدر برده روبکابل اورد ودرانجا مستقر شده پس از چندی غزنین رانیز باردیگر بدست اورد و افاغنه یوسف زئی راکه باوی دشمنی داشتند مغلوب ومنکوب نمود.

حمله بهنـــد

بطوریکه در فصل سابق گذشت پس از اینکه ابراهیم لودی برتخت سلطنت دهلی نشست دراثر سوء تدبیر او امرای افغان دلسرد شدند و بایکدیگر بنفاق پرداختند . درنتیجه هرج ومرج در هندوستان پدید امد و دستگاه دهلی ناتوان گشت. بنابراین فرصت مناسبی برای بابر پیش امد که لشکر بهند برد و انجارا مسخر سازد.

حمله اول

حمله اول بابر بهند درسال ۹۲۵ واقع شد. درین کوت ازتنگه خیبر عبور کرده نواحی پیشاوررا تـــا

---

(۱) عالم ارای عباسی نسخه خطی متعلق بکتابخانه سرهکر (کشمیر) ورق (۳۲) - (۲) غیراز صاحب عالم ارا . عباسی سایر مورخین مسلمان وانگلیسی نیزاین موضوع را تائید کرده اند.

رودخانه سند غارت کرد وازانجا بداخل پنجاب تامحل " بهیره " پیش امد • بابر از " بهیره " رسولی بنام مولانا مرشد نزد سلطان ابراهیم لودی فرستاد واز وخواست که اراضی مفتوحه را بدو گذارد تا بدیگر نواحی هند تجاوز نکند ولی از طرف ابراهیم جواب مساعدی نرسید• بابر ولایت" بهیره " را به حسین بیك انکه سپرده خود متوجه تادیب قبایل " کهکر " شد وقلعه مستحکم " پرهاله " راازر " هائی کهکر " رهبران انم گرفته بکابل باز گشت•

حمله دوم

دراواخر سال ۹۲۵ بابر بقصد تسخیر لاهور ازکابل بیرون امد و درراه افاغنه یوسف زئی را گوشمال سخت داد ولی چون شنید که سلطان سعید ازکاشغر عازم فتح بدخشان است یکی از سرداران را با چهار هزار سوار بفتح لاهور مامور فرمود خود بسرعت بازگشت بعد معلوم شد خبر عزیمت سلطان سعید صحت نداشته است بنابراین باخاطری جمع افاغنه " خضر خیل " راکه براهزنی مشغول بودنـد قلع و قمع کرد وبکابل رفت•

حمله سوم

بابر درسال ۹۲۶ بار دیگر بقصد تسخیر هند حرکت کرد• درراه قبایل افغان را تادیب و " سیدپور " رافتح کرد و انجاراقتل عام وعمارات وابنیه انرا بکلی ویران نمود و سی هزار غلام و کنیـز از فرزندان وزنان اهالی سید پور باسارت گرفت وبکابل بازگشت• بابر درسال ۹۲۸ قندهار رامسخر نموده انجارا بپسرش کامران میرزا سپرد•

حمله چهارم

دولتخان لودی امیر لامرای لاهور که از خویشان ونزدیکان سلطان ابراهیم لودی بود بسبب ترسی که ازو داشت معتمدی چند بکابل نزد بابر فرستاد واز و درخواست کرد که برای تسخیـر لاهور و دهلی عزیمت کند و بوضع اشفته هند پایان بخشـد•

بابر که زمینه را از هرجهت مساعد یافت درسال ۹۳۰ از راه خیبر بهند رفت و بدون زحمت ومعارض خودرا بلاهور رسانیده انهورا مسخر نمود وغارت کرد و برسم چنگیزیان برای شگون و فال بازارهارا اتش زد • بعداز ان قلعه دیبالپور را نیز گرفته مردمش را قتل عام کرد • درین موقع دولتخان لودی که بابر رابفتح هند دعوت کرده بود از کرده پشیمان شد و یاغی گشت ومانع پیشروی او بطرف دهلی گردید • ناچار بابر بغارت پنجاب اکتفا کرده بکابل باز گشت •

حمله پنجم وفتح دهلی

برای اینکه دهلی باسانی فتح شود بابر خواست از نفاق افاغنه استفاده کند • باینجهت سلطان علاءالدین لودی برادر سلطان ابراهیم راکه با برادر مخالف و بدو پناه اورده بود مامور فتح دهلی کرد ونامه‌ای بامرای لاهور نوشته ایشانرا بهمکاری ومعاونت علاءالدین تحریص نمود • علاءالدین لشکریانی درحدود چهل هزار نفر گرد اورده از لاهور بعزم فتح دهلی حرکت کرد ولی از برادر شکست یافت وناچار بطرف پنجاب عقب‌نشینی کرد • این خبر موجب خشم بابر شد و بقصد فتح دهلی وسرکوبی ابراهیم لودی وافاغنه روز جمعه غره ماه صفر سال ۹۳۲ ازکابل بالشکر بیرون امد و غره ربیع الاول همانسال ازاب سند گذشت چون بابر به سیالکوت رسید سلطان علاءالدین لودی نزد او امده مورد انعام ومحبت واقع شد • دولتخان لودی که انزمان درصف مخالفان بابر درامده بود ونیز غازیخان خواستند با چهل هزار سوار پیشرفت بابر رامتوقف سازند ولی ترس ونفاق سبب شد که این سپاه عظیم پراکنده و دولتخان دستگیر گردید • قلعه ملوت" نیز بوسیله سپاهیان بابر غارت شد وکتابخانه نفیس غازیخان بدست بابر افتاد •

درین موقع شاه عماد الملک شیرازی ازجانب مولانا مذهب وخانخانان رسیده عرایض امرای دهلی رامشتمل بردعوت بابر بفتح دهلی تقدیم داشت • این خبرکه عین مدعای بابر بود موجب دلگرمی وی شد واز سیالکوت بسوی دهلی عزیمت کرد • سلطان ابراهیم لودی نیز باصد هزار سپاهی وهزار فیل

جنگی باستقبال آمد و دولشکر در محل پانی پت(۱) تلاقی کردند جنگ سختی درگرفت که از دو ساعت از آفتاب برآمده تا ظهر ادامه داشت. سلطان ابراهیم برسم قدیم هند میخواست از کثرت عدد سپاهیان و فیلان جنگی استفاده کند ولی بابر که مجهز به توپخانه ای قوی بود (۲) با حملات سریع و قاطع سپاه هندرا شکست داده. سلطان ابراهیم خود درمیدان جنگ کشته شد و سراورا پیش بابر آوردند واز سپاهیان هند شانزده هزار و بقولی پنجاه هزار تن درمیدان جنگ بقتل رسیدند (روز جمعه دهم رجب ۹۳۲ ـ ۲۱ آوریل ۱۵۲۶م) (۳)

جلوس بر تخت سلطنت هند

با این ترتیب آخرین مقاومت امپراطوری افغان هند در پانی پت شکسته شد و بابر روز سه شنبه دوازدهم رجب بدهلی وارد گردید. بر منابر مساجد خطبه بنام او خوانده شد و غنائم موفور بدست او افتاد. بابر بعداز ده روز اقامت دردهلی روز جمعه بیست و دوم رجب بطرف " آگره " پایتخت لودیان ـ عزیمت کرد وآنجارا نیز بگشود وامرای لودی مانند داود کرانی و فیروز خان سور تسلیم شدند. مادر ابراهیم لودی الماس گرانبهائی بوزن هشت مثقال که از خزانه سلطان علاءالدین خلجی بدست لودیان افتاده بود بهمایون پسر بابر پیشکش کرد.

بابر بعداز ین فتوحات صلات وعطایای بیکران بامراء ولشکریان ومشایخ و طلبه علوم بخشید وتصمیم گرفت هندوستان را مستقر سلطنت ووطن ثانی خود قرار دهد. امرای سپاه او وهمچنین مردم هند ابتدا تصور میکردند بابرنیز تیمور پس از غارت هند بازمیگردد ولی چون دیدندکه در عزم اقامت هند جازمست ناچار ازو فرمانبرداری کردند. امرای مغول مایل باقامت درهند گشتند وامرای هند فرمانبرداری اورا پذیرفتند وافاغنه لودی هم دل برپادشاهی او نهادند.

---

(۱) پانی پت قصبه ایست نزدیک دهلی درپنجاه میلی شمال آن شهر وهمواره آخرین مقاومت دهلی در برابر مهاجمینی که ازشمال میآمده اند درین محل صورت میگرفته است (۲) بطوریکه بابر خوددر تزک مینویسد قشونش از دوازده هزارنفر تجاوز نمیکرد. درین جنگ برسم ترکان عثمانی عرادههای توپ را بریسمان خام گاو بیکدیگر بسته برای پیادگان حصاری بوجود آورد

(۳) مقدمه پادشاهنامه لاهوری ـ اسمیت " صفحات ۱۴۹ ـ ۱۴۰.

امرای بابری بتسخیر پنجاب واطراف دهلی پرداختند و بعداز چند ماه همه آن نواحی وهمچنین شهر بیانه (۱) بتسخیر عمال امپراطوری مغول در آمد.

سفیر ایران

بطوریکه سابقا گذشت درحقیقت اغاز حکمرانی واستقلال بابر ازهمان زمان بودکه شیبک خان ازبک درحوالی مرو بدست شاه اسمعیل کشته شد و بساط قدرت روز افزون از بکان برچیده شد. از ان پس همواره روابط دوستی بین ایندو پادشاه بر قرار بود و بابر از طرف شاهنشاه ایران اجازه یافت درحدود ماوراء النهر بتسخیر ملک موروث بپردازد واگرچه وفانکرد اما وعده دادکــــه درهمه جا خطبه ائمه اثنی عشر بخواند ونسبت بمذهب تشیع وفادار باشد.

درتاریخ روز دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری (۲۲ مه ۱۵۲٤ م) (۲) شاه اسمعیل صفوی بدرود زندگی گفت وشاه طهماسب اول بتخت سلطنت صفوی نشست. بابر برای تهنیت سلطنت پادشاه جدید سفیری بنام " خواجگی اسد " همراه نامه‌ای بایران فرستاد. پادشاه صفوی مقدم سفیر بابر راگرامی داشت و بعداز انعام واحسان اورا مرخص کرده خود سفیری بنام سلیمـــان ترکمان همراه او بدربار بابر فرستاد و تحف وهدایای بسیار همراه او کرد که از آنجملــــه دوکنیزک چرکسی بودند که هر دو مورد کمال علاقه بابر واقع شد ند.

جنگ " کنواه " (۳) یا " سیکری " (٤)

مسلمانان هندکم وبیش نسبت به بابر اظهار اطاعت وانقیاد کردند واز ناحیت ایشان دیگر خطری متصور نبود. اما دشمن بزرگ ونیرومند او " راناسنگ " (۵) پادشاه قلعه " چیتور "(٦) و ــ

---

(۱) نظام خان حاکم بیانه با انکه اظهار اطاعت کرد از سپردن قلعه خودداری میکرد. بابر درنامه‌ای بخط خود بدو نوشت

با ترک ستیزه مکن ای میر بیانه	چالاکی ومردانگی ترک عیانست
گر زود نیائی ونصیحت نکنی گوش	انجا که عیانست چه حاجت ببیانست

نظام خان نپذیرفت و بجنگ ایستاد ولی عاقبت شکست یافت (۲) تاریخ شاه اسمعیل صفوی تالیف غلام سرور [illegible] (بزبان انگلیسی) -(۳) Kannaha امروز خرابه‌هایش [illegible] باقیست (٤) Sikri [illegible]

(۵) Rana Sanga (٦) Chitor

" مِوار " (۱) و بزرگترین امیر راجپوت بود که بر بیش از صد امیر هندو حکومت داشت •
" رانا سنگ " تصمیم داشت بابر را از هند بیرون راند • ده تن از راجگان مشهور هندو نیز با بعضی امرای مسلمان با وی متحد شدند ولشکری در حدود دویست هزار سوار ترتیب داده عازم فتح " اگره " گردید • مغولان از این خبر بسیار مشوش شدند وبعضی به بابر پیشنهاد عقب نشینی بطرف پنجاب کردند • ولی بابر توکل بخدا کرده از شرب خمر ومنهیات [illegible] ریش تراشی توبه کرد مالیات و تمغای مسلمانان را در تمام قلمرو خود بخشید و روز سه شنبه نهم جمادی الاخره سال ۹۳۳ که " نوروز " بود عازم مقابله با " رانا سنگ " شد • لشکریان او بیست هزار تن بیش نبودند توپخانه را در قسمت مقدم سپاه قرارداد • پیش از ظهر روز سیزدهم همین ماه دو لشکر در محل " کنواهه " یا " سیکری " بیکدیگر رسیدند • ابتدا نزدیک بود دریای لشکر را جپوت قشون کوچک بابر را معدوم کند • ولی از طرفی دلاوری مغولان و شخص بابر و از طرف دیگر قدرت توپخانه و تفنگ سربازان او کار را برهندوان سخت کرد و بعد از چند لحظه جنگ قشون راجپوت شکست یافت و " رانا سنگ " بکریخت و بسیاری از هندوان بقتل رسیدند که بامر بابر از سرایشان منارها ساختند • " فتح پادشاه اسلام " تاریخ این فتح شد واز آن پس بابر را " غازی " لقب دادند • بعد از این فتح سرداران بابر " میوار " را غارت کردند وپادشاه مغول با غنائم تا محدود به " اگره " بازگشت وهمایون فرزند خود را با فتحنامه وخزانه سرشار بضبط کامل بدخشان وتسخیر بلخ روانه ساخت •

فتح " چندیری "

یکی از وقایع دوران سلطنت بابر بعد از شکست " رانا سنگ " فتح " چندیری " است بابر این شهر را از رای " مندنی " بگرفت ومردم شهر برسم هندوان همگی از غیرت خود کشی کردند • دو باره مساجد که بغفلت کافران دوده شده بود وخانقاه چندیری تعمیر شد و شیخ زین صدر تاریخ این واقعه را " فتح دار الحرب " یافت • (۲)

(۱) Mewar

بابر خود در تاریخ این فتح چنین گفته است •

بود چندی مقام چندیری — پرز کفار و دار حربی حرب
فتح کردیم بحرب قلعه اش — گشت تاریخ " فتح دار الحرب "

آنگاه برای سرکوبی افغانان نواحی شرقی هند که در بیهار و بنگال برادر ابراهیم لودی را که سلطان محمود نام داشت بسلطنت بر داشته بودند از آب گنگ عبور کرد و آنانرا متواری ساخته خود باگره بازگشت.

وقایع ایام اخیر سلطنت بابر

بعد از ین فتوحات ایلچیان ایران وازبک وراجگان هند نزد بابر امدند و پیام تهنیت بعرض رساندند. بابر نسبت بهمگی خاصه سفیر ایران اکرام وانعام کرده خواند میر مولف حبیب السیر ومولانا شهاب الدین معمائی ومیرزا ابراهیم قانونی که هرسه از هرات امده بودند روز هشتم ربیع الاول ۹۳۵ نزد بابر آمده درک خدمت کردند واز مقربان درگاه شدند. ایلچی برهان نظام شاه بحری والی احمد نگر نیز بدست رسیده پیشکش و عریضه تهنیت آورده. در اواخر سال ۹۳۵ همایون را از بدخشان طلبیده هندال میرزا پسر دیگرش را بامارت آن ناحیت تعیین نمود. بعد آن کشور را بسلطان سلیمان ولد میرزاخان بخشید و سلطنت بدخشان درخاندان او موروثی گشت.

مرگ بابر

بابر در ایام اخیر سلطنت غالبا بیمار بود ولی همچنان بفرماندهی سپاه وکشور داری اشتغال داشت در رجب ۹۳۶ بیماری او شدت یافت ناچار همایون را که بتسخیر کالنجر فرستاده بود بپایتخت احضار کرده اورا ولیعهد وقائم مقام خود ساخت و روز دو شنبه پنجم جمادی الاولی سال ۹۳۷ (۲۶ دسامبر ۱۵۳۰م) در اگره بدرود زندگی گفت. (۱) نعش اورا حسب الوصیه از هند بکابل بردند ودر قدمگاه حضرت رسول (ص) دفن کردند. " بهشت روزی باد " تاریخ وفات اوست واورا بعد از مرگ " فردوس مکانی " لقب دادند.

---

(۱) در ملحقات تزک بابری چنین امده است که همایون را بیماری سخت عارض شد و تب او شدت یافت بابر که اورا بسیار دوست داشت سه بار دور بستر اوگشته از خدا خواست که مرض همایون بدو منتقل شود. قضا را این دعا مستجاب شده همایون بهبودی یافت و بابر بیمار شد و بدرود زندگی گفت.

ظهیر الدین بابر در حدود یازده سال در ماوراءالنهر و بیست ویکسال و دو ماه وسه روز در کابل و بدخشان وغزنین فرماندهی میکرد ولی کار او نظامی نداشت و دائما درجنگ و گریز بسر میبرد . تااینکه بسلطنت هند رسید . مدت عمرش چهل ونه سال وچهار ماه ویك روز ومدت سلطنت او جمعا در ماوراءالنهر وکابل وهند سی وهفت سال وهشت ماه ودو روز بود .

صفات بابر

وی پادشاهی جوانمرد وبخشنده ودرویش‌صفت بود . در فقه حنفی مقام اجتهاد داشت ودرموسیقی و شعر وانشاء واملاء استاد بود . نماز او ترك نمیشد وروزهای جمعه را روزه میگرفت . درجوانی بسیار خوش‌گذران بود و همواره باهی ومعشوق بسر میبرد ولی در اواخر عمر تائب شده دست از شرابخواری و سایر مناهی برداشت .

باتفاق عموم مورخین کمتر سرداری در آسیا بقدرت و پشتکار وحسن تدبیر وسیاست بابر برخاسته است . درعین حال که درمیدان جنگ چون شعله جواله برق‌آسا بادلیری بی مانند دشمنان را تارومار میکرد ویا خود را ازمرگ واسارت نجات میداد چون فراغت می یافت خود را بمصاحبت علما ودانشمندان وشعرا ونویسندگان دلخوش میساخت و یاخود بشعر میساخت وکتاب مینوشت . بعلاوه مردی صوفی مشرب بود ونسبت بمشایخ تصوف اخلاص وارادت داشت .

علما وشعرای دربار بابر

درتذکره ها وتواریخی که درعصر بابر نوشته شده مانند حبیب‌السیر خواند میر وتحفه سامی تالیف سام میرزا صفوی وتذکرة‌الشعراء دولتشاه سمرقندی نام بسیاری از شعرا وعلما ومورخین وحکما برده شده که همه یا در دربار بابر میزیستند ویا با او مکاتبه میکرد ماند خود اوهم در تزك از جمعی ازیشان نام برده وافتخار میکند چنین بزرگانی با او آشنا و یا

مصاحبت بوده اند.(۱)

علما و شعرا و فلاسفه معاصر بابر ویا مقیم در خدمت او بشرح ذیل میباشد.

آصفی - آهی - عدیلی - آتشی - نها - بیانی - بوسعید - دولتشاه - گلبدن بیگم - هاتفی
هلالی - حیدر میرزا - حسنعلی جلایر - اشراق - اصفهانی - جلال الدین دوانی
جامی - خواجه کلان - خواند میر - خواجه ابوالبرکات - خاکسار - کامی - خواجه مولانا
قاضی - امیرعلی شیرنوائی - مولانا حسین واعظ کاشفی - میرزا محمد صالح - میرخواند -
میرحسین معمائی - محمد طالب معمائی - ملا عبدالغفور لاری - مولانا شهاب - میر ابراهیم
مولانا محمود - مولانا شیخ حسین - میرزا برخوردار ترکمان - ملا زاده ملا عثمان - میر
جمال الدین محدث - ملا علی جان - میرعلاءالدین مشهدی - میر محمد یوسف - مولانا صدر
میر مرتاض - قاضی اختیار - شیخ زین الدین - سیفی - سلطان مظفر - ثنائی - سام میرزا صفوی
سلیمان شاه - شیخ عبدالوجد - سهیلی - شیخ الاسلام ملا سیف الدین احمد تفتازانی
شیخ غوث گوالیاری - وفائی - وفائی دکنی - یوسف بدیعی.

رجوع شود به ترجمه تزک بابری بانگلیسی اثر Beveridge چاپ لندن (۱۹۲۱)
و مجمع الفصحا چاپ تهران (سال ۱۲۹۵ هـ) منتخب التواریخ بداونی چاپ کلکته (۱۸۶۵م)
حبیب السیر چاپ بمبئی (۱۸۵۷م) تاریخ فرشته چاپ لکهنو (نولکشور) "جامی" تالیف جناب
آقای علی اصغر حکمت چاپ تهران (۱۳۲۰ هجری شمسی) وسایر منابع. بابر در تزک راجع
بجامی (۸۱۷ - ۸۹۸ هـ) شرحی مبسوط نوشته واز ۲ علمی وعرفانی او ستایش بسیار کرده است.
چنانکه در متن تصریح شد این اشخاص را بابر در تزک خود نام برده است ولی همه ایشان در دربار
بابر حضور نیافته اند مانند جامی وامیرعلی شیرنوائی ...

ازین جمع شعرا عبارتند از :

جامی – سهیلی (۱) – حسنعلی جلایر متخلص به طفیلی (۲) – بنائی (۳) – حسینی (٤) سلیمان شاه (٥) – وفائی دکنی (٦) – آتشی (۷) – مولانا شهاب (۸) – میرابراهیم (۹) آهی (۱۰) – هلالی (۱۱) – بوسعید (۱۲) – نباء (۱۳) – وهاتفی (۱٤)

تذکره نویسان ومورخین عبارتند از :

دولتشاه سمرقندی (۱٥) – گلبدن بیگم (۱٦) حیدر میرزا (۱۷) – میر خواند (۱۸) – خواند میر (۱۹) سام میرزا (۲۰) – میرزا برخوردار ترکمان (۲۱) – میر زا محمد صالح (۲۲)

---

(۱) و (۲) بابر درتزک بعد از جامی ازین دونفر یاد میکند وایشانرا میستاید . صاحب مجمع الفصحا بسهیلی دیوان ترکی هم منسوب میدارد . (۳) خواجه عبد اله مروارید علاوه بر مقام شعر استاد خط تعلیق هم بوده است . (٤) سلطان حسین میرزا با یقرا متخلص به حسینی وممدوح جامی ونوائی وبسیاری ازشعرای دیگر (٥) پسر عم بابر پادشاه بدخشان (٦) تخلص سلطان – اسمعیل عادلشاه پسر سلطان یوسف عادلشاه دکنی که از ۹۱٦ تا ۹٤۱ در دکن سلطنت میکرد (۷) آتشی قندهاری متوفی در ۹۷۳ هـ (۸) و (۹) این دو شاعر همراه با خواند میر در آگره بخدمت بابر رسیدند (۱۰) قصیده سراه صاحب دیوان (۱۱) صاحب مثنوی شاه ود رویش (۱۲) هم کشتی گیر وهم شاعر بود (۱۳) بنایی یا ثنائی هراتی معاصر امیرعلی شیر نوائی (۱٤) هاتفی خرجردی مشهور (۱٥) دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه سمرقندی مولف تذکرة الشعراء (۱٦) دختر بابر (۹۲۹–۱۰۱۱ هـ) مولفه همایون نامه (۱۷) میرزا حیدر دوقلات مولف تاریخ رشیدی (۱۸) – محمد بن خاوند شاه (۸۳۷–۹۰۳) مولف روضة الصفاء (۱۹) غیاث الدین بن همام الدین مولف حبیب السیر (۲۰) فرزند شاه اسمعیل اول (۲۱) مولف احسن التواریخ یا احسن السیر (۲۲) شاعر بزرگ زبان مداح شیبک ازبک ومولف بابر نامه منظوم بترکی .

فقها و فلاسفه وعلمای کلام عبارتند از :

ملا سیف الدین احمد تفتازانی (۱) جلال الدین دوانی (۲) شیخ محمد غوث گوالیاری (۳) شیخ زین الدین (٤) ملازاده ملا عثمان (٥) ملا حسین واعظ کاشفی (٦) خواجه مولانا قاضی (۷) میر مرتاض (۸) میر محمد یوسف (۹) قاضی اختیار (۱۰) ملا عبدالغفور لاری (۱۱) میر — جمال الدین محدث (۱۲) مولانا شیخ حسین (۱۳) مولانا محمود (۱٤) .

بعلاوه درجمع معاصرین مشهور بابر باید از سلطان علی مشهدی خوشنویس (۱۵) و بهزاد نقاش (۱٦) وشاه مظفر نقاش (۱۷) شیخ نائی وگل محمد وشاه قلی استادان موسیقی (۱۸) نیز نام بـــــــرد .

---

(۱) ازبازماندگان ملا سعد تفتازانی مقتول در ۹۱٦ بدست قزلباشان درفتح هرات (۲) متوفی در ۹۰۸ (۳) مرشد ومراد بابر متوفی در ۹۷۰ (٤) صدرالصدور دستگاه بابر متوفی در ۹٤۰ (٥) فقیه (٦) حسین بن علی واعظ کاشفی مولف روضه الشهداء وتفسیر حسینی واخلاق محسنی ولب لباب وانوار سهیلی متوفی در ۹۱۰ (۷) ازاعقاب شیخ برهان الدین علی قلیج وشاگرد خواجه عبداله احراری (۸) فیلسوف وعارف (۹) شاگرد شیخ الاسلام تفتازانی (۱۰) قاضی ومولف فقه فارسی (۱۱) شاگرد جامی (۱۲) بزرگترین محدثین خراسان درعصر خود بوده است (۱۳) منطقی وفیلسوف که محتسب بود (۱٤) متوفی در ۹۳۲ کلامی ومحدث بود (۱۵) استاد نستعلیق (۱٦) و (۱۷) هردو نقاش مشهورند (۱۸) ازمعاصرین بابر بوده که دردربار او میزیسته اند .

مقام ادبی بابر

بابر پادشاهی ترک زبان وترک نژاد بود بنابراین در زبان ترکی مهارت و تسلط کامل داشت و یادداشتهای زندگی خودرا (تزک بابری) بترکی نوشته واشعار بسیار بان زبان سروده است بازبان فارسی نیز ازکودکی اشنا و مانوس بود. شاهکارهای نظم ونثر فارسی را بدرس خوانده بود ورفته رفته دران زبان استادی ومهارت یافت بطوریکه بفارسی شعر میسرود وگاهگاه خوب هم از عهده سرودن شعر بر میامد ـ درهندوستان نیز بازبان هندوستانی اشنا شد و بعض اشعار بهندی یا اردو (اردوی نپخته) ساخته است.

اثار ادبی بابر

از بابر دوکتاب و بعض غزلیات واشعار بفارسی وترکی وهندی باقی مانده است. کتابهای او یکی رساله ولدیه خواجه عبداله احرار است که انرا بوزن سبحة الابرار جامی در فنن رمسل مسدس مخبون بنظم اورده ودیگر وقایع ایام سلطنتش میباشد که بترکی فصیح نوشته و بنام " تزک بابری " معروفست واین کتاب را خان خانان پسر بیرم خان درعهد اکبر بفارسی ترجمه کرده است دراشعار فارسی بابر تخلص میکرده واین چند بیت بطور نمونه (ازو) نقل میشود.

این بیت را در کنار مرمرین که درکابل ساخته بود وانرا پراز شراب میکرد وباندیمان مینوشید نوشته بودند.

نوروز ونوبهار و می و دلبری خوشست بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

واین بیت هم ازوست که خوب سروده است.

بازای ای همای که بی طوطی خطت نزدیک شد که زاغ برد استخوان من

واین دوبیت را در نامه ای بیکی از امرا نوشته است.

اخلاص و عقیدت تو روشن شده است حالات وطریقه ات مبرهن شده است
کابل چو نماند زود برخیز وبیا دلخواه تو تربیت معین شده است

نصیر الدین همایون

همایون بن بابر که در تاریخ چهارده ذیقعده سال ۹۱۳ در کابل متولد شده بود بعد از مرگ پدر روز نهم جمادی الاولی سال ۹۳۷ در بیست وچهار سالگی در اگره بتخت نشست. برای اینکه از طمع وجاه طلبی برادران اسوده ماند ولایات کابل و قندهار و بامیان و پنجاب و پیشاور وسلطان [لغما] را ببرادرش کامران میرزا سپرد. ولایت " میوات " را به " هندال میرزا " و ناحیت " سنبل " را بعسکری میرزا برادران دیگر داد ولی این برادران بعدها بسبب جاه طلبی و نفاق چنان کار را برهمایون تنگ کردند که نتوانست در برابر دشمنان مقاومت کند وناچار هندرا ترک گفته با یران گریخت.

از وقایع مهم سلطنت او فتح جپپور و شکست افاغنه است که محمود خان پسر سلطان سکندر لودی را بسلطنت برداشته وامید وار بودند که مغولان را بیرون کرده دوباره هندرا بتصرف خود در اورند (۹۳۸) واقعه دیگر فتح احمد اباد کجرات وشکست بهادر شاه کجراتی میباشد که عسکری میرزا برادر [illegible] خودرا بحکمرانی کجرات مامور ساخت ولی دیری نگذشت که بهادر شاه دوباره باحمد اباد کجرات باز گشت وعسکری را از انجا بیرون راند.

شکست همایون از شیر شاه افغان

در این ایام همایون اعتیاد با فیون پیدا کرده وغالبا درحال انزوا بسر میبرد. برادران نیز با او مخالفت میورزیدند. کارها از نظام افتاده بود وبهادر شاه کجراتی دوباره کجرات را که با انهمه زحمت بدست امده بود پس گرفته عمال همایون را بیرون میراند. درچنین موقع برای افغانان بهترین فرصت بود که دوباره قدرت خودرا بازیابند و هندرا تصرف کنند. در " جنپور " سرداری از افاغنه سوری بنام شیرخان قدرتی بهم رسانیده ودران نواحی بتاخت وتاز مشغول شده و قشون مغول را چند بار شکست داده بود همایون ناچار برای دفع او روز هجدهم صفر ۹۴۴ عازم " جنپور " شدو بعد از مدتی محاصره انشهر را بدست اورد. انگاه در اوائل سال ۹۴۵ عازم تسخیر بنگال شد و بعض ولایات ان ناحیت را تصرف کرد ولی بدو خبر رسید که برادرش هندال پایتخت را تصرف کرده و خطبه بنام خود خوانده است پایتخت بنگال را بدو تن از امیران مغول جهانگیر بیک وابراهیم بیک سپرد وخود باعجله روی باگره

آورد . اما درین موقع شیر خان درمحل " جوسار " سرراه برهمایون گرفت. کامران و هندال نیز بحوالی دهلی امده هوای سلطنت در سر داشتند . همایون بزحمتی خودرا ازمحاصره شیرخان نجات داده باکره امد و برادران موقتا نسبت باو اظهار اطاعت کردند . ابراهیم بیک وبهادر بیک از بنگال ومحمد سلطان حاکم قنوج نیز باکره امدند تا تدبیری برای جلو گیری از شیر خان که قدرت فوق العاده یافته بود بیندیشید . شوراه وقت بیهوده بمذاکره گذشت وعاقبت کامران میرزا با امرای عمده - بلاهور رفت وشاه با صد هزار سوار برای جنگ باشیرخان که اینزمان پنجاه هزار سوار گرد سر خود اورده بود عزیمت کرد. دولشکر درحوالی قنوج بیکدیگر رسیدند ولی از طرفی شجاعت و سرعت عمل - شیرخان و سپاهیانش واز طرف دیگر خیانت محمد سلطان حکمران قنوج سبب شد که قشون مغول شکست بخورد وافغانان پیروز گردند. روز عاشورای سال ۹۴۷ ناچار همایون بعقب نشینی پرداخت وباکره فرار کرد . شیرخان که دراین وقت خودرا شیر شاه مینامید ویرا دنبال کرد. شاه ناچار بطرف لاهور گریخت ولی بازهم شیر شاه دست بردار نبود بنابراین تصمیم گرفتند و پنجاب را رها کرده بسند بگریزند شاید در انجا کاری ساخته شود . باین خیال بطرف " تهته " (نزدیک کراچی کنونی) و " بهکر " رفت - درسند حاکم " تهته " میرزاشاه حسین ارغون کومکی نکرد هندال میرزاهم که با برادر امده بود - بیوفائی کرده بقندهار گریخت.

فرار بسوی ایران

همایون که دراینوقت بکلی بی پناه و سرگشته را بیابانها بود (۱) ناچار شد باز روی بقندهار اورد واز میرزا عسکری برادرش پناه بخواهد . اما اوهم ناجوانمردی کرده برادر راراه نداد وکسانی رابرای دستگیری همایون فرستاد. همایون وقتی این خبر را شنید ناچار سرا پرده واسباب واثاثه وحتی فرزند خردسال خودرا اکبررا بجای گذارده باتفاق زوجه اش حمیده بانو و بیرم خان خانان و بیست ویک تن دیگر ازنزدیکان سربصحرا نهاد وبگریخت وعسکری اموال برادررا تاراج کرد -

---

(۱) اکبر فرزند همایون در پنجم رجب ۹۴۹ درهمین موقع درسند از بطن حمیده بانو که نسب بشیخ احمد جام میبرد متولد شد.

فرزندش اکبررا باخود بقندهار برد.

همایون بعداز اینکه جان خود را از فرزند عسکری میرزا نجات داد ابتدا تصمیم گرفت بانزوا و عزلت پردازد وسلطنت را بکلی رها کرده قدم در وادی تجرید نهد . ولی بعضی دوستان وشاید بیرم خان وی را ازین فکر منصرف کرده تحریض و ترغیب نمودند که دست توسل بدامان شاهنشاه ایران زند وروی بخراسان وعراق نهد . همایون پیشنهاد یاران راپذیرفته رو بخراسان نهاد وبعداز تحمل مشاق وعبور از ریگزارها وبیابانهای سوزان خودرا به سیستان رسانیده قدم درقلمرو شاه طهماسب صفوی گذارد شرح مسافرت همایون در داخل ایران ووصول او بقزوین بعداز ذکری از شیر شاه افغان واعقاب او خواهد امـــــد.

شیر شاه سوری

فرید بن حسن ملقب به شیر شاه از افاغنه سوری است که نسب خودرا بمحمد سوری و پادشاهان غور می پیوستند . وی درجوانی درشهر جونپور (که انزمان دارالعلم نواحی شمالی هند بود و شیراز هند لقب داشت) بتحصیل علوم متداول اسلامی پرداخت وگلستان و بوستان سعدی و سکندرنامه (که انزمان ازکتب درسی مدارس هند بود) وبعض کتب علمی دیگررا فراگرفت وازنظم ونثر فارسی وتاریخ اطلاع مختصری بدست اورد. پدرش ازامرا وجاگیرداران (۱) جزء بود ولی خودا و دراثر لیاقـــت شخصی وکرم ومروت ذاتی رفته رفته مراحل ترقی راپیمود تا بمقام امارت رسید. ابتدای کار در خدمت بهادرخان ولد دریاخان " لوحانی " افغان حاکم " بیهار " درامد واز وی بسبب کشتن شیری در شکار ذاه لقب شیرخان یافت بعداز چندی ازخدمت بهادرخان کناره گیری کرده نزد جنید برلاس حاکم " کره " و " مانکپور " شد و با او نزد بابر امده ملازمت مغول اختیار کرد.

شیرخان که از اشفتگی دستگاه سلطنت هند بعداز مرگ بابر ونفاق برادران باهمایون اطلاع کافـــی داشت تصمیم گرفت خود زمام امور هند را بدست گیرد. بااین نیت درصدد جمع لشکریان برآمد وقلعه

---

(۱) جاگیر عبارت از پتولی بود که سلاطین ببعض امرا میدادند ـ اینگونه امیران جاگیر دار خوانده میشدنـــد.

«چنار» را تصرف کرد وسپس به بنگاله رفته امرای همایون راشکست داد وخودرا شیرشاه نامیده سکه وخطبه بنام خود کرد. انگاه چنانکه گذشت همایون راشکست داده باگره امد ومدت یکسال دران شهر بعنوان سلطنت بسر برد. بعد قلعه «رایسین» وشهرهای مولتان و «ناگور» و «اجد پور» و «جی پور» را تصرف کرد.

مرگ شیرشاه

در انهنگام که شیرشاه عازم تسخیر «کالنجر» بود و انجارادرمحاصره داشت روزی یکی از - خمپاره هاکه سپاهیانش بدیوار قلعه کالنجر پرتاب میکردند باصطلاح کمانه کرد یعنی بدیوار خورد ولی درانجا اتش نگرفت و برگشته درمیان انبار گلوله وباروت شیرشاه افتاد و منفجر شد. این انفجار عظیم سبب شد که جمع کثیری ازلشکریان وهمچنین شیرشاه ومرشدش شیخ خلیل و ملا نظام دانشمند ودریاخان شروانی سوختند و بااینطریق درهمان حال که کالنجر بدست قوای شیرشاه میافتاد خوداو بدرود زندگی گفت (دوازدهم ربیع الاول ۹۵۲ - مه ۱۵۴۵ میلادی)

شیرشاه افغان مدت پانزده سال امارت داشت واز انجمله پنج سال درهند فرمانروائی میکرد. وی مردی مدبر و مدیر و سرداری لایق وشجاع ومسلمانی متعصب بود وبرای اداره قلمرو خود قوانین و مقرراتی وضع کرد که انرا بابیرحمی وخشونت اجرا میمنود. یکی ازکارهای بزرگ او ساختن راه طولانی ازبنگال تارود سند است که شرق وغرب هندرا بهم متصل میسازد وازشهرهای بزرگ هند شمالی عبور میکند. دراطراف این جاده بدستور او درخت کاشتند و بفواصل معینی مهمانخانه وکاروانسرا (داک چوکی) بنا نمودند. در هریک از ین منازل مسجد یامعبد هند و چاه اب بوجود اوردند ومایحتاج مسافران همواره درمهمانخانه ها وچاپارخانه ها موجود ومهیا بود. این راه تقریبا بهمان صورت امروزهم باقیست وشاهراه هند میباشد. بسبب وجود این چاپارخانه ها و کاروانسراها نه تنها مسافران اسایش داشتند بلکه اخبار مملکت هم بزودی بشیرشاه میرسید ومیتوانست همواره مراقب مملکت خود باشد. باین جهت هند شمالی در عهد شیرشاه امنیت داشت واو میتوانست باقدرت واطلاع برکشور خود فرمانروائی کند.

شیر شاه میل داشت مانند بابر و سایر ملوک سلف شعر هم بگوید. اما طبعی قوی وموزون نداشت با ینجهت اشعارش مضحک وغیر منسجم میباشد. این بیت را ساخته و سجع نگین خود ساخته بود :

شد الله باقی ترا باد دایم   بمان شیر شه بن حسن سور قایم (۱)

و چون خبر جنگ وگریز " ملوخان " حاکم "مالوا" بدو رسید با لبد یهه (!) این مصرع بساخت:

" باما چه کرد دیدی ملو غلام کیدی"

وشیخ عبدالحی بن شیخ جمالی که حاضر بود مصرع دیگر بگفت که دست کم از شعر شاهانه شیر شاه ندارد . وی ساخت که "قولیست معطفی را لاخیر فی العبیدی" قبر شیر شاه در محل " سهسرام " واقعست وشاعری در تاریخ مرک او چنین گفته است:

شیر شاهی که از مهابت او   شیر و بز آب را بهم میخورد.

چون برفت ازجهان بدار بقا   گشت تاریخ او " ز آتش مرد"

اسلام شاه

جلال خان بن شیر شاه که بعدها اسلام شاه وسلیم شاه لقب یافت بعداز مرگ پدر روز پانزدهم ربیع الاول سال ۹۵۲ پشت دیوار کالنجر بسلطنت نشست. وی مدتی با برادرش عادل خان و طرفداران او در زدو خورد بود ولی عاقبت بر ایشان پیروز گشت

در عهد سلطنت اسلام شاه همایون از ایران با کومک قزلباشان بهند بازگشت باین جهت چندی از ایام سلطنت را با مغولان و قزلباشان بجنگ مشغول بود و عاقبت بعداز نه سال سلطنت در سال ۹۶۰ در دهلی براثر سرماخوردگی بدرود زندگی گفت. درهمین سال برهان نظام شاه بحری دکنی ومحمود شاه گجراتی نیز بدرود زندگی گفتند و " زوال خسروان " تاریخ فوت همگی ایشانست.

محمد شاه سوری

بعداز مرگ سلیم فرزند ده ساله اش بنام فیروز شاه بلفظ بسلطنت رسید ولی مبارزخان پسر عم و برادر زن سلیم اورا کشته خود بنام "عادلشاه " زمام امورا دردست گرفت. وی مردی هرزه و مبذر ونالایق بود . کارهارا بعهده شخص بقال که هند و بود و " هیمو " نام داشت واگذار کرد

و خود بعشرت و شرابخواری پرداخت . باینجهت امرا ازوی ناراضی شدند ونظام امور افاغنه ازهم گسیخته شد . یکی ازامرای افغان که ابراهیم سور نام داشت دهلی راگرفته خطبه بنام خود خواند محمد شاه کەدرین موقع بیمار بود ازاگره ودهلی صرفنظر کرده بطرف قلعه " چنار " رهسپار شد . حاکم لاهور نیزکه احمد خان سورنام داشت بنام سکندر خودرا مستقل خواند واین سه نفر بایکدیگر بجنگ پرداختند ولی دیری نگذشت که همایون دهلی واگره را گرفت وبهمت بیرم خان سردار رشید خود بساط حکمرانی افغانان رادرهند درنوردید که تفصیل آن در محل خود ذکر خواهد شد .

همایون در پناه شاه طهماسب اول

همایون بعد از فرار از میرزاعسکری چنانکه گذشت بازحمات بسیار خودرا به سیستان رسانید . در آنجا احمد سلطان شاملو از طرف شاه طهماسب بحکومت منصوب بود . چون از ورود شاه هند استحضار یافت باستقبال شتافت واورا بسیستان برد . برای احترام بدو باآنکه کنیز وغلام بسیار داشت خود وزنان خانواده اش بشکل غلامان وکنیزان دست بسته پیش همایون و حمیده بانو میایستادند وازشاه وملکه پذیرائی میکردند . بعلاوه احمد سلطان شاملو هرچه داشت بعنوان پیشکش وخیر القدم بهمایون تقدیم داشت . همایون ازاینهمه مهمان نوازی و محبت خشنود وامیدوار شد وآنرا بفال نیک گرفت چند روزی درسیستان مانده از رنج راه بیاسود و بعد مختصری مایحتاج بر داشته سایر اموال پیشکشی رادوباره بمحمد خان بخشید وازسیستان عازم هرات گشت . دراینوقت محمد میرزا پسر شاه طهماسب حاکم هرات ومحمد خان تکلو اتالیق وی بود . وقتی همایون بنزدیکی هرات رسید هر دو ازوی استقبال کردند وبااحترام تمام او وهمراهانش رابهرات آورده دقیقه ای ازمهمان نوازی فروگذار ننمودند . همایون پیش از ورود بهرات نامه ای بامیر الامرا محمد خان تکلو نوشته ورود خودرا اطلاع داده بود همراه آن نامه عریضه ای هم بخط خود برای شاه طهماسب فرستاد وحوادثی که بر سر او گذشته باجمال معروض داشته کسب تکلیف نمود واین بیت رادران گنجانید .

بگذشت از سر ما آنچه گذشت چه بکوه وچه بصحرا چه بدشت

همایون هنوز بهرات نرسیده بود که دستور شاه طهماسب بپیشکار محمد میرزا درجواب نامه همایون

بد و خیر مقدم گفته و دلجوئی کرده و با گرمی و محبت بسیار از و دعوت نموده بود که بقزوین مسافرت کند . این بیت حافظ را نیز در نامه باحترام همایون گنجانیده بود .

همای اوج سعادت بدام ما افتد　　　اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

به محمد خان تکلو سرپرست شاهزاده و اتابک او نیز دستور داد که چون همایون بدار السلطنه هرات رسد شاهزاده را باستقبال برده بدو بیاموزند که با ادب پدر و فرزندی با آن پادشاه ملاقات کند و هنگام ورود بشهر همرکاب او راه رود و در ملاقات و راه رفتن تواضع نماید . نامه ای هم بحکام خراسان و امرای لشکر نوشت و تشریفات پذیرائی و احترام را در آن معین نمود . همایون غره ذیقعده سال ۹۵۰ هجری با کمال احترام وارد هرات گشت و بعد از چند روز اقامت در آن شهر و زیارت مزار خواجه عبدالله انصاری و سایر مزارات و باغات هرات و پذیرائی گرم شاهزاده و اتابک او با ساز و برگ سلطنت و لوازم سفر شاهانه که همه بدستور شاه طهماسب فراهم شده بود از هرات بجام رفت و در آنجا مزار شیخ احمد جام ملقب به حضرت زنده فیل را که جد حمیده بانو بود زیارت کرده عازم مشهد طوس گردید و بزیارت روضه رضویه فایز گشت . شاه قلیخان استاجلو حاکم طوس و همه امرای بلاد سر راه کمال پذیرائی و احترام را بجای میآوردند . آنگاه از مشهد به نیشابور آمد و پس از چند روز گردش و تفرج آن شهر روی بدار السلطنه قزوین نهاد .

ملاقات دو پادشاه

درین موقع شاه طهماسب در ییلاق قیدار (بین ابهر و سلطانیه) بود . پس از اینکه همایون با تجلیل و احترام بقزوین آمد بیرم خان سردار خود را که امیری دانشمند و شاعری گرانمایه و شیعی مذهب بود با نامه ای به قیدار فرستاد . بیرم خان در اردوی شاهی شاه را ملاقات کرد و با گرمی و احترام پذیرفته شد و جواب نامه همایون را مشتمل بر تهنیت ورود و اشتیاق ملاقات دریافت داشته بقزوین بازگشت

همایون در ماه جمادی الاولی سال ۹۵۱ عازم ملاقات شاه طهماسب گشت . بدستور شاه اهل اردو و ارکان دولت و وزرا و امرا باستقبال بیرون شدند و چون همایون نزدیک رسید خود شاه نیز استقبال کرد و در ملاقات از احترام و مروت و تعظیم و تکریم دقیقه ای فرو گذار نکرد . جشنی باشکوه بسیار ترتیب

یافت وانواع تحف وهدایا واقمشه بهمایون پیشکش شد واو هم یک قطعه الماس درشت و دویست وپنجاه قطعه لعل بدخشانی برسم ارمغان سفر تقدیم نمود. دریکی ازمجالس جشن که دو پادشاه برتخت نشسته بودند وبازار عیش وعشرت گرم بود شاعر دربار میرزا قاسم این ابیات را بسرود که موجب خشنودی هر دو پادشاه گردید؛

دو صاحبقران دریکی بزمگاه — قران کرده باهم چو خورشید وماه
دو سعد فلک رایکی برج جا — دو والا گهر رایکی درج جا
دوکوکب گزیشان فلک راست زین — بهم دریکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهانبین بهم همعنان — بهم چون دوابرو تواضع کنان
دونور بصر چشم اقبال را — دوعید مبارک مه وسال را

گویند درهمین مجلس بود که همایون بشاه طهماسب خطاب کرده بعرض رسانید.

شاهان همه سایه هما می طلبند — بنگر که کنون همای درسایه تست

همایون مدتی نزدیک به سه سال درایران مهمان شاه طهماسب بود و دراین مدت درکمال اعزاز واحترام وبا تشریفات کامل سلطنتی ازوی پذیرائی بعمل میامد.

ولی شاه طهماسب شیعی مذهب ودر عقیدت خود بسیار متعصب بود و همایون را پادشاهی سنی مذهب میدانست باینجهت در معاونت او تعلل میکرد. بیرم خان با سلطانم بیگم خواهر شاه طهماسب و قاضی جهان قزوینی ناظر دیوان وحکیم نورالدین که از مقربان ومحارم بودند اتفاق کرده ذهن شاه را روشن کردند و سلطانم بیگم در وقت مناسبی این رباعی همایون را بعرض رسانید.

هستیم زجان بنده اولاد علی — هستیم همیشه شاد بایاد علی
چون سر ولایت ازعلی ظاهر شد — کردیم همیشه ورد خود ناد علی

شاه از شنیدن این رباعی بسیار خشنود شد وهمایون نیز قول داد که منابر ممالک خودرا بذکر اسامی ائمه اثنی عشر مزین سازد. روزی درمجلس جشن شاه طهماسب بهمایون گفت که آماده امداد است واگر لازم باشد خود اونیز همراهی خواهد کرد. همایون سپاسگزاری کرده استدعای کومک نمود. شاه

طهماسب دستور داد دوازده هزار سوار باساز و برگ کامل بسر کردگی شاهزاده مراد (که طفلی شیر خوار بود و بوداغخان قاجار سمت پیشکاری واتابکی اورا داشت) دراختیار همایون قرار دهند و بعد خود بمنزل اوآمده باهمایون وداع کرد و مقرر شده که پس از تسخیر کابل وبدخشان وقندهار شهر قندهار را بشاهزاده مراد وعمال دولت ایران بسپارند ۰ همایون این شرط راهم پذیرفته از قزوین بیرون آمد وپس از سفر باردبیل وزیارت مزار شیخ صفی الدین از طریق مشهد عازم قندهار گردیـــد ۰

فتح کابل و قندهـــار

همایون درتاریخ هفتم محرم سال ۹۵۲ بکنار قندهار رسید وانجارا محاصره کرد ۰ عسکری میرزا پس از چندماه مقاومت ناچار قلعه را تسلیم کرد وان قلعه حسب القرار بمراد میرزا واگذار شد ۰ بداغ خان قاجار پیشکار شاهزاده و ابوالفتح خان افشار و صوفی ولی سلطان شاملو باجمعی از لشکریان در قندهار ماندند وبقیه بازگشتند ۰ همایون روی بکابل اورد ولی نتوانست انشهررا تسخیر کند و بقندهار برگشت ۰ الوس جغتای از واگذاری قندهار بقزلباش ناراضی بودند و قضا رادرین وقت شاهزاده مراد نیزدرگذشت ۰ همایون از بداغخان خواست کواجازه دهد وی دران زمستان درقندهار بماند ولی اونپذیرفت ۰ وی نیزان قلعه را بحیله وبرخلاف تعهدی که کرده بود تصرف کرد وبیرم خان را بحکومت ان منصوب نمود ۰ بعداز فصل زمستان همایون عازم فتح کابل شد کامران میرزا ازان شهر بغزنین بگریخت وهمایون شب دهم رمضان سال ۹۵۲ بکابل وارد شد واکبر فرزند خودرا کهدراین موقع چهار ساله شده بود باسایر زنان حرم وخویشان درانجا ملاقات نمود ۰

همایون درسال ۹۵۳ عزم بدخشان کرد ولی در غیبت او کامران میرزا بکابل امد ۰ ناچار همایون بدخشان را بسلیمان میرزا سپرده بکابل امد وباز انشهررا تصرف نمود وچند سالی درانجا ماند

در سال ۹۵۶ همایون لشکر بجنگ شاه محمد سلطان ازبک والی بلخ برد و قشون ازبک را شکست داد ولی چون خبر طغیان مجدد برادران بدو رسید ناگزیر بکابل بازگشت وانجارا باردیگر از تصرف برادران یاغی خارج ساخت بعداز چندی کامران میرزا وعسکری میرزا بدست او افتادند عسکری بمکه

تبعید شد ودرانجا بدوورود زندگی گفت (۹۶۱) وکامران باصرار امراکور کردید و رخصت سفرمکه یافته درتاریخ یازدهم ذیحجه سال ۹۶٤ درانجا بمرد.

فتح هنــــد

بعدازاینکه غائله کامران میرزا وعسکری میرزا پایان یافت وهمایون از شر ایشان اسوده گشت بفکر تسخیر ملک موروث افتاد ونامههای دعوت نیز ازدهلی متواتر میرسید . در صفر سال ۹۶۲ با پانزده هزار سوار خودرا به پیشاور رسانید ودرانجا بیرم خان وجمعی دیگراز امرابا سپاه لایق بخدمت رسیدند . همایون بیرم خان را بسپهسالاری منصوب کرد وعازم فتح دهلی کردید. از پیشاور بلاهور رسید وبعد " سرهند " رافتح کرده در اینجا قشون افغان کهاز طرف سکندرشاه بسرکردگی هیبت خان وتاتارخان مامور جنگ باهمایون بودند سرراه براو کرفتند وگویند عدو سواران افغان سی هزار بود. بیرم خان باحملات سخت ومتواتر جمع افغانان را پراکنده ومنهزم کرد وناچار باروبنه و اثاث ومتاع هرچه داشتند برجای گذارده خود جانی ازمیدان بدر بردند . بعدازین جنگ بیرم خان بلقب " خان خانان " وعناوین " یارو فادار " و همدم غمگسار " مفتخر گردید.

اخرین مقاومت افاغنه درهند درمحل نوشهره پنجاب بوقوع پیوست. سکندر شاه امرای افغان راگرد اورده همه هم قسم شدند کههمایون وقشون مغول راازپای در اورند . بااین نیت لشکری عظیم مرکب از هشتاد هزارسوار و توپخانه بسیار و فیلان جنگی بعزم مقابله باهمایون حرکت کرد. بیرمخان وهمایون و سپاهیان مغول نیز بطرف" نوشهره " رفتند وولشکر روز سلخ رجب سال ۹۶۲ بیکدیگـــر رسیدند وجنگ سختی اغاز گردید. ولی بی نظمی قشون افغان ونداشتن فرماندهی لایق وازطرف دیگر لیاقت وابتکار وقدرت بیرم خان کارخودرا کرد. قشون افغان بعدازچهل روز مقاومت شکست یافت و سکندرشاه سوری بکوهستان " سوالك " گریخت وبدین ترتیب راه دهلی گشوده شد واخرین مقاومت افغانان سوری از میان رفــــت .

همایون دررمضان سال ۹۶۲ وارددهلی شد و بعداز تقریبا پانزده سال پریشان حالی و اوارگی باز بر

تخت مورو ثی جلوس کرد. بیرم خان که مورد کمال نوازش ومفتخر بدریافت خلعت وجاگیر شده بود تاریخ فتح دهلی راچنین سروده است.

منشی خرد طالع (میمون) طلبید   انشای سخن زطبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندستانرا   تاریخ زشمشیر همایون طلبید.

مرگ همایون

همایون پادشاه بعلم نجوم و معرفت کواکب شوق بسیار داشت. روزیکه مطنه طلوع ثانی زهره بود وقت شام بعزم دیدن ان ستاره بربالای سقف کتابخانه براٰمد و لحظهای توقف نمود. در موقع بازگشت بانگ اذان شنید بتعظیم اذان خواست که برزینه دوم بنشیند ولی سر عصا و بعد پای او لغزید و غلطان از بالای پلهها بزمین افتاد واعضا ومفاصل او درهم کوفته وشکسته گشته اطبا. بمعالجه پر داختند. ولی باقضای اسمانی مقاومت نتوانستند کرد. همایون روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول (وبقولی یازدهم) سال ٩٦٣ بدورد زندگی گفت ودر " کیلو کهری " معزالدین کیقباد مقابل مزار خواجه نظام الدین اولیا بخاک سپرده شد. مدت عمرش چهل ونه سال وچهار ماه وده روز ومدت سلطنت او روی‌همرفته ٢٥ سال ودوماه وپنج روز بود. زوجه‌اش حمیده بانو در زمان سلطنت اکبر بسال ٩٧٣ گنبد وارامگاه بسیار مجلل وزیبائی برای همایون ساخته که امروز ازمقابر وعمارات عالی دهلی جدید بشمار میاید.

یکی ازشعرا در مرثیه همایون وتاریخ وفات اوچنین گفته است.

همایون پادشاه ان شاه عادل   که فیض خاص اوبرعالم افتاد
بنای دولتش چون یافت رفعت   اساس عمرش ازانجام افتاد
چو خورشید جهانتاب ازبلندی   بپایان در نماز شام افتاد
جهان تاریک شد درچشم مردم   خلل درکار خاص وعام افتاد
قضا ازبهر تاریخش رقم کرد   " همایون پادشاه ازبام افتاد "

مقام علمی و ادبی همایون پادشاه

چنانکه در شرح حال همایون پاجمال گذشت وی درسر اسر دوران سلطنت که بیش از بیست و پنج

سال طول کشید گرفتار جنگ و گریز بود و یا در سفر و هزیمت بسر میبرد • بنا بر این مجالی نیافت که مانند بابر یا اکبر بتربیت شعرا و ارباب کمال بپردازد و دربار خودرا مجمع صاحب هنران سازد• خودا و اهل علم و ادیب بود• از ریاضی ونجوم بی بهره نبود و درشعر فارسی استادی داشت حنفی ـ مذهب بود وهمیشه وضو داشت ونام خدارا جز با وضو برزبان نمیاورد• اگرچه ازوعده ای که بشاه طهماسب داده بود سرپیچی کرد یعنی قندهارا را بعمال دولت ایران نداد ومذهب تشیع رادر هند رایج ورسمی نساخت ولی برخلاف برادران دیگر نسبت با یرانیان وشیعی مذهبان علاقه وتوجه خاص داشت وکامران برادرش همیشه درامر مذهب با وی مناقشه میکرد• بیرم خان وبسیاری ازامرای شیعه وقزلباش را تربیت کرده بمناصب عالی رسانید وسختگیری هائی که بعدها نسبت بشیعیان میکردند ابدا درعهد او وجود نداشت

همایون چنانکه گذشت طبعی روان داشت وشعرهای بسیار او نقل شده که در دیوانی گرد اورده اند پس از فتح کابل درحاشیه فتحنامه که بقندهار نزد بیرم خان میفرستاد این اشعار راساخته بخط خود نوشت•

باز فتحی زغیب روی نمود   که دل دوستان ازو بگشود
شکر لله که باز شادانیم   بروی یار و دوستخندانیم
دشمنان را بکام دل دیدیم   میوه باغ فتح راچیدیم
روز نوروز بیرمست امروز   دل احباب بیغم است امروز
شاد باد اهمیشه خاطر یار   غم نگردد بگرد یار و دیار
همه اسباب عیش اماده است   دل بفکر وصالت افتاده است
که جمال حبیب کی بینیم   گل زباغ وصال کی چینیم
گوش خرم شود زگفتارت   دیده روشن شود زدیدارت
درحریم حضور شاه بهم   بنشینیم خرم و بیغم
بعد از ان فکر کار هند کنیم   عزم تسخیر ملک سند کنیم
هر در بسته ای گشاده شود   هرچه خواهیم ازان زیاد شود
انچه خواهیم اززمان وزمین   گوید امین جبرئیل امین
یاالهی میسرم گردان   دوجهان رامسخرم گردان

واین رباعی رانیز درهمان نامه گنجانید•

ای آنکه انیس خاطر محزونی   چون طبع لطیف خویشتن موزونی
بی یاد تو نیستم زمانی هرگز   ایا تو بیاد من محزون چونی

بیرم خان ترکمان این رباعی را در جواب بخدمت همایون پادشاه فرستاده•

ای آنکه بذات سایه بیچونی   از هرچه ترا وصف کنم افزونی
چون میدانی که بیتو چون میگذرد   چون میپرسی که در فراقم چونی ؟ (۱)

ابیات ذیل نمونه ای از غزلیات همایونست•

گذشت از دل سرگشته ناوک ستمش   نماند برمن دلداده لذت المش
بقصد کشتن عشاق گر کند میلی   عجب نباشد از اخلاق وشیوه کرمش
کراست زهره قرب حریم حرمت او   که جبرئیل امین نیست محرم حرمش
اگر بپرسش عشاق مینهد قدمی   هزار جان گرامی فدای هر قدمش

xxxxxxxxxxxxxxx

خوش آنکه با خیالت عمری نشسته بودم   وزشوق سروقدت ازجای جسته بودم
عیبم مکن که گفتم موی ترا پریشان   درشرح جعد زلفت چون دل شکسته بودم
در شرح غنچه او هرگز نگفته حرفی   لب را دران حکایت پیوسته بسته بودم
حقا که چون همایون درحال وصل بیخود   با دوست درحکایت ازخویش رسته بودم

xxxxxxxxxxxxxx

داغ عشق تو بر جبین منست   خاتم لعل تو نگین منست
تا نشستم چو خاک بردر تو   پشت بام فلک زمین منست
هرکجا شاه و شهریار بود   این زمان بنده کمین منست
خط مشکین بصفحه گلفام   ایت رحمت مبین نیست

واین بیت را در صفت افیون که هم همایون پادشاه وهم پدرش بابر وهم پسرش اکبر شاه بدان اعتیاد داشتند سروده است:

من اشک روان چو گنج قارون دارم   گلگونه درون کیسه زافیون دارم •

---

(۱) رجوع شود بتاریخ فرشته چاپ لکنهو از صفحه ۲۵۱ ببعد وهمچنین تذکره های شعرا دیوان همایون ظاهرا از زمان خود همایون گرد امده بوده• اخیرا اقای دکتر هادی حسن استاد زبان فارسی علیگره (هند) نسخه ای ازان ازکتابخانه خدابخش (پتنه) بدست اورده وچاپ کرده است•

اکبر شـــاه

پس از مرگ همایون بزرگترین پسر وولیعهد او اکبر که سیزده سال وهشت ماه وبیست و نه روز از عمر او گذشته بود در تاریخ روز جمعه دوم ربیع الثانی سال ۹۶۳ هجری درمحل " کلانور " پنجاب (نزدیک لاهور) بهمت وتدبیر پیشکار ومربی لایقش " بیرم خان " بسلطنت رسید. دربین موقع هیمو بقال — پیشکار محمد شاه (عادلشاه سور) قدرت بسیاربهم رسانده اگره ودهلی رادرتصرف داشت و بقدری نیرومند شده بودکه بعض امرای مغول به اکبر پیشنهاد کردند هندرا رهاکرده بکابل باز گردد. ولی اکبر کلیه امور سلطنتی رابه بیرم سپرده از میدان بدر نرفت وتصمیم گرفت با قوای موجود خود بجنگ پردازد.

جنگ پانی پت

بیرم خان باسپاهیان خود ازینجا بعانم دهلی گردید وتا محل " پانی پت " با هیچ مشکل ومقاومتی دچار نشد ولی در انجا خودرا باسپاه بیکران هیمو روبرو دید.
هیمو که عادلشاه را در " چنار " سرگرم عیش ونوش گذارده خود دردهلی بنام " راجا بیکرم جیت " (بیاد قهرمان باستانی هندکه شرح حال اودر فصول گذشته ذکرشد) بتخت سلطنت نشسته بود. درمیدان پانی پت صدهزار سوار وهزار وپانصد فیل جنگی وتوپخانه قوی تدارک کرده اماده نبرد بود دولشکر پس از برخورد بایکدیگر بجنگ پرداختند ابتدا توپخانه هیمو قشون اکبر راگلوله باران کرد و بعد فیلان جنگی بکار افتادند وشروع به پیشروی کردند ولی درهمین موقع بیرم خان بکمانداران دستور داد فیلان راتیر باران کنند. این تیر اندازی مهیب کارخودرا کرد یعنی فیلان بعقب برگشتند وبجان افاغنه وهندوان افتادند. قضارا تیری هم بچشم هیمو رسید و اورا بیهوش ساخت. با این ترتیب شکست درقشون هیمو افتاد وخود او وفیلان واثاثه سلطنت واردوی هندوان وافاغنه همه بدست بیرم واکبر افتاد وبیرم خان برای تشجیع شاه جوان شخصا هیمورا گردن زد. (دوم محرم ۹۶۴ — پنجم نوامبر ۱۵۵٦ م)
بیرم بعدازین فتح دستور داد از سر کشتگان مناری چند بیادگار بسازند وخود باتفاق اکبر پادشاه وسپاهیان مغول عانم دهلی واگره شد وپیداست که این دوشهر بدون هیچ مقاومتی د ر برابر شاه جوان

و سردار ببر تسلیم شدند.

فتح اجمیر گوالیار و جونپور

برای اینکه بنابای قدرت افاغنه سوری ازمیان برود بدستور اکبر وبهمت بیرم خان شهرهای اجمیر و گوالیار وجونپور درظرف سه سال مفتوح گردید واین نواحی با رود گنگ که بوسیله شیر شاه ازدست همایون بیرون رفته بود دوباره ضمیمه متصرفات مغول گردید. بعدازاین فتوحات بیرم خان علاوه برسمت امیر الامراء بمقام وکالت سلطنت وپیشداری کل ممالک هندوستان نائل امد واونیز درکمال وفاداری وصداقت بتحکیم پایه های لرزان سلطنت اکبری واعاده قدرت امپراطوری مغول پرداخت.

فتح قندهار

بطوریکه سابقا گذشت شاه طهماسب صفوی در جنب کمکهای نظامی ومساعدتهائی که نسبت بهمایون پادشاه بعمل اورد ازوی خواست که پس ازتصرف قندهار ان شهررا بشاهزاده مراد میرزا وپیشکارش بوداغ خان قاجار واگذار کند ولی اولوس جغتائی همایون راازوفا بوعده وقولی که داده بود مانع شدند واو قندهاررا بعدازاینکه بعمال دولت ایران واگذار کرد دوباره بحیله تصرف نمود و بوداغ خان راازان شهر بیرون راند وبعدا انرا به بیرم خان سپرد.
شاه طهماسب لشکری از قزلباش بسرپرستی سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی بر سران شهر فرستاد واو قندهاررا تسخیر کرده والی ان را که محمد شاه قندهاری نام داشت واز نوکران بیرم خان بود اخراج کرد.

عزل بیرم خان وشهادت او

بیرم خان سردار رشید وسخت گیر. بسبب مذهب تشیع وعلاقه ای که بایران وایرانیان داشت مورد بغض وحسد امرای سنی مذهب وهمچنین سرداران جغتائی بود. بطوریکه درزمان سلطنت همایون وپس ازبازگشت او از ایران بااینکه بحسن تدبیر و بسبب تشیع وی و اطمینانی که شاهنشاه

صفوی بدو داشت همایون را مورد لطف قرار داده و بدو کومك کرده بود امراء مغول تضریب کردند واورا بدوستی ایران متهم ساختند ونزدیك بود کار بتی ان شاه واین سر دار بجنگ انجامد. ولی بیرم باکمال صداقت وفا داری خودرا بهمایون ثابت کرد و دل اورا بدست اورد وخود قند هاررا رها کرده بخدمت پیوست.

درزمان اکبر نیز زمام کلیه امور بدست او بود و بیشتر کارهای مهم را بشیعیان وایرانیان واگذار میکرد واکبررا از پادشاهی جز نامی نبود. مخالفان ازجوانی وبی تجربگی شاه استفاده کرده اورا از سر دار بیرم و خدمتگزار وفادارش بیرم خان ترساندند. زنان حرم نیز با سرداران مخالف همدست بودند. عاقبت اکبرشاه تسلیم نظرایشان شده نامهای به بیرم خان نوشت و بدواطلاع دادکه ازین پس خودزمام امور سلطنت رادردست خواهم گرفت و سردار باید برای زیارت حرمین شریفین -

هندوستان را ترك گوید. بیرم ناچار تسلیم نظر شاه شد ولی از طرفی مخالفان دست از تضریب بر نمیداشتند وازطرف دیگر اورا دوستان ویاران وفا داری بودندکه حاضر بهمه گونه فداکاری وجانبازی درراه وی بودند ورها کردن ایشان بدست دشمنان روا نبود باین جهت ازفکر تسلیم منصرف شد وعلم مخالفت واستقلال برافراشت. اکبر معلم خود میر عبداللطیف قزوینی را نزد وی فرستاد تا اورا نصیحت کند و برفتن مکه راضی سازد. بیرم خان ابتدا حاضر بتسلیم شد ولی بازنشته سابق رادنبال کرده درپنجاب ونواحی کوهستانی " سوالك " باقی ماند و بمخالفت وتمرد ادامه داد. اکبر ناگزیر برای سرکوبی بیرم خود لشکر به پنجاب برد و بعداز جنگی قشون اوراشکست داده خود اورا در کوهستان " سوالك " اسیر کرد (ربیع الثانی ۹۶۸).

بیرم باشرمساری بخدمت اکبر رسید واو بپاس خدمات گذشته چیزی بروی نیاورد و بدو احترام واکرام کردو پنجاه هزار روپیه خرج سفر دادکه بزیارت مکه معظمه عزیمت کند. بیرم عازم حج شد ودرراه افتاد اما درمحل " پتن " ازنواحی گجرات بدست یکی ازافاغنه بخونخواهی پدرش کشته شد وبااین ترتیب دوران عمر یکی از سرداران بزرگ هندوستان که بزرگترین رکن امپراطوری مغول کبیر بود بپایان

هاتفی شاعر درتاریخ شهادت او رباعی ذیل راسروده است.

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام
درراه شد از شهادتش کارتمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش
گفتا که "شهید شد محمد بیرام"

نعش اورا بدهلی آورده در جوار بقعه نظام الدین اولیا دفن کردند وبعداستخوانهای ویرا بمشهد مقدس رضوی بردند.

بیرم خان درشانزده سالگی درکابل بخدمت همایون وبابر پیوست واز ان پس تااخر عمر باکمال صداقت درخدمت این دودمان بود. پدران او درخدمت اولاد تیمور بسر میبردند وهمه ازامرای بزرگ بودند. بیرمخان دربلخ تحصیل علم وادب کرده بود. طبعی موزون وخوشی پسندیده داشت واز موسیقی بخوبی مطلع بود. اهل فضل و دانش خاصه شیعیان وایرانیان راتشویق میکرد وهمواره باایشان-معاشرت داشت درنظم ونثر فارسی وترکی استاد ودر هر دو زبان دیوان شعر بیادگار گذارده در-منقبت ائمه معصومین قصاید غرا دارد و بطور نمونه این سه بیت ازونقل میشود.

شهی که بگذرد ازنه سپهر افسراو
اگرغلام علی نیست خاک برسراو
محبت شه مردان مجو بی بدری
که دست غیر گرفته است پای مادر او
همای قدر تو مرغیست کز علو جلال
گرفته ملک دوعالم صدای شهپراو

سفیرایران

شاه طهماسب صفوی پس از تسخیر قندهار برای دلجوئی از اکبر و تشیید مناسبات دوستی فیمابین سید بیگ ولد معصوم بیگ صفوی راکه ازنزدیکان پادشاه ووکیل مطلق العنان (وزیر مختار) بود با تحف وهدایای بسیار برسم ایلچی گری بهندوستان فرستاد. این سفیر بااحترام پذیرفته شد و دویست هزار روپیه هند (پنجهزار تومان عراق) انعام یافت.

جنگهای اکبر

بعدازاینکه خان خانان بیرم خان بقتل رسید اکبر زمام امور سلطنت را خود بدست گرفت وازان پس تا پایان عمر بااینکه کشوری نسبة آرام داشت وامرا ازوی اطاعت میکردند هیچوقت نبود که دریکی از اطراف واکناف کشور سرداری طغیان نکرده باشد ویا سربازان مغول بکلی ازکار

جنگ آسوده باشند.

محاصره چیتور

یکی از فتوحات مهم دوران سلطنت اکبر تسخیر قلعه چیتور است که استوارترین و آباد ترین قلاع راجپوتان بشمار میامد. محاصره این قلعه مدت چهار ماه بطول انجامید و فرماندهی قشون را اکبر شخصا عهده دار بود. بدستور اکبر زیر دیوار قلعه دو نقب بزرگ زدند و با باروت انباشتند و آنرا آتش زدند. قسمتی از دیوار قلعه فرو ریخت و لشکریان مغول بدرون قلعه راه یافتند - رانا "جیمل" فرمانده قلعه بدست اکبر بقتل رسید ولی راجپوتان دست از مقاومت برنداشتند. آخر کار هم که مغلوبیت ایشان مسلم شد ناچار زنان و دختران و کودکان را " جوهر " کردند یعنی برای اینکه بدست دشمن نیفتند همه ایشان را در آتش سوزاندند و بعد خود تا آخرین خانه شهر مقاومت کردند تا همگی بقتل رسیدند. (۹۷۵ هـ سفوریه ۱۵۶۸ م)

بعد از این اکبر مدت دو سال بتسخیر قلاع راجپوتان و قلع و قمع ایشان پرداخت و دو قلعه مهم " رنتهنبور " و " کالنجر " را تسخیر کرد و فقط قلعه " ادیپور " باقی ماند که هیچوقت راجگان آن تسلیم مغولان نشدند و حتی حاضر بخویشاوندی و مصاهرت با ایشان نگردیدند.

تسخیر گجرات

دیگر از لشکر کشیهای مهم زمان اکبر حرکت بسوی گجرات و تسخیر آن ناحیت است. بطوریکه سابقا گذشت همایون این ایالت را مسخر نمود و بهادر شاه گجراتی را فراری ساخت ولی طغیان برادران و امیران همایون و آشفتگی اوضاع هند در آنزمان سبب شد که بزودی بهادر شاه بکشور موروث باز گردد و میرزا عسکری برادر همایون و امیران آن ناحیت را اخراج کند. اکبر بحکم این سابقه گجرات را جزئی از امپراطوری خود میدانست و بدان صوب لشکر کشید. پادشاه گجرات که طفلی خردسال و از اولاد بهادر شاه بود و مظفر شاه نام داشت از ورود اکبر وحشت کرده باتفاق وزیرش اعتماد خان نزد اکبر آمد و شهر را تسلیم کرد. اکبر دستور داد او را مقید سازند و ماهیانه سی یا چهل روپیه برای مخارج او بپردازند وی تا چندسال در محبس بسر برد و بعد مجالی یافته بگریخت ولی پس از فتنه‌ها که احداث کرد وکاری از پیش نبرد

ناگزیر شد خودرا بکشد. بدینطریق خاندان ملوک گجرات منقرض گردید.

فتح سورت

هنگامیکه اکبر در اگره بود اطلاع یافت که جمعی از مخالفان قلعه سورت را که محلی حصین بود تصرف کرده سر بطغیان بر داشته اند. اکبر ناگزیر شد شخصا این فتنه را فرونشاند بانیجهت لشکر بسورت برد وامور انجارا تصفیه کرده احمد اباد گجرات را نیز که دچار اشفتگی شده بود ارام کرد ودهلی بازگشت. این مسافرت فقط چهل وسه روز طول کشید واگر توجه شود که فاصله بین اگره تا سورت هزارو دویست کیلومتر است واین مسافرت در گرمترین فصول هند یعنی ماههای خرداد وتیر صورت گرفتـــه باهمیت این لشکرکشی وسرعت عمل بیسابقه اکبر میتوان پی برد. اکبر در سورت برای اولین بار با پرتغالیان مستقیما ارتباط پیدا کرد و سفیرایشان راکه از "گوا" (۱) امده بود پذیرفت پس از بازگشت ازین سفر شهر سیکری راکه درسال ۹۷۹ ساخته بود به "فتح پور" موسوم ساخت یعنی شهر پیروزی (۹۸۱ه‍ -۱۵۷۳ م) و انجارا موقتا پایتخت قرار داد.

فتح بنگال و بیهـــار

دراین موقع تقریبا تمام نواحی شمالی هند درتصرف اکبر بود ولی دربنگال مخالفان وی وافغانان فراری نزد داود خان پسر سلیمان خان افغان گرد امده وانجارا باشیانه فساد ونافرمانی مبدل ساخته بودند. اکبر که همه جارا درهند ارام کرده بود ناچار شد قشون مجهزی بان نا حیت اعزام دارد ومهم بیهار وبنگال را فیصله دهد. داودبن سلیمان باقریب پنجاه هزار افغان بجنگ حسین قلیخان ترکمان ملقب بخان جهان سر دار سپاه مغول پیش امد ولی شکست یافت ودستگیر ومقتول گردید (۹۸۴ه‍ - ۱۵۷۶) اکبر بعداز اطلاع ازین پیروزی برای اینکه خاطر خودرا ازناحیت بنگال اسوده دارد واز عذر وغدر افاغنه رهائی یابد. انجا را بیکی ازامرای هندو که نسبت بوی وفا دار و "راجا تودرمل" (۲) نام داشت سپرد. این امیر دراثر لیاقت وکاردانی بنگال راارام واداره کردو بااکبر تا اخر عمر وفا دار مانـــــــد.

---

(۱) Goa

(۲) Todar Mall

جنگ " ککوند " (۱)

در همین موقع که بنگال مسخر میگردید باکبر اطلاع رسیدکه دوباره راجپوتان سربلند کرده درمحل (ادیپور)(۲) زیر رایت " رانا پرتاب سنگ " (۳) گرد امده اند. اکبر یکی از سرداران معروف هندوی خودرا که " مان سینگ " (٤) نام داشت بجنگ راجپوتان فرستاد ومان سنگ پرتاب سنگ را درمحل " ککوند " (واقع درشمال ادیپور)شکست داد . (۹۸۳ — ۱۵۷۶) اکبر برای اینکه امنیت ناحیه راجپوتانا محفوظ ماند مقرر داشت پنجاه دو (تهانه) (۵) درارتفاعات ان ناحیت بنا کنند وهمواره جمعی از لشکریان مراقب اوضاع باشند ولی " رانا " بعداز رفتن " مان سنگ " دوباره شروع بتجدید قدرت کرد وبعداز چند سال در " ادیپور " موقعیت ومقام گذشته رابدست اورد.

نتیجه بیست سال جنگ

درسال ۹۸۴ که اکبر بنگال را مسخر ساخت مدت بیست سال ازسلطنت وی میگذشت درین مدت براثر جنگهای متعدد و پیروزیهای پیاپی که نصیب او شده بود توانست امپراطوری هندرا که بعداز غلبه شیر شاه سوری و فرار همایون با یران از دست خاندان بابری بیرون رفته بود دوباره تشکیل دهد وتقریبا تمامی نواحی اباد هندرا مسخر ساخته امرای محلیرا درهمه جا مطیع و منقاد خود سازد. ولی نایره جنگ وستیز هیچگاه خاموش نشد وهمواره قشون مغول ناگزیر بود دریکی ازنواحی هند با مخالفانی که یکی بعداز دیگری طغیان میکردند بنبرد وسرکوبی مشغول باشد.

طغیان بنگال وبهار

بعض امرای مسلمان بدو جهت با اکبر مخالفت میورزیدند یکی بسبب مالیاتهای سنگینی که عمال او مطالبه میکردند ودیگر بسبب تمایلی که وی بهندوان داشت و مشرب ازاد وصلح کلی که بتعلیم ابوالفضل علامی بوجود اورده بود. این عدم رضایت وقتی شدت یافت که اکبر درسال ۹۸۱(۱۵۷٤م) بعداز اعلام دین الهی (وحدت ادیان) رای خودرا مافوق فتاوای علمای اسلام دانست ومقرر داشت که او حق دارد هرفتوای شرعی را تصویب و یا رد کند.

این مخالفان بیشتر دربنگال وبهار گرد امده بودند و روی دل ایشان با محمد حکیم میرزا برادر

اکبر بود کهدر کابل حکومت داشت وباصول اسلامی سخت مقید و پابند بود .

تسخیر کابـــل

محمد حکیم میرزا که از تمایل مخالفان اکبر بسلطنت خویش اگاه بود درسال ۹۸۷ عزم تسخیر لاهور کرد واز کابل به پنجاب امد و باوجود مقاومت سید یوسفخان مشهدی حاکم قلعه « رهتیاس » ان شهررا تصرف کرده بطرف لاهور پیش امد وانجارا نیز مسخر ساخت . اکبر ناگزیر خود متوجه پنجاب شد و قشون اوخیلی زود لاهوررا مجددا تصرف کردند . محمد حکیم میرزا ناگزیر بکابل گریخت . اکبر اورا تعاقب کرده خود بکابل رفت وان شهررا درتاریخ هفتم صفر ۹۸۹ فتح کرد . حکیم ناچار تسلیم شد وگناه او بخشوده گشت واکبر بعد از هفت روز توقف ازکابل به پنجاب بازگشت . درهمین مواقـــع لشکریان اکبر طغیان افاغنه (یوسفزئی) رادر پیشاور فرو نشاندند وعشایر بلوچ راتنبیه کردند وکشمیر نیز گشوده شد .

فتح کشمیـــر

کشمیر همواره یکی ازمراکز بزرگ کیش هندوئی ومحل معابد بزرگ ومسکن « ریشی ها » وبرهمنان بوده است وبسبب موقع جغرافیائی وحصاری که جبال رشته هیمالیا براطراف ان کشیده اندکه کمتر در - دسترس متجاوزین خارجی قرار میگرفت

درسال ۷۲۵ هجری یکی از عرفای ایران که بلبل شاه نام داشت واز مریدان شاه نعمت الله ولـــی بود ودرکشمیر بعبادت اشتغال داشت موفق شد پادشاه هندوی کشمیر که « راجا رنچن » نام داشت بدین اسلام در اورد . یکی ازاعقاب این پادشاه بنام زین العابدین (۸۲۷ـ۸۷۹) پادشاهـــی دانشمند وبزرگ بود ودر عهد او کتب بسیار از فارسی وعربی به سنسکریت وبالعکس ترجمه شد و « مهابهارت » را ملک الشعرای او ملا احمد کشمیری بفرمان او از سنسکریت بنثر پارسی دراورد . درسال ۹۶۲ سلطنت ازخاندان « رنچن » بخاندان « چک » که شیعی مذهب بودند انتقال یافت واین خانواده تاسال ۹۹۴ درکشمیر فرمانروائی میکردند .

درین سال اهل سنت وعلمای ان مذهب نمایندگانی بدربار اکبر فرستادند واورا بفتح کشمیر ورهائی

مسلمانان از دست شیعه ( ) بخاندان چک دعوت کردند ویکی ازین نمایندگان شیخ یعقوب صرفی (متولد بسال ۹۲۸ و متوفی در ۱۰۰۳ هجری) شاعر وعالم وفقیه معروف بود . اکبر که همواره در انتظار فرصت بود تا خطه باصفای کشمیر را تسخیر کند قشونی از راه لاهور و " راولپندی " و " مری " بدانجا فرستاد ان ناحیت را ضمیمه متصرفات خود ساخت وخود نیز درسال ۹۹۷ بدانجا مسافرت کرد و ازان پس کشمیر یکی از صوبه های هند بشمار امد .

تسخیر قندهار وسند

مظفر حسین میرزا ورستم میرزا که برادر زادگان شاه طهماسب صفوی و پسر بهرام میرزا بن شاه اسمعیل بودند بعد ازاینکه شاه طهماسب قندهار را تسخیر کرد بامارت ان ناحیه وحوالی قندهار منصوب گردیدند ولی بعد چون اوضاع خراسان در زمان سلطنت سلطان محمد پدر شاه عباس اول مشوش گشت وازبکان ان ناحیت را مورد تاخت وتاز قرار دادند این دو برادر بعصیان وخودسری برخاستند و پس ازانکه شاه عباس کبیر زمام امور ایران را در دست گرفت از مهابت او مغلوب گشتند . اکبر که همواره میخواست بهانه ای پیدا کند وقندهار را دوباره ضمیمه قلمرو خود سازد خان خانان را با لشکری گران بتسخیر قندهار مامور ساخت . قضا را درین وقت دو برادر با یکدیگر بجنگ پرداختند ومظفر حسین میرزا از رستم میرزا شکست خورد و پناهگاهی میجست که بدانجا روی اورد . اکبر ازین فرصت استفاده کرده چندین قاصد چرب زبان بقندهار فرستاد واورا بهند دعوت کرد . مظفر حسین ناچار باتفاق مادر روی بهند اورد وبعد از چندی برادر او رستم میرزا نیز بهند امد و قشون جغتائی درسال هزار و دو (۱۰۰۲) هجری بقندهار وارد شدند . این شاهزادگان فراری و نجبا بتکار درسلک ملازمان اکبر درامدند وهریک جاگیر و مستمری ازو دریافت داشتند . تفصیل مسئله قندهار و اختلافاتی که برسر این ناحیه همواره بین خاندان بابری وصفوی وجود داشته درمحل خود درباب روابط سیاسی ایران وهند درعهد شاهجهان بیان خواهد شد .

خان خانان درراه فتح قندهار بدستور اکبر میرزا جانی بیک والی " تهته " وسند را شکست داد ودر سال ۹۹۸ سراسر سند بتصرف اکبر درامد .

لشکر کشی بدکن

یکی از ارزوهای اکبر همواره ان بود که ملوک طوایف دکن را بر اندازد وان خطه را ضمیمه امپراطوری خود سازد • ثروت بی پایان کشور دکن از یك طرف وتشیع و علاقه ای که دکنیان همواره بپادشاهان صفوی داشتند ازطرف دیگر این فکر را درد ماغ اکبر قوت داده بود که بدون وجود دکن سلطنت وی در هندوستان ناقص وناتمام است • با این فکر درسال ۱۰۰۲ (۱۵۹۱ میلادی) سفرائی بدامارت نشینهای خاندیس بیجاپور گلکنده (حیدر اباد) واحمد نگر فرستاد واز امرای دکن خواست که خود را - خراجگزار ودست نشانده اکبر بشناسند وخطبه بنام اوبخوانند • سلاطین ناحیه کوچك خاندیس فورا این پیشنهاد را بپذیرفتند و بدوا اعلام داشتند که اکبر درموقع لزوم میتواند ازراه برهان پور و " اسیر گره " لشکریان خودرا بطرف دکن برد • لیکن سایر سلاطین دکن توجهی به پیشنهاد اکبر نکردند

محاصره احمد نگر

اکبر فرزند دوم خودرا که مراد میرزا نام داشت باتفاق محمد رحیم خان خان خانان ولشکری گران بتسخیر احمد نگر مامور کرد • ولی چاند بی بی دختر حسین نظام شاه بحری که بنیابت از طفلی صغیر بر احمد نگر سلطنت داشت باحسن تدبیر از عادلشاه و قطبشاه کومك گرفت و باشجاعت بی مانندی ازکشور خود دفاع کرد • قضا رادرین موقع اختلاف ونقاری هم بین شاهزاده مراد وخان خانان فرمانده کل قشون پیش امد ومنجر بدان شد که قشون مغول کاری از پیش نبرد وخان خانان ناگزیر شد با " چاند بی بی " صلح کند وعقب نشینی نماید •

ولی بعد از اینکه قشون مغول ازحوالی احمد نگر دورشد جنگ داخلی واختلافات در دکن شروع گردید و چاند بی بی که یکی از زنان لایق تاریخی است در بلوا وانقلاب احمد نگر بقتل رسید • خان خانان نیز درسال ۱۰۰۹ احمد نگر را فتح کرد و بعدازین فتح تقریباً تمامی دکن بتصرف اکبر درامد •

محاصره " اسیر گر " وفتح ان

با اینکه امرای خاندیس با اکبر دم از دوستی زده بودند ولی بسبب حوادثی که درداخل ان امارت پیش امده وبنا لغتباشی که با حکومت دهلی ابراز میکردند وازطرف دیگر موقعیت قلعه مستحکم " اسیر گره

که قشون اکبری درین دست داشتن ان نمیتوانستند بخوبی ونظارت نظامی خودرا بر دکن حفظ کنند

اکبر تصمیم گرفت که بمهم خاندیس فیصله داده شود با این نیت لشکر بدانطرف برد وشیخ ابوالفضل صدر اعظم اکبر بعد از یازده ماه محاصره درسال ۱۰۰۹ هجری (ژانویه ۱۶۰۱ م) انشهر واستوار را بسا شجاعتی بی نظیر فتح کرد وبهادر اخرین پادشاه خاندیس برساطت شیخ ابوالفضل بخدمت اکبر رسوده مورد انعام واحترام واقع گردید.

بعدازین فتح ولایت " تلنگانه " نیز شمشیر شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل فتح شد . بهادر نظام الملک نبیره برهان نظام الملک بحضور شاه امد . عادلشاه امیر بیجاپور وقطبشاه امیر گلکنده هم عرایض نیاز و پیشکشهای لایق انفاذ داشتند . با این ترتیب کار اکبر در دکن تمام بود — خاندیس را بپسر شاهزاده دانیال بخشیده نام انرا باین مناسبت " داندیس " نهاد وخود باگره برگشت.

اکبر بمناسبت ترسی که از افاغنه وهمچنین از یکان داشت در مدتی قریب سیزده سال پایتخت خودرا بشهر لاهور منتقل کرده بود . پس ازاینکه قندهار بتصرف اودرامد وعبداله خان ازبک نیز بدرود زندگی گفت خاطر اسوده شد ودر ۱۰۰۵ باز باگره امد. این واقعه اخرین جنگ اکبر بود.

طغیان شاهزاده سلیم .

پسران اکبر شاهزاده مراد وشاهزاده دانیال نالایق و میخواره بودند وعاقبت جان خودرا برسر هرزگی و شرابخواری گذاشتند . دانیال یکسال ونیم قبل از مرگ پدر ومراد پنج سال زودتر بدرود زندگی گفتند ومیدان از هرحیث برای شاهزاده سلیم که عاقلتر ازبرادران دیگر بود خالی ماند.

دران هنگام که اکبر سرگرم وقایع دکن بود شاهزاده سلیم درکشمیر اقامت داشت وراجه مانسینگ در خدمت او بسپهسالاری مامور بود . ازبنگال گزارشها میرسید که افاغنه دوباره فرصت یافته سر شورش بر داشته اند . راجه بشاهزاده پیشنهاد کرد که برای خوابانیدن شورش بنگال بهتر است ازکشمیر رفته به (الهاباد) اورد ودران شهر اقامت کند و مستقیما درارام کردن بنگال وسرکوبی افاغنه نظارت داشته باشد.

شاهزاده سلیم این پیشنهاد را پذیرفت وبدون مشورت وکسب اجازه پدر انشهر را با خزائن واموال دولتی

ان تصرف کرد. این خبر را مفرضان با اضافاتی بگوش اکبر رساندند و ذهن او را نسبت بفرزند مشوش ساختند . بعد از مراجعت به "اگره" او را احضار کرد شاهزاده با سی هزار سوار عازم – پایتخت شد. این خبر هم بر وحشت اکبر بیفزود و بدو نوشت که با چنین لشکری امدن بپایتخت – مناسب نیست. اگر میخواهد جریده بخدمت آید وگرنه به اله اباد بازگردد و هروقت خاطر او مطمئن شد بدیدار شتابد . شاهزاده نامه‌ای با عجز ونیاز بدربار پدر فرستاد به اله اباد برگشت اکبر نیز حکومت بنگال و "اریسا" را بدو داد و او را مامور ان نواحی کرد. سلیم فرمان پدر نپذیرفت و از اله اباد بیرون نرفت. اکبر سخت از عاقبت کار ترسید و سلیمه سلطان بیگم زن بیرم خان که بانوئی محترمه بود برای دلجوئی او روانه کرد. این بانو موفق شد سلیم را باخود به "اگره" بیاورد و در پایتخت نیز بوساطت حمیده بانو مادر اکبر شرفیاب خدمت پدر کرد. اکبر از روی عنایت شاهزاده را در اغوش گرفت و دستار از سر خود گرفته بر سر او نهاد. شاهزاده نیز خدمت کرده نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل و هزار کیسه طلا برسم نذر تقدیم نمود و برای اعلام این مژده طبل شادمانه و نقاره شاهی نواخته گشت.

سلیم از طرف پدر مامور دفع راجپوتان "اودی پور" شد ولی بعد از خروج از پایتخت باز یاغی شده روی باله اباد نهاد و در انجا بود تا مادر اکبر فوت شد واو برای تعزیت پدر باز باگره امد و سمت ولایت عهد وجانشینی یافت.

قتل شیخ ابوالفضل بفرمان سلیم

شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک که شرح حال وجلالت قدر او درمحل خود بتفصیل خواهد امد مردی – دانشمند وکاردان بود که از طرفی با حسن سیاست وتدبیر کشور "فسیح الارجاء" هند را برای اکبر منظم میداشت و امور سلطنت را با عقل و درایت وفهم وکیاست اداره میکرد و از طرف دیگر شاه را با تلقینات منطقی از پیچ تعصبات علمای اهل سنت رها کرده مذهب صلح کل و ائین الهی را که همه مذاهب و ادیان در پرتو ان ازاد بودند و فرقی بین شیعی وسنی وهندو ومسلمان در ان باقی نمانده بود باکبر اموخت باینجهت مورد بغض متعصبین سنی مذهب بود که شاهزاده سلیم نیز یکی از ایشان بشمار میرفت. بعلاوه

روابط شیخ ابوالفضل هم با سلیم خوب نبود و شاهزاده بخصوص درین موقع که طغیان کرده خودرا برای بدست آوردن تخت سلطنت آماده میساخت ازو وحشت بسیار داشت.

اکبر پس از اینکه از دکن با گره رسید و طغیان فرزندرا مشاهده کرد شیخ ابوالفضل را از دکن احضار کرد و بدو دستور داد که قشون را در آنجا گذارده خود جریده بحضور آید. سلیم ازین فرصت استفاده کرده بیکی از امرای هندوکه" راجه نرسنگه دیو " نام داشت واز دوستان شاهزاده بود و جاگیر اودر سرراه دکن قرار داشت محرمانه دستور داد که وقتی شیخ بسر زمین او رسید ویرا بقتل رساند. راجه نیز این دستوررا اجرا کرد و سرراه بر شیخ گرفته اورا بقتل رسانید وسراورا بریده باله آباد نزد شاهزاده سلیم فرستاد (۱۰۱۱ – ۱۶۰۲ م)

مرگ اکبـــر

اکبر بعداز مرگ فرزندانش مراد و دانیال وطغیان شاهزاده سلیم وقتل ناجوانمردانه شیـــخ ابوالفضل بسیار غمناك ومحزون گردید واندك اندك نشاط وسلامت مزاج خودرا ازدست داد تا اینکــه بکلی بیمار وبستری گردید وبعداز مدت پنجاه ویکسال ودوماه قمری ونه روز یعنی چهل ونه سال وهفت ماه شمسی وسیزده روز درشب چهارشنبه دوازدهم جمادی الثانی سال ۱۰۱۴ هجری (مطابق اکتبر ۱۶۰۵ میلادی) بمرض اسهال درشهر اگره بدرود زندگی گفت مدت عمرش شصت وچهارسال ویازده ماه قمری وهفت روز برابر باشصت وسه سال شمسی ویك روز بود و اورا بعداز مرگ عرش آشیانی لقب دادند چنانکه بابر را فردوس مکانی وهمایون را جنت آشیانی خواندند. ماده تاریخ مرگ اکبر را میرزا جعفر اصفهانی چنین ساخته است.

فوت اکبر شه از قضای اله   گشت تاریخ فوت اکبرشاه

وشاعر دیگر چنین استخراج کرده است.

جلال الدین محمد شاه اکبر   زدنیا گشت سوی خلد راهی

چو رضوان دید حیران شد که این کیست ؟   ندا آمد که یك ظل الهی

مثال اکبر

اکبر باتفاق مورخین مسلمان واروپائی بزرگترین پادشاه اسلامیست که در هندوستان سلطنت کرده است واگر بخواهیم از پادشاهان غیرمسلمان هند برای او مانندی تصور کنیم باید گفت نظیر "اشوکا" بوده است. علاوه بر ادراک وهوش فوق العاده ازلحاظ قدرت اداره و فرماندهی ونیز نیروی بدنی وابتکار و پشتکار پادشاهی فوق العاده بود. قدی متوسط پیشانی وسیع چهره گشاده داشت. دفتار ورفتارش متین ومعقول ودرعین حال جذاب ودلپذیر بود. بسیار شجاع وبا شهامت بود اما خوی سردی ومتانت را درهمه حال حفظ میکرد. از غرض ورزی و تعصب دینی دور بود رعایای کشور بزرگ خود را ازهردسته وکیش بیک چشم مینگریست.

اکبر دست پرورده وتربیت شده بیرم خان بود. ازکودکی شجاع بار امد و بسختی وتحمل مشاق عادت کرد و بشکار و ورزش علاقه بسیار داشت. اکبر سواد خواندن ونوشتن نداشت ولی بشعر وادب فارسی وسنسکریت هردو علاقه مند و عاشق بود وگاه خود شعر میگفت. تواریخ و قصص را نیکو میدانست وخود قصه امیر حمزه را که سوهد وشصت داستانست اختراع کرد که منشیان درگاه انرا بنظم ونثر مرغوب درا ورده نقاشان هرداستان را مصور ساخته اند. رسیدگی بامور مملکت را بر هر چیز مقدم میشمرد وهر روز صبح گزارشها وعرضه داشتها را شخصا رسیدگی میکرد و دستور جواب میداد. هرشب مجلس خصوصی داشت که جمعی ازخواص و اعیان میبایست دران شرکت کنند. درین انجمن مباحث سیاسی ومذهبی مطرح میشد. اکبر درتمام دوره پنجاه ساله سلطنت مشغول مسافرت دراطراف واکناف کشور بود وازحال رعایا و شهرستانها اطلاع کافی داشت. بعلاوه شخص امپراطور همواره خود را دردسترس عامه قرار میداد وغالبا مردم میتوانستند او را ملاقات کنند و با وی سخن بگویند.

شریعت الهی

اکبر هنوزهم درهندوستان محبوبست ونه تنها مسلمانان بلکه هندوان نیز بوجود او افتخار میکنند. سرعمده این محبوبیت غیراز قدرت وسخاوت تساهلی بود که درامور دینی از خودنشان میداد وهمه فرق ومذاهب را بیک چشم مینگریست. اکبر ازکودکی که تحت تربیت بیرم خان بود باافکار صوفیانه وعقاید شیعه اشنا گشت ومخصوصا اززمان اوان کودکی بدیوان حافظ علاقه زیاد داشت بعداز اینکه بیرم خان بتحریک مخالفان و بخصوص علمای اهل سنت ازنظر افتاد دست تقدیر خاندان ازاد مشرب و دانشمندی

را با او نزدیک کرد که با منطق قوی و دانش و تدبیر معایب تعصب و کوتاه بینی علمای سنی مذهب را با وحالی کردند و با زمینه قبلی که در ذهن وی فراهم بود اندیشه صلح کل و بشر دوستی و عطوفت را بوی الهام کردند. این خاندان شریف عبارت بود از شیخ مبارک یمنی و دو فرزند برومندش ابوالفضل علامی و ابوالفیض فیضی فیاضی.

در زمان سلطنت همایون و اوائل دوران اکبری دو ملای متعصب در دهلی وجود داشتند که مقتدر و در میان عوام اهل سنت قدرت و اعتبار فراوان داشتند بطوریکه شاه هم ناگزیر فتاوی و نظرات ایشانرا اجراء مینمود. این دو مولوی متعصب شیخ عبداله بن شیخ شمس الدین سلطانپوری ملقب به مخدوم الملک و شیخ عبدالنبی صدر نام داشتند و بخصوص با پیروان مذهب تشیع عناد خاص میورزیدند. اکبر ازین تعصبات و تنگ نظریها متنفر بود با ین سبب رفته رفته توجه و علاقه خودرا بعلمای مخالف ایشان بخصوص علمای ایران و عراق مانند علامه حکیم فتح اله شیرازی و موتمن الدوله شیخ ابوالفضل علامی معطوف داشت و در صدد تقویت و ترویج ایشان برامد.

علمای ازاد مشرب مذکور که خودرا در خطر تعصبات مولویان میدیدند واز گزند ایشان ایمنی نداشتند بچاره گری نشستند و راهی راجستجو کردند که خود و اکبر و خلق خدارا اسوده سازند. عاقبت این راه را پیدا کردند و از آن راه بمقصود نائل امدند.

ایشان از خوی خود پسندی و جاه طلبی اکبر استفاده کردند. با استحسانات شرعی و عقلی بدو فهماندند یا اورا متقاعد ساختند که مقام او فوق مرتبه بشریست و دارای مقام ظل اللهی میباشد که همه افراد از هر نژاد و مذهب باید در پناه این سایه خداوندی با سایش و صلح کل برسند بدو اموختند که وی بموجب نصوص اسلامی دارای مقام " اولی الامر " است و خداوند در قران مجید اطاعت اورا برهمه مردم فرض و واجب ساخته است و بمراتب مقام او از چند تن مولوی متعصب که کاری جز مفتخواری و جمع مال و منال و ایجاد نفاق در بین مردم ندارند بالاتر و برای ریاست اسلامی و زمامداری دین و دنیا مستحق تر و مناسبتر است.

این دسته با زمینه سازی قبلی روزی در محضر اکبر این مسئله را مطرح ساختند که ایا سلطان راهم

مجتهد میتوان گفت بانه ـ شیخ مبارک پدر ابوالفضل که اعلم علمای زمان بود حسب الامر اکبر صورت سوالی ازعلمای زمان نوشته بمهر خود مختوم گردانید وازعلمای عصر که در اردو حاضر بودند فتوای صریح خواست ـ علما که صاحب کار را درست داشتند با توجه بایه " اطیعوالله و اطیعوالرسول واولی الامر منکم " ودیگر احادیث واقوال همگی حکم کردند که مرتبه سلطان عادل نزد خدای از مجتهد بالاتر استچه اطاعت چنین سلطانی بدستور صریح خداوندی فرض است درصورتیکه درباره مجتهدین چنین دستوری نرسیده است. وچون پادشاه اعدل وافضل واعلم باحکام اله است اگر درمسائل دین که مورد اختلافست یکطرف را اختیار نمود اطاعتش واجبست واگر باجتهاد خود حکمی ازاحکام که مخالف نص باشد بنا بمصلحت عام صادرکند مخالفت باان موجب سخط الهی همه علما حتی مخدوم الملک وعبدالنبی صدر طوعا اوکرها این قرار را مهروامضا. کردند (رجب ۹۸۷)

بعد از ین تصمیم کاخ قدرت علمای اهل سنت ومتعصبین فروریخت بفرمان اکبر مخدوم الملک وصدر و جمع کثیری ناگزیر از پایتخت خارج شدند و بقیه گوشه سلامت را مغتنم شمرده زبان از فضول و تکفیر درکشیدند.

بعد از ین مقدمات باکبر اموختند که دین الهی را اعلام کند وخودرا مروج وحامی ان بداند. حاصل این ائین که شیخ ابوالفضل تفصیل واداب انرا درائین اکبری مشروح و مستوفی بیان داشته است عبارتست از صلح کل ازادی کافه انام از تعصب ومساوات کامل بین کلیه افراد بشر.

اکبر حکم ازادی کامل دینی برای کلیه ساکنین هندوستان صادرکرد و مقرر داشت که حکام وامرا. هندو ومسلمان ومسیحی و زردشتی ویهودی همه را بیکچشم ببینند ومتعرض هیچکس نشوند ـ رسم جزیه بکلی از سراسر هند منسوخ گردد .ازدواج افرادهند ومسلمان وهمچنین سایر ملل ونحل بایکدیگر ازاد باشد وبطور خلاصه همه مردم هند خود را بایکدیگر برابر و برادر بدانند. اکبر کشتن گاو ماده را در هند ممنوع ساخت وخود و فرزندانش بازنان هندو ازدواج کردند.

بدین تدابیر هندوان که همواره اکثریت مردم هندرا تشکیل میدهند صمیمانه باکبرگرویدند ومسلمانان وسایر فرق دینی از گزند مخالفات وتعصبات علمای اهل سنت رهائی یافتند. قدرت امپراطوری اکبر سراسر هند را فرا گرفت کتب تاریخی وحماسی هندی بفارسی ترجمه گشت. صاحب نظران وعلما وشعرا و

هنرمندان از هرکشور خاصه از ایران روی بهند اوردند.

اوضاع فرهنگی هند دردربار اکبر.

اکبر چنانکه گذشت خط و سواد درستی نداشت وتحصیل علم نکرده بود ولی بسبب ادراك وهوش فطری ودراثر مجالست باعلمای بزرگ بفرهنگ ودانش بمعنی اعم وادب وزبان فارسی بالاخص توجه وعلاقه خاص داشت - بروی سکهها رباعیات ملك الشعرا فیضی را نوشته بودند - غالبا در حضر او کتب فارسی مخصوصا اخلاق ناصری کیمیای سعادت باقابوس نامه . مکتوبات شرف منیری گلستان و بوستان سعدی حدیقه سنائی مثنوی معنوی جام جم اوحدی شاهنامه فردوسی خمسهٔ نظامی کلیات امیر خسرو جامی دیوان خاقانی وانوری وکتب تاریخ خوانده میشد (۱)

اکبر دستور داده بود (۲) پیوسته بکار فرمائی زبان دانان کتب هندی ویونانی وعربی و فارسی بدیگر زبانها گزارش یابد . چنانچه لغتی زیج جدید میرزائی (الغ بیك) را بدیده وری امیر فتح اله شیرازی وترجمانی راقم اقبالنامه (ابوالفضل) "کشن جوشی کنکادهر مهیس مهانند" از هندی بفارسی اوردند . وکتاب مهابهارت از کتب قدیم هندوستان باهتمام نقیبخان و مولانا عبدالقادر بداونی وشیخ سلطان تهانسیری از هندی بفارسی امد - قریب یك لك (صدهزار) بیت است انحضرت (اکبر) نام این داستان باستانی رزم نامه نهادند وهمین گروه کتاب راماین راکه از تالیفات قدیم هند است واحوال رامچندر بتفصیل دران . وبسی از نوا درحکمت دران مندرج بفارسی اوردند . وکتاب "اتهربن" راکه بزعم این طایفه یکی ازکتب چهارگانه الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و "لیلاوتی" در حساب گزیده اثریست از حکمای هندوستان مهین برادران شیخ ابوالفیض فیضی از هندی نقاب براورده طیلسان فارسی بر دوش گذاشت و کتاب "تاجك" درعلم نجوم نسخه ایست معتبر باشارت عالی مکمل خان کجراتی فارسی ساخت . وواقعات حضرت گیتی ستانی که دستورالعمل کار اگهی است میرزا خان خانان ازترکی بفارسی اورد (تزك بابری) وتاریخ کشمیر که احوال چهار هزار ساله ان دیار است مولانا شاه محمد شاه ابادی از لغت کشمیر بزبان فارسی برگزارده . و

---

۱) ائین اکبری چاپ نولکشور - لکنهو صفحات ١٦-١٧ وصفحه ٧٢ .

۲) اکبرنامه صفحه ٧٢

معجم البلدان دراحوال بلاد و امصار کتابست‌شگرف• جمعی از زباندانان چون ملا احمد تته و قاسم بیگ‌وشیخ منصور وچند تن دیگر از لغت تازی بفارسی بردند • و " مرتیس" راکه متضمن احوال کشن است‌مولانا شیری بفارسی نوشت و کتاب‌کلیله و دمنه که در حکمت‌عملی کارنامه ایست غرابت بخش باانکه نصراله مستوفی و .. ولاناحسین کاشفی واعظ بفارسی نقل کرده بردند چون استعارات‌غریب‌ولغات‌دشوار داشت‌بفرمان‌چون ارای اقبال راقم شگرف‌نامه (ابوالفضل)خلعتی تازه از فارسی پوشانید وبه عیار دانش‌اشتهارگرفت• و قصه عشق نل و دمن که بزبان هندی‌جگر کداز اربابذوق بود شیخ فیضی فیاضی در بحر لیلی ومجنون بسلك نظم در کشید وبه نل ودمن‌شهره افاق‌شد• چون خاطر مقدس‌شاهنشاهی برخزانه نقل اگهی یافت احوال هزار سال اخیر که دراقالیم سبعه روی‌داده خبر شناسان تاریخ دان راناشارت‌عالی شد که دریکجا فراهم ارند • نخست‌نقیب‌خان وجمعی دیگر اغاز نهادند ومولانا احمد تتوی بسیاری در حیطه کتابت‌اورد وجعفر بیك‌اصفخان بانجام رسانید و خطبه انرا نگارنده اقبال نامه (اکبرنامه) برنوشت وتاریخ الفی نام برنهادند ...." (۱)

انچه راجع باهتمام اکبر بترجمه کتب‌وتدوین اثارعلمی وتاریخی گذشت عین عبارت‌شیخ ابوالفضل علامی دراکبر نامه است• وی‌همچنان‌شرح مبسوطی راجع بعرفا ومشایخ وعلما و فقها و خطاطان وموسیقی دانان وسایر هنرمندان در بار اکبر ذکر میکندکه نقل انهادرین مختصر مقدورنیست و فقط بذکر نام شعرائی که مداح اکبر بوده‌اند اکتفا میکند•

شعرای فارسی که مداح اکبر بودند•

شیخ ابو الفضل‌شعرای مداح اکبرراکه دردربار اوامده ووبرا ستوده اند بشرح ذیل نام‌میبرد (۲)

خواجه حسین‌ثنائی مشهدی– حزنی اصفهانی – قاسم کاهی – غزالی مشهدی – عرفی شیرازی
میلی هروی– جعفر بیك‌قزوینی – خواجه حسین مروی – حیاتی گیلانی – شکیبی سپاهانی
انیسی شاملو – نظیری نیشابوری – درویش‌بهرام بیات– صیرفی یاصرفی کشمیری – صبوحی‌جغتائی

---

(۱) اکبرنامه ص۷۲ (۲) اکبرنامه از صفحه ۱۷۲ تاصفحه ۱۸۰

مشفقی بخاری ـ صالحی ـ مطهری کشمیری ـ معنوی همدانی ـ صرفی ساوجی ـ ملا قاری گیلانی ـ عتابی نجفی ـ ملا محمد صوفی مازندارانی ـ جداشی تبریزی نقاش ـ وقوعی نیشابوری ـ خسروی قاینی شیخ رهائی وفائی سپاهانی ـ شیخ ساقی ـ رفیعی کاشی ـ عیرتی شیرازی ـ یادگار حالتی ـ سنجر کاشی ـ جذبی کردستانی ـ تشبیهی کاشی ـ اشکی قمی ـ اسیری رازی ـ فهمی رازی ـ قندی شیرازی پیروی ساوجی ـ کامی سبزواری ـ پیامی ـ سید محمد هروی ـ میر حسین قدسی کربلائی حیدری تبریزی ـ سامری تبریزی شاپور فریبی رازی ـ فسونی شیرازی ـ نادری ترشیزی ـ نوعی مشهدی باباطالب اصفهانی ـ سرمدی اصفهانی ـ دخلی اصفهانی ـ قاسم ارسلان مشهدی ـ غیوری حصاری ـ قاسمی مازندارانی ـ شوری لاهوری ـ رهی نیشابوری.

وانانکه اکبررا از دور مدح کرده‌اند وبدربار دهلی نیامده اند بشرح ذیلند . قاسم گوناپادی ضمیری سپاهانی ـ وحشی بافقی ـ محتشم کاشی ملک قمی ـ ظهوری ترشیزی ـ ولی دشت بیاضی ملکی همدانی ـ صبری اصفهانی ـ فکاری سبزواری ـ حضوری قمی ـ قاضی نوری سپاهانی ـ صافی ـ اصفهانی ـ یمین سمنانی ـ طوفی تبریزی ـ رشکی همدانی ـ

خلاصه انکه دردوران سلطنت پنجاه ساله اکبر زبان وادب فارسی در هند بمنتهای ترقی رسید ودربار دهلی پناهگاه شعرا ونویسندگان وعلما وهنرمندان وصنعتگران وسپاهیان وسرداران ایران گردید. درزمان فارسی کتب وفرهنگنامه های گرانبها تالیف گشت واثار مهمی از زبان سنسکریت بفارسی درامد و در سایه بی طرفی وبلند نظری ان پادشاه دانشمندان از هرکیش وفرقه در هندوستان بخدمت علم وتالیف وتصنیف پرداختند. زبان فارسی بهمت ان پادشاه وامرای ادب پرور او تااقصی نقاط هند راه یافت و لغات فارسی درکلیه زبانهای هندی خواه اریائی وخواه دراویدی وخواه سایر السنه جایگیر گردید. دربن باره درفصل مخصوص راجع بزبان وادب فارسی درهند بازهم گفتگو خواهیم کرد.

قسمت چهارم

نورالدین محمد جهانگیر

جلال الدین محمد اکبر راسه پسر بود بنامهای سلیم . مراد و دانیال ـ مراد و دانیال درحیات

پدر بدرود زندگی گفتند و فرزند بزرگ" سلیم " که بعداز رسیدن بسلطنت لقب و عنوان – نورالدین محمد جهانگیر غازی یافت جانشین پدر شد.

سلیم در تاریخ چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال ۹۷۷ هجری درمحل " سیکری " (نزدیک اگره " متولد شد و گویند وی بدعای شیخ سلیم چشتی عارف مقیم در " سیکری " بدنیا آمد و بدینجهت اکبر اورا سلیم نام نهاد. مادرش یکی از امیرزادگان هندو بود که" جود ه باثی " نام داشت ودختر راجه " بهارامل " بود.

سلیم چنانکه درشرح حال جلال الدین محمد اکبر اشاره شد درزمان پدر مصدر خدمـــــات و دارای مشاغل عمده بود و دراواخر عمر اکبر بروی طغیان کرده ولی بعدازانکه پدرش او را جانشین خود ساخت وخاطر ویرا ازان جهت اسوده کرد ارام گرفت و دست از نا فرمانی بر داشت.

پس ازمرگ اکبر جهانگیر بدون منازع و رقیب درتاریخ پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال ۱۰۱٤ هجری درسن سی وشش سال ویکماه شمسی وسه روز (سی وهفت سال وسه ماه قمری وسه روز) درشهـــر اگره براورنگ سلطنت جلوس کرد.

وی با اینکه پادشاهی خوشگذران وشرابخواره بود وازلحاظ استعداد نظامی بپدر و اجداد خود نمیرسید معذلک خیالات دور ودراز درسر میپرورانید و ارزو داشت ماوراءالنهر را تصرف کرده سلطنتی بوسعت قلمرو جداعلی خود تیمور بدست اورد. برای جلب قلوب عامه پس از اینکه بسلطنت رسید مخالفان خودرا که درحیات پدر با وی بدرفتاری وکج تابی کرده بودند بخشود وزندانیان را ازاد کرد – دستور داد زنجیر عدلی بردرقلعه اگره (که از ساخته های اکبر بود) بیاویزنــد تا متظلمان دست بدان زنند وپادشاه راآگاه سازند. همچنین قوانین ومقرراتی برای اطمینان – خاطر رعایا بشرح ذیل بهمگان ابلاغ کرد. (۱)

۱) بخشودگی جزیه برای رعایای هندو غیر مسلمان.

۲) مقرراتی برای مجازات قطاع الطریق وتامین طرق وشوارع

۳) شناسائی حق توارث برای عموم رعایا.

---

۱) تزک جهانگیری – چاپ علیگره – هندوستان

۴) منع خرید و فروش شراب و کلیه مسکرات و مواد مخدره

۵) قدغن کردن مثله کردن و بریدن گوش و بینی

۶) منع غصب و مصادره املاک

۷) فرمان ساختن بیمارستانهای عمومی و تعیین پزشکان برای نگاهداری بیماران .

۸) تحریم کشتن گاو و سایر حیوانات در بعض ایام

۹) حرمت داشتن روز یکشنبه

۱۰) قوانین مربوط بشناسائی جاگیرها و مناصب .

۱۱) تعیین اراضی و اماکن معین برای نماز های عید (عیدگاه)

۱۲) بخشودن کلیه محبوسین که در قلاع و زندانها بسر میبرند . (۱)

پیداست که این اصول و مقررات در کشوری که با اصول استبداد محض اداره میشود هیچگونه ضمانت اجرائی ندارد و باصطلاح جنبه " تبلیغاتی " آن بر حقیقت غالبست . جهانگیر که خود شب و روز با شراب بسر میبرد و اعتیاد با فیون نیز داشت چگونه میتوانست شرابخواری را در کشور خود منع کند و با وجود امرائی که اکثر عادت باستعمال تنباکو داشتند چطور ممکن میشد تدخین آنرا جلوگیری کرد . جهانگیر نه تنها شجاعت بابر و تحمل همایون را نداشت بلکه روح آزاد منشی و وسعت مشرب اکبر را هم بکلی فاقد بود . در زمان سلطنت او مولویان (ملاها) متعصب دوباره قدرت خود را باز یافتند و بخصوص شیعیان را مورد شکنجه و آزار قرار دادند و فی المثل از ضعف پادشاه نالایق استفاده کرده قاضی نوراله شوشتری را که در زمان اکبر از ایران بهند آمده و بمقام قضای لاهور رسیده بود باتهام تشیع بقتل رسانیدند . هرج و مرج در قلمرو وسیع امپراطوری پدید آمد و امپراطور جز برپا بتخت بر سایر نواحی و بلاد هند عملاً حکومتی نداشت . اگر نظمی ظاهری در مملکت باقی ماند و شاه میتوانست غالبا با فراغ بال بخوشگذرانی و عیش و عشرت و مسافرتهای پیاپی کشمیر بپردازد در اثر لیاقت و کاردانی ملکه نورجهان دختر میرزا غیاث بیک اعتماد الدوله تهرانی و پدر و برادرانش بود که مناصب

---

۱) تزک جهانگیری چاپ علیگره

ومشاغل حساس‌راد راختیار داشتند و نظم کشوررا حفظ میکردند .

جهانگیر پس‌ازاینکه براریکه سلطنت جلوس‌کرد مناصب ومشاغل عمده رابین دوستان و همدستان خود تقسیم نمود . "بیرسنگ" که شیخ ابوالفضل علامی را بنا جوانمردی کشته بود بفرماندهی سه هزارسوار ومنصب سه هزاری برگزید . محمد شریف ولد خواجه عبدالصمد شیرین قلم راخطاب امیر الامرائی ومیرزا غیاث بیک را سمت اعتماد الدوله ومیرزا خان بیک که سابقا پیشکاراو بود سمت وزیر الممالک داده زمانه بیک راهم که دردوران شاهزادگی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود بخطاب مهابت‌خان مفتخر گردانید . سایر مشاغل عمده واستانهاراهم بدوستان خود واگذارکرد .

طغیان خسرو

فرزند بزرگ جهانگیر شاهزاده خسرو نام داشت که جوانی شجاع ولایق بود وحتی اکبر دراواخر عمر همواره میگفت جهانگیر عیش‌دوست ومیخواره است ولایق پادشاهی نمیباشد و سلطنت حق خسرواست که بهمه هنرها آراستگی دارد .

پس‌ازاینکه جهانگیر بتخت سلطنت نشست جمعی ازمخالفان او دورخسرورا گرفتند واوخود ازپدر متوحش‌بود وخیال پادشاهی درسرمی پخت . باین خیال که دست وپائی کند ازاگره (که چون اکبر بنای انرا درسال ۹۷۲ ازنو ساخته بود اکبرآباد نام داشت) شب یکشنبه بیستم ذیحجه سال ۱۰۱۴ با یاران خود بگریخت وبطرف لاهور رفت . درراه جمعی ازامرابوی پیوستند واز تصرف اموال دولتی شهرهای سرراه سازوبرگی بدست آورد وبعدازاینکه بلاهور رسید آنشهررا بتصرف خویشدرآورد .

جهانگیر بلا فاصله بعدازاطلاع ازفرار خسرو شیخ فرید بخاری راکه ازامرای مورد اعتماد او بود بتعقیب خسروامرکرد وخود نیز برای سرکوبی اوراه لاهور درپیش‌گرفت . خسرو ناچار لاهوررا رهاکرده برای جنگ باستقبال پدر شتافت وپدر ولشکر درنزدیکی شهر "جالندر" بهم رسیدند . ولی

شیخ فرید بخاری با سرعت وشدت قشون شاهزاده را درهم شکست واورا ناگزیر بفرار ساخت. خسرو براهنمائی بعض‌امیران بطرف کابل فرارکرد ولی درکنار رود "چناب" گرفتارشد واورابا دوستان نزد یکش‌مانند حسن بیك بدخشی وعبدالرحیم روز دوشنبه سلخ محرم ۱۰۱۵ درلاهور بخدمت جهانگیر اوردند وخسرورادست بسته وزنجیر بربای بود . جهانگیر دستور داد خسرو را محبوس‌دارند وحسن بیك بدخشی را در پوست گاو وسید عبدالرحیم پیشکار (دیوان) خسرورا در پوست خر کشیده وازگون برادر را ازگوش‌نشانند وگرد شهر بگردانند . پوست گاو زود خشك شد وحسن بعداز چهار ساعت بمرد ولی عبدالرحیم تا شب درپوست خر زنده ماند . بوساطت بعضی از دربار یان اورا ازآن پوست بدرآوردند وجانی بدربرد . یاران وهمکاران خسرورا همه دردوصف بردارکردند وشاهزاده رابرفیل سوار کرده ازمیان دارها گذرانیدند وباز بزندان بردند .

ازجمله کسانیکه درین حادثه سیاست شد گرو "ارجن" پنجمین پیشوای (گرو) سیك بودکه خسرو را بمال ومرد مدد داده بود . اموال اوراهم بعداز مرگ برخلاف اصولی که اکبر شش‌ماه پیش‌که بسلطنت رسیده بود ادعا میکرد بتصرف دیوان درآوردند .

بعداز چندی خسرو بخواهش‌یکی ازامرای هند وکه "چند روپ سینا" نام داشت وهمچنین برادرش‌پرویز آزاد گشت ولی بجرم لیاقت واستعداد وبسبب ترسی که پدر از وداشت بازبزندان رفت وبعداز پانزده سال محبوسی ومشقت‌عاقبت دردکن درزندان برادرش‌شاهزاده خرم (شاهجهان) درقید وبند بدرود زندگی گفت وباحتمال قوی بدست برادر (که ازماد ربا اوجدابود) بقتل رسید . (۱۰۲۹ — ۱۶۲۲)

سفربه کابل

درسال دوم سلطنت برای اینکه نظمی بامور آشفته کابل داده شود جهانگیر بدانشهر عزیمت کرد وازطریق معبر خیبر بدانجا رفت وبعداز چندی تفرج وساختن چند باغ واعاده امنیت درکابل بهندوستان بازگشت .

نور جهان

بزرگترین واقعه دوران سلطنت جهانگیر ازدواج با مهرالنساء دختر میرزا غیاث بیگ تهرانیست . چه این ملکه بعد از ازدواج دیری نگذشت که زمام کلیه امور سلطنت را در دست گرفت و پادشاه واقعی هندوستان گردید .

میرزا غیاث بیك پسر خواجه محمد شریف تهرانیست که در مبادی حال پیشکار (دیوان) محمد خان تکلو حاکم هرات و اتالیق محمد میرزا پدر شاه عباس بود . ودر آنوقت که همایون از شیر شاه گریخته با یران پناه میبرد وی در هرات خدمات شایسته بپادشاه هند تقدیم داشت . خواجه محمد شریف بعد از مرگ محمد خان تکلو از هرات بخدمت شاه طهماسب رسید و بوزارت منصوب گردید . ولی بعد از مرگ او بتضریب بدخواهان اموال او ضبط دیوان شد و چیزی از میراث بپازماندگانش نرسید . غیاث بیگ ناچار باتفاق برادرش محمد طاهر بیگ وزن و دو پسر و یك دختر خود باعسرت وتنگدستی عازم هند گردید تا در آنجا شاید بخت گم گشته را باز یابد و از طرف پادشاه هند جلال الدین محمد اکبر بخدمتی منصوب گردد . در راه هند بعد از گذشتن از قندهار در حوالی سند خداوند دختری باو عنایت کرد که نامش را مهرالنساء گذارد وهمین دختر بود که بعدها ملکه ومالك الرقاب هندوستان گــــردید .

میرزا غیاث بیك در فتح پورسیکری بخدمت اکبر رسید و فرمان همایون پادشاه را که بعنوان تشکر از مهمانداری بخواجه محمد شریف داده بود بعرض رسانند . اکبر که ذوق واستعداد و خوشنویسی ونویسندگی وشاعری ویرا دید واز سوابق خدمت او استحضار یافت درصدد تربیت وی برامد و بعد از چندی اورا بریاست بیوتات سلطنتی برگزید . میرزا غیاث بیك بعد از چندی هنرمندی و دانش خود را باکبر نشان داد و بمقامات بالاتر نائل گردید .

زن و دختران میرزا غیاث بیك در حرم شاهی رفت وآمد داشتند و مورد توجه و محبـــــت

شاهزاده خانمها و زنان اکبر بودند . بعد از اینکه مهرالنساء بالیده شد و دختری زیبا روی و دلفریب گردید روزی چشم جهانگیر در حرم بدو افتاده دل بدو داد و نسبت بوی اظهار عشق و علاقه کرد . این خبر باکبر رسید و او پسررا سرزنش کرده بمادر مهرالنساء دستور داد که دیگر آن دختر رابحرم یا دشاهی نیاورد وخود مقدمات ازدواج اورابا علیقلی خان آستا جلو معروف به شیرافکن خان فراهم ساخت .

علی قلی خان از نجیب زادگان ایرانی وابتدا خوان سالار (سفره چی) شاه اسمعیل صفوی بود . بعد از مرگ آن پادشاه بقندهار رفت و پس از آنکه در زمان جلال الدین محمد اکبر قندهار ضمیمه امپراطوری هند گردید اونیز بهندوستان آمد و در مولتان بخدمت محمد رحیم خان خانان رسیده در سلك نوکران شاهی منسلك گردید ودر فتح مولتان خدمات شایسته بتقدیم رسانید . بعد از وصول بپایتخت بخواهش خان خانان بخدمت اکبر رسید وبمنصب لایق مفتخر گشت و بعد از چندی در صوبه بنگاله جاگیر (تیول) شایسته ای بدوعطا گردید وچون شیری را در شکار کشته بود شیرافکن خان لقب یافت .

علی قلی خان پس از ازدواج بامهرالنساء باتفاق زوجه خود راه بنگال در پیش گرفت ودران استان اقامت گزید .

جهانگیر پس از اینکه بپادشاهی رسید تصمیم گرفت مهرالنساء رابحرم شاهی آورد باین خیال قطب الدین کوکلتاشخان راکه از محارم ونزدیکان بود بصوبه داری (استانداری) بنگال برگزید وبدو دستور داد که بهر طریق ممکنست ولو باکشتن شیرافکن مهرالنساء را نزد پادشاه فرستد .

قطب الدین پس از وصول به بنگال شیرافکن راملاقات وامر شاهانه رابدو ابلاغ کرد . شیرافکن سخت متغیر شد واز فرط غیرت تصمیم گرفت که باین بی حرمتی بسختی پاسخ دهد . در همان مجلس قطب الدین رابقتل اورد وعازم خانه شد تا مهرالنساء رانیز بکشد وازین ننگ برهد . لیکن

مهرالنساء که از موضوع اگاه بود وشاید محرمانه‌نیز باجهانگیر مکاتبه داشت دررابروی شوهر بست تا ملا زمان قطب‌الدین رسیدند وکار شیرافکن را ساخته اورا پاره پاره کردند ومهرالنساء را روانه پایتخت ساختنـــــد .

لیکن جهانگیر ازین ناجوانمردی شرمسار شد ونیز چون غالبا مست ولا یعقل وغرق نشئه شراب وافیون بود تامدت چهارسال یادی ازمعشوقه خود نکرد تاانکه مهرالنساء بهمراه مادر نزد زوجـــه اکبر که جهانگیر را بزرگ کرده بود رفت ود رانجا شاه را دیده عشق‌گذشته را بخاطر اوورد وجهانگیر درسال ششم سلطنت خود (١٦١١م) بااوازدواج کرد . مهرالنساء ابتدا لقب "نورمحل" وبعد عنوان نورجهان یافت وبعدها عشقش‌نسبت بوی بقدری حرارت وشدت یافت که مقالید کلیه امورکشوررابدست وی سپرد وخود یکسره بعیش‌ونوش‌پرداخت .

نورجهان باتفاق‌نویسندگان اروپائی ومسلمان درهوش‌وفطانت وفهم وکیاست وسخنوری ونکته دانی درمز شناسی حتی درمیان مردان نیزکم نظیر ونادر بوده است . طبعی موزون وشعری روان داشت دراسب‌دوانی وتیراندازی وشکارافکنی بسیارچابک ودلیربود وبطوریکه جهانگیر دردفتر خاطرات‌خود نوشته درشکارگاه شیری رابدست‌خود بکشت . وی بسیاری ازلوازم آرایش‌زنان رااختراع کرده وچنانکه گویند سرمشق لباس‌وآرایش‌زنان بوده وگرفتن عطر رااز گلاب اوبهندیان آموخته است .

نورجهان برتخت می نشست وامراء بخدمت او حاضر شده ادای احترام میکردند وبا سفراء بارمی یافتند ومستدعیات‌خود را معروض‌میداشتند . وی‌خود فرامینی برای امرای اطراف صادر میکرد که توقیع طغرای ان چنین بود . "حکم علیه عالیه مهد علیا نورجهان پادشاه" واین بیت سجع مهراو بود

نورجهان گشت بحکم اله همدم وهمراز جهانگیر شاه

اگرچه خطبه فقط بنام شاه خوانده میشد ولی سکه بنام نورجهان میزدند ونقش‌سکه این بود :

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

گویند جهانگیرآنی بی وجود نورجهان زندگی نتوانست کرد وازوجد انتوانست بود حتی درمواقـــع

بار وسلام ملکه از پشت پرده دو دست خود را برشانه جهانگیر مینهاد وبدین طریق بشاه دلگرمی وشجاعت میداد . جهانگیر همیشه میگفت سلطنت ازآن نورجهانست ومرا باوجود او جامی شراب وکمی کباب کفایت میکند .

نورجهان بعد ازاینکه موقع ومقام خود را درقلب شاه ودردربار محکم کرد پدرش میرزاغیاث بیک راکه لقب اعتماد الدوله یافته بود سمت صدارت ووکالت مطلق شاهی داد وبرادرش آصف خان را بسمت اصف جاه بوزارت وسپهسالاری برگزید . دختر خود را هم که از شیرافکن داشت بعقد شهریار پسر جهانگیر درآورد وباین طریق ازهرجهت اساس فرمانروائی خود را درهند استوار نمود .

نورجهان اگرچه دردوران فرمانروائی یا شرکتی که درسلطنت باجهانگیر داشت باحسن تدبیر وبدستیاری پدر وبرادران اوضاع اشفته هندرا منظم ساخت ولی براثر جاه طلبی فوق العاده وعلاقه مفرطی که بولایت‌عهد داماد خود شهریار داشت باشاهزاده خرم (شاهجهان) نا پسری خود بنای مخالفت وکاوشکی گذاشت ودرنتیجه موجب طغیان ان شاهزاده وایجاد مشکلاتی دراواخر عهد جهانگیر گردید که تفصیل آن بازهم خواهد آمد . تاریخ عروسی اوباجهانگیر سال ۱۰۱۸ (۱۶۱۱م) وتاریخ مرگ اوسال ۱۰۴۹ (۱۶۴۵م) درشهرلاهور میباشد وارامگاه اودران شهر نزد یک آرامگاه جهانگیر بنا شده است . هنگام ازدواج باجهانگیر سی وچهارسال داشت درصورتیکه جهانگیر چهل وسه ساله بود . نورجهان علاوه بر سایر فضائل وکمالات طبع شعری عالی داشت ونمونه هائی ازاشعار او درفصل مخصوصی " شعر دردوران مغول کبیر " ذکر خواهد شد .

مسئله قندهار

جهانگیر درعین حال که بیشتر بعیش‌ونوش‌میپرداخت خوی جنگجوئی راکه ازپدران بارث میبرد یکسره ازدست نگذارده بود پس‌ازاینکه بسلطنت رسید وآشوب خسرو وطغیان کابل راارام‌کرد برای ارام ساختن دکن وبنگال و" کانگر " سپاهیانی بدان نواحی اعزام داشت ولی دوآرزوی بزرگ درسر داشت که بهیچیک نرسید یکی فتح ماوراءالنهر ودیگر بدست اوردن قندهار تسخیر بلخ و ماوراءالنهر

برای وی میسر نگردید وقندهار نیز از دست اوبیرون رفت وکوشش او برای بازگرفتن ان شهر بی نتیجه ماند .

پس از اینکه اکبر بنیرنگ قندهار را تصرف کرد برای دلجوئی از شاه عباس کبیر که انوقت هنوز جوان وسخت گرفتار اعاده امنیت کشور ودفع سرکشان بود دونفر از محترمین دربار را که یکی میر ضیاالدین کاشی ودیگری خواجه ابو نصر نام داشت برسم سفارت بایران فرستاد . شاه عباس در سال ۱۰۰۶ این دو سفیررا پذیرفته وبعد باخلعت واحترام اجازه معاودت داد ومنوچهر بیگ ایشک آقاسی را همراه بانامه ای بهند فرستاده طی نامه اشعار داشت که بزودی خراسان را ازوجود طاغیان پاک خواهد ساخت وباید ملازمان اکبری قندهاررا بعد ازفتح خراسان بعمال دولت صفوی واگذارند .

اکبر در سال ۱۰۱۲ سفیری دانشمند وشاعر بنام میر معصوم بکری همراه بامنوچهر بیگ باهدایای بسیار نزد شاه عباس فرستاد ولی چون درنامه خود راجع بقندهار اشارتی نکرده بود شاه عباس رنجیده خاطر شد واز هدایای اکبر جز شمشیری قبول نکرد وبعد ازچهار ماه بنا باصرار سفیران هدایا را بامرای لشکر بخشید . میر معصوم (مولف تاریخ معصومی) درسال ۱۰۱۳ بدون جلب محبت پادشاه ایران بهند بازگشت .

قشون شاه عباس در سال ۱۰۱۲ بست راگرفتند وشاهی بیک خان والی قندهار کاری نتوانست کـــــرد .

ازین پس تاسه سال بعد ازمرگ اکبر رابطه سیاسی ایران وهند قطع بود درسال ۱۰۱۷ بعد ازاینکه شاه عباس ازمهم آذربایجان بکلی فراغت یافت تصمیم گرفت کار قندهاررا یکسره کند . باین نیت از اصفهان سفیری بنام یادگارعلی سلطان طالش بسفارت تعیین کرد وهمراه باپنجاه نفر از محترمین باهدایای بسیار نزد جهانگیر فرستاد تا تعزیت مرگ اکبر وتهنیت سلطنت وی گویند . ازجمله هدایائی کــــه فرستاده بود بقول اسکندر بیک درعالم آرا* پنجاه اسب اصیل تویچاق وعربی وگرجی وبیاتی باجلهای زربفت ومخمل ویراق لایق وسه توب پوستین روسی سیاه دراز موکه هریک هشتاد تانود تومان شاهی قیمت داشت واز پوست روباه سیاه درست شده بود وهزار وپانصد عدد اقمشه نفیسه وسایر امتعه یزد وکاشان وچهار درعی زربافت واطلسها ومخملهای فرنگی ... راذکر میکند .

جهانگیر سفیر ایران را باگرمی واحترام پذیرفت واورا بزودی مرخص کرده خان عالم را همراه ابعنوان سفارت ایران اعزام داشت .

سفارت خان عالم

خان عالم که میرزا برخوردار نام داشت وازطرف جهانگیر بلقب خان عالم وخطاب بهائی (یعنی برادر) مفتخر بود ویکی ازاعیان درجه اول دربار جهانگیری بشمار میرفت با هدایای بسیار ازطرف جهانگیر مامور سفارت ایران گردید وهمراه با یادگار علی سلطان طالش بعزم دیدار شاه عباس حرکت کرد . این سفیر ازراه هرات در سال ۱۰۲۶ بقزوین آمده درانجا شرفیابی حاصل کرد . اسکندر بیک منشی هدایای جهانگیر را که همراه خان عالم فرستاده بود چنین وصف میکند .

" ... با یکهزار نفر ازملازمان معتبر شاهی که رفیق او کرده بودند وملازمان خاصه خود سوای نوکر وخدمتکار که همراه داشت که از آنجمله دویست نفر قوشچی و میرشکار بودند وجمعی را از هرات باز گردانیده روزیکه بدارالسلطنه قزوین رسید ازملازمان سرکار پادشاهی وخاصه خود وملازم وخدمتکاران اقبال ومحافظان جانور قریب بهفتصد وهشتصد نفر بودند . ده زنجیر فیل قوی هیکل و سریرهای سیمین وزرین وزینهای گوناگون آراسته واقسام جانوران از ببر و پلنگ وآهوی سیاه و بزهای هندی وبیمونها غیر مکرر و گرگ ن و یوزشکاری که ملا سروری یزدی دروصف آن گفته .

این یوز که جز بوجه موزون نجهند	برقیست دم جهندگی چون نجهد
گلهای سیه نیست بروگل بگخست	کز بس جلدی زجلد بیرون نجهد

ومرغان سخنگو مثل طوطی ومینا و نوری وکاکاتو وسار وامثال آنها وگاومیش جنگی که جنگ آنها چون جنگ دوازدهای دمانست وپاان شاخها کنیم گراز تهای دمش گذشته وگاوان دکنی شاخ بلند برزور وگاوان سفید اصیل گجراتی خوش صورت با بهل وگردون و سنگاسن و پالکی که یکی راده دوازده نفر ادم پهلوان برداشته همجا همراه داشته میبردند ... در روزیکه خان عالم داخل

قزوین شد راقم این نسخه عالم آرا" در شهر مانده بود ومشاهده تجملات ظاهری اوکرده واززمره مردمان روزگار دیده استماع نمود کهازاغاز ظهور دولت این خاندان الی الان ازولایت هند بلکه روم نیز ایلچی باین شوکت واسباب وجاه وحشمت بولایت ایران نیامده ومعلوم نیستکه در زمان — پادشاهان عظیم الشان سابقه ازاکاسره وکیان نیزآمده باشد ۰۰۰۰" (۱)

ولی نه یادگار سلطان ونه خان‌عالم هیچیك راجع بقندهار وتسلیم آن خبری امید بخش بشاهعباس‌ندادند وبنظر میرسد که هدایای زیادی که جهانگیر فرستاده بود بیشتر برای ارضا" واقناع شاه‌عباس‌وانصراف‌اواز مسئله استرداد قندهار بود .

شاه‌عباس‌درین موقع تصمیم خود راگرفته بود . خان عالم راکه مورد کمال اندام ومحبت اُو بود واورا مانند جهانگیر برادر میخواند روزی احضار کرد وپی برده مسئله قندهارراباا ودرمیان گذارد . ضمن مذاکرات دوستانه باو فهماند که بیش‌ازین روانیست قندهارکه جزئی از خراسانست درتصرف پادشاه هند باشد ومقتضای دوستی آنستکه ان شهررا اگرهم ملك طلق پادشاه هنداست" باین برادر کوچك "بگذارند تامعاندان وازبکان دهانشان بسته شود واگر واگذاری آن شهـــر برطبع جهانگیر دشوار است مابرسم شکار باتفاق نزدیکان چند روزی بان شهر میرویم وباز میگردیم والبته ازما مهمان داری خواهد شد .

سفارت زنبیل بیك

درسال ۱۰۲۹ خان‌عالم مرخص‌شد وهدایائی بقیمت پانزده هزار تومان عراقی بوی انعـــام گردید برای جهانگیر هدایای بسیار فرستاده شد کهازآنجمله یك قطعه لعل خوشاب بود کــــه هفت هزار تومان عراقی قیمت داشت واسم میرزا الغ‌بیك بن شاهرخ بن تیمور بران نقش‌بود واززمان شاه اسمعیل بخزانه صفوی درآمده بود وهمین لعل بعدها بوسیله شاهجهان برتخت طاوس‌نصب گردید . بعلاوه حصه برادرانه هم از هدایای خواندگار روم ارسال داشت ونامهای بسیار گـــرم وضیعه نیز همراه اوکرد .

---

۱) عالم آرای عباسی چاپ طهران

صاحب‌عالم آرا هدایای شاه عباس را چنین بیان میکند :

" ... چون خان عالم ... رخصت انصراف یافته از خاصان بارگاه معلی زنبل (زنبل) بیک بیگ لی توشمال باشی شاملو را برسالت تعیین نمود ه همراه فرستادند وخان عالم را بخلع فاخره وانعامات وافره از نقود واقمشه نفیسه واسبان تازی‌نژا د (که رویهم) زیاد ه از پانزد ه هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امراومقربان واعیان اردوی معلی وحکام خراسان وتحف وهدایا که بجهت پادشاه والاجاه لدرسال یافت از مرصع الات نفیسه روم وفرنگ وارس پلاد ایران وتحفهای غریب هر دیار واسبهای تازی نژاد زیاد ه ازآن بود که در حد شمار آید وازجمله هدایای مرغوبه یك زنجیر جیقه زلف‌عقار ناد ره روزگار که زند ه چند ین هزار زلف بود مرصع‌بلحلها ی سیمین و یواقیت رنگین و لالی آبدار کهازجمله یك قطعه لعل خوشاب بزرگ بود که د رخزانه هیچ پادشاه ذی جاه عدیل ان نتوان یافت . بصران جوهر شناس‌بمبلغ هفت هزار تومان بلکه زیاد ه قیمت نمود ه بود ند واسم میرزا الغ بیك بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بران نقش بود ودرزمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل ... ازخزاین سلاطین بدست درامد ه د رخزانه‌عامره بود .." (۱)

زنبل بیك همراه باخان عالم بااینهمه سازوبرگ روانه لاهورشد وشاه‌عباس‌بفتح قندهار عزم خود را جزم کرد .

فتح قندهار

شاه‌عباس‌بنا بوعد ه ای ( ) که باخان‌عالم گذارد ه بود برسم سیروسکار درسال ۱۰۳۱ عازم قندهار گردید . ازهرج ومرج دستگاه سلطنتی جهانگیر خوب‌آگاه بود وشاید بنشانه‌هائی که بعد ذکرخواهد شد باشاهزاد ه خرم (شاهجهان) نیز قرار هائی د رمیان بود . حجت را نیز بر جهانگیر تمام کرد ه وهیچگونه مانعی هم برای تسخیر قندهار متصور نبود . باین نیت ابتدا بکنار هیرمند رفت واز فراه نامه‌ای به عبدالعزیز خان حاکم قندهار وسایر امرا واعیان

جعبائی که در قندهار ساکن بودند مصحوب وصال بیك ایواغلی ارسال داشت وپیغام داد که از فراه بقصد شکار عازم قندهار است ومهمان برادر کامکار خود شاه سلیم میباشد . مقصود فتح قندهار نیست (!) بلکه میخواهم نشان دهم که دو مملکت ازهم جدا نمیباشند . بعد از ارسال این نامه ها صیدکنان متوجه قندهار شد وسعی میکرد همه جا این مسافرت رابشکل دیدار دوستانه ازخانه برادر (!) نشان دهد .

ولی عبدالعزیزخان واعیان جغتائی جوابهای سختی نوشتند واظهار داشتند کهاگر شاه بلینطرف اید ناچار بامقاومت روبرو خواهد شد . شاه عباس که دنبال بهانه میگشت ازبی ادبی نوکران برادر (!) متغیر شد . خسرو سلطان میر پازکی را مامورتسخیر زمین داورکرد وخود باعجله بطرف قندهار رانـــــد وروز چهارشنبه هشتم رجب سال ۱۰۳۱ (۱۶۲۲م) بظاهر آنشهر رسید .

درانیجا نیزسیاست ملاطفت‌آمیز خود را ادامه داد وباز پیغامهای مهر انگیز برای عبدالعزیـــز فرستاد . ولی قلعگیان مستعد مقاومت ودفاع شدند وقشون شاهنشاهی رابتوپ بستند . دیگر بهانه کاملا بدست شاه‌عباس‌افتاد وتادیب نوکران بی‌ادب برادر (!) "واجب شد . ناچار قشون قزلباش بحمله پرداختند وبعد از چند روز شهر قندهار بتصرف شاه عباس درآمد .

روز سه شنبه یازدهم شعبان عبدالعزیز باسایر امرای جغتایئی واعیان قندهار مانند شمشیر علی خـان وعلی قلی‌خان ومیرزا فاضل مشهور به مخدوم زاده وخواجه افتاب وشاه محمد خان ولد شاهی بیك خان حاکم سابق‌قندهار بلقبخان دوران و تورخان وغیرهم ازقلعه فرود آمده شمشیر درگردن شرفیـــاب حضور شاه عباس‌کشتند . شاه‌عباس‌انانرا بامهربانی پذیرفت وبهمه خلعت داد وبی ادبی ایشانرا نــا دیده گرفت وحمل بر وفاداری نسبت بمخدوم کرد وبازایشانرا بقلعه باز فرستاد .

بعد از سه روز عبدالعزیز وسپاهیان جغتائی که قریب چهار هزار سوار بودند همگی ازقلعـــه بیرون آمدند وقندهار راتسلیم کردند . شاه‌عباس روزجمعه چهاردهم شعبان شب برات (سابقا درایران وامروز درهند و پاکستان شب پانزدهم شعبان را شب برات میگفتند) وارد قندهار گردید وبعد از بیست وپنج

۱) عالم آرای عباسی چاپ تهران

سال باز برمنابرآن شهر خطبه بنام ائمه اثنی عشر وشاه عباس خوانده شد .

شاه عباس سیاهیان گورکانی را خلعت واسباب وزاد سفر داد و روانه هند ساخت "ومکتوب محبت آمیز برادرانه بحضرت پادشاه والاجاه ... هندوستان نوشته مصحوب حیدر بیك یوزباشی قراداغلو برفاقت عبد العزیزخان ورنقاارسال داشته عذر این نهضت والا کهازتقدیرات آسمانی و اقتصادی قضای ربانی بی اختیار (!) روی داد باحسن وجوه وأبلغ بیان خواستند و دو کلید ازطلای بنغش ده درم از روی اتحاد و دوستی که مفتاح ابواب مصادقت ویکتادلی تواند بود ترتیب داده بریکی اسم قندهار وبردیگری اسم ممالك نزهت بخش ایران نقش کرده بخدمت آن حضرت فرستادند بزبان محبت و وداد وبرادری پیغام دادند که چون منسوبان آنحضرت ازغفلت وازکوته خردی فیمابین مغایرت وبیگانگی بظهور آورده ابواب یگانگی واشنائی که سالهاست بین الجانبین مفتوحست مسدود گردانیدند وبرحسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون بدستور اول بملازمان عالی تعلق دارد (!) مترصد آنستکه کل ولایت ایران زمین که ازعطیه ایزدی باین برادر تفویض یافت یك قلعه تصور نموده کلید اختیار انراکه هراینه مفتاح مکالید (مقالید) خصوصیت وودادست در قبضه اقتدار خود تصور نمایند واین معنی رااز مقوله تکلف وتواضع متعارف رسمی نشمرند " (١)

بااین تدبیر قندهار باز بتصرف دولت صفوی درامد وشاه عباس حکومت آنرا به گنج علی خان زیك که سابقا والی کرمان بود سپرده روز چهارشنبه بیست وچهارم شعبان ١٠٣١ (١٦٢٢م) از آنجا حرکت کرده متوجه هرات گردید .

زنبیل بیك سفیر درلاهور جهانگیر راملاقات کرد وهدایا راتقدیم نمود . وبعدازو حیدر بیك رسیده پیغام شاه ایران راگزارد وکلید هارا بجهانگیر داد وبا سخنان فریبنده وتعارفات وتملقات خاطر اوراکمی اسوده ساخت . جهانگیر ازروی ناچاری در جواب شاه عباس اقدام اورا برسمیت شناخت ونوشت که "محبت ودوستی ان زیبنده افسر کیانی رابعالمی برابر نمیکنم وهیچ عطه رابآان نمی سنجم ." (٢) وسفرارا نیز مرخص کرد اماچون از قضیه قندهار سخت مکدر بود وزنبیل بیك

---

(١) عالم ارای عباسی چاپ تهران (٢) عالم آرا عباسی

نیزاحترامات معمول دربار هند را بجا نمیآورد بدو محبت نکرد وصله وانعامی نداد واو بایران بازگشته درسال ١٠٣٢ درمازندارن شرفیاب حضور شاه عباس گردید ومورد محبت وانعام اوواقع شــــد .

بعد از واقعه قندهار وبازگشت زنبل بیك تامرگ جهانگیر روابط سیاسی ایران وهند تقریبــا مقطوع بود وگاهگاه شاهزاده خرم (شاهجهان) محرمانه ایلچیانی بدربار شاه عباس بـــرای استمداد ازآن پادشاه برای وصول بسلطنت میفرستاد که تفصیل آن درشرح روابط سیاسی ایــران وهند درد وران شاهجهان بیان خواهد شد .

اقداماتی که جهانگیر برای بازستدن قندهار کرد همه بی نتیجه ماند وانشهرهمچنان دردست عمال دولت صفوی باقی ماند .

شورش د رینگال

درسال ١٠٢٠ (١٦١٢) عثمان خان افغان جمعی ازافاغنه راباخود همراه ساخته سربطغیان وشورش برداشت ولی سپاهیان جهانگیر براو فائق شدند وخود اورا بقتل رساندند وبااینطریق شورش مزبور آرام گرفت .

ملك عنبر حبشی

بطوریکه درشرح حال اکبر گذشت شهر احمد نگر بتوسط محمد رحیم خان خانان فتح شد وقشون مغول دران مستقر گردید ولی بعد از مرگ اکبر یکی ازوزرای نظام شاهی که ملك عنبر حبشی نام داشت قوای پراکنده دکن راجمع اوری کرد وبرقشون مغول زده ایشانرا ازاحمد نگر به برهان پوررانـــد وخود تاچندی دران شهر فرمانروائی میکرد . اگرچه بعد از مدتی باز احمد نگر بوسیله قشون شاهجهان مفتوح گشت ولی جهانگیر شخصا ازین بیحال بود هیچگونه توجهی بامور دکن مبذول نمیداشــت

موار

"امر سینگ" (١) پادشاه مغرور "موار"(٢) (اودیپور) — (٣) وبزرگترین راجگان راجپوت

Udaipur (٣) Mewār (٢) Amar Singh (١)

که اجداد شرباباب واکبر دست وپنجه نرم میکردند ناگزیر در سال ۱۰۲۲ (۱۶۱۴م) مغلوب شاهزاده خرم (شاهجهان) گردید وخود وپسرش "کرن" (۱) بدیدن او آمده خود را از رعایای فرمانبردار پادشاهی شمردند . شاهجهان نیز بد واحترام بسیار کرده دستور داد مجسمه اورا ازسنگ مرمر ساخته در شهر اگره در یکی ازباغهای سلطنتی قرارد هند .

فتح کانگره

"کانگره" یکی ازقلاع معتبر پنجاب استکه در نواحی کوهستانی شمال لاهور قرارد ارد . این شهر بوسیله یکی ازسرداران هند وکه "راجه بکرماجیت" نام داشت در روز شنبه غزه محرم سال ۱۰۳۱ (۱۶۲۰م) که پانزدهمین سال سلطنت جهانگیر بود مفتوح گشت . جهانگیر ازفتح این قلعه کــه برای اکبر نیز میسر نشده بود بسیار مسرور گردید . خود بدانجا سفری کرده دستور داد بتکده آنرا ویران وگاوی در فضای آن ذبح کنند ومسجدی بجای آن بسازند .

طاعــون

در در همین سال سلطنت جهانگیر طاعون عظیمی درپنجاب پدید آمد که بدهلی وکشمیر سرایت کرد و بسیاری ازنقاط هندوستان رافراگرفت وجمع کثیری ازمردم هند را بهلاکت رسانید . طاعونی باین سختی تاانزمان درهند بی سابقه بود .

مسافرت بکشمیر

جهانگیر پس ازاینکه قلعه "کانگره" رابدست آورد برای تفرج ان شهر از "اگره" متوجه پنجاب شـــد وپس ازچند هفتهاقامت درپنجاب عازم کشمیر گشت . تابستان رادر "سرینگر" بسر برد وهنگام شروع سرما بهند بازگشت . جهانگیر دراثر افراط درشرب شراب وعرق وبکاربردن افیون مبتلی بعرض ضیق النفس بود وگرمای هند رابمزاج خود سازگار نمیدانست . باین جهت ازسال شانزدهم سلطنت

---

(۱) Karan

معمولا همه ساله اوائل بهار بکشمیر میرفت ودرایام زمستان بلاهور و "آگره" باز میگشت . مسافرتهای اکبر و پسرش جهانگیر سبب ابادی کشمیر ورواج زبان فارسی دران خطه و پیدایش باغهای باصفا و عمارات عالی در شهر سرینگر گردید . راجع بکشمیر در شرح حال شاهجهان مبسوطا گفتگو خواهد شد

"سر توماس راو" (۱)

در سال ۱۰۲۲ (۱۶۱۵م) "سر توماس راو" دانشمند وشرق شناس وسفیر "جیمس اول" (۲) — پادشاه انگلستان در محل اجمیر (مزار خواجه معین الدین چشتی عارف درین شهراست) نزد جهانگیر باریافت واین نخستین سفیری استکه ازطرف دولت وپادشاه انگلستان بهند آمده است (۳) وی باکشتی به بندر "سورت" وارد شد وازآنجا از طریق برهان پور خودرا به اجمیر رسانید .

"توماس" پس ازاینکه بخدمت شاه رسید وهدایای خودرا تقدیم داشت مورد محبت جهانگیر واقع شد . ازوید برائی بنیشلو مجللی کرد واجازه داد که دران سفر جزء ملتزمین رکاب باشد .

مقصود "توماس" ازین سفارت ان بود که بامور تجارتی بازرگانان انگلیس درهند وکمپانی بازرگانی انگلیس سرو صورت دهد وامتیازات تازهای بدست آورد . وی این ماموریت رابنحو شایسته انجام داد وعلاوه یادداشتهائی ازسفر خود تهیه کرد کهازلحاظ تاریخی اهمیت بسیار دارد .

وی ازشکوه وعظمت امپراطوری مغول اظهار تعجب میکند ولی مینویسد که اشراف مملکت همه مقروض وپریشان وزارعین دچار فقر واستیصال میباشند . طرز اداره مملکت بسیاربد وعلائم وامارات یاس ونومیدی ازهر طرف اشکاراست . دزدان وراهزنان امنیت رااز همه جا حتی پشت چادر شاه وارد وی امپراطوری سلب کرده اند . شهرهای دکن ویران وقراء وقصباتشان بایر و متروک مانده وقدرت حکومت

---

(۱) Sir Thomas Rao (۲) James I

(۳) چند سال قبل نیز یکنفر انگلیسی بنام William Hawkins بدربار جهانگیرامده وازو بیدی یاد میکند .

بواسطه نبودن نظم ونظارت وتفتیش با یالات ونقاط بیرون پایتخت نمیرسد .(۱)

طغیان شاهجهان

شاهزاده خرم در سال دوم سلطنت پدر بمنصب فرماندهی هشت هزار سوار ودر سال هشتم سلطنت او که با دختر آصف خان (برادر نورجهان) ازدواج کرد بمنصب ده هزاری ترقی نمود وپس از چند گاه رتبه پانزده هزاری وبعد از غلبه برراجپوتان بمقام بیست هزاری ولقب شاه خرم رسید وپس از اینکه بمهم دکن تعیین شد خطاب بشاه جهان ومنصب سی هزاری یافت وهمیشه مورد عنایات پدر بود ونورجهان نیز برعایت خاطر برادرش آصف خان نسبت بدو مهربان بود .

بعد از اینکه نورجهان دختر خود را بشاهزاده شهریار برادر زاده جهانگیر وفرزند دانیال داد متوجه ترقی داماد خود گشت وازآن پس همواره میکوشید کمقام او برتر از خرم شود وخاطر پادشاه بیشتر بدو متمایل گردد .

شاهجهان بعد از فراغت ازمهم دکن ولایت " دهولپور " را از پدر بجایگیر (تیول) خواست وگماشته خود را برای آن ناحیت اعزام داشت .ولی نورجهان انجارا بشهریار بخشید و شریف الملك گماشته اورا بدانجا فرستاد . دوگماشته در " دهولپور " بجنگ پرداختند وشریف الملك بزخم تیر از یك چشم کورگشت . همین اتفاق مقدمه بغض نورجهان نسبت بشاهجهان بود وازآن پس تصمیم گرفت اورابکلی از میان بردارد وجاده سلطنت شهریار داماد خود را هموارسازد .

شاهجهان بعد از استحضار ازماجری دیوان (پیشکار) خود افضل خان را با نامهای متضمن عجز ونیاز خدمت پادشاه فرستاد ولی نورجهان نگذارد که رفع فساد گردد بلکه خاطر جهانگیر راا ز پسر مکدر ساخت واورا بقصد طغیان ونافرمانی منسوب داشت همچنان برای اینکه بکلی دست شاهجهان راازدربار پدر کوتاه کند آصف خان برادر خود را از چشم شاه انداخت ورقیب او مهابت خان راا ز کابل خواسته منصب ومقام اصف خان رابدو بخشید وجاگیر های شاهجهان رابفرمان جهانگیر بشهریار

---

(۱) تاریخ هند تالیف " دولافوز" ترجمه فخرداعی چاپ تهران سال ۱۳۱٦ص۱۴۸–۱۴۹

واگذار کرد .

شاهجهان که دست خود راکوتاه پدر زن خود آصف خان رامعزول دید ناگزیر سرشورش ونافرمانی برداشت . جهانگیر نیز باغوای نورجهان بمهابت خان دستور داد تابسرکوبی شاهجهان همت گمارد - دو لشکر بایکدیگر بجنگ پرداختند وعاقبت قشون شاهجهان شکست خورده خود او متوجه "ماندون" گردید .

در سال ۱۰۳۲ دران هنگام که جهانگیر در کشمیر بود نامه مهابتخان رسید که شاهزاده خرم با قشون بکنار گنگ رسیده و از آنجا قشون خود را گذرانده متوجه تسخیر پایتخت است .

دو نامه

جهانگیر که درین هنگام علیل وبی حال بود نامهای بشرح ذیل بخط خود برای فرزند نگاشت که چون حاوی نکات تاریخی است عینا نقل میشود .

۱ "فرزند عزیز در ةالتاج فرخی و فیروزمندی وواسطه العقد حق شناسی وسعادت پیوندی - شاهزاده سلطان خرم بعنایات والطاف شاهانه وخرم بوده بداند . وای برعقل آن فرزند دلبند که حقوق اطاعت فرزندانه چنانچه لایق پدری وفرزندی است ازخاطر محو ساخته قدم از جاده عبودیت و فرمانبرداری بیرون نهاده اثار کجروی وبداندیشی درخاندان خلافت وشاهنشاهی پیش داشته .چرا درخاطرت خطور نکرد که کدامیك در اصل نسل شاهنشاهی (کذا) باید ر معرکه جنگ بیاراست که آن فرزند دانشمند گستاخ درپیش آید ؟ اگر اراده شمشیر زدن و ملك گرفتن مرکوز خاطر شماست ازین چه بهتر که باجماعه امرای نیك اندیش وملازمان وفاکیش بسرحد عراق رفته جمعیت شاهعباس که سکه قندهار شکسته بنام خود جاری ساخت بشکنی . نه بارزوی تخت وتاج باید رخود درآویزی زیراکه گرفتن تخت وتاج نه بزور بازو وست بلکه مقالید فتوحات نامتناهی درسر پنجه خازن الهیست . گذشت انچه گذشت . حال اگران نور الابصار چهره جرایم

احوال را ازخاك مسكنت پاك سازد وبعجز وشكستگى بموقف عرض گرد ون اقتدار درايد البته باز بدستور التفات وكرم شاهانه شامل حال ان فرزند فرزانه گردد .

اگر دريافتى بردانشت بوس — وگر سرتافتى افسوس افسوس ... "

وقتى اين نامه بشاهزاده خرم رسيد جواب نامه پدر را از طبع رساى خود بصورت منظوم تهيه وبشرح ذيل تقديم داشـــــت:

" ... بزرگى تواى شاه افاق گير — بلطف وكرم عذر من درپذير
ندارم تمناى تخت وكلاه — زخوف برادر گريزم ز شاه
غم تاجدارى كرادردل است ؟ — مراسر نگهداشتن مشكل است .
بهرجا كه باشم غلام توام — اگر شاهبازم بدام توام
مبارك بود تاج برفرق تو — بود ايمنم خرمن ازبرق تو
گذارد اگرشاه دنبال من — كند مهربانى براحوال من
برين ملك بنگاله قانع شوم — اگر گيردم سخت مانع شوم
چواز خون خسرو شدم متهم — ندارم من ازقتل پرويز غم
خدائيكه دولت بپرويز داد — مرانيز شمشير خونريز داد
چو پرويز سوى من ازكينه ديد — مراهم نبايد زبوئى كشيد
اگرصلح خواهد كنم ترك جنگ — وگر جنگ جويد نيارم درنگ
مرابا شهنشاه خوابند گيست — نه باهر برادر سرافكندگيست
اگرشه نيم شاه رابنده ام — نه بگريزم ازشاه تازنده ام
اگربرمن انداختى شاه كار — نميرفت ازدست شه قندهار
بدستم چوتيغ جهانگير پست — كليد خزاين خود ايدبدست
چو دردست شمشير خونريز هست — مراصد تقاضا بپرويز هست .

عروسی ولایت بود بیوه زن — کند عقد بامرد شمشیرزن
سزد گرد راید باغوش من — زند آب برد یگ پرجوش من
چه حیرانم از بازی روزگار — نه اغاز دانم نه انجام کار
همان خرم بنده ء خانه زاد — زرسوائیم شاه را شرم باد ...(۱)

ولی چون زمام امور بدست نورجهان بود واو تصمیم خود را گرفته بود ازین مکاتبه سودی حاصل نگردید .

جنگ دو براد ر

جهانگیر پس ازاینکه ازکشمیر بازگشت به اجمیر رسید شاهزاده ء شهریار راکه از "پتنه" بحضور پدر آمد بود بجنگ براد ر و استیصال خرم مامور کرد ومهابتخان رابعنوان "اتابیک" باچهل هزار سوار همراه اوروانه داشت . د ولشکر د رنزد یکی "باند ون" بهم رسیدند ولی چون امرای شاهزاده ء خرم نسبت باو بیوفائی کردند واو شکست یافت وناچار بسوی دکن گریخت واز انجابسوی بنگال و "اریسه" متواری گشت . پرویز اورا تابرهان پور تعاقب کرد ود رانجا بمهابت خان دستورداد که بطرف "پتنه" رود وسد راه شاهجهان شود . خان خانان را نیزمامور اکبر اباد کرده خود متوجه کشمیر گردید . شاهجهان د ربنگال قلعه برد وان واکبرنگر ود هاکه (داکا مرکز پاکستان شرق) راتسخیر کـــرد وساز وبرگ تهیه دیده متوجه پتنه شد وپسر داراو عبداله خان (که بعدها ملقب به فیروز جنگ گردید) شهرا له اباد رانیز تسخیرکرد .

در "پتنه" قشون شاهزاده ء پرویز ومهابتخان برسپاه شاهجهان زدند واورا شکست دادند شاهزاده ء ناگزیر دل ازبنگال برگرفته بطرف دکن گریخت .

پرویز ومهابتخان بدستور جهانگیر بدنبال شاهجهان بدکن رفتند واورا ازآنجا نیز بیرون راندند . شاهجهان ناگزیر بقصد فرار بسوی ایران وپناه برد ن بشاه عباس راه سند د رپیش گرفت وبدان ناحیت سفرکرد . قضارا د رین موقع خبر رسید که شاهزاده ء پرویز د ردکن بدرود زندگی گفته ومهابت خان نیز

(۱) تاریخ حسن نسخهٔ خطی کشمیر

نزد جهانگیر رفته است . بنابراین دکن خالی بود وفرصت مناسبی برای تسخیر ان ناحیت پیش آمد مبود جهانگیر ازسند بازیدکن امد تاخان جهان لودی رااز آنجا اخراج کرده خود دردکن بسلطنت پردازد .

طغیان مهابت خان واسیری شاه

نورجهان که بابی صبری منتظر دستگیر شدن شاهجهان وخاتمه کاراو بود چنین تصور کرد که مهابت خان درکاراو تقصیر میکند . اصف خان رقیب مهابت خان نیزکه درین ایام باز خود را بخواهر نزدیک ساخته بود دست ازکار شکنی و تضریب برنمیداشت .عاقبت شاه رابران داشتند که اورا معزول واحضارکند وخان جهان لودی رابجای او بمهم دکن منصوب سازد . مهابت خان بید رنگ ازدکن بحضور شاه آمد ودران هنگام کهوی درکنار رود جیلم (بهہت) بسیر وشکار مشغول بود باردوی شاهی رسید . ولی درانجا شنید که شاه باصف خان امرکرده است حساب جاگیرها (تیول) واموال سلطنتی رااز وبازخواست کند . ضمنا اطلاع یافت که براد رزن ودامادِ اورا بدستور آصف خان زیر شکنجه وتازیانه کشیده اموال گزافی ازیشان مطالبه میکنند .

مهابت خان پس از استحضارازین پیش آمد ناچار تصمیم بنافرمانی وطغیان گرفت وپنجهزار سوارراجپوت راکه باخود اورده بود وهمه مطیع فرمان اوبودند ازآهنگ خود باخبر ساخت وانانرا اماده ستیز وآویز کرد . جهانگیر پیغامهای سخت برای مهابت خان فرستاد واطلاع داد که تا محاسبات گذشته تصفیه نشود اورا بحضور نخواهد پذیرفت .مهابتخان هنگامیکه اردوی شاهی ازپل جیلم میگذشتند وشاه تقریبا تنها دریکطرف پل مانده بود باردوحمله کرد . پل راآتش زد و سراپرده شاهی راتصرف کرده خود اورا اسیر گرفت وبسراپرده خود برد . انگاه نورجهان وآصف خان را نیز مقید ساخته عازم کابل گشت وشاه و ملکه وبیشترامرارا باخود بدان شهربرد . قریب یکسال جهانگیر محترمانه درزندان مهابت خان وتحت نظر او بسر میبرد . بعد ازیکسال جهانگیر بتدبیر نورجهان دوباره قوتی یافت وخود را ازحبس رهانیده بسوی هند بازگشت . مهابت خان ناچار بطرف سند گریخت وخان خانان عبد الرحیم خان که از دشمنان سرسخت اوبود بتعقیب وی مامور گشت ولی درسال ١٠٢٤ بعمر هفتاد و دوسالگی درانجا بدرود زندگی

گفت ومهابتخان از صدمه اوآسوده گشت .

درین موقع مهابتخان نامه‌ای بشاهجهان نوشته ازاعمال گذشته پوزش‌خواست والتماس‌اجازه مسافرت بدکن وشرفیابی کرد شاهجهان نیز بامحبت واحترام نامه‌ای برای اوفرستاده ویرا طلب کرد . مهابتخان پیش‌از رفتن نزد شاهجهان اصف‌خان راملاقات کرد وبااوآشتی نمود . اصف‌خان بدرزن شاهجهان هم که دراینموقع از نیرنگ‌ زیبا و فتنه جوئیهای خواهر خود بتنگ آمده بود بااو همقسم گردید که شاهجهان رابسلطنت بردارند ونگذارند که شهریار جای جهانگیررا بگیرد . مهابتخان بعدازین اطمینان خود را بدکن رساند وبملازمت شاهجهان رسید .

مرگ نورالدین محمد جهانگیر

جهانگیر درسال بیست ودوم سلطنت بعادت مالوف متوجه کشمیر گشت وتابستان را دران خطه مینوشان بسربرده اوائل زمستان عازم مراجعت گردید . درمنزل "بیرم کله" درانهنگام که مشغول شکار بود پیاده ای که دنبال شکاربود ازبالای کوه لغزیده فروافتاد وبدنش‌قطعه قطعه گشت . شاه‌ازدیدن این‌منظره اسفاور سخت پریشان شد . شکارراترك کرده از "بیرم کله" بیرون آمد وازراه "بهنبه" بمنزل "راجوری" رسید وپس‌ازکوچ کردن ازآن منزل حالش‌دگرگون شد ونفس تنگی گرفت وچاشت روزیکشنبه بیست وهشتم صفرسال ۱۰۳۷ هجری (اکتبر ۱۶۲۷) مطابق روز پانزدهم ابان درسن پنجاه وهشت سال ویکماه شمسی وبیست ونه روز برابر باپنجاه ونه سال ویازده ماه قمری ودوازده روز بدرود زندگی گفت — مدت سلطنت اوبیست ودوسال شمسی وشش‌روز یعنی بیست ودوسال وهشت ماه قمری ونه روز بود . تاریخ وفات اورا کشفی شاعر چنین یافته‌است.

چوتاریخ وفاتش‌جست کشفی   خرد گفتا "جهانگیر ازجهان رفت"

نعش‌اورا همراه با مقصود خان بلاهور فرستادند ودرکنار رود راوی نزد یك شاه دره درباغ قاسم خان که متعلق بنورجهان بود مدفون ساختند وعمارتی بسیارزیبا بران قبر بنا نمودند که امروز یکی ازابنیه مهم تاریخی شهر لاهور بشمار میرود .

صفات شخصی جهانگیر .

جهانگیر بقول مورخین اروپائی نمونه بارزی از شاهان مستبد داستانی مشرق زمین بود . درعین حال که خود را مسلمان ومتعصب میدانست دائما سرگرم باده ناب بود واز قتل وشکنجه مخالفان حتی فرزندان وبستگان خود نیز باك نداشت . وی که بر پدر طغیان کرد عاقبت خود گرفتار طغیان پسر گردید وسلطنتی راکه باد سیسه ونیرنگ تحصیل کرده بود بهمان صورت بپسر خود بازگذارد . از جوانی عادت بنوشیدن شراب وخوردن افیون پیدا کرد واین دو تاآخر عمر دست ازسراو برنداشتند . اگرمانند مورخین هند و سلطنت جهانگیر واسلاف واخلاف اورا نوعی راهزنی ندانیم ناچار باید اعتراف کنیم که بریك سلسله جنایات وکشتار های بیرحمانه استوار شده بود که اغازش جنگ باپسر و پایانش نیزآزار وتعقیب پسر دیگر بود . او خود راآزاد مشرب وخالی ازتعصب میخواند درصورتیکه درمقابل چشم هندوان برای آزار ایشان دستور میداد گاورا سر ببرند یا بتضریب اخواند های سنی متعصب قاضی لاهولر سید نوراله شوشتری را بتهمت تشیع بقتل رسانند (۱۰۲۰ هـ)

تزك جهانگیری

بهترین مدرك برای شناختن روحیه وخوی جهانگیر یادداشتهائیست که بزبان فارسی تهیه کرده وبنام "تزك جهانگیری" معروفست ووقایع مدت نوزده سال ازایام سلطنت خود را آنچه مربوط باحوال
های
شخصی است دران بثبت رسانده است. آنچه ازین "خاطرات ثبت شده" مستفاد میشود وبانوشته محققین اروپائی مانند "سرتماس راو" (۱) و "ادوارد تری" (۲) مقایسه میگردد اینستکه جهانگیر درعین حال کهخوی درندگی وخونریزیراازاجداد خود بارث برده وعمری در میخوارگی و شهوترانی بسرآورده است گاهگاه تمایل بدادگری و نیکوکاری نیز درو جود خ اشکار میشده است . بزبان فارسی سخن میگفته ومینوشته است وقطعا مصاحبت اعتماد الدوله ونورجهان ووجود جمع کثیری ازشعرا و

---

(۱) Sir Thomas Rao (۲) Rv. Edward Terry.

نویسندگان ایرانی در تمایل او بزبان و ادب فارسی بی تاثیر نبوده است . بمتابع طریقه مخصوصا نقاشی علاقه بسیار داشته و نقاشان ایرانی وهندی را تربیت میکرده وخود نیز گاهگاه نقاشی میکرده است . اشتیاق بسیار بشکار وتفرج باغها وبساتین اطلاعات حیوان شناسی وگیاه شناسی اورابالا برده بود . معاشرت باکشیشان اروپائی ازانگلیسی و پرتغالی و مصاحبت باحکما وشعرای ایرانی وبرهمنان هندی یکنوع وسعت مشرب وصوفی منشی در او بوجود آورده بود که اثران در زندگی شخصی واشعار او هویداست . او ازین حیث مانند اکبر بلند نظر بود وجز در مواقع وموارد مخصوص غیرمسلمانان در قلمرو او بازادی بسر میبردند جهانگیر برای نخستین بار بخواهش شاه عباس کبیر (۱) بانگلیس ها اجازه داد تجارتخانه خود را در بندر "سورت" دایرکنند ودر سراسر مملکت وی آزادانه بتجارت بپردازند . همچنین کلیساها اجازه داشتند که مفتوح ودایر باشند وبتبلیغات مسیحی ادامه دهند .

ازجمله مزایای تزک جهانگیری صراحت لهجه است که نویسنده در همه جا حتی در مواردی که بضرر خود اوست (مانند توطئه برای قتل ابوالفضل) بکار برده است . (۲)

ادبیات فارسی وصنعت معماری

چنانکه سابقا اشاره شد جهانگیر براثر حالت عشرت طلبی وصوفی منشی ومیل بانزوا طبعا بشعر و تصوف رغبت بسیار داشت . خود او شاعری شیرین سخن بود واوقات فراغت را بنظم اشعار میگذرانید نمونه هائی از اشعار او در فصل مخصوص "شعر در دوران مغول" خواهد آمد . شعرای معروف ومعاصر او در هند (چه در عهد ولیعهدی وچه در زمان سلطنت) کغالبا او را مدح گفته ومورد محبت او واقع شده اند عبارتند از :

---

(۱) در اداره اسناد ملی شهر دهلی سندیست که بموجب آن شاه عباس از جهانگیر تقاضا کرده است اجازه دهد انگلیسها دفتر تجاری خود را در بندر "سورت" تاسیس کنند . (۲) رجوع شود به "تزک جهانگیری" چاپ علیگره

عرفی شیرازی (متوفی در ۹۹۹) سنوعی خبوشانی (متوفی در ۱۰۱۸) مولانا غیاثا منصف مقیم دکن (متوفی در ۱۰۱۹) غازی خان وقاری (متوفی در ۱۰۲۰) شکیبی صفاهانی (متوفی در ۱۰۲۲ یا ۱۰۲۳) سنجرین میر حید ر معمائی (متوفی در ۱۰۲۱) ملك محمد قمی مقیم دکن (متوفی در ۱۰۲۴) ظهوری طهرانی مقیم دکن (متوفی در ۱۰۲۵) فغفور لاهیجی (متوفی در ۱۰۲۸) مولانا محمد مازندرانی (متوفی در حدود ۱۰۳۸) رکن الدین مسعود کاشی (متوفی در ۱۰۶۶) مداح شاه صفی — شاپور طهرانی (متوفی در ۱۰۳۰ در طهران) طالب املی ملك الشعرای عهد جهانگیر (متوفی در ۱۰۳۶) مرشد بروجردی (متوفی در ۱۰۳۱) عارف ایگی (متوفی در ۱۰۲۸) دوستی سمرقندی و مولانا وصلی وفزونی استرابادی وغروری کاشانی وکامل جهرمی وعسکری کاشانی واوجی کشمیری ومحبعلی سندی و ملا عبدالنبی قزوینی ونظیری نیشابوری (متوفی در ۱۰۲۱ یا ۱۰۲۲) وشراری همدانی وحیاتی گیلانی وملا لطفی ... — شرح حال این شاعران در فصل مخصوص بشعر در دوران مغول ذکر خواهد شد .

ازجمله سرگرمیهای جهانگیر یکی هم نقاشی بود ونقاشان راتربیت میفرمود . از نقاشان معاصر او ابوالحسن نقاش ومنصور نقاش و "بشن داس" بوده اند که همه از اساتید فن بشمار میروند . وقتی خان عالم از سفارت ایران بازگشت تصویری ازیکی از جنگهای امیرتیمور باخود اورد وجهانگیر دریاد داشتهای خود ازین تصویر که بقلم خلیل میرزای نقاش تهیه شده تعریف وستایش بسیار میکند وبداشتن آن خود را مفتخر میداند .

جهانگیر باحداث ابنیه عالیه وایجاد باغهای زیبا علاقه مخصوص داشت . درلاهور قلعه ارگ شهر (که هفتصد هزار روپیه = ۲۳ هزار تومان ایرانی خرج ان شد ودر ۱۰۲۰ ساختمان ان بپایان رسید) مسجد مروارید (موتی مسجد که بنای ان درسال ۱۰۲۰ پایان یافت) باغ دلامیز (ساخته شده در ۱۰۱۵) ود راگره وکشمیر نیز باغها وابنیه عالی ساخته که بیشتر بدست معماران ایران وبسبك ونقشه اصفهان عمارت شده است . نورجهان وکسان او دراحداث این عمارات وسبك بنای آن کمال دقت و

ومراقبت رابکار میبرد ماند ۰(١)

تمام شد جلد اول رساله " هند وتاریخ روابط سیاسی وادبی ان با ایران درعهد شاهجهان ازینپس جلد دوم در سه فصل بشرح ذیل اغاز میشود ۰

١) فصل اول درتاریخ سلطنت شاهجهان ۰

٢) فصل دوم روابط سیاسی ایران وهند درعهد شاهجهان

٣) فصل سوم زبان وادبیات فارسی دردوران مغول کبیر ازبابر تا شاهجهان وروابط ادبی ایران وهند دراین دوره ۰

که بضمیمه خاتمهای درباره اوضاع زبان فارسی درهند از مرگ شاهجهان تا عصرحاضر بخواست خداوند صورت اتمام خواهد یافت ۰

وماتوفیقی الابالله هوحسبنا ونعم الوکیل ۰

+++++++

---

(١) Lahore . Bry . Baqirir . 1952 . PP 349 - 418